

پرونده گم گشته باز آید به کنگره ان هم مخور

کلیه احزان شود روزی گلستان هم مخور

حافظ



کُلبهٔ آحزان

(داستان زندگانی بانوی بزرگ همدانی حضرت فاطمهؑ همراه ۱۳۸۸)

تألیف

فقہ المحدثین

حاج شیخ عباس قمی

رحمۃ اللہ علیہ

ترجم

محمد باقر محبوب القلوب

قصی، عیسیٰ، ۱۶۵۴-۱۶۶۱ھ

کشفہ احزان (دائستان زندگانی و ترویج بزرگ هستی حضرت فاطمة زهرا علیها السلام) / تألیف: عباس قاسمی مترجم معتمدان
محبوب القلوب، - تهران: نشر آفاق، ۱۳۶۹ھ

۱۶۶۰ھ - (دائستان های تاریخی) ۱۶

ISBN 964 - 8058 - 72 - 0

مهرست نویسی پر تاملات اطلاعات قیام

عنوان اصلی: بیت الاحزان فی مصائب سیدة النساء (علیها السلام)

Abbas Qasbi

ص: ج، به انگلیسی

Kulbu-yi-ahzan (House of sorrow) -

کتابخانه به صورت زیر نویس

۱. فاطمة زهرا علیها السلام ۱۶۰۰ قبل از هجرت - ۱۶۶۱ - سرگذشتنامه - الف: محبوب القلوب، معتمدان، ۱۳۶۸ھ - مترجم

به عنوان

۲۱۶/۹۷۷

BE ۲۷۷/۱ ق. ۸، ۲۱

۱۳۶۹

۱۶۵۰۷۶۳۵

کتابخانه ملی ایران



نشر آفاق

ران: خیابان پامدوران، دشتستان چهارم (گلش)، تپش دوزخ، پلاک ۲۴

کد پستی ۱۶۴۷۹۶۵۵۵۵ - تلفن ۳۹۸۶۷۰۲۵ - فاکس ۳۹۸۵۵۹۰۷

E-mail: info@afagh.org

www.afagh.org

کشفہ احزان

(ترجمه بیت الاحزان فی مصائب سیدة النساء (علیها السلام))

تألیف: المحمد بن حاج شیخ عیسیٰ قاسمی و حسن بن علی

مترجم: معتمدان، محبوب القلوب

ویراستار: معتمدان رضوی

طرح جلد: علی اکبر پوری

جواب پیکر: ۱۳۸۶ هـ، ۲۰۰۰ نسخه

صفحات: ۱۰۰

حق نشر و قاتوتی هر اثر چاپ و تکثیر فقط برای ناشر محفوظ است

ISBN 964 - 8058 - 72 - 0

شابک ۹۶۴ - ۸۰۵۸ - ۷۲ - ۰

دارالکتب الاسلامیه، بازار سلطان محمد، تلفن: ۵۵۶۷۷۲۲۹

دیگر مراکز پخش:

یوسکان کتاب، قم - تلفن: ۷۷۴۲۶۵۵۵ - ۷۵۱



سخن انیس

یادی از مؤلف

رضوان الله علیه

بررسی سرگذشت انسان‌ها در مسیر تاریخ، به عنوان آینه‌ی حقایق گذشته - آن‌گاه که با بصیرت و ژرف‌نگری همراه گردد - به‌یار آورنده و شکوفای نتایج گران‌قدر و والایی است که برای مرور کننده نه تنها الفبای درک و مرور موفقیت و شکست‌های پدیدآمده در طی قرون و اعصار است؛ بلکه یا بازنگری گذشته و اتخاذ تجربه، حاصل بهترین درس عبرت است و گنجینه‌ای است در شناسایی مسیر حرکت آینده که برای تمامی جستجوگران راه فوز و صلاح و خوشبختی تواند بود.

در مسیر این بازنگری - اینک که فرصتی دست داد برای شناخت یکی دیگر از انسان‌های نخبه و برگزیده‌ای که از برکات و فیض الاهی برخوردار گشته است، اوراق تاریخ گذشته را ورق می‌زنیم تا باری دیگر از مرور آن توشه بگیریم و رمز ارزشمنی این نمونه والا را باز شناسیم و راه زندگی را بیاموزیم و در مسیر دستگیری و سعادت، روزگار بگذرانیم. در این مقال، سخن از انسانی زاهد و یاقواست؛ مرور پیرامون زندگی و شخصیت انسانی نیست؛ ناپذیر، مهذب و آشنای عموم است؛ سخن از مرحوم محدث قمی نیست؛ سخن از صاحب «مفاتیح» است.

آن مرحوم، ظاهراً در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در خانواده‌ای اصیل و مذهبی در شهر مقدّس قم دیده به دنیا گشود. او را عباس نام نهادند. سال‌های ابتدایی کودکی و نوجوانی را در کنار خانواده‌اش سپری نمود. مادرش بانویی پارسا و باخدا بود و معتقد بود که سستی‌الامکان نوزاد خویش را در حال طهارت و پا داشتن و وضو شیو دهد. مرحوم محدّث قمی خود نیز عمده موقیّت‌های خویش را مرهون همان ویژگی‌ها و پاکیزها و قیود مادر می‌دانست.

پدرش نیز مرحوم کریم‌خان محمد رضا قمی فرزند ابوالقاسم از صلحا و افتخا بود.^۱ تا سال ۱۳۱۶ هجری قمری به تحصیل علم پرداخت و سطوح فقه و اصول را نزد گروهی از علما و فضلاء شهر قم همچون آیه الله میرزا محمد ارباب و دیگران فرا گرفت و سپس در این سال به منظور تکمیل درس، روانه نجف اشرف شد و در حلقه درس علما و بزرگان آن عصر نجف حاضر گردید. فقه را در خدمت آیه الله سیّد محمد کاظم یزدی آسوخ و در همان ایام، ملازمت محضر پر فیض استاد بزرگوارش، عالم ربّانی و محدّث صمدانی مجسمه تقوا و فضیلت مرحوم حاج میرزا حسین نوری طبرسی را - که در سال ۱۳۱۲ هجری قمری از سامراء به نجف بازگشته بود - برگزید و همیشه همراه و در کنار وی بود.

مهرنی او به این استاد فرزانه، توسط یکی از روحانیون هم‌دوره‌اش، مرحوم آقا شیخ علی قمی انجام گرفت.^۲ با آن‌که شاگردان شایسته دیگری همچون: شیخ آقا بزرگ تهرانی و آقا شیخ علی قمی در محضر آن محدّث عالی مقام حضور می‌یافتند، رابطه مرحوم محدّث قمی بیش از دو شاگرد دیگر بود. لذا بیشتر تحت تأثیر استاد گران قدرش مرحوم حاجی نوری و ملکات، فاضله و خصال برجسته و فضل و علم بسیار او و نیز شایستگی ذاتی و تلاش و کوشش مداوم خود، به مراحل عالی از علم و عمل رسید. بیشتر اوقات خود را با آن مرحوم در بهره‌گیری از محضرش و استنساخ مؤلفات وی و مقابله و تصنیف بعضی مکتوبات او صرف نمود و به راستی در کسب بسیاری از علوم و فضائل و ام‌دار آن عالم ربّانی است.

در سال ۱۳۱۸ قمری به حج بیت الله الحرام مشرف و به زیارت قبر حضرت رسول اکرم ﷺ موقت گردید. پس از انجام این فریضة الاهی، به ایران و قم مراجعت نموده پس از اندکی تأمل و زیارت مرقد حضرت معصومه علیها السلام و دیدار پدر و مادر، به نجف اشرف

۱. به نوشته عالم متّبع شیخ محمد حسین ناصر الشریعة قمی در کتاب «مختار الهلاد».

۲. به نوشته عالم بزرگوار مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «تکلیف البشر».

بازگشت و نا پدیدان رنگانی استاد رسال ۱۳۲۰ قمری. از محضرش بهره برد. در او خر هم
اسناد، به افتخار دریافت اجازه^۱ از او معترف شد و از علمایی همچون مرحوم سید حسن صدر
صاحب «تکملة أمل الامل» و میرزا محمدنریاب صاحب «الأربعین الحسينية» دیگران نیز به
دریافت اجازه موفق گردید. آشنایی و تحصیل و تتبع او در علم حدیث و یر نفث و امانت در
نقل آن به جای سید که لقب «ثقة المحدثین» بوازنده او گردید و به عنوان «محدثی» مورد
اعتماد و ثقة شناخته شد و مورد هم درویدانه و بیت محترم مشایخ قدس نام نامور و مصنف
آن مرحوم تا سال ۱۳۲۲ قمری در نجف اشرف اقامت داشت. در این سال به یاز
بازگشت و در قم سکنی گزید. در آنجا به کارهای علمی خویش اشتغال ورید و به بحث و
تألیف همت گماشت.

هنگامی که آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری به درخواست علمای هم جهت
مروسمان دادن به حوزة صمیمه وارد قم شده حاج شیخ عباس قمی یکی از معاونان و یاوران
او بود که با دست و زبان او را تأیید می نمود و سهم بسزایی در این کار داشت.

در سال ۱۳۲۹ از قم برای دومین بار به حج بیت الله الحرام توفیق یافته سه سال
بعد یعنی در سال ۱۳۳۲، عازم مشهد مقدس شده مدت دوازده سال در آنجا اقامت کردند و
به طبع و نشر بعضی از مؤلفات خود پرداخت و به تصنیف کتب دیگر دست زد. در این ایام،
نه تنها و مستندها را به وزارت عدالت عالیات ائمة عراق توفیق می یافت، برای بار سوم
بیریه سفر حج موفق شد که با کثرت بود و مدت شش ماه به طول انجامید پس از این سفر
بود که نام «حج شیخ عباس قمی» را نود خاف و عام گردید.

در ایامی که به همان مسافرت می کرد، عالم ثانی آخوند ملاعلی معصومی
همدانی حشر و نشر داشت.

مرحوم حاج ملاعلی واعظ خیابانی بیریزی در کتاب «هدیه معاصرین» (معه ۱۸) به
نقل از شرح حال مرحوم محدث یقدم خودش چنین نقل می کند:

«در خلال استقامه من از آن پیرگوار استعازه نمودم که من به روایت مرآت اصحاب
رضی الله عنهم اجازه مرحمت فرمود پس به من مکتب گزارده و دو اونس ایام سیرایش مسائل من
قبول فرموده بطرز داند که مؤلفات اصحاب را قدیم و جدیداً در تفسیر و حدیث و فقه و اصولین
و غیره از آنچه اجازه دارد روایت آنها را به طرق معهوده او از مشایخ عظام که در خاتمه مستدرک
مشروع حا مذکور است و برای او صحیح است» از برای من یر اجازه دادند که روایت کنم»

در سال ۱۳۴۱ هجری دو مشهد دوس اخلاق برآله می‌کرد قریب هزار نفر، حاکم و علما در مدرسه میرزا جعفر به درسی او حاضر می‌شدند و هر درس قریب سه ساعت طول می‌کشید.

در دوران اقامتش در مشهد، به عالم کامل و زاهد و رسته و متوسل و اصل و نادره روزگار مرحوم به الله تبارک و تعالی مهدی اصمعهانی (ص) الله مقامه و نیز به عارف سالک و عالم و نانی مرحوم حاج شیخ حسن علی اصمعهانی (ص) الله تعالی و محدثی و صمیمیت خاصی داشته و صایب او در مشهد از شهرت خاصی برخوردار بود و مستمعین به ملاقات و نام و برای استفاده و بهره‌گیری از سخنان او پای همیش جمع می‌شدند.

محدث دمی در اواخر عمر در سال ۳۵۲ ق از مشهد به نجف مهاجرت کرد و ب پایان عمر در حیدرآباد بارگاه مولایش امیر مؤمنان (ع) رحلت اقامت یافتند در طول دوران عمر به سوریه و بناد و شهرهای آن همچون بعثتک و صور و بیرجه هندوستان سفر کرده و این مسافرت‌ها ب شخصیت‌هایی همچون مرحوم علامه میند عبدالحمین شریعت‌الدین و مرحوم دین الله میند محسن امینی عارفی ملاقات و حشر و نشر داشته.

زهد و تقوا و بی‌نیایی

م مرحوم محدث قسری در بیان الله علیه - چنانکه از تعالیم عالیله اسلام و سیره پیامبر اکرم (ص) و روش ائمه طاهریین (ع) آموخته بود - مجموعه‌ای از اخلاق نیکو و سجایای پسندیده را در خود داشت. تقوا و فصیلت از خصوصیات او بود اخلاق و رفتار نیکوی او همه جذب می‌مود. مقید بود در مساجدی که متروک مانده نماز گزارد و همین‌که وضع رونقی می‌گرفت و بانی تجدید ب و تعمیر پیدا می‌شد، دیگر در آنجا حاضر نمی‌گردید. در برابر نریب‌های دیون مقاوم و از اضرار هوی و هوس هیله بود معتقد بود که در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عذاب است لذا بوجه‌های مالی و ذک بزی معارجش پیشنهاد می‌شد رد کرده می‌فرمود:

«ای منم مردای فیاض چگون به جویب خدا امام مالک (ع) را یدهم؟»

«کم دم تازک و بدیم صعیف است! طایف جویب خدا را در فیاض ندارم.»

یادی از مؤلف رضوان الله علیه/ ۱۳۱

از مہم امام علیہ السلام استفاده می‌کرد و می‌گفت: من اہلیت ندارم از آن استفاده کنم. فرش
خانه‌اش گلیم بود و بامش حیای کرباسی بنیاد، نظیف و معطر در مجالس، ریودست همه
می‌بشستہ از خم دستایی و عرو و گیس خلال واقع دوری می‌کرد و محاصر جود از او
تمجید کند! می‌گفت: من خود می‌دانم کہ مرجعہ‌ای می‌فرش و حقیرم.
محبوبی از عرونی او از لایہ لای کلماتش در کتاب *القوائد الرصویہ*^۱ دین برحمتہ
خودش آمده است؛ آنجا کہ می‌نویسد:

«چون این کتاب شریف در بیان مسائل علمہ است، شایستہ ندیدم کہ
برحمتہ خود را - کہ سقر و پست بر آ آسم کہ در عہدہ ایشان باشم - در آن درج
کنم.»^۲

هم دورہ و ہم سجدہ اش، مرحوم شیخ آقا بروگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعہ*، در
ویژگی‌های اخلاقی او چنین یاد می‌کند:

«شیخ علی بن محمد رضا بن ابی القاسم می، دانشمند محض و مؤرخ
فاضل و را آسانی کامل و مصداق دانشمندی فاضل دانستم. آرامش بہ صفاتی
بود کہ او را محبوب می‌ساخت. اخلاق استواری داشت و از عروشی خاص
بعزودن بود. سرسی سالم و نفسی شریف داشت؛ بہ علاوہ فضلی سرماد و
توایی بسیار و پرمایی و یک دروانہ ملت‌ها بہ شنشینی او انس گرفتیم و
چشم یا جان ہو در آمیختہ»^۳

استاد محمد شہابی، از مصلائی دانشگاه - کہ در مشهد اق نزدیک بہ دیدار محدث
قمی موفق شد و از محضات او و قصید او بہرہ بردہ است - در مقدمہ‌ای کہ بر کتاب *القوائد
الرصویہ* نگاشته است، می‌نویسد:

«... مؤسسہ دین کتاب (القوائد الرصویہ) - در میان و محلوہری و برج
آینی بزرگ بود... جو یکی از موعای رمضان یا چند تن از وقت از ایشان خواہش
کردیم کہ در مسجد گورہ شد لقائم صحبت را بر مقتدار و ملائمہ دینان مبت
نہد. یا اصول و ایام، این خوبین پذیرفته شد و چند ور. نماز شکر و عصر در

۱ القوائد الرصویہ، صاحب شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲ طبقات اعلام الشیعہ، نقباء القیس فی القرن الرابع عشر ۳ - ۹۹۸ - ۹۹۹.

بکمی از سببان‌های آریحا لایحه شد و به جمعیت پس جمعه روز، به روز، می‌نزدود حقیر. به ده روز به میده بود که اشخاص زیادی بطالع یافتند و جمعیت فوق‌العاده شد. یک روز پس از انعام نماز ظهره به من - که نزدیک ایشان بودم - گفتند: من امروز می‌توانم نماز عصر بخوانم رفقت و دیگر آن سال را برای نماز جماعت یا مقصد هر موقع ملاقات و مسعود از حد. بزرگ نماز جماعت گفتند. حقیقت این است که در رکوع رکعت چهارم: مواجه شدم که صدی گفتند: کسب گفتی که یکشنبه سر من می‌گویند: یا الله یا الله یا الله مع الصبرین! از منگونی بسیار دور به گوس می‌رسید این بزرگه که مرا به ریاضی جمعیت متوجه کرد. در من شدیدی و موحی تولید کرد و خلاصه خوشم آمد که جمعیت این اندازه زیاد است! بنابراین من برای اتمام اهل بیت لازم است.

استاد شهابی این گونه ادامه می‌دهد:

در حرم حاج شیخ عباس قمی بی‌بهرای و بی‌العه خود چنانچه بود که برای دیگران می‌خواست و چنانچه عمل می‌کرد که به دیگران تعلیم می‌داد سخنان و موعظه او چنانچه از در خارج می‌شد و با عمل توأم می‌بود، تا گریه بر من می‌سب و می‌نموده را به عمل و اسم داشت. هر کس بر او به آنه حال و صفت و حقوق می‌دید. عالم بود یا جاهل، عارف بود یا غافل، یاراری بود یا اندرایی، شهر بود یا روستا، در سخنان سر نه یا حقیقت را از او می‌توانید، بی‌بهرای انکار می‌داد. حال وی پدید می‌آمد و تحت تأثیر بیانات صادقانه و نصایح مشفقانه در واقع می‌شد و به فکر اصلاح حال خودش می‌افتاد...^۱

دوری از شهوات

به امر نه معروف و نهی از منکر و پاداشنی افراد از کارهای رشت پای بند بود هرگز کسی - هر کس - از هر طبعه‌ای که بود - در محضر او چنانچه عیبت کردن داشت. از سخنان بی‌بهره و لغز پرهیز داشت و عمر عزیز خویش و در مسیر خدمت به دین و مردم مصروف می‌نمود.

تهجد و شب‌زنده‌داری

همچون استادی مرحوم محدث نوری، به انجام مستحبات عروق و در حد و عبادت معتد گوشه بود و راز و یارش با خداوند بی‌میان در تمام شبها برقرار بود. معانیج به آنها برنامه راز و بیار پیشهادی‌اش برای دیگران بود که قبل از همه خود حاصل به آن بود

پاس‌داری حریم حرمت استاد و به‌جا آوردن حق او

همان‌گونه که اشاره رفت، علاقه زیادی به مرحوم محدث نوری داشته او را همچون پدری مهربان و استادی گرانقدر دوست می‌داشت. خود دو «الفوائد الرضویة» ذیل ترجمه محدث نوری می‌نویسد

«... حضرت در وقت مسافرت در خدمتش بودم... مصیبتش بر عاتق مسلمین - خصوصاً بر این داعی که در خدمت سریت مولود دهم - چندانی نماند گذشت که هنوز مراراً آن را در کام محویش می‌بینم و بر فکرم آن جناب قائم می‌خویم و بی‌جای آن آفرین و تقدیر بعد الشیخ عبده الخوی به فی التبرء بهیئت می‌اللهم و لکن بقائه التلخیص فی الحرر فافقد کلان الله رجینه الاله - خارجین الحضور الو جیب شکرها ما یجری شبا برهه فی ۴ برافندی غن دروها و هو شبین الندی أخذت منه فی بدی حالی و انصیبت الی موانی هو انیله یغلاب و حالی قوهی می فضل ما لا یصلح و سنا علی شکر الفکر علی التوضیح فقرش می شکر عمومه و انصیبت قدی معلوم به حادد علی برنات انصیبت و انصیبت من سجاد و شکره ما یصلح به فلهی انما هم من فیض بخاره و ما یصلح به کلمی انما هو من سیم انصیبت»^۱

حاج ملاعلی و عطف خیابانی تبریزی به نقل از شرح حال محدث، قسمی به قلم خود می‌نویسد

«... پس شد بدست شمال بر من شکر گزارد به ملازمت تسبیحنا الالجل الأعظم، عماداً الأرفع الأکم، صغرة المستقرین و المتأخرین، خاتم القده و المآثرین، سحاب الفضل الهائل، و بحر للعمم الذی لا یسجل مستخرج کتور

الاعمال محیی ما انفس من الآثار والقیص القصصی الخ لایزاله التورج
الطیر سیء

او در آثار خویش، حق استاذش را به خوبی یاد کرد و چنانکه باید، احترام او را نگاه داشت؛ به طوری که در کفر شاگردی صیبت به اسنادش سراخ می‌رود و شاید همین سپاس و قدردانی یکی از رجو، موقوفه او در بهره‌گیری از آموخته‌های او استناد باشد.

مودت به اهل بیت علیهم السلام و خصوص در برابر کلمات و معارف آنان

محدث قمی در منایب آثار و روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام و خصوص ایدالوصی علیه السلام به وضوح و دوزانو و به جده می‌نویسد و مطالعه حدیث کرده یادداشت می‌کرد او بزرگ عمر و آثارش را از توجهات ائمه اطهار علیهم السلام می‌دانست. محبت و مودت اهل بیت فلش را مالا مال ساخته بود به سادگی احترام زیادی می‌گذاشت و نسبت به اهل علم به ویژه اهل حدیث و روایت تواضع می‌نمود.

منابر و سخنان مؤثر او

محدث قمی، در سخنرانی موعبیه والا و قویه داشت. سخنان و خطابه‌های مؤثرش، که تأثیر خویش را از کلام معصومین علیهم السلام و وجود آن مرد پرهورگار می‌گرفت، از دست بر نمی‌خاست و به دل می‌نخست و در شنونده آنچنان مؤثر واقع می‌شد که مندی در تمامی اعضا و ارتکاب گناه نداشت و به اطاعت خدا و دوری از گناه موجه می‌ساخت. در دهه اوز محرم در مشهد در منزل آیه الله حاج آق حسین طباطبائی قمی رحمه الله می‌رفت که او مقام عجبی می‌شد اغلب مقتدر را بر روی مصاحف آن می‌خواند برای اطمینان خاطر از صحت نقل حدیثیه مأخذ احادیث را به همراه داشت و پیشتر، مسنده داوید حدیث را به طور کامل قرائت می‌فرمود در ایام حاطمیه در قم، دنیا به دعوت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و در برابر او و بسیاری از علماء و حکام، دو مدرسه فیضیه مبر می‌رفت و مرثیه می‌خواند بن سخنرانی‌ها آنچنان جذاب و مفید بود که بهیلا و همدا انتظار می‌کشیدند تا ایام حاطمیه برسد و از منابر او بهره گیرند.

سخت‌کوشی و عشق به تحقیق و تألیف

تحصیل علم را با وجود مشکلات فراوان آغاز کرده بود گاهی برای نیت یک کتاب، مدتها طول می‌کشید تا با پس‌انداز مبالغ کم بتواند حدود سه تومان آماده کند. انگاه آن را برمی‌داشت و پیاده از قم به تهران می‌رفت و کتاب مورد مرور را خریداری کرده پیاده به قم برمی‌گشت تا این همه، هیچ‌گاه از تحصیل و کسب علم خسته نمی‌شد؛ به کوششی مداوم و تلاشی پی‌گیر، کار تحقیق و مطالعه را ادامه می‌داد و با اختصاص مساعی محدود از شبانه‌روز به استراحت، بقیه و در مطالعه یا نوشتن صرف می‌کرد از کثرت کتابت، در طرف انگشتانش پرمادگی داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که در شبانه‌روز قسم در دست بگیرد و یا به مطالعه و تحقیق مشغول باشد.

هرند ارشدین در مقدمه «فیض‌الاعلام» در مورد این خصیصه می‌نویسد:

«...مرحوم والدین را حدود نواتین سال و جمعی گشتب عمرش پیروده بود و در نطق و نگارش و در تمام اشغال به نوشتن داشت و به این که پیوسته بوده و حدائق و در شبانه‌روز عینه بهجت در کار نوشتن و مطالعه بود و آثار مفید و نفیسی از او باقی ماند.»^۱

هم‌دوس و هم‌دورانش، شیخ آقا بزرگ نهرانی، در باره او می‌نویسد:

«...او پیوسته سرگرم کار بود عشق شدید به نوشتن و تألیف و بهجت و تحلیف داشت. هیچ چیز او را از این شوق و عشق منصرفه نمی‌کرد و مانعی در این راه نمی‌شناختند.»^۲

در ایامی که با دوستانش جهت رفع خستگی و برای بهره‌گیری از طبیعت به اطراف و اکناف سفر می‌کرد، عین آن‌که با همراهان مأنوس بود، کار مطالعه و نوشتن را فراموش نمی‌کرد قلم و کاغذ، دوستان همیشگی او بودند. خنوتی برمی‌گزید و به مطالعه و کتابت مشغول می‌شد و آن زمان که همراهان او را به صحبت دعوت می‌کردند، می‌گفت: شما می‌دوید و من این‌ها می‌ماند!

۱ فیض‌الاعلام، هی عبدل‌لله و وقایع الايام، ۸.

۲ طبقات اعلام السیمة تنباء البشر فی القرن الرابع عشر، ۳: ۹۹۹.

فرزندان محدث قمی

محدث قمی به نوهیهٔ محبوب آیه‌الله حاج آقا حسین قمی، ضوالله‌عنه، داماد مرحوم آیه‌الله حاج آقا محمد طباطبائی همی برادر بزرگ آیه‌الله حاج آقا حسین قمی شد و فرزندان شایستهٔ او ثمرهٔ این لژدویند

محدث قمی چهار فرزند داشت؛ دو پسر و دو دختر. فرزند ارشد آن مرحوم، واعظ دانشمند مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج میرد عینی آقا محدث‌زاده در سال ۱۳۳۸ هجری متولد گردید، که تصحیح و مقابله و چاپ برخی از آثار پدر را به عهده داشت، در روز یازدهم محرم ۱۳۹۶ هجری در نهری به رحمت ایزدی پیوست. پیکر آن مرحوم بااحترام به شهر مقدس قم حملی و در قبرستان شیخانه مدفون شد از آن مرحوم پنج فرزند باقی ماند، ناصر محرم جناب آقای حسین محدث‌زاده، آقای مهدیس عباس محدث‌زاده و آقای دکتر حسن محدث‌زاده و دو دختر.

فرزند ذکور دیگرش، حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا محسن محدث‌زاده در همهٔ روحانیون نهران است، او نیز در حیای آثار پدر نفس مؤثری دافتنه و درود خروشان ایشان هیات‌لند از جناب آقای شیخ مهدی محدث‌زاده و آقای دکتر محمدرضا محدث‌زاده و آقای امیر حسین محدث‌زاده (که به تحصیل علوم دینی سرگرم است).

داماد بزرگ مرحوم محدث قمی جامع المعقولات و المنعوتات مرحوم آقای حاج آقا مصطفی طباطبائی قمی نیز از وعاظ و روحانیون محترم نهران بودند که چهارفرزند ذکور داشتند. مرحوم آقای مهدی محمد طباطبائی و آقایان مهدی محمد و مهدی امیر و مهدی طبرستانی و دختر که یکی از ایشان جو سادتهٔ تصادف از دنیا رفته است.

داماد دیگر ایشان آقای حاج مهدی حسین ماهوتچی از مردان خیر و خدمت‌گزار بود ایشان دارای فرزند هستند.

آثار و تألیفات محدث قمی

آثار و تالیفات او در رشته‌های مختلفی همچون حدیث، اعتقاد، دعا و زیارات، تاریخ، رجال، ادبیات و اخلاق همگی بر مقام شامخ علمی، اخلاق و وسیع تلاش و کوشش مدوام و بهره‌گیری از فیض‌ها و برکات الهی دلالت دارد. محدث قمی آثارش را به عربی و فارسی می‌نوشت. عید الله‌را با استفاده از کتاب‌خانهٔ آستان قدس و کتاب‌خانهٔ

مرحوم محدث بوری اصرار داشته که هر دو محتوی تعداد زیادی از دعاها و دعائیس و کتب خطی بود - تصحیف و تألیف کودک با قلم شیرین و همه فهم و روانش آثار پیرایه و ارزشمندی تحریر شده

هرست آثار پیرکت اوییه بریب البیاء از ابن قزاق است

۱ - آیات البینات فی اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام والملاحم والعائیات. (این کتاب در زمان مرحوم مؤلف مفعول شده است)

۲ - الأنوار البهیة فی تواریخ الصحیح الإلهیة در یک چند و به عربی است و در سال ۳۳۴ هجری بمحمد کاظم مدیر شانهچی خواستاری در مشهد مقدس به چاپ رسیده است. این کتاب ۶ سید محمد ضحی با نام پیرنگانی رهبان اسلام به فارسی ترجمه و به وسیله کتابخویش اسلامیته منتشر کرده است.

۳ - البقیات الصالحات. در حاشیه معانی الجواهر به چاپ رسیده و در سالهای اخیر به طور مستقل در بیرجند نیز منتشر یافته است.

۴ - نیت الأحرار فی مصائب سیدة القموان علیها السلام. به عربی نوشته شد و در سال ۱۳۷۹ هجری ایران به چاپ رسیده است. پیش مرشد محمود زاهدی و محمد محمدی اشنهاردی، هر یک جداگانه آنرا به فارسی ترجمه و منتشر کرده اند.

۵ - تتمه المنهوی فی وقایع ایام الخلفاء به زبان فارسی و در حقیقت مجلد سوم منتهی الآمال است.

۶ - تنسیم دقایق الزائرة. اثر محدث بوری برصوان الله علیه

این کتابخانه از بزرگترین کتابخانه های مسجد است. کتابهای بسیاری در حدیث و جال دار و تصنیفات ائمه ای در دیگر علوم برخی از اصول دینیه و دانشمندان ما نیز در این کتابخانه است که پیش از محدث بوری کسی آن را کتب نکرده بود.

او و بعضی افراد به جمع آوری کتب دالیه و در این مورد نامانده نقل شده است از جمله گویند بوری در بازار می گذشت یکی از اصول اربابان را در دست می دید که می خواست آن را بفروشد اتفاقاً هیچ کس از بیانی های خود در همانجا فروخت و بدین گونه کتاب را خرید

به بزرگترین کتابخانه آثار عربی تألیف کرده که پیش از این چاپ شده است. (ترجمه از ماضی التبیان و حاشیه ها، شیخ جعفر آل محمدي ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ هجری)

- ۷ - **تحفة الأصبحاب في بوار آثار الأصحاب**: در شرح حال صحابه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اصحاب ائمه علیهم السلام توسط درالکتب الإسلامیة به چاپ رسیده است.
- ۸ - **تحفة طوسیة و نفحة قدسیة** یا رساله مشهدنامه فارسی و مختصر شرح بنای حرم رضوی و ذکر اسبیه و اماکن وابسته به آن همراه با زیارات مهم و معتبر.
- ۹ - **ترجمة اعتقادات علامة مجلسی** در شماره ۱۸ کیهان اندیشه (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۵ ش) به کوشش عطاءستادی چاپ شده است.
- ۱۰ - **ترجمة جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع**: به فارسی و در حاشیه جمال الأسبوع، میثابین طاووس.
- ۱۱ - **ترجمة مسلک دوم «المهوف»**.
- ۱۲ - **ترجمة مصباح المستحسنة**: به فارسی و در حاشیه «مصباح المستحسنة» شیخ طوسی.
- ۱۳ - **تعریب «تحفة الزائرة»**.
- ۱۴ - **تعریب «ازاد المعاد»** ردی اثر اخیر از صلوات محمدباقر مجلسی (مت).
- ۱۵ - **چهل حدیث**: به فارسی و چندین بار به چاپ رسیده است.
- ۱۶ - **حکمة بالغة و مائة کلمة جامعة**: شرح فارسی صد کلمه از کلمات تعبیر منافع علیه السلام در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۵۳ چاپ شده است.
- ۱۷ - **خیر الوسائل إلى تحصیل مطالب الوسائل یا فهرست مطالب الوسائل**: شبیه «سعیة البحار» است بر روی «وسائل الشیعة» و در ۱۳۳۲ ق در مشهد به انجام رسیده است.
- ۱۸ - **الدرة المنظم في لغات القرآن العظيم**: تألیف سال ۱۳۲۲ در نجف اشرف.
- ۱۹ - **الدرة البیضاء في تنیات الدرة الثمينة**: شرح انصاف القضاة است و تدوین شرح انصاف قاضی یزدی است.
- ۲۰ - **دیازده ادعية مأثورة**: به همراه «چهل حدیث» مکتوراً چاپ شده است.
- ۲۱ - **«خیرة الأبرار في مستحب «لیس الشجرة»**: به فارسی «لیس الشجرة» از ملا مهدی نراقی است.
- ۲۲ - **«خیرة العقب»** في مطالب أعداد الزهراء علیها السلام.
- ۲۳ - **رسالة اخلاقیة**.
- ۲۴ - **رسالة دستور العمل**: احوال سال به فارسی.

- ۲۵ - رساله های، در احوال فضلین شاذان و بکثیر و احمد بن اسحاق قمی.^۱
- ۲۶ - رساله ای در گناهان کبیره و صغیر: فارسی است و در پایان و الفایده القصوی؛
به چاپ رسیده است.
- ۲۷ - میل الزماد. در اصول دین با چاپ سنگی در ایران در سال ۱۳۳۰ چاپ شده
است.
- ۲۸ - سفینه بحار الأنوار و مدینه الجنّات و الآثار: دو مجلد و به مائة و هشت
موضوع و مختصر مجلدات بحار است. به زبان عربی نوشته شده و تألیف آن مباحثی
سال طول کشیده است. این کتاب در حقیقت سفینه ای است که بحار علامه مجلسی به
وسیفه آن پیچوده شده و نه تنها کتاب جدیدی که کتاب بحث، کتاب رجال و... است. چاپ
اول آن در محب اشرف به سال ۱۳۵۵ بود و در ایران به سال ۱۳۸۶، اقمست شد. این کتاب از
بالرزش ترین و مشهورترین آثار محدثان عصری است.
- ۲۹ - شرح اربعین حدیث.
- ۳۰ - شرح صحیفه سجّادیه.
- ۳۱ - شرح کلمات قصار حضرت امیر علیه السلام. به ترتیب حروف الفب و عربی
است.
- ۳۲ - شرح وجیزه شیخ بهائی، و حیزه، که تا به این کتاب در عدم درایت است.
- ۳۳ - صحائف التذریعی من الایام و السنة و الشهود.
- ۳۴ - ضیافة الإخوان.
- ۳۵ - علم الیقین مختصر و حقّ الیقین: علامه مجلسی است.
- ۳۶ - إلهایة القصوی، ترجمه و تفسیر الوافی به فارسی است. از کتاب طهارت تا
در ابتدای این رساله آمده است. چون این داهی، عجبانی لعی، در سنه ۱۲۳۰ از اصرار
اقدوس خراسانی به عتاب عالیاب مشرف گشتم. در دهقان به ریارت جناب بکیر بن ابی شکر، شدم
دیدم میرش مهجور و سرزک است. با خود قرار دادم که هرگاه از سفر مراجعت کردم، مختصری در حال
او بپرسم که مردم مطلع به حال او شوند و به ریارتش مشرفا سود و چون خواستم شروع در آن کنم
به خاطر رسید که مختصری میر از حال جناب فضل بن شاذان که قبرش نزدیک به پایور است. و هم
مختصری از حال جناب احمد بن اسحاق قمی نگاشته شده که قبرش در پای دهان است. که این دو
بورگولار به قبرشان مهجور است.

حکام اموات و لز کتاب صلاة تأم بحث نشر و سائر در ۱۳۳۹ در بغداد و ۱۳۳۶ در بئیر و ۱۳۳۹ در نجف به چاپ رسیده است

۳۷ - ضایة المرام فی تلخیص تدارک السلام.

۳۸ - ضایة الثمنی فی ذکر المعروفین بالألقاب و الکئی.

۳۹ - الفصول والوصل اسناد ک وید به الهدایة شیخ حرّ عاملی

۴۰ - الفصول الثمینیة فی المناقب المرتبویة. به فارسی چاپ ۲۳۲۲ ایران و ۳۶۵

۴۱ - القوائد الرضویة فیما یتعلق بالمشهور العربیة در سال ۳۱۵ هـ در بئیر به چاپ

رسیده و اولین کتاب آن مرحوم است. آن را قبل از هیست مبالغی نوشته است.

۴۲ - القوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة. دیگری نامه گروه سیدری

از عممای امامیه است و در دو دفتر اقامت در مشهد و یا بهره گیری از کتابخانه آستان قدس

رضوی تألیف شده و در سال ۳۳۷ هـ در تهران به چاپ رسیده است.

۴۳ - القوائد الطوسیة.

۴۴ - فیض السلام فی عمل الشهور و وقایع الاشیام. جناب دوم آن در ۱۳۶۵ هـ در ایران

اتجام شده است. کتابی است در اعمال ایام و میالی در فزده ماه سال. مشتمل بر جمیع آنچه

در کتب مصابیح و اقبال است به نحو جمال و هم مختص و فایح نام.

۴۵ - فیض القدر فیما یتعلق بحدیث الغدیر. مختصر محققان عدید و عبارات الانوار

میرحامد حسینی بشاربوری همدانی علیه السلام است که در سال ۳۶۵ هـ به چاپ رسیده است

۴۶ - قزاقا صبرة فی تاریخ المصیح الطاهر. به فارسی چاپ سال ۱۳۶۵ در ایران

۴۷ - کتاب حقیقات خلیا و اصحاب ائمه و عمما و شعرا.

۴۸ - کتاب کشکول.

۴۹ - کحل البصر فی مبررة منهج الشریعی الله علیه و آله وسلم. در ۱۳۳۷ در قم و در

۱۴۰۴ در بیروت به چاپ رسیده است. نشر اتفاق ترجمه این کتاب را به همراه ترجمه

و مختصر الشمدین المحمدیه با تحقیق و تصحیح و ویراستاری کامل به نام هادی دیندگان

در سال ۱۳۷۵ قش منتشر ساخت.

۵۰ - کلمات بطیحه. در سال ۳۳۹ هـ یا نزهة القوافل و در سال ۳۴۵ هـ مستعمل چاپ

شده است

۵۱ - الکئی و الألقاب. در سه جلد، در حیدرآباد و نجف و تهران به چاپ رسیده است.

۵۲ - الثَّنَالِي المَشْهُور في الأَحْزَابِ والأَذْكَارِ المَعْلُومَةِ.

۵۳ - مختصر الأبواب في السنن و الأدب به فارسی و مختصر جفیه السنین است.

۵۴ - مختصر الشهاب المعتقدية: اصل كتاب از محدثین میسی یومدی صاحب

السین است. تلخیص مرحوم محدث قمی از آن در سال ۱۳۶۵ هـ ایران چاپ و منتشر شده است. ترجمه آن به همراه ترجمه «محل المصروع» با نام «نویای دیدگان» مکرر شده است.

۵۵ - مختصر مجتهد یازدهم «بحار الانوار».

۵۶ - مُسَلِّي المصناب بشهد الأعراف والأحباب: این کتاب در زمان مرحوم مؤلف

مفعول شده است.

۵۷ - معاني الجنان، یکی از بهترین حسنات جاریه او که در بین آثارش بهترین

میرزا را به خود اختصاص داده و به زبان عربی و اردو نیز ترجمه شده است و از مهم‌ترین

کتاب‌های محدث قمی است، همین کتاب «معاني الجنان» است.

در جامه ما کمتر کسی است که «معاني» را شناسد و از این کتاب بزرگ و ارزشمند

دوره مجسته و از محدث قمی به نیکی یاد کرده باشد. و بررسی که معاني ۴۰ کلید فتح

ارباب الجنان و حجت الواقع عذاب میرزا است. مصباح متعبدین و عباسی عابدین است،

بفداالأمیر مسافران اعتاب مقصد و هدیه الزائرین مجاوران بغض مشر که است، زاد المعادی

است کامل و منهج المذعورانی است برای فلاح، و از چمن کتابی نیز که مؤلفش محدث

قمی رضوان‌الله علیه و محتوای معصوم و جملاتی که خداوند بی‌نیاز بدانها حمد و ستوده

می‌کرد و نوازش به صاحب مقنن حضرت صدیقه کبریٰ داحظه ره، هدیه شود. خبر

بر منتظری نمی‌برای داشت که چس پررنگ و قابل استفاده باشد

۵۸ - مقاليد الفلاح في عمل اليوم والليلة

۵۹ - المقامات الفلجية في مراتب السعادة الإنسانية: مختصر «معراج السعادة» ملا احمد

راقی است.

۶۰ - مقالات الفلاح في أحوال النعم و الفلاح. این کتاب مختصر «مقاليد الفلاح»

است.

۱ از مقدمه مرحوم میرزا علی‌اکبر موعظی بر معاني الجنان. به نقل از حاج شیخ عباس قمی

- ۶۱ - منازل الآخرة و المطالب العاقرة في أحوال البروخ و مواقف القيامة به فارسی
- ۶۲ - منتهی الآمال فی ذکر مصائب النبی و الأئمة علیهم السلام در دو جلد و به فارسی است، در ایران چندین بار به چاپ رسیده است.
- ۶۳ - نزهة النواظر بترجمة و معین الجواهره شیخ کراچکی (یا کراچکی).
- ۶۴ - نفثة المصنوع فی تجدید أحزان يوم العاشر تنمیم کتاب و نفس المهموم
- ۶۵ - نفس المهموم در مقتل معصوم امام حسین علیهم السلام در ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۳۶۹ ق چاپ سنگی شده و تمسک آیداله میرزا ابو العباس شعرانی در سال ۱۳۷۴ ق به نام «دمع السجود» ترجمه شده است. ترجمه دیگری از این کتاب به نام «مور شهداء» به قلم دانشمند محترم مرحوم میرزا محمدباقر کمره‌ای به چاپ رسیده است.
- ۶۶ - نقالو سائل، چکیده و وسائل الشیعه است.
- ۶۷ - نهایة الانام إلى وقایع الأیام، مختصر و مبسوط السلام و به فارسی است. در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷ به چاپ رسیده است.
- ۶۸ - هدیة الاحباب فی ذکر المعروفین بالکنی و الألقاب و الأنساب، مستحبی از «هدیة الشیخ» و «المعانی المصنوعة» است.
- ۶۹ - هدیة الزائرین و تهیة الناظرین، مشتمل بر زیارات حجج طاهره است و معاصات شریعه و قبور عباد که در آن مشاهد مقدسه می‌باشد و اعمال شهرور و اعمال اسبوع و اصناف شبانه روز.

وفات

پس عالم پرتلاش، در شب سه‌شنبه ۲۳ دی الحجه سال ۱۳۵۹- پس از آنکه بیمارهایش را به‌جا آورد و پیرسنة نام‌های معتمدین ائمه علیهم السلام با احترام و اظهار ادب و ارادت فراوان تکرار می‌کرد آماده کرج شد تا آنکه یحه‌های شب، روح پرفتوحش به سوی مکتوت پرواز نمود.

سیح محمد مصاوی در سادۀ تاریخ وفات او چنین سروده است:

و الشیخ عطاء الاوصی القنی
قد جاوز السور و بین الحکم

بادی از مؤلف رضوان الله علیه / ۲۵

الف و الفایف ذو منتظم

فأؤجوا: «بتقید عجایب شریع»^۱

سر شریعتش در هنگام مرگ، شصت + پنج سال بود مرحوم آیت الله میزد ابوالحسن
اصطفائی بر جنازه اش ممدار گزارد و پن شاگرد خلفا در صحن مبارک حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در ایوان سوم شریف باب القیاده در کنار مستافش مرحوم حاج میرزا حسین
نوری رحمته الله علیه به شاگرد سپرده شد، حوریه عقیقه نجف یک پارچه دو مراسم تشییع او
همراه با عموم بزرگان و مراجع و عایته مردم، از عرب و عجم، شرکت جستند و با خواندن
این شعر که در همان روز مرحوم شیخ محمد علی اردوبادی سرود:

أضحى الإسلام بأكبر الأضداد

للقبيل كان يندبهم جماد

ار عالمی که مجشعه علم و عمن و تموا و غصیب برد، به شایستگی تجدیدی کرد یادش
گرامی و رحمت خدایندی شامل حالش باد

ولا حول ولا قوة إلا بالله

والسلام على سيدنا الذي ائذین اصطفین

ناشر

^۱ شادروان مهتر محمدعلی انصاری بر مائة تاریخ وفات الـ مرحوم ۱۳۱۹ ش. ز در پاهای

تعییدهای چنین به نظم آورده است.

سرود مصطفی و انصاریه از پی تاریخ.

و بهین محدث سلام قد میکن بچنانکه

مَقْدِمَةُ مُتَرْجِمٍ

تقدیم به روح پُرفروغ ارجمندمانویی که یکی
از ماههای حضرت فاطمه علیها السلام را بر تارک داشت؛ او
که با شیروا جان و تن، محبت و ولای تنها پناهگاه و
چراغ هدایت انسان‌هایی وارسته در اعماق وجودم
گاشت.

تقدیم به روح مادرم سرخومه مهدیقه آفرقانی
که حد، غریب رحمت و آسمه اش دارد.

منوچهر

بر این بودم که برداشتن کوچک‌ترین قدم و کم‌ترین تلاش صادقانه و خالصانه در راه شناساندن و شرح ماجرهای و وقایع سیار دشوار و جان‌هرمبای زندگی مظلومان و سراسر مصیبت و رنج هر یک از جانان عصمت و طهارت عظیمه اسلام، در پی یوغ حاکمان خودکامه و ستم‌پیشه، جر با عنایت و لطف خود آن برگزینان انجام نمی‌پذیرد و این یکی از بویغات ارزشمند مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله تعالی علیه السلام است.

به هر حال، آثار این دفتر بی‌پایان راه‌یابی‌های پُر فراوان و بشیبه مولی‌المومنین میرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) سال‌های اندک عمر همسر برگزینان حضرت فاطمه (علیه السلام)، رقم می‌زند. در این دوران به‌ویژه پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و وقایع نکان‌دهنده‌ای را شاهد هستیم که با تمام تلاش‌های مدیو حافله دشمنان و مغرضان در کتمان و تحریف آن‌ها، مع‌ذلک گوشه‌ها و مصاده‌هایی از آن در لایه‌لای نوشته‌ها و کتاب‌های همین بدخواهان، به ثبت رسیده است.

مؤلف برگزیده، در این کتاب در پیچه‌ای به حواله‌ای از ربه گانی حضرت فاطمه علیها السلام گشوده و با بهره‌گیری از حدیث معتبر، به شرح آن‌ها پرداخته است. یقیناً کسی نمی‌تواند با مطالعه و از نظر گذراندن به ژرفای چنین مجموعه‌هایی، از هر بُعدش که باشد، دست یابد، مگر آنکه مشابه و نظیر آن را به چشم دیده و یا برای خودش انفعالیافته باشد.

در این راستا بی‌مسئبت نیست که بگوییم چند سال پیش مورد عمل جراحی بار قلب قرار گرفتیم. در این عمل، برای دست‌رسی به قلب، قفسه سینه باز می‌شود. البته بیمار که در بی‌هوشی کامل است هیچ‌گونه درد و ناراحتی احساس نمی‌کند. پس از عمل هم حداقل بیست و چهار ساعت در بخش مراقبت‌های ویژه، نقاباً بی‌هوش نگه داشته می‌شود و خلاصه باید چندین روز بگذرد تا خود بتواند حرکت کوچکی انجام دهد.

پس این عمل بود که تا اندیشه‌ای در ایام بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه علیها السلام در این هنگامه چه درد و رنجی تحمل کرده‌اند. حضرتش پس از تحمل فشارهای در و شکستن پهلوی و سفت شدن کودک و بی‌هوش شدن، به محض به‌خود آمدن و اطلاع پیدا کردن از این‌که مولای متقیان علیه السلام به روضه سوی مسجد می‌برند تا به نهدید و از عذاب آردشال بیعت گیرند و با این باور و یقین که جهان همسر و امامشان در خطر حتمی است، تمام دردها و رنج‌های کشنده خویش را فراموش کرده، با از جان گذشتگی تمام و افسانه‌ای سریع، جان ولیح زمان خود را حفظ کردند.

چه کسی می‌تواند آن وضع و حالت را در خود ببیند و دشواری و سهمگینی بودن آن و حس کند؟ و چه کسی را برای تحمل همه درد است؟ از این گذشته، حادله به همیر ج حتم نشود؟ اب بانوی برگزیده به پا حیرد و نه آهسته بلکه باشتاب و دهره، خود را از میان لایه‌های گرونی از حدا بی‌خبر و به سوی مظلوم برساند، به دامانش بیاورد و از حرکتش بازدارد و سپس به اضافه شدن درد بارو، بار هم از پای شستی به مسجد رفتن و ساله و فریاد

بر آوردن و بالاحقره، حال شوهر در بجات دادند. دمنش رد گرفت و با هم به خانه بازگشت. اما با چه بدن و جسمی؟! با چه درد و رنجی؟!۱۹

به خدا سوگند که بیان الکن و واژه‌ها از شرح و توضیح ناتوان است. اینک، این شما و من نوشته‌ها ملتسانه حواستارم هر جا که دل و جانمان به درد آمد و ناله‌ای پروردید و اشکی فرو ریختید، این حقیر را از دعای خیر فراموش نمرید.

به هر حال، در حد توان و بضاعت و سرمایه اندک، سعی کرده‌ام ترجمه‌ای گویا از نوشته مؤلف برگزیده‌اش رو داشته باشید و بی دودمانی از کاستی و اشکال بی نهایت سیاسی گر رها می‌های برگزیده‌اش شما و تصحیح نارسایی‌ها هم تا در چاپ بعدی، مورد دقت نظر قرار گیرد.

باشد که این کم‌تر و مور مورد قیون و حمایت و دوت همه انبی و اولی و یوسم کم‌گشته پس روزگار که «بِهِ كُنْتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» بعضی حضرت حجة بن الحسن المهدی را می‌آورد روح العالمین للعالمین عجل الله تعالی فرجه الشریع قرار گیرد.

آمین یا رب العالمین

محقق باقر محبوب القلوب

دوالمعدنه - ۱۴۲۰

پهمن ماه ۱۳۷۸

تو صحیفات حاشیه‌ای نویسنده عقیده در پارو می به کلمه مؤلف و مشخص شده است.
پارو می‌های بیانگر مدرک برگرفته از بیت‌الاستخوان چاپ انتشارات مباح به تحمیل دیگر
بافر قریانی رژی و در پارو می به ارجح با استفاده از دست نوشته آقای جواد قزو می اسد اجر
ریج عربی باقی مدرک و نیز مسئولیت آن به عهده آن دو محقق محترم و گر می است.
دیگر پارو می به از مترجم و و استاد است.

مقدمۂ مؤلف

سپاس پروردگاری و که یار ستم‌دیدگان است و درهم‌گوید: حبّا این و نابودکنندهٔ ستمکاران. یزید، ملایم و درود بر سرور گذشتگان و دینداران، حضرت محمد، مصطفیٰ ﷺ که رحمت خدا بر جهانیان است و یزید و دودمان و خاندانش، راهب‌یان یسریک

بندهٔ امیدوار به رحمت خداوند بی‌یار، عبّاس فرزند محمد در حد فسی که پروردگار به نطف نهد و آشکار خویش با او و پدرش. فتار کند. گوید

در کلام نوشته‌ی است: شرح حال، زندگی و ریح و شکست‌های گرامی برین و پاک‌ترین زبان جهان، پاره‌ی آخری پیامبران، مذهب لئمهٔ طهار، وارث سید ابدی، همسر سید اوصیه، انسینهٔ حورده، بنوی عمره، بانوی شهید مستم‌دیده، حضرت فاطمه زهرا که درود خداوند به امتداد هستی آسمان و زمین بر او، پدر، همسر و فرزندان ماد

در «بیت الأهرن فی شصائب سیدة النّسین» (۱) حبه صم‌ها در مصیبت‌های سرور زار، نامیدم و شامل چند باب و یک بخش پایانی^۱ است

پاپ ازل
و نادت، نام‌ها، گنپه‌ها

ولادت

از حضرت امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت
عاطمه علیها السلام در بیستم جمادی الآخر سال پنجم هجرت، در چهل و پنج سالگی
پیامبر کرم صلی الله علیه و آله دیده به جهان گشود.

پاداری حضرت خدیجه علیها السلام بدین گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج
از میوه های بهشت، حرمای دره و صیب مائل فرمودند و خداوند انهارا به آبی
در صیب ایشان مهذب کرد چوب به زمین فروز آمدند، با حضرت خدیجه علیها السلام
نزدیک شدند بدین تربیت، نور حضرت عاطفه علیها السلام به حضرت خدیجه علیها السلام
منتقل شد و از این رو «حوراء انسیه» (یعنی حوریه ای در سیمای انسان) نامیده
شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هرگاه غشای یوی بهشت می شدند، حضرتش را

کادر ۱: ۲۵۸، دلائل الإمامه ۹، مصباح کفعمی، ۵۲۲، الشهد القویة ۲۲۸، بحار الأنوار

۶۶ و ۷۷، ۹۴۳، اعلام الوری بأعلام الهدی، ۴۷، مناقب امیر مومنان، ۲۵۷

می‌پویندند و عطر بهشت و درخت طوبی را او بشان سفشمام می‌کردند^۱ آن
حضرت دحج گم‌امی‌شان را بسیار می‌پویندند؛ هرچند برخی از همسران
رسول خدا ﷺ از روی ناآگاهی به مقام و منزلت او یگانه دختره بر این رفتار
پیامبر ﷺ حرده می‌گرفتند و برایشان سحت و مسکین می‌آمد^۲

نوکذا حضرت فاطمه علیها السلام سه سال پس از معراج بود^۳ معراج؛ گروهی
شش ماه پیش از هجرت^۴ و عده‌ای دو سال پس از بعثت گفته‌اند این توصیح
لازم است که معراج رسول خدا ﷺ به یکبار منحصر بوده؛ چنان‌که از حضرت
امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«پیامبر کرم صلی الله علیه و آله یکصد و یکبار به معراج رفت. در تمامی
آن‌ها، خدای تعالی آن حضرت را بیش از هر انصاف به ولایت حضرت
علی و ائمه‌ان علیهم السلام سفارش فرمود»^۵

موجوم علامه مجلسی رضوانه‌الله‌عیه در بحار الأنوار، ولادت حضرت
فاطمه علیها السلام را چنین بیان می‌کند:

«گفته‌اند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین البطح^۶ نشسته بودند و
حضرت علی علیه السلام، عقیقه‌ای سر، مشکین صنایع، حمزه بن عبدالمطلب،
عباس بن عبدالمطلب، ابوبکر و عمر دو کارشای بودند. ناگه‌ای جبرئیل
در صورت مصطفی خود - درحالی‌که باله‌های گسترده‌اش شرف و غروب
عالم را فرا گرفته بود - بر حضرتش فرود آمد و چنین ندا برآورد: ای
محقق! خداوند بزرگ تو درود می‌فرستد و تو را درها می‌دهد که
چهل قناریه^۷ از خدایچه درخت گری می‌»

عالم الملوک ۱۶۱، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱۱۶۰۱، مناقب ابن مغازی ۱۳۶، روضه

للو غلیب ۱۱۲۹، فضائل الخمسة ۵۲۳

۱. تفسیر حمی ۳۵۰، إلهام الوری ۱۵۰، تفسیر فرانسه ۱۰

۲. روضة الواعظین ۱۴۳، بحار الأنوار ۷۴۳

۳. بحار الأنوار ۳۱۹: ۱۸ (به نقل از العدد القویة).

۴. بحار الأنوار ۱۸، ۳۸۷، الخصال ۴: ۶۰۰ - ۶۰۱ (باب نکاح عده).

۵. محلی بین مکّه و مدینه.

این کار بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بسیار علاقه مند و دلمسته حضرت خدیجه رضی الله عنها بودند، محبت و گنوازه بود، در این چهل روز، حضرتش روزها را روزه می داشت و شبها را به عبادت سپری می نمود حضرت در روزهای آخر عتایه را به این پیغام فرد حضرت خدیجه رضی الله عنها فرستادند: «خدیجه! گمان مبر که کناره گیری من از تو، از خشم و به منظور جدایی است؛ بلکه این درمان خدایوند عز و جل است، تا اراده اش را تحقق بخشد. ای خدیجه! جو خیر و نیکی گمان مبر خداوند بزرگ هر روز بارها در برابر فرشتگان بلند مرتبه خود به تو میاهات می کند. شایهنگام در خانه او بپزد؛ در بستر خویش بیارام، من به در خانه فاطمه هستم، مسدود می پریم.»

حضرت خدیجه روزهای این مدت را در اندوه مرگوار از دوری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پشت سر می گذاشت

پس از گذشت چهل روز، جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! خدایوند بزرگ بر تو درود می فرستد و تو را درمان می دهد که آماة تحیت و هدیه تو باشی. پیامبر فرمود: «جبرئیل! هدیه پروردگار جهانیان و تحیت تو چیست؟» جبرئیل عرض کرد: «از آن اطلاعی ندارم.» در همین حال، میکائیل به طوقی دیبا پوشیده فرود آمد و آنرا پیش روی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهاد. جبرئیل عرض کرد: ای محمد! درمان خداوند است که امشب روزه خود را با این غذا بگذرانی.»

حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه می فرمود: «هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست اظهار کند، به من امر می فرمود که در خانه را باز نگذارم تا هرکس که می خواهد، وارد شود؛ ولی آن شب مرا بر در خانه گمازد و فرمود: «قریند، به طالب! این غنایی است که بر غیر من حرام است.» بر در خانه بشستم و پیامبر آنها ماند. پوشش را از طبق بر گزافتم؛ از خوشه خرما و خم شة انگوری که در آن بود به اندازه سیری تناول نمود و از آبی که در طبق بود، خود را سیراب کرد. سپس دستان مبارکش را برای شستن جلوه آورد؛ جب ثیل بر آن ها آب ریخت و میکائیل آن ها را تسبیح و اسرافیل با دسمال خشک کرد. آن گاه طبق و باقی مانده غذا به آسمان بازگردانده شد. پیامبر که آماة مبارک خویش شد، جبرئیل پیش آمد و

عرض کرد: «اینکه نماز بر تو حرام است تا آنکه نه خائنه خدیجه روی و
یا نه یاشی؟» ویر: «بعد خدایند هرگز چل چنین است که افسوس دودمان
پاکیزه‌ای از تو بیاورند.»

و سو ا اکرم علیه السلام شتاداز نه سوی خائنه خدیجه روی آوردند.
حضرت خدیجه علیها السلام می فرماید: «در این مذهب، با تمهیدیں گنس گرفته
بودم، شباهنگام سرم ۱۰ می پوشاندم و می حمامه می بستم و می دانی را
فرو می انداختم پس از خولاندن نماز، چراغ ۱۰ خاموش کرده به بستر
می روم. آن شب، دور می خواب و بیداری بودم که صدای گوی در را
تیدم، گفتم: چه کسی حلقه‌ای را می‌کوبد که جر محمّد بنی حقی
گویید آنرا ندارد؟ نوکی دل‌شعین گفتار شیرین پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم،
خدیجه در را بگشاید من محمّد،

با شادمانی و مسرت بر حاسم و در را گشودم حضرتش قدم به
درون خانه نهاد پیش از این، پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه وارد خانه
می شدند، آب می خواستند و وضو می گرفتند و دو رکعت نماز
نه چندان طولانی، بعد می آورند و سپس به بستر خواب می رفتند. لذا
الاسب، نه این طریقه و نه آماده نماز شد بلکه برویم و گرفت و نه سان
ون و شوهر به بستر رفتیم، سوگند به آنکه آسمان را بیاوراشت و بر
چشمه، آب چو شانی. همین که رسول خدای صلی الله علیه و آله از من جدا شد
سنگینی فاطمه را در درون خود احساس کردم.

دوری بجستی چهل و نوبت اکرم علیه السلام از حضور خدیجه علیها السلام، چیری نبود
چرا آمدگی یاغی بری پذیرش هدیه و پیشکش دادند (یعنی وجود مقدس
حضرت فاطمه علیها السلام) چنانکه در یارب حضرتش بر به آن اشاره شده است
«...و صلّ علی البتول الطاهرات. فاطمه ببت رسولک و بضعة
لحمه و صمیر قلبه و فداء کبیر و التّحیّة منک لهُ و التّحقیق.»^۲

۱ بحارالأنوار ۶۸ ۶۸ ۷۸۱ عوالم الموم ۴۰۱ (به نقل از العدد القریة (مصحح خطی)، ۴۵ و ۴۶ نسخه غیر خطی).

۲ مناقب لجنات باب سوم ۱۶۰۹ فیهل ۶۰۰ بحارالأنوار ۶۰۰ ۶۰۰

و... پروردگانه بر آن جناب پاکدامنه نمود و سرسب که دخت پیامبر است و پاره تن و آرام دل و جگر گوشه اوست و تحب و هدیه نوشت برای او...»

این کناره گیری و جدایی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه رضی الله عنها نشان دهنده عظمت، شکوه و جلال سرور بانوان جهان، حضرت فاطمه رضی الله عنها است؛ عظمتی که به هیچ وجه، قلم را یرای بیان آن نیست. شاید اختصاص یافتن آن حور زک آسمانی به حرف و انگور، به جهت برکت و هدیه های فراوان این دو میوه باشد؛ به این دلیل که، در میان درختان، هیچ درختی به میزان آنها سودمند نیست؛ به خصوص آنکه از باغی مانده گلی سرسب، حضرت آدم علیه السلام بریده شده اند^۱ هم چنین، بعید نیست که این خود اشاره ای باشد به عمی و گسره بی پایان این خاندان مطهر و مبارک و کثرت قردن و برکات فراوان آنان. به حراست خداوند متعال در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

در مورد سخن جبرئیل به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله - که عرصه داشت «اکنون مبار بر تو حرام است» - ظاهراً مقصود، مبارمانه بوده است به مبار و حب؛ چون آن برگزیده همواره آنرا بر افطار مقدم می داشت. به هر حال، خداوند متعال به حفاظت آگاه تر است.

[چگونگی ولادت]

شیخ صدوق رحمته الله در امانی، به سند خود از مفضل بن عمرو روایت می کند چگونگی ولادت حضرت فاطمه رضی الله عنها را از حضرت صدیق رضی الله عنه سؤال کردم، فرمودند: «آن گاه که خدیجه به قمری رسول خود درآمد، زمان مکه از آن دوری جستند و به دیسارش می رفتند و سلامش می دادند و حتی از دیدار ومان دیگر هم با او صاب می شدند خدیجه از

این وحی نگرین و بر جان پیامبر اکرم ﷺ سبناک و ترسان شد.
هنگامی که بار بار شد، خوردنش از درون شکم یا در سینه می‌گشت و او را
دلداری می‌داد ولی خدیجه این مطلب را از رسول مکرم پنهان
می‌داشت.

روزی حضرتش وارد خانه شعل و گهنگوی خدیجه و شهیدان
و موند خدیجه، با که سخن می‌گوئی؟ پاسخ داد: جیسی که در شکم
دارم یا من صاحب می‌کند و موسس من است. فرمودند: خدیجه!
هم‌کنون چیرگیل من از دختر بودند او خیر می‌دهد و یس که دودمانی
مظهر و پرمیست دارد. خدیجه دودمان من از او قرار می‌دهد و سامان -
که با سر آمدن وحی، آفتاب جانشینان بر روی زمین قرار خواهد داد - از
من او هستند.

خدیجه بر همین حال بود تا هنگام زدن فرسید به سرخ روان
قریش و می‌هشتم فرستاد تا به کمک و یاری او بیایند، پیام دادند که:
تو از سخن ما سرتافسی و همسری محقق آن یحیی که دست بر مطالب را
پذیر می‌ایستک هیچ‌کدام برد تو می‌آییم و یاری‌ات هم می‌دهیم!

خدیجه از این پاسخ و رفتار غمگین شد، ساکاه چهار بانوی
بلند بالا و گندم‌گون، مانند زنان می‌هشتم را دید که به او وارد شدند از
حضور آنان هوسناک شد، یکی از آنها گفت: ای خدیجه! غمگین می‌باشی -
ما خواهران تو و فرمانده‌های حله برد تو هستیم، من صاده هستیم و این
آسیه دختر مزاحم است که در پشت هم‌نشین او خواهد بود، اینک
مریم دختر همراه و دیگری کلثوم خواهر موسی است، خداوند ما را
برای یاری تو در زایمان فرستاده‌است، آن‌گاه یکی در سمت راسته
دیگری در سمت چپ، موسی در مقابل و آخرین نفر پشت سر خدیجه
نشسته و بدین ترتیب حضرت فاطمه ﷺ با پاک و طهارت زاده شد.

هنگامی که دیده به این جهان گشود، موری لر او درخشید که به
درون تمام خانه‌های مکه و هم‌چنین بر مرتفع‌ترین رهین تابید، آن‌گاه ده
خورشید بهشتی وارد شدند که هر کدام جامی و آبریزی نر از آب کوثر در
دست داشتند، بانویی که رویه روی حضرت خدیجه ﷺ نشسته بود،
موراه را گرفت و با آب کوثر شستنش داد سپس دو پارچه سفید که از

شیر سپیدتر و از مشک و عسبر خوشبو تر بود. بیرون نوردید یکی را بر تن و دیگری را در سر نوزاد پوشانید. در همین هنگام، نوزاد به سخن آمد که:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أُمِّي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ
بَقْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَزُلْدِي سَادَةُ الْأَنْبِيَاءِ

(گویم می‌دهم که جبر خدای یگانه، خدای بیست و هفتم
پیامبر خدا و سرور پیدمیران و شوهرم سرور جانشینان است و فرزندانم
سروران، نوادگان دخترى (پیامبران) اند.)

سپس بر آن چهار بانو سلام کرد و هر یک را به نام خواند. آنان به
لبخند به او روی آوردند. حوردها بهشتی و آسمانیان نیز به یکدیگر
بهریکه و تهیت گفته میلاد حضرت فاطمه (علیها السلام) را بشاوب می‌دادند. در
آسمان هم نوری نازناک پرتو افکند که مرشدگان مانند آنرا هرگز ندیده
بودند. دانوان بهشتی گفتند: خدیجه! این فرخنده نوزاد پاک، مظهر
توکیه شده و پیرمست را بگیر که برکت در او و در عمل او قرار داده شده
است. حضرت خدیجه (علیها السلام) را شادمانی فرلوان نوزاد را در آغوش گرفت
سینه در دهانش گذاشت. بلافاصله شیر فراوانی از آن تویید.

رشد حضرت فاطمه (علیها السلام) در یک‌روز همچون رشد در یک‌ماه و
رشد ماهیانه او به اندازه رشد یک ساله دیگر کودکان بوده.

نام‌ها و کنیه‌ها

یونس بن خلیفان گوید.

حضور صدوق علیه السلام فرمودند: «فاطمه علیها السلام در پیشگاه الهی که نام دارد. فاطمه، حقیقه، مبارکه، مظهر، زکوة، واسیه، مرضیه، شحذیه و هواده سپس فرمودند: «آیا تفسیر نام فاطمه را می‌دانی؟» عرض کردم: سرورم! شد، آگاهم کنید. فرمودند: «فاطمه یعنی پریده شده و دور شده از هر بدی.» سپس اضافه کردند: «اگر امیر مؤمنان همین بنی‌بابی علیه السلام بود تا قیام قیامت، انسانی در روی زمین شایستگی همسری او را نمی‌یافت؛ از آدم گم شده تا دیگران.»^۱

در پاره‌ی او رو یاب، عکس نام‌گذاری آن‌حضور به «فاطمه» چنین ذکر

شده است

[الف.] «لَا تَبْطِئُ فِی رِیْقَتِهَا مِنَ النَّارِ»^۲

«چون هر و شیعیانش از آتش جدا و پریده شده‌اند»

[ب.] «إِنَّمَا نُطِئْتُ بِالْعِلْمِ»^۳

«با دانش و فهم (از غیر خود دان) گرفته شده است»

[ج.] «نُطِئْتُ مِنَ الطُّغْيَانِ»^۴

«از عداوت مآجانه دور شده است»

۱. تلمیذ شیخ صفوه رحمته الله روضة الواعظین، ۱۴۸، حلل الشریع ۱، ۱۷۸ اعلام الوری.

۲. ۱۴۸ کشف الغم ۱، ۴۶۳؛ کانی ۱، ۴۶۱؛ خصال ۷، ۳۱۴؛ بحار الأنوار ۶۳، ۱۱

۳. تلمیذ شیخ طوسی ۳۰۰؛ صحیفه الزمینی علیه السلام ۲۳؛ حلل الشریع ۱۷۹؛ کشف الغم ۱

۴. ۱۴۴۳ فصول الخمسة ۲، ۱۵۳؛ بحار النبی ۱، ۱۱۶؛ تفسیر قرآن کریم ۱۱۹؛ مناقب آل ابی طالب ۳، ۳۳۰؛ بحار الأنوار ۳۳، ۱۲ و ۱۴ و ۱۵

۵. حلل الشریع ۷۹؛ بحار الأنوار ۶۳، ۱۳؛ این توضیح که با پایان یافتن شریعت ارگس،

عبادت به جای شور و هم و دانش الهی به حضور نبی خدا فرموده؛ کانی ۱، ۴۶۰؛ کشف الغم ۱، ۴۶۳؛

اصباح الأنوار ۲۳۳.

۶. بحار الأنوار ۳۳، ۳ و ۱۵؛ مناقب آل ابی طالب ۱۲۳۰؛ حلل الشریع ۱۷۹.

شیخ صدوق رضوان‌الله‌عیه در حدیثی در امام رضا علیه السلام نقل کرده است که هر مودد.

«نور قاطعه، نور هلال ماه رمضان را محو و مایه می‌کرد و هنگامی که حصرش از پرده آن گذر می‌رفت، بار دیگر نورش آشکار می‌شد.»

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«آن حضرت از آن جهت زهر سام گرفتند که در بهشت سرای این حصرت بارگاهی از یاقوت سرخ است تا نصدای یک سال ده پیوند و به قدرت الهی بدون هرگونه صنون یا آویزی در صفا قرار گرفته است. صد هزار در دره که بر هر یک هزار فرشته ایستاده است. بهشتیان آنرا چون سناری ای درخشان، در آسمان اهل برین می‌بینند و می‌گویند، این دهرانه از آن قاطعه علیه السلام است.»^۱

در روایتی دیگر آمده است:

«هنگامی که خداوند خواست هر شنگانه را بپایان دهد، ببری تاریک بر آنان گسrand؛ چندانکه آغاز و انجام صف خود را نمی‌دیدند آن‌ها از خداوند تقاضای رد و بخشش آن را کردند که مورد قبول واقع شد. پس نور قاطعه را چون مشعلی هرزان بیافزید و بر گوشه‌های عرش بیویخت که آسمان را و زمین‌های عشت‌گانه از نورش روشنی یافتند از پس‌رو، حصرش دهرانه نامیده شده است.»

فم شنگان خداوند را ستایش و تخریه می‌کردند؛ پس خداوند فرمود:

«به عزت و جلالم سوگند، پاداشی بسیج و تقدیس شد، را تا در رستخیز، به دوست‌داران او و پند و شوی و سریدانش خواهم بخشید.»^۲

۱. بحواله‌الانوار ۴۳-۱۱۶ مناقب آن ائمه طالع ۳-۳۴۰

۲. بحواله‌الانوار ۴۴-۱۱۷ پرشاد القلوب ۲-۳-۱۴۰۳ عوالم‌العلوم ۱۱-۵

در دیگر نام‌های حضرت فاطمه علیها السلام، خصان، خرقه سیدة، عذراء، حوراء، هریم کبری و بتول است.

در معنی «بتول» روایت شده که آن بانوی بزرگوار، هرگز عادت فاحشگی ندید؛ همان‌گونه که مادر حضرت عیسی علیه السلام نیز به همین خاطر به این نام خوانده شده است.^۲

هم‌چنین گفته‌اند «بتل» به معنی بریدن است و از این جهت بتول نام داشت؛ چون در فصلیت، دین و خاندان، جدیگاهی جدایی از دیگر ریان دوران خویش درآوردند؛ یا این‌که به علت بوییدن او دنیا و توجه به حدای متعال^۳ و یا به علت بی‌همتا و بی‌ماد بودن، بتول خوانده شده‌اند.^۴

این شهر آشوب در «مناف» گوید

در روایات صحیح آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام را بیست نام است که هر یک نمایانگر صیقلی از آن حضرت است و مرحوم ابن بابویه آن‌ها را در کتاب «مؤلفه فاطمه علیها السلام» آورده است.^۵

کنیه‌های آن حضرت نیز این‌هاست.

أُمُّ الْحَسَنِ، أُمُّ الْحُسَيْنِ، أُمُّ الْمُحَسِّنِ، أُمُّ الْأَكْمَلِ، أُمُّ الْأَيْهَاءِ، أُمُّ الْمُزْمَعِينَ، كُنْيَةُ الْخَيْرِ در زیارت آن حضرت آمده است.

هم‌چنین گویند که آن حضرت را در آسمان به نام‌های «موریه»، «سماویة» و «هانیة» می‌خوانند.^۶

۱. بحار الأنوار ۲۳: ۱۵ مصباح الأنوار ۲۲۳: روحه الواعظین ۱۲۹: إصلام الوری. ۱۴۸
 ۲. ۷۱: كشف المعنی ۲۶۳: معانی الأخیار ۱۶۲: بتاییم المودعة ۲۶۰.
 ۳. بحار الأنوار ۲۳: ۱۵ معانی الأخیار ۱۶۳: مصباح الأنوار ۲۲۳: روضة الواعظین. ۱۲۹
 ۴. حسن الترقیع ۱۸۱: كشف المعنی ۱: مناقب آل‌آبی طالب ج ۳: ۳۳.
 ۵. بحار الأنوار ۲۲: ۱۵: حقائق الحسین ۶۰: ۲۶.
 ۶. بحار الأنوار ۲۳: ۱۶ مناقب آل‌آبی سهر آشوب ج ۳: ۲۲۰ فضائل الخمسة ج ۳: ۱۵۶
 ۷. مناقب آل‌آبی طالب ج ۳: ۳۳.
 ۸. مناقب آل‌آبی طالب ج ۳: ۳۵۷: بحار الأنوار ۲۳: ۱۶.

معای و حائنه

مؤلف (پس کتاب) گوید: حائنه بانویی است که به همسر و فرزندانیش شفقت دارد.

مهرورزی حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به همسر

در این باره همین قدر کافی است بگوییم: ان‌الله مصیبت و آرزوگری که حضرتش تحمل کرد (تقصیر او خواهد آمد) همگی در راه حمایت و پشتیبانی از همسر برگزیده‌اش بود و بالاخره در همین راه به شهادت رسید. هم‌چنین، تمامی صبر و شرم، شکیستگی پهلوی و صریات آریانه که اثر آن به سان بارشیدی نبود بر باروی مبارکش باقی ماند، هر این راستا بود ب‌ایس حان، در احزاب لحظات زندگی، گریس آعد کرد امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند:

«بانوی من! چرا گریه می‌کنی؟»

فرمود: «گریه‌ام بر مصیبت‌هایی است که بعد از من بر تو وارد می‌شود.»
امام علیه السلام فرمودند: «گریه مکن به خدا، مگوئید همه آن‌ها در راه رضای خداوند برای من ناچیز و کوچک است.»^۱
مرحوم شیخ مفید رحمه الله علیه گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دستاری بپوشیده مخصوص
مأموریت‌های ویژه و سخت که به سر می‌برد. هنگامی که پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله مولا علیه السلام را به عروۀ ذات المرحوم ذات الشصیه یا ذات
السلامین فرستاده بود برای برداشتن دستار به خانه رفت. حضرت
را هر علیه السلام پرسید: «به کجا می‌روی؟ پدرم شب را به کجا فرستاده است؟»
فرمود: «به وادی. بل، حضرت فاطمه علیها السلام، از روی موری که به هم
و بیعی که بر جان او داشت، گریست. در همین حال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله
وارد شده پرسیدند: «چرا گریه می‌کنی؟ آیا بیم کشنده شدن همسر!»

ولادت، نام، کنیه‌ها/۱۵

داری؟ به به حواسم خفاوند چنین خواهم شد، صبر المؤمنین علیهم السلام
هر صبح دوشنبه، های رموز خدایا پشت را از من دریغ مدار! ^۱

مهرورزی حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به فرزندان

در این باره، به فرمایش امام صادق علیه السلام اکتفا می‌کنیم که مرحوم عبدوی
رضوانه الله علیه به نقل از حماد روایت می‌کند:

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «هر هیچ کس روا نیست که هم‌زمان
دو همسر از فرزندان فاطمه علیها السلام داشته باشد؛ چون حضرتش از این امر
آگاه و درآزرده می‌گردد. حقان می‌پسند، با از این کار ناخبر می‌شوند؟
امام علیه السلام فرمودند: «به خدای سوگند آری.» ^۲

نویسنده کتاب «عمدة الطالب» در شرح حال فرزندان داود بن موسی
حصی چنین گوید:

«فرزندان داود بن موسی، مباحثه‌ایس مهم و مستند است که
ربان‌رد سبب نامان و دیگرین است؛ در دیوان «ابن عثمان» هم آمده
است: بدین گونه که: «بوالمحاسن! محمّد بن نصر الله بن عثمان ۱ ۴۹۹ هـ -
۶۴۳ هـ، شاعر و مستقی، به نقدیگی و یازچه‌های بسیار رسپار مکنه شد.
تنی چند از عذاب می‌داود راه را بر او بستند و اموالش را عادت و او را
حتمی کردند. سپس رهاش نموده مرگ کردند.»

او شعری شکا به امیر به «هریز بن آقوب» پادشاه یمن فرستاد. در
ین میان ملک ناصر، برادر پادشاه یمن از برادر خود خواسته بود که به
مداخلی مصر کند که به نازگی آنرا از دست فرنگی‌ها آزاد کرده بود و می
این عین پادشاه را از مصر و اقامت در آن ساحل بر حدس داشت و به
ردگی در یمن تشویق کرد. هم چنین، او را به ماندن به خارنگرگ اموالش
به ننگیخت. قصیده ابن عثمان چنین آغاز می‌شود:

۱ الا دیسان: ۶۰

۲ حدیث الترمذی: ۲: ۱۵۹۰ و مسانی: ۱: ۳۸۶ نهجیب الاشکام ۷: ۲۶۳

أَغْنَيْتُ صَعْدَتُ نَدَاكَ الْمُسْتَعِ الْغَيْبَا

وَجَزَّتْ فِي الْجُودِ حَذُّ الْحُسْبِي وَالْحُسْبَا

۱- و صعد بزرگواری ها و بختندگی های تو، و بان گویدگان و سود دست و
فاکوان کرده تو در گزم و بخشش، مردهای بیکی و خمس را در موردی های

و لَا تَقُلْ مَا جَلَّ الْأَمْرُ بِمُفْتَعُهُ

فَمَا يُسَارَى- أَذَى قَائِمَتُهُ عَذَب

۲- مگو که ساحل مرتک را فتح می کنی که در مقامی به عذاب بر آید میسب.

و إِنْ أُرِدْتَ جِهَادًا فَازِ بِسَيْفِكَ مِ

لَوْمْ أَصَاعُوا قُرُوشَ آلِهِ وَالسُّنَا

۳- اگر اهیگو جهاد داری، ششیرت را از خورن کسانی سیراب کن که
در مان های الهی و ستهای پیامبر را به تیغی کشانند.

طَهَّرْ بِسَيْفِكَ بَيْتَ اللَّهِ مِنْ دُغَس

و مِنْ خَسَامَةِ الْقَوْمِ بِهِ وَخَا

۴- خانه خدا را با هر مایانی و از انوم پست و رشت گشتاره، شمشیرت
پاک کن.

و لَا تَقُلْ إِنَّهُمْ أَوْلَاءُ طَائِفَةٍ

لَوْ أَدْرَكُوا آلَ عَزَبٍ حَازَبُوا الْحَب

۵- مگو بیان در زمان فاطمه اند که اگر با آل نبی صفیان هم عصر بودند،
(حضرت امام حسن (علیه السلام) هم می جنگیدند.

نبی خمیره پس از سرودن بن قصیده، حضور صلی الله علیه و آله را در خواب می بیند که مشغول طواف خانه هستند سلام می کند
و نبی پاسخ می دهد، به زاری، فریادی و التماس می کنند و از
گناهش می پرسد که باعث معصومیت از شمشیر پیامبر شده است.

آن حضرت جو جواب، این بیتها را می فرمایند

حَاشَا بِي مَاطِمَةً كُنْتُمْ

مِنْ جُشْيَةٍ تَعْرُضُ أَوْ مِنْ خَبْ

۔ تمامی قبرندان قاطعه از پستی ها و رشتی ها به دور هستند

وَإِنَّا الْإِيمَانُ فِي غَيْرِهِمْ

وَفِي عِبَادِ السُّوءِ أَسَاءَتْ بِمَا

ما را روزگاران، با دشتکاری و پیمان شکنی اش، به ما بد رفتار کرد

ءَإِنْ أَسَاءَ مِنْ وَلَدِي وَاجِبٌ

جَعَلْتُ كُلَّ السَّبِّ عَشْدًا لَنَا؟

ما اگر یکی از فرزندانم بدی و خطا کرده است، همه دشنام ها و به سوی ما سرزنش می کنی؟

فَسُبُّهُ إِلَى اللَّهِ قَدْ يَتَعَرَّفُ

ذُنْبًا بِمَا يُعْزَلُ مَا جَسِي

پس به درگاه الهی توبه کن که هرکس گناهی کند، به حرمت ما، از گناهش درمی گذراند.

أَكْبَرُ مِنْ لَفِيفِ الْمَضْطَّنْ جَدِّهِمْ

وَلَا تُجِنُّ مِنْ آلِهِ أَغْيَا

۔ به پاس جدشان رسول خدا، ^{صلی الله علیه و آله} آنان را گمراهی دار و به هیچ یک از آنان با چشم بخواری متنبّر

نَكَلُ سَائِلِكَ مِنْهُمْ حَبَا

تَلْقَى بِهِ فِي الْحَمْرِ مِتَا حَبَا

۔ هرگاه از آنان رجعی به تو رسید، به جای آن در قیامت از ما پاداش بگیرد

این قصید گوید: تومسان و همسان از غریب پیروم در حالی که جدا بود، پیماری و رخم هایم را شعله خطه فرموده بود پس این بیتها را سرودم و نزد خود نگه داشتم و به درگاه باری تعالی از شعر پیشین خود

توبه و نوشته آندره پاره کم دم.

عَلَّزْنَا إِلَىٰ بَيْتِ نُسَيٍّ الْهَدَىٰ

نَضَعُ عَنْ ذُنُوبِ نُسَيٍّ وَجْهًا

« بدرگندهم . به پیشگاه دخت چاهبر هادیست تقدیم می‌دارم تا از گناه
بدکاری که ریه خود (ستم که به است درگذرد

و تَوْنَةً تَقْبَلُهَا مِنْ أَحِي

مَقَالَةٍ تَوَقُّفُهُ فِي الْقَبَا

« و از گوینده ای که گفتاوشن باعث رنج و سختی او شده، پوزن پذیرد.

وَاللَّهِ لَوْ قَطَّعِي وَاحِدٌ

مِنْهُمْ بِسُخْفِ الْبَغْيِ أَوْ بِالْقَتَبِ

« سوگند به خدای که اگر تا شعشیر و به سیره یکی از آنای درویشان
حسرت فاطمه (ع) تکه تکه شوم،

لَمْ نَزِ مَا يَفْعَلُ نَيْبًا

بَلْ أَرَاهُ فِي الْيَفْرِ قَدْ اخْتَب

« هرگز کار او نیست معنی ندادم بلکه آنرا پسندیده می‌شمارم.

پایه دوم

گوشه‌ای از فضایل حضرت فاطمه علیها السلام
و مهرورزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان

[فصائل]

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکی از اهل بکاء و یکی از افراد مباحه^۲ و یکی از مهاجرات (به شعب ایوظانک) در آن دشت از برین موقعیت زندگانی بود^۳ و بر اثر کسانی بود که یه تطهیر دربره ایشان ورود آمد^۴ و جبرائیل به پیوند با آنان اعتقاد

۱. بحواله آثار ۳۳: ۹۱۵۷ مناقب ابن همامی، ۳۰۳.

اهل بکاء عبارتند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی، حضرت فاطمه، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام که پس از گرد آمدن بر یک خیمه آیه تطهیر از سوی خداوند متعال در میان آنان نازل شد ﴿إِنَّا بُرِّدُاَهُ لِلْأَشْجِبِ مِنْكُمْ اَلْوَحْشِ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهَّرُكُمْ تَطْهِیرًا﴾ (اسرار: ۲۳۳).

۲. خصلا ۱: ۵۷۶ سحر ۲۶، ۲۷۶، ۳۵، ۲۵۷، سورۃ النحل ۱: ۳۴۷، تذکره خواهران، ۱۴، الاصفی الاثنا عشر ۵۴، انساب النبوة ۵۸، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶: ۲۳۶، تمهید قمی ۱: ۱۰۴.

افراد مباحه همان پنج زن اهل کسایند که در برگیر عثمانی بزرگ مسیحی حاضر شدند و به درگاه خداوند متعال دعا و تضرع کنند و گروه مافیل دچار عذاب الاهی شوند (آل عمران: ۲)، ۶۲.

۳. بحواله آثار ۳۳: ۱۳۲ مناقب نبی شهر آشوب ۳: ۳۷۰، ۳۶۹، دلائل الإمامة ۱.

۴. إکمال الذمیر ۱: ۲۷۸، الإصفیة ۸: ۶۱۵۸، مسند احمد بن حنبل ۶: ۱۲۹۸، الخصال ۱: ۵۶۱.

می‌کرد و حد و بند به پا نمی و راستی شاد گواهی داده مسد. حضورش از ماضی
 امامان علیهم‌السلام و ندوم سسل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا روز رساخیر، بر حوردار مسد.^۲
 او سرور رذاب جهاد و غار ن فرحام جهان هستی است^۳ ذو صحن و
 سخنوری، همانند ترین مرد به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود^۴ در احلاق و شیوه زندگی و
 حتی راه رفتن به سان یکه بر رگوار خود بود^۵ هرگاه به حضور آب بر رگوار می‌رسید،
 پلار به او خوش آمد می‌گفتند و دستش را می‌بوسیدند و در جای خود
 مو نشانند. مثلاً، هرگاه به خانه دحشرشان خریف می‌پردند، حضرت
 فاطمه علیها‌السلام از بجای بر خاسته، خوش آمد می‌گفت و بر دست پدر بر رگوار خود
 بوسه می‌زد^۶ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را سید می‌بوسیدند؛ هرگاه مشاف بوی بهشت
 می‌شدند، او را می‌بوسیدند و می‌فرمودند

«فَاطِمَةُ بَهْتَمَةُ مَنِيَّ مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَاءَ ظَاهِرُهَا فَقَدْ
 سَاءَ نِيَّ. فَاطِمَةُ أَعَزُّ النَّاسِ إِلَيَّ»^۷

فاطمه پاره تن من است خشنود کشف او مر، شاد می‌کند و
 آزار دهنده او مر، رنجانید. مسد. فاطمه عزیزترین مردم نور من است.^۸

بحار الأنوار ۳۵: ۲۰۶، معالی طوسی ۳۷۸، ۴۶۹، ۴۵۷، ۲۵۶: كشف الغممة ۱: ۲۵۷، سور التقيين ۴:
 ۲۷۰: تفسیر یوسف ۳: ۳۱۰.

۱ بحار الأنوار ۴۳: ۴۹، مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۳۵۹.

۲ بحار الأنوار ۴۳: ۱۰۷.

۳ بحار الأنوار ۴۳: ۴۶، معالی الأخبار ۱۰۷: روضة القوافلین ۴۹: مناقب ابن شهر آشوب ۴:

۳۶۰.

۴ بحار الأنوار ۴۳: ۲۵، معالی شیخ طوسی ۱۶: ۲.

۵ احتجاج ۱: ۳۲، بحار الأنوار ۴۳: ۴۳، معالی شیخ طوسی ۱: ۳۴۳، الأنساب ۱:

۵۵۲.

۶ بحار الأنوار ۴۳: ۲۵، معالی شیخ طوسی ۲: ۱۴، كشف الغممة ۱: ۴۵۳، المحبلة النبوية ۲:

۲۷۰، الأنبياء ۲: ۷۵۱.

۷، المعالی شیخ مفید ۷۰۶: معالی شیخ طوسی ۱: ۲۲، مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۳۲.

و دیگر سخنانی از این گونه که نمایانگر در پیوستگی شدید رسول گرامی اسلام به حضرت فاطمه علیها السلام بود. آن‌جا که او را «حبیبة آبیه» (محبوب پدر) خطاب می فرمودند.

طبری عامی در حضرت امام صادق علیه السلام او پدریال بررگو رشان علیه السلام در حضرت فاطمه علیها السلام نقل می کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «محبوب پدر» هر مسلمانمندی
حرام و هر مستکنمندی شراب است.^۱

در جای خود ثابت شده است که این از محبت مقربان درگاه احدیت، نسبت به فریدان، خویشان و دوستانشان، برخاسته از انگیزه های انسانی و میل های بشری نیست؛ چون آنان در تمام این گونه هوس ها رسته اند و خواست و محبت خود را فقط بری خدا به کار می گیرند؛ جر او را دوست نمی دارند و دیگر دوستی هایشان بر این راسخ است، از همین رو، حضرت یعقوب علیه السلام حضرت یوسف علیه السلام را خیلی بیشتر از دیگر پسرانش دوست می داشت برادران نا آگاه از حقیقت این محبت، پدر را نسبت گمراهی دادند و گفتند ما خود یک گروه هستیم^۲ و به محبت پدر مسراوارسیم؛ چون در برآوردن مایه های زندگی او توانمندیم.

شدت مهرورزی حضرت یعقوب به حضرت یوسف بر پایه برگزیدگی و محبوبیت او برد خداوند بود. چرا که دوست محبوب هم دوستانه اشکنی است. مرحوم شیخ کلیس رحمته الله علیه از محدثین رسان روایت می کند
در معاصر امام جواد علیه السلام بودم، اختلاف شیخ را مطرح کردم.

۱. دکن الامام ۳.

۲. برگرفته از انبأ یوسف ۱۲: ۹.

۳. کافی ۱: ۲۴.

ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق رازی کلیس رحمته الله علیه یوسف کتاب در رسنه گاهی رسنه این کتاب یکی از چهار کتاب اصلی و مرجع ششمه است. او در سال ۳۲۹ هجری قمری در بغداد وفات کرد و قبر سریش د. ناوار بغداد می رود و منتهور است.

فرمود: «ای محقق! خدای معال در ازله، یگانه و در یکتایی بود. پس محقق و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید. پس از گذشت هزار و هشتاد و هفت سال از خلق کرد و آنان را بر این خلف و نظر قرار داد: هرمان برداری از آنان را بر خلق واجب گردانید و کارهای مخلوقات را به آنان سپرد. اما هرآنچه بود که حرام و حلال و هرچه آنگاه خواهند حرام می کنند اشد حواسنی چهر خود است خدای معال و قدرند.»

میس دام علیها السلام افزود: «محقق! بین آیینی است که هرکه از آن پیشی گیرد، گمراه است؛ هم کس از آن بازماند، نابود شود و هرکه با آن همراه شود، به آن می پیوندد. محقق! این مطلب را با ای خود نگه دارم»

از این حدیث شریف روشن می شود که حضرت فاطمه علیها السلام از کسانی است که پروردگار متعال کار مخلوقات را به آنان داده گذار کرده است و حلال و حرام به خود است آنان ابدیه.^۱

[مصحف حضرت فاطمه علیها السلام]

اگه علیها السلام صبی رویا منعمی فرموده اند که مصحف فاطمه علیها السلام نزد بشاش است.^۲ در کتاب «بصائر الدرجات» از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«فاطمه علیها السلام کتابی به یادگار گذاشت که قرآن نیست؛ و می می از سخنان خداوند است که خداوند آنرا بر فاطمه نازل فرموده است. این مجموعه به اسلای رسول خدا صلی الله علیه و آله و حفظ علی علیه السلام است.»^۳

ابو بصیر گوید:

«خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم عرض کردم: «ای پسران نبوت! پرسشی دارم. آیا جز ضمناً کسی سخن را می شنود؟» امام علیه السلام فرمود: «پس خود و اتاق دیگر را بالا رده پس از نگاه کردن در آمد فرمودند: «ایو محقق!

و در خواست آنان چیزی حل خواست من نیست و حلال و حرام ایشان امر منی

خداست

هرچه خواهم ببرم، هر صی کردم. همان‌طور شوم! شیعیان شما می‌گویند رسول خدا ﷺ نوری از دانش بر علی گشود که هزار در از آن بار می‌شد. فرمودند: «ای ابو محمد! رسول خدا، به علی هزار باب عدم را آموخت که از هر کدام هزار در گشوده می‌شد، هر صی کردم، به خاندان سوگند نه همه دانش این است؛ آن حضرت آنست که چشم به رصین دوختند سپس فرمودند: «این دانش است؛ ولی به همه آن ای ابو محمد! جامعه هم درد ماست و مردمان می‌دانند آن چیست؟ پرسیدم: جامعه چیست؟ فرمودند: «طوماری است به طول هفتاد دوام به املای رسول خدا ﷺ و دست‌خط علی علیه السلام که تمامی حلال‌ها و حرام‌ها و تحکیم هر آن‌چه که مورد نیاز مردم است، در آن هست؛ حتی دین خراش کویچک بر صورت است؛ سپس کسی به من رده فرمودند: «ای ابو محمد! اجازه می‌دهی؟ عرض کردم: «در نشان شوم! در اختیار شما هستم؛ هرچه می‌خواهید انجام دهید. امام علی علیه السلام پیشگویی گرفتند و فرمودند: «و حتی دین این کاو! اگر از روی خشم باشد، عرض کردم: به خاندان سوگند که این همه دانش است. فرمودند: «این دانش است؛ اما نه همه می‌آن».

پس از لحظاتی سکوت، فرمودند: «چهره هم نزد ماست و مردم از آن بی‌خبر هستند؛ پرسیدم: چهر چیست؟ فرمودند: «آبایی چرمین است که دانش پیران و دانشمندان آنان و دانشمندان پیشین بی‌اسرائیل در آن بسته، عرض کردم: به درستی که همه دانش این است. فرمودند: «این هم دانش است؛ ولی همه آن نیست».

از هم تأملی کرده فرمودند: «مصحف فاطمه درد ماست و کسی نمی‌داند آن چیست؟ پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟ فرمودند: «چیزی است برای قرآن شماست و به خاندان سوگند که کلبه‌ای از قرآن شما در آن بسته، عرض کردم: به خاندان سوگند که این همه دانش است. فرمودند: «این هم دانش است؛ اما نه همه می‌آن».

بار دیگر درنگی کرده فرمودند: «دانش هر آن‌چه از لری بوده و آن‌چه از قیامت تعویذ بوده، نزد ما است؛ عرض کردم: قلدان شوم! به خدا این همه دانش است. فرمود: «این دانش است؛ ولی به تمامی آن؟ پرسیدم: همان‌طور شوم! پس آن دانش چیست؟ فرمود: «آن‌چه در هر شب

و روز، یکی پس از دیگری تا روز رستاخیز روی می‌دهد.

دو شب پیل حضرتش

در تعدادی روایات آمده است که حضرت و هرا علیه السلام یکی از چهار شی
هستند که دو روز قیامت سوخته و رد محشر می‌شوند و مرکبشان «عصیان»، نافع
رسول خدا صلی الله علیه و آله است.^۱

بن شهر آشوب روایت می‌کند

به هنگام فرارسیدن رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، نافه آن حضرت
عوضه داشت. پس از حرم، من به که می‌پایید؟ فرمود: ای عصبان!
حاله تو را پایدار دارند. نو از آن بخترم فاطمه حسنی که در مدینه و آفرین
بر تو سوار خواهد شد.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، نافه شیخ خلیف حضرت
فاطمه علیها السلام مد و هرچه داشت سلام بر یوه ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله همان
مرگ من فرار شده است. نه خد سوگند بعد از رحلت پیامبر شیخ آیه و
علفی محرم دهم، او سه روز بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد.^۲

۳. تفسیر هراتی بر ابراهیم از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است

در موال حسنا علیها السلام بر روی بر فاطمه علیها السلام وارد شد و او را غمناک
دید. تا وی به گفتگو نشست؛ سخن از اوجاع قیامت به میان آمد؛ و
او را که پیامبر فرمودند.

در آغاز: میباید به دی بهشت، دوازده هزار مصوئیه بهشتی به
استقبال تو خواهند آمد - که آنانی را احدی پیش از تو ندیده و بعد از تو
هم نخواهد دید. هر کدام بیای از نور در دست دارد و بر اسمی از نور
سوار است. بین اسمها از طلای رد و یاقوت به سرخ، افسارشان از
مروبرید کمره است و بر هر یک پوششی از دیبای شرفعی افکنده شده

۱. اصول کافی ۱: ۲۲۹ - ۲۳۰، مصادر الدرجات: ۱۷۱ - ۷۲

۲. بشاره المصطفی، ۶۱ - ۶۲ بحار الانوار ۴۳: ۱۹ و ۱۷ باب ۱ (سوره: حرری قیامت).

۳. مناقب بن شهر آشوب ۱: ۹۸

است. چون وارد بهشت شوی، بهشتیان به یکدیگر بشمار و شهادت‌های می‌گویند برای شیعیه سوره‌هایی که هر یک بر هر یک پادیه‌هایی از سوره بگسارند تا آن سوره‌ها بخورند - در حالی که دیگر مردمان گرفتار حسابرسی اعمال خود هستند - برای شعیان تو هر آنچه که میل داشته باشی بگردم پس و در آن جاویدان هستند هنگامی که اولیای خود در بهشت آرام گیرند آدم و دیگر پادیه‌ها به دیدار تو می‌آیند.^۱

در حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده است

پس از نازل شدن آیه:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۲

رسول خانه را پدیده بخواندم و ایشان را فرمودی خدا را خطاب کردم، حضرتش یک یا دو یا سه بار از من روی گردانید و سپس به من رو کرد و فرمود:

ای فاطمه! این آیه درباره‌ی تو و خانواده و دودمان تو نازل شده است. تو از من همی و من از تو هستم! این آیه برای قریشیان جداگانه و تنگخواه آمده است؛ همان مردم سرکش و سبکتر تو هر دای پدیده بخوان که بر دل جانی محشر تر می‌باشد. خدا از آن خوشتر است.^۳

در کتاب «مصباح الانوار» در حضرت «عبداللهمؤمنین علیه السلام» از شیخ حضرت زهرا علیها السلام روایت شده که فرمود:

فرمود خدا تعالی به من فرمود: هر کس بر تو درود بفرستد، خدا او را پادیه دهد و در بهشت به من ملحق کند.^۴

موجود کفیمی و صوان‌الاشعیه از امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبداللّه انصاری روایت می‌کند:

پادیه را بسیار پدیده فاطمه علیها السلام شدند؛ من هم همراه ایشان بودم.

۱. تفسیر موائه: ۱۷۱ - بحار الانوار ۴۲: ۲۲۵ - ۲۲۸

۲. نور (۲۴): ۶۳

۳. بحار الانوار ۴۲: ۳۲ - ۳۳، سمینة البحار ۴: ۱۳۷۴ مناقب ابن سهر اشروب ۲: ۳۴۰

۴. مصباح الانوار ۲۴۸، کشف‌المحجّه ۶: ۲۷۲ بحار الانوار ۴۲: ۵۵

و وقتی به در حائزه رسیدیم، آن حضرت دست پر در گذاشته آن را گشودند
و فرمودند: «سلام بر شما».

حضرت فاطمه نرسه داشت. «سلام بر تو ای رسول خدا»

فرمودند: «و داخل شوم؟»

فرمود: «آری؛ ای رسول خدا».

پرسیدند: «من و خیرم؟»

فرمود: «شما و همه‌تان».

جابر گوید: رسول خدا ﷺ و من وارد خانه شدیم، چهار

حضرت فاطمه ﷺ به شتاب نزدش بود

پیاپی پرسیدند: «چرا چهار ملت را چنین رود می‌دهیم؟»

فرمود: «از گرسنگی است؛ ای رسول خدا».

پیامبر چنین دعا کرد: «ای آگاه! ای بر طرف کننده گرسنگی و

کمبود دعا! فاطمه دختر محقق را سیر کن...»^۱

در این سهیل خندری روایت شده است:

دیری امیر مؤمنان ﷺ از شتاب گرسنگی از حضرت فاطمه ﷺ

پرسید: «آیا چیزی برای خوردن داری؟»

فاطمه رهم ﷺ پاسخ داد: «خیر، سوگند به خدا، ای که پدرم را به

بکرت و غرور به جانفشی گویم؛ دیشب، امروز چیزی ندارم و دو روز

است که چیزی برای خوردن ندارم؛ که اگر چیزی می‌داشتیم نور را بر

خود و این دو نورند حسن و حسین را جیب می‌دادم. حضرت امیر ﷺ

فرمود: «فاطمه! می‌بایست مرا آگاه می‌کردی تا چیزی بیاوران مرا هم

می‌کردم.» فاطمه ﷺ پاسخ داد: «ای ایا الحسن! من از حلقه شرم دارم که

از تو چیزی درخت است کنم که توانم فراهم کردن آن در تو باشد»^۲

در کتاب «قرب الی حبیب» از امام صادق ﷺ از پدرش امام باقر ﷺ روایت

شده که فرمود

۱. بحار الأنوار ۲۳: ۵۲۸-۵۲۹؛ حواله الموم ۱۱: ۹۶

۲. مصباح الأنوار ۲۲۶: بحار الأنوار ۲۳: ۵۹

و حضرت علی علیه السلام و حضرت وهرز علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای تقسیم کارها را کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کارهای داخل خانه را به عهده فاطمه و کارهای بیرون را بر دوش علی گذاشتند. سپس فاطمه علیها السلام فرمود: خدا ناک و بس، که چهل شادمان شدم از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از محنت بار و ظایف مردان های به‌شاید^۱

جایگاه آن حضرت نزد خدا

راوندی، مؤلف کتاب (خروارج) از سلمان فارسی روایت می‌کند که گفت: وارد خانه حضرت فاطمه علیها السلام شدم. آن حضرت ب دست آس مشغول آرد کردن جو بود و دسته دست آس خونی‌آلود بود. خردشاه حسین هم در گوشه خانه از گرمی بختابی می‌کرد. عرض کردم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود قضا در این‌جا، دست‌پاچه‌تان را بین حسین آزرده و مجروح کرده‌اید؟ فرمودند: فرسودگی حله سوارش گردانده که من و قضا یک‌روز در میان کارها را انجام دهیم. بریت قضا دیروز بوده. عرض کردم: من بنده آزادشده شما هستیم! اجازه دهید که یا جو را آرد کنم و یا حسین را آرام نمایم؟ فرمودند: (من برای آرام کردن او مهربان‌تر هستیم تو جو را آرد کن.)

مقدیری که جو آرد کردم، صدای اذان برخاست. به مسجد رفتم و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندم. پس از نماز، ما جزو دیوای حضرت علی علیه السلام بازگو کردم. آن حضرت از سخن من گریست و از مسجد بیرون رفت. طولی نکشید که با مهری متبسم و شاد بازگشتند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علت لبخند را چوین شدند: هر چه داشتم در خانه رقیب، دیدم فاطمه به پشت خوابیده و حسین روی می‌نهاد به خواب رفته و آرمیاب در برابرشان به خودی خود می‌چرخید. رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد. فرمودند: ای علی! مگر نمی‌دانی که خدای او فرشتگان می‌بری است روی زمین، که تا زود قیامت در خدمت معبد و آن معبد هستند.^۲

۱. بحار الأنوار ۳۳: ۵۸۱ مصباح الآثار ۲۲۶

۲. بحار الأنوار ۳۳: ۱۲۸ حواله المعلوم ۱۱: ۱۱۵ دلائل الإمامة ۴۹ (با تفکیک اختلاف).

روایت شده است

رسول خدا ﷺ و بود خانه حبیب علی ﷺ شدند حضرت
علی ﷺ و حضرت فاطمه ﷺ را مشغول دست آس کردن دیدند
پرسیدند: «کدام یک خسته‌ترید؟» بمیرم و میان ﷺ عرصه داشتند و ای
رسول خدا! فاطمه از من خسته‌تر است، پیامبر فرمودند: «دخترم!
برخیز، حضرت فاطمه ﷺ برخاست و پیامبر اکرم به جای او نشستند
تا با کمک حضرت علی ﷺ آسیاب را بگردانند»^۱

در یکی از کتاب‌های «مصاب» از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده
است.

چند روز به پیامبر خفه گذشت که هیچ غذایی نبود و بگردد
بودند به طوری که گرسنگی بریشان بسیار طاقت‌خیز شد به خانه
همسایان خود سر رسید؛ ولی در هیچ‌کدام چیزی نیافتند به خانه
حضرت فاطمه ﷺ رفتند و فرمودند:

«دخترم! آیا چیزی برای خوردن داری که من بسیر گرسنه‌ام؟»

فاطمه عرصه داشتند و به خطه قسمه پسر جان.

پیامبر اکرم ﷺ که از خانه حضرت فاطمه ﷺ بیرون آمدند
به دیال آن، یکی از همسایگان دو مریض دان و معذاری گشت برای
حضرت رهرو ﷺ آورد آن حضرت آن‌ها را گریه و در طریقه گذشت و
سرپوشی بر آن نهاد و فرمود: در این غلظت رسول خفه را بر خود و
تخافادام مقدم می‌دارم. این در حالی بود که همه آنان به عدای کافی
میانمند بودند.

پس حسن و حسین ﷺ را به دیال پیامبر اکرم ﷺ فرستاد
و قتی بشریف آوردند، فاطمه ﷺ عرصه داشت و پدر و مادر مدیتان
بود! حلقه‌ها بر ایمان هدیه فرستاد که آن را برای شما کنار گذاشته‌ام.
رسول خفه فرمودند: «عجبه کن! آن را بپاوری» حضرت هر ﷺ ظرف را
آورد و همین که دوش را برداشت، آن را بر از نان و گوشت یافت. به

شگفتی هربار و آنست که آن از الطاف خداوند عزوجل است. پس خلد و سپاس گفت و بر پیامبرش درود فرستاد رسول خلد علیه السلام فرمودند: و دخرم این را از کجۀ آوردی؟ عرصه دیشته هزار سوزی خداوند است. او به هر که خواهد روزی بی حساب می‌دهد.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلد را ستایش کرده فرمودند: سپاس خدای را که تو را شبیه سرور رساندند در میان بی‌سرانیل قرار داد. او هنگامی که خداوند بهایش رزقی می‌فرستاد در پاسخ به این که از کجۀ آمده است، می‌گفت: این از سوزی خداوند است. او به هر که خواهد روزی بی حساب می‌دهد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دنبال حضرت علی علیه السلام فرستادند: سپس پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و تمامی همسران پیامبر و حاموۀ ایشان از آن خلد معیر خود رفتند و ظرف، پر از خلد باقی ماند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: من از آن خلد به همه همسایگان دادم. خداوند بهمان خدای می‌دهد در آن خیر و بیکت قرار داده بود.^۲

[بسیاری عبادت حضرت فاطمه علیها السلام]

حسن بن علی گوید:

در این است، عبادت از حضرت فاطمه علیها السلام بود: آن‌ها را به عبادت بر پا ایستاد که پاهای عبادکش متورم شده.^۳

و سورت خدا صلی الله علیه و آله از حضرت رهرو علیه السلام پرسیدند:

و برای رن چه چیزی بهتر است؟

عرصه داشت:

«أَنْ لَا تَرَى زَجْلًا وَلَا يَرَاهُ زَجْلًا»

نایس که مریدی (نامحرم) را حین و مریدی (نامحرم) هم او

را ببیند.

۱. آل عمران (۳): ۳۸ «و هو من جنّ الله یز الله یرزق من یشاء یدیر حساب»

۲. بحار الانوار: ۴۲، ۶۸، ۶۹ مناقب ابن شهر آشوب: ۳، ۳۳۹-۳۴۰: عوالم العلوم: ۱، ۵۰

۳. بحار الانوار: ۴۲، ۶۸ مناقب ابن شهر آشوب: ۴، ۳۴

پیامبر خدا او را در آغوش گرفته (این آیه را تلاوت) فرمود:

«ذُرِّيَّةٌ يَنْقُضُهَا مِنْ بَقْعَيْنِ»

«آنان فرزندی هستند بر منی از منس برخی دیگر»^۲

حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

مادرم فاطمه را در شب جمعه دیدم که تا طلوع صبح در حال
بکوح و سجود بود و شنیدم که در حق مردان و زنان مؤمن بسیار دعا
می کرد و یک یک آنان را نام می برد؛ ولی برای خود هیچ دعا می
نمود. فرمودم: گفتیم دادی چرا همانگونه که برای دیگران دعا می کنی،
برای خود دعا ندانی دعا نمی فرماید؟ مادرم فرمود:

«يَا مَرْيَمُ، الْجَلَّارُ ثُمَّ لَنْدَارُ»

«ای سرم! دغسبت همسایه، صیص لهل خانه»^۳

مرحوم شیخ صدوق در مسوان العبدیه از حضرت فاطمه (علیها السلام) روایت می کند:

شنیدم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر روز در هر جمعه صاحب
مشخصی هست که هر مسمانی در آن وقت، حاجت خیری از خدا
بخواهد، حتماً برآورده می شود. «عرضه داشتم، ای رسول خدا! آن کلام
ساعت است؟» فرمودند: «مزدیک شروب؛ آن گاه که سیمی از قرص
خورشید در الفی فرو رفته باشد.»

روای گوید

از آن پس، حضرت فاطمه (علیها السلام) عصرهای جمعه به کردک
خردسال خود می فرمود: «بر بزم برو، هر وقت سیمی از قرص خورشید در
الفی فرو رفته من خبر ده تا دعا کنم»^۴

۱. کل حمیرا (۳): ۲۵

۲. بحار الانوار ۳۳: ۸۶ مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۲۱

۳. بحار الانوار ۳۳: ۸۱ مصباح الانوار ۲۲۵: ۲۲۶ العجوة للبيهقي ۳: ۲۰۸: ۲۰۹ غل الشرائع ۱

۴. بحار الانوار ۸۹: ۲۶۹ معانی الانبياء ۴۰۰

روایت شده است

و هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام در محراب به عبادت می‌یستادند، بروشان بر آسمان می‌فرستید؛ همان‌گونه که ستارگان بر اهل زمین بر فرازشانی می‌کند.^۱

تسبیحات حضرت فاطمه علیها السلام، آموزه پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت شیخ صدوق رحمته الله علیه روایت می‌کند

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سرودی از می‌سعد فرمودند:
«می‌خواهم از خودم و از فاطمه بزرگوارم بگویم، او در خانه من بود
محبوب‌ترین مرد خانواده بود حضرتش بود. آن قدر با مشک، آب آورد
که اثرش بر سینه او باقی ماند. آن قدر دستش را در فرهم ساخت که
دست‌هایش پیله بست. آن قدر خانه را جاروب کرد که کپه‌هایش
ضیاء آلود شد. آن قدر آتش روی دیگ برافروخت که رنگ جواهرهایش به
سیاهی می‌زد. بدین ترتیب، رجی بسیار بر او وارد شد. به او گفتیم چه
خوب است خدمت پدر زوی و نژاد خدمت‌کاری ثقیفا کسی یا کمک
او از این همه مدحی و دشواری کارها کاسته شود!

او خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. چند جوان (یا چند نفر) مشغول
گفتگو با پیامبر بودند. شجاعت کشید و برگشت. پیامبر دانست که
فاطمه برای نیازی آمده بود. لذا صبح زود بعد از حالتی که هنوز در بستر
بودیم، به خانه ما آمده فرمودند: السلام علیکم.

ما با موقعیتی که داشتیم، از پاسخ دادن شرم کرده سکوت کردیم.
بار دیگر فرمودند: السلام علیکم.

بار سوم ما سکوت ماندیم. بار سوم فرمودند: السلام علیکم.
اینها باره من از بیم آن‌که اگر جواب ندهیم، آن حضرت
باز می‌گردد؛ چون همواره سه بار سلام می‌کردند اگر پاسخ می‌شدند،

۱ بحارالانوار ۲۳: ۱۲ به روایت از امام صادق علیه السلام بشارة المصطفی، ۱۹۸، صحاح الاخبار.

وارد خانه می‌شدند و در هیر این صورت باز می‌گشتند گفتیم. سلام بر
شما ای رسول خدا! وارد شوید خصوصاً تشریف آورده و بالای سر
ما بنشیند و فرمودند:

فاطمه! دیروز به من چه کار داشتی؟

من از بیم این که اگر فاطمه پاسخ دهد، پیامبر بازگردند. سر
بیرون آوردم و گفتم:

ای رسول خدا! به خدا سوگند من به شما حواهم گفتم. فاطمه
آن قدر با مشک، آب آورده که جای آن بر سینه‌اش مانده است. آن قدر به
دست‌آس آرد همراه گرفته که دست‌هایش پیچه پیچه است. آن قدر خانه را
جاروب کرده که لباس‌هایش زیر آلود شده است. آن قدر آتش بر دیگ
پراغورخته که بنگ جامه‌هایش به سیاهی می‌زند. من به او گفتم: چه
خوبه است خدمت پدر روی و تقاضای خدمتکار کسی تا از این همه
دشواری و سختی کارهایت کاسته شود.

پیامبر فرمود: می‌خواهید چیزی به شما بیاموزم که برای شما
از خدمت‌کار بهتر باشد؟ همواره به هنگام جواب، سی و سه بار **اَللّٰهُ**
اَللّٰهُ و سی و سه بار **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** و سی و چهار بار **اَللّٰهُ اَكْبَرُ** بگوید. در
این هنگام، فاطمه سر بیرون آورد و سه بار گفت: از خدا و رسولش
راضی شدم.^۱

در کتاب «مناقب آل ابی طالب» به نقل از کتاب بودیگر شهری آمده است:

هنگامی که حضرت **عزّه** شرح حال خود را عرضه داشت و
تقاضای خدمت‌کار کرد، رسول خدا **صلی الله علیه و آله** فرمودند:
«فاطمه جان! سوگند به خدا می‌کنم که من به حق بی‌انگیزه
هم‌اکنون چهارصد مرد بی‌قله و لباس در مسجد هستند و اگر بیم از
دست دادن قضایای برای تو نبود، خواستگاه را انعام می‌دادم. ای
فاطمه! من نمی‌خواهم اجر و پاداش از تو جفا شود و به یک خدمت‌کار

پایان پذیرد.^۱

در کتاب تفسیر تعبیدی از امام حیدری رحمته الله علیه و در کتاب تفسیر قشیری از جعفر بن عبداللّه انصاری روایت شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور فاطمه علیها السلام را دیدند که لباسی از پشم شتر پوشیده و خردش را شپه می‌دهد؛ در حالی که با دست‌ها هم آرد می‌کند. بشک از دیدن آن مبارک آن حضرت سرافراز شد و فرمود:

«يَا بِنَاؤُ! تَعْجَلِي قَرَارَةَ الدُّنْيَا بِعَقْلَاوَةِ الْآخِرَةِ.»

«حسرم! در محقق تلخی دنیا برای شیرینی آخرت شتاب کن.»
حضرت فاطمه علیها السلام عرصه داشتند

«يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نَقَائِيهِ وَالشُّكْرُ عَلَى آيَاتِهِ.»

وای رسول خدا! سپاس خدای راست را بعمده‌هایش و شکر او راست بر داده‌هایش.^۲

[فضیلت نضه، خادمة حضرت فاطمه علیها السلام]

ابوالقاسم قشیری در کتاب خود چنین آورده است:

شخصی گفت: در بیان تو عطف و امتداد با توایی و دیدم، نه او گفتم، شما که هستید؟ در پاسخ گفت:

«وَقُلْ، سَلَامٌ، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.»^۳

«بگو سلام، پس به زودی خواهند دانست.»

بر او سلام کردم و گفتم اینجا چه می‌کنید؟ گفت:

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ.»^۴

«هر کس خدا او را هدایت کند، گمراه کننده‌ای نخواهد داشت.»

۱. بحار الانوار ۲۳: ۵۸۵ مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۶.

۲. بحار الانوار ۲۳: ۵۸۵ مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۶۶.

۳. وحرف (۳۳)، ۴۰.

۴. زمر (۳۹): ۳۸ «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ.»

گفتم. شما از جکیان هستید یا از کسانها؟ گفت:

﴿وَيَا بَنِي آدَمَ، خُذُوا زِينَتَكُمْ﴾^۱

«ای فرزندان آدم، زینت‌های خود را بپوشید»

گفتم. از کجا آمده‌ای؟ گفت:

﴿يُسَبِّحُونَ مِنْ شَكَاكِ يَهِيْدُ﴾^۲

«از جای دوری خوانند می‌شوند»

گفتم. مقصدات کجاست؟ گفت:

﴿وَلِيْهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾^۳

«حج خانه خدا بر مردم واجب است»

گفتم. چه وقت از خانه جدا افتادی؟ گفت:

﴿وَخَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۴

«و ما زمین و آسمانها را در شش روز آفریدیم»

گفتم. آیا شده میل داری؟ گفت:

﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾^۵

«و ما آنان را پیکری قرار ندادیم که خدا بخورد»

پس به او خدا دادم و بعد از آن گفتم. صیقله کن گفت:

﴿لَا يَكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا﴾^۶

«خداوند چیزی را بر تو نماند نیست، کسی را تکلیف نمی‌کند»

گفتم. بر شتر درویدی من سوار شو گفت:

﴿وَلَوْ كَانَ فِيْهَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۷

«اگر در زمین و آسمان خدایی غیر الله بود، آن‌ها تخراب و هلاک

می‌شدند»

۱. اعراف (۷): ۳۲.

۲. قصص (۲۱): ۲۵.

۳. کهکمل (۲): ۹۸.

۴. (۵۰): ۳۹ (در آیه پس از «الأرض» «و ما یسجها» وجود دارد).

۵. نبیاء (۲۱): ۹.

۶. انبیاء (۲۱): ۲۳.

۷. بقره (۲): ۲۸۷.

پس، از شتر پیاده شدم و او را صبور کردم. سپس گفت:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا﴾^۱

«مشره است آن کسی که این حیوان را به فرمان ما درآورد.»

پس از آن که به قافله رسیدیم، گفتم: آیا کسی در قافله دیگری؟

گفت:

﴿يَا دَاوُدُ، إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۲

﴿وَمَا مَحْضُ إِلَّا رَسُولٌ﴾^۳

﴿يَا يَحْيَى، خُذِ الْكِتَابَ﴾^۴

﴿يَا مُوسَى، إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾^۵

«ای داود، ما تو را جانشین در زمین قرار دادیم.»

«و محض جز رسول نیست.»

«ای یحیی، کتاب را بگیر.»

«ای موسی، به تو منی که من الله هستم.»

پس این نام‌ها را فریاد کردم. به‌روندی چهار جوان به صدای او

حرکت کردند. گفتم: اینان چه کسانی یا شما دارید؟ گفتند:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ أَتَيْنَا﴾^۶

«و آنانی که به خدایان خود می‌رفتیم»

«و آنانی که به او رسیدند» گفتند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْيَوْمَ الْآيَةَ﴾^۷

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ما امروز برای شما نشانه‌ای قرار دادیم»

«و آن نشانه‌ای که به او رسید» گفتند.

جوانان پاداشی به من دادند، سپس او گفت:

۱. ص (۴۸)، ۲۷

۲. موم (۱۹)، ۱۳

۳. کهف (۱۸)، ۲۷

۴. رخرف (۲۳)، ۱۳

۵. آل عمران (۳)، ۱۴۵

۶. نمل (۲۸)، ۲۶

۷. نمل (۲۸)، ۲۷

﴿وَاللَّهُ يَصَاعِقُ بَنِي إِسْرَءِيلَ﴾^۱

«خدا به آن که بخواهند بیشتر می دهد.»

آنان بر پادشاه من اگر و دهد چو سپاهم او کیست؟

گفتند ای مادر ما عقیقه، خدمت کار حضرت فاطمه (علیها السلام) است او

بیست سال است که جر یا آیات هران کریم سبحی نگفته است.

[مقام و منزلت حضرت فاطمه (علیها السلام) در درگاه الاهی]

درباره یکی دیگر از فصیح‌های آب برگوار و شیعیان‌شان شیخ برگوار

عمادالدین ابو جعفر محمد بن ابی القاسم (علی) بن محمد بن علی طبری در کتاب

«بشاره المصطفی» به سه آر مقام بن علی رویت می کند که گفت

به تعبیر الاحبار گفتیم نظرم درباره شیعیان صبی بن ابی طالب

چیت؟ گفته ای شمام رصف آقا او دو کتابه خدا می بیند آنان

حزبه خدا و پیامبرش یا و روان دین او، پیروان ولی او و بندگان خالص

و مورد توجه خداوند معالی اند خدا آنان برای حمایت دین خود

برگزید و برای بهشت آفرید جداگانه آنان در بهشت و در فردوس اعلی،

در خیمه ها و اتاق هایی از مروارید است، آنان نیکوکاران مقرب درگاه

الاهی اند از رحیق مخنوم^۲ که از چشمه دسمیم سراریر می شود،

می نوشند و کم می خیر از شیعیان صبی از آن نمی نوشند و دسمیم

چشمه ای است که خداوند منال آن را به فاطمه دختر پیامبر و همسر

علی بن ابی طالب بخشیده است و سرچشمه آن در زیر ستون یارگاه

فاطمه است. آب آن به خنک و سردی کافور با طعم رحیمین و بوی

شک است که از آن آب جاری شده و در میان و شیعیان او از آن

می نوشند. یارگاه فاطمه و چهارمتمن است؛ یکی از مروارید مشید که

چشمه سلسین از زیر آن می جوشد و به سوی چوئی هایی اهل بهشت

رول می شود. دیگری از تزی و درنگ است که چشمه دظهور از آن

می جوشد و این همان چشمه است که خداوند دربارش می فرماید.

﴿وَتَقَاتِلْهُمْ رِبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً﴾

﴿و بروردگارشان شرابی طهور به آنان نوشانید﴾

دیگری از مرد سیر است که از یزید در چشمه بزرگ از عسل و شراب سرازیر می‌شود و همگی به پایین دعب بهشت و درین ظرف جر چشمه «تسمیم» که به سوی بالائی بهشت حرکت می‌کند و بهشتیان ویژه یعی شیخان و درستی‌داران علی علیه السلام از آن می‌نوشند. این معنی کلام خطای منعال در قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ خَمْرٍ... الْمُسْقَوْنَ﴾^۱

و از رحیق مختوم سیراب می‌شوند... آنان مقربان درگاه الهی اند.

پس این مصباح گوارایشان باد!

سپس کمب گوید: به خدا سوگند کسی آنان را دوست نمی‌دارد مگر آن‌که خدای عزوجل از او پیمان گرفته باشد.

نویسنده کتاب «بشارة المصطفى»، محمد بن ابی القاسم (طبری) می‌افزاید:

سزاوارست که شیخان، این حدیث را به آب طلا بسوزانند و انتشار و شهرت یابد و به دستورهایی که مذکور رسید به مراتب بسیار صافی می‌شود، حمل کنند به خصوص آن‌که از سوی بعل است نقل شده است و لکن حجت و پرمائی قوی بر دارد و درستی و صحت آن گویاتر است حد آورده به همگی ما نواقیق دانستن و به‌کارگیری آن‌چه که ائمه طهور علیهم السلام به ما رسانده‌اند، عطا فرماید

این حدیث در بحار الأنوار مرحوم مجلسی نقل شد.^۲

هم‌چنین در کتاب «بشارة المصطفى» به نقل از کتاب «کنز العمال» آمده

است که

ابودود گوید: منممان و بلال را دیدم که به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمدند تا گه‌ها سلمان خود را به پای رسول خدا صلی الله علیه و آله و شروع به بوسیدن کرد آن حضرت او را از این کار بازداشتند و فرمودند: «ای

۱. معتنی (۸۳): ۲۶، ۲۹.

۱. القهر (الایمان): (۷۶): ۲۲.

۲. بحار الأنوار ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱.

سلمان! آنچه را که پادشاهان خود انجام می‌دهند،
برای من انجام مده. من بنده‌ای از بندگان حلالیم؛ می‌خورم و می‌بشیم؛
همان‌گونه که یک بنده می‌خورد و می‌بشید.

سلمان عرض کرد: مولای من! شما را به خدا می‌گویم که
از خصیت و مقام حضرت فاطمه در روز قیامت برتر می‌آید. امروز
گویند رسول خدا ﷺ نزدیک سلمان آمده فرمودند:

«سوگند به خدا می‌دهم که چنانچه در درخت برسد، فاطمه همان
جایی است که زیر قیامت بر شتری سوار می‌شود که سرش از خصیت
حق و چشمانش از سوراخ حنظل و بدین‌گونه پهنهٔ قیامت را طی
می‌کند.» تا آنجا که فرمودند:

«خبر من در سبب است، می‌کالیل در سبب چپا، عقی در جنو و
حسین در پشت سر» با آرزوی و «تانت ویرد» صحرایی محشر می‌خواند؛
درحالی‌که خداوند متعال از او محافظت و نگهداری می‌فرمود. سپس از
سوی خداوند داری تعالی دعا برمی‌خیزد که

«ای مردم! چشم‌ه‌ی‌تان را ببندید و سوره را هر روز بخوانید. این
فاطمه دختر پیامبرتان، همسر آمدشان و مادر حسن و حسین است که
می‌آید.»

سپس از صراط می‌گذرد؛ درحالی‌که در پارچهٔ سفید او را
پوشانیده است. هنگام ورود به بهشت، هدیه و از مقارن الهی را در فکر
می‌گذراند و چنین می‌خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اخْتِذْ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ.
إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» الَّذِي أَخْلَقَ دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ، لَا تَجْسَا
فِيهَا نَفْسٌ وَلَا يَكْتُمُ فِيهَا خَبْرٌ ﴿

«به نام خداوند بخشنده مهربان، سپاس خدایی را که اندوه را
از ما دور کرد. بخشنده‌ای که خدایی ما بخشدیشگی و شکور است. خدایی
که با فضل و کرمش ما را در دار المقامه قرار آورد که در آن رحمت و

مسئمتی به ما نمی‌رسد»

مهمی خدای - عزوجل . وحی می‌فرماید

وای فاطمه! آنچه را خواهی سؤال کن تا به تو بدهم و از من

بخواه تا تو را راضی کنم»

فاطمه علیها السلام عرض می‌دارد: خدای من! تو تنها آرزو و خواهسته

من و از آن هم بالاتر هستی از تو تقاضا می‌کنم دوست‌داران من و

مرویدانم را به آتش عذاب نفرمایید»

پس خداوند متعال وحی می‌فرماید

وای فاطمه! به عزت و جلال و بختی مرتبه‌ام، دوزخ را صاف

پیش از آفریدن آسمانها و زمین، بر خویش تعهد کردم که دوست‌داران

تو و عترت تو را به آتش عذاب نکند»

پارمبایی حضرت فاطمه علیها السلام

مرحوم سید، بن طووس در کتاب «زهد النبی» نوشته ابو جعفر احمد موسی

نقل می‌کند

هنگامی که این آیه‌ها بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد

«وَقَدْ جَاءَهُمْ أَنْوَعُهُمْ أَجْمَعِينَ * هَا سَبَقَهُ أَبَوَايَ لِكُلِّ نَافٍ

مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»^۱

«به درستی که چه‌نگم می‌دادگاه همه (ی گم‌ویران) است. همه در

دارد و از هر قری گروهی مشخص و فرد می‌شوند».

این حضرت به سختی گریستند. اصحاب پیر و گریه افتادند؛ هر چند که

اعلامی از موضوع نداشتند. کسی هم جرأت سخن گفتن و سؤال نکردن

نداشت.

از طرفی هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را می‌دیدند،

شادمان می‌شدند لذا سلمان یا سرحت خود را به شانه آن حضرت

وسانید؛ دید مشعور اردک‌ریں جو با آسیاب دستی همکند و این آیه را

فلانوت می‌کنند

﴿وَمَا يَتَّقِ اللَّهَ الْخَيْرُ وَأُنْتِ﴾^۱

«هر چه بد خداوند است بیکو و پا پایوتر می‌باشد»

معلم کبود و گریه‌ی پاد بر گورشاد را بازگو کرد. حضرت فاطمه علیها السلام به خشم و چاه‌ری کهنه به سو انداختند که دوازده وصله از برگ درخت حرما دایره از خانه بیرون آمدند تا چشم معلمال به چادر افتاد، بر شدت ضم و اندوه به گریه افتاد و گفت:

درد و درفش قیصر و کسری نسا و حریر می‌پوشد و دختر محقق چادری پشمین کهنه و با دوازده وصله ده می‌افکند.
حضرت فاطمه علیها السلام خلع پدر بر گوارشند رسیده عرضده داشتند.

ای و سو، خدا! منتهای در چادر من شکستاده و سلو هکین شده سوگند ده کسی که شما را به حق فرستاده از پنج سال پیش که وارد خانه عقی شده‌ام تا به امروز من و عقی بجز یک پوست گوسفند، چیر دیگری نداریم. روی و روی آن به شتر مان علف می‌دهیم و شبها رویش می‌نخویم. بالاش ما هم بر پوست دکانی شده‌ای است که از لیب حر ما پیر گذشته است»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ای سمنان! دخترم بر گریه پیشینیان و ستم‌گیران گمان است»
آن‌گاه حضرت رهوا علیها السلام عرضده داشتند: «پس جان، هلدیقان شوم؟
چه چیز باعث گریه‌تان شده است؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله، داستان بروی دو آبه را توسط جبرئیل بیان فرمودند.

راوی گوید:

حضرت فاطمه علیها السلام یا سمنان نام جهنم ده سوری زمین سر خم کرد در محالی که می‌فرمود

«الزَّيْلُ ثُمَّ الْقَيْلُ لِمَنْ دَخَلَ لِقَارَهُ»

«ای وای و وای و وای هرکسی که وارد جهنم شود»

سمعان که آیه را شنید، گفت: کاش گوسفندی بودم که جانوادام
مر می‌کنستند و گوشتش را می‌خوردند و پوئسم را نکه‌نگه می‌کردند و می
لذاتش جهنم چیری نمی‌شد!

بودر گفت: ای کاش مادرم ناوا بود و مر نمی‌زادند و از آتش
جهنم چیری نمی‌شد!

مصاد گفت: ای کاش، پرده‌ای در میان بی‌آب و عطف بودم
حساب و کتابی نداشتیم و از آتش جهنم چیری نمی‌شد!

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ای کاش رعدگان گوشه‌هایم را
می‌دیدند و مادر مرا نمی‌زادند و چیری از آتش جهنم نمی‌شد»

پس دست بر سینه دارد و شروع به گریستن کرد و می‌فرمود

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ أَسْفَارًا ۖ وَاقِلْهٖ زَادَهُ فِي سَفَرِ الْقِيَامَةِ ۚ يَذْهَبُونَ فِي
النَّارِ يُقَرُّوْنَ وَبِكَالِيبٍ النَّارِ يَنْخَطِفُونَ مَرَحًى لَا يُعَادُ مَتَابِعُهُمْ وَ
جَزْحًى لَا يَدُونُ جَرِّحُهُمْ، وَأَسْرًى لَا يَمُكُّ أَمْرُهُمْ؛ مِنَ النَّارِ يَأْكُلُونَ
وَبِهَا يَشْرَبُونَ وَبِهِ أَطْبَاقُهُمْ يَتَقَلَّبُونَ وَبَعْدَ لَيْسَ الْقَطْرِ، مُتَطَلِّعَابِ
النَّارِ يَنْبَسُونَ، وَبَعْدَ مُعَانِقَةِ الْأَرْوَاحِ خَيْمُ الشَّيَاطِينِ مُقَرَّنُونَ»

وای از دوری سوار وای از اندکی نوحه در دهر آخرت در آتش
جهنم وارد شده در آن ره و آمد می‌کنند قلاب‌های آتشین آن‌ها را
می‌داید آنان بی‌دوانی دهر عیادت‌کننده‌اند و مجروحانی که رخمشان
الشیام نمی‌بخشد «سوارانی‌اند که اسارشان پدیان نمی‌برد. خوراک و
آشامیدنی آنان از آتش است و در طبقه‌های آتش چه نه جاسی شوند پس
از پدیشان ساس‌های پویه‌ای سرم ردد دنیا، پاره‌های از آتش به تن
می‌کنند پس از دوری گرس همسران خود ردد دنیا، یا شیخان هم‌آغوش
می‌شوند»

در کتاب «کشف العتمه» به نقل از مسند محمد بن حبیب آمده است که ثویان غلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت:

آخرین نفری از خانواده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو هر مسافرت، به او جدا حاضری می کرد، حضرت فاطمه علیها السلام بود و در بازگشت هم حضرت فاطمه علیها السلام اولین کسی بود که آن حضرت به دیدارش می رفتند.

ثویان گوید

رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از هجرت می، هنگام ورود به خانه حضرت فاطمه علیها السلام، پردای بر در خانه و دست بندهای مصرعی بر دستهای حسن و حسین دیند. مناد دخیل نشاء بازگشتند. حضرت فاطمه علیها السلام که سر بجه علف شده بودند، بلافاصله پرده را پایین آورده دستبندها را از کودکان گرفتند و شکمینه کودکان به گریه افتادند و می آن حضرت دستبندهای شکسته را بین آن دو تقسیم کرده آنان را با پرده خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و صورت گواهی صلی الله علیه و آله آنها را گرفته می نمودند.

دشمنان اینها را برای دلال خانوده در مدینه ببر و برای فاطمه گردن بندهای از عصب و دی دستبند از عاج خریداری کن و برهستان خانواده من اند و دوست ندارم بهره ای از فلان رفیقی دینی خود داشته باشند.

شیخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الاممه» به مسند خود، از این مسعود روایت می کند که

مردی خدمت حضرت فاطمه علیها السلام رسید و عرض کرد ای دختر رسول خدا، آیا حضرتش برای شمع شمع چیری به جا نگذاشته تا مرا از آن بهره مند سازد؟

حضرت علیها السلام فرمود ای گیسو! آن بوستار (لوح چوبی

۶ عصب، معصل یعنی حیوانه ۷ دنان چوبی دریایی است که به صورت مهره درآمده می شود. از آن گردن بند می ساختند.

موشنه شده) را بیاور.

کسی هر چه جسنجو کرد آن را دناقت آن حضرت هر مرد
دوای بر تو! نپد آن را پیدا کنی؛ چون برای من به سان برش
حسن و حسین است.^۱

کسر با دقت بیخس، بالآخره آن را در میان خاک کتوبیه‌های
جاور بمشله پیدا کرد. روی آن چنین نوشته بود:

«محمّد پیامبر ﷺ فرمود: ند کسی که همسایه‌اش از شرّ و آزارش
ایمن باشد، از مؤمنان نیست و کسی که ده خدا و روز قیامت و بهمان
داشتنه باشد، همسایه‌اش را نمی‌آزرد و کسی که ده خدا و روز رستاخیز
ایمان داشته باشد همواره بسختن سیکو گوید و یا سکوت می‌کند.
به دوستی که خداوند شخص سیکوکار، بر دیاو و پدرها دوست و
دشنام دهند، بدریان و گدایان صمّج را دشمن می‌داند به دوستی که فرد
از ایمان است و جایگاه ایمان نه بهشت بوده و دسرا گویی از دشمنی‌ها و
جایگاهش در جهنّم است»^۲

۱- حضرت فاطمه (ع) بعد از رحلت پدر بزرگوار

مرحوم شیخ صدوق در بخشی از یکی از اب معضّل که در آن پیامبر
اکرم ﷺ را ستم‌هایی که به اهل بیت (ع) و ... می‌شود، خبر داده‌اند، از ابن عباس
آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«و ات حثوم، او سرور همه زنان جهان از آلیمین و آخرین
است. آن پاره تن، نور چشم، میوه دن، روح در میان عینه من و مرشده‌ای
به صمیمی انسان است. آن‌گاه که هر محراب در برابر خداوند نه عبادت
می‌یستد، نورش به هر شنگان آسمان می‌درخشند همان‌گونه که نور
ستارگان بر روی اهل زمین درخشند، نور پس خنددند. هر و جلی، به
هر شنگان می‌فرماید.

۱ در کتاب: دلائل، فطحه پارچه‌ای از حرم

۲ دلائل الإمامة ۵۶۶ سیمیه‌الاسار ۶: ۲۶۹

وای مرشکگان من، به فاطمه گیرم و سرور کنیزانم بگیرد که
چگونه در برابر من هستند و از نرمی بر خور می‌برند که با همه قلب
خود به عبادتم آمده است. شما را گوید می‌گویم که شیعیان را از آتش
جهنم وین داشتیم.

آنگاه رسول خدا ﷺ هر دو دید

و فرگاد بر او می‌بیم، به خاطر می‌آورم آنچه را که پس از من بر
سروش می‌اورد، گویی که می‌بسم بی‌کسی و ارد خانه‌اش شده، حرمش
لنگه‌مال، حشش فحش، ارتش بازدهنده، پهلایش شکسته و سرزنش
مست شده است. فریاد دوا محقق شده برآورده و کسی به سرپا می
می‌رسد، پاری می‌طلبد و بی‌کسی به پاریش برمی‌خیزد و پس از من
همواره می‌نگین، ناراحت و گریه می‌کند بود گاهی قطع شد و حی از
خانه‌اش را و زمانی می‌باید به یاد می‌آورد، ششیدن بوی فرنگ من در
دل شیده او^۱ و احساس بی‌کسی می‌آید از پس از هر سه در دوزخ پسر
خود را حوار می‌بیم. درین زمان، خداوند متعال بر او با سرشکانش
مأنوس می‌فرماید آنرا یا تو سخن می‌گویند همان‌گونه که با سرچشم
دختر عملاق هم‌بشینی بودند و به او می‌گویند ای فاطمه! خداوند از
میل تمام رتبه جهان تو^۲ را برگزید و پاکیزه گردانید (ای فاطمه!) برای
مهر بسیار به دست! سجده کن و یا رکوع کندگان. کرم کن^۳

پس بیماری و درد مندی او آغاز می‌شود خداوند مریم دختر
شماره را جهت پرستاری و همدلی با او می‌فرستد و ای فاطمه به درگاه
الاهی عرضه می‌نماید

یا ربِّ، اِنِّیْ سَمِعْتُ الْحَیَّاهُ وَ تَبَرَّعْتُ بِاَهْلِ لَذَنَیْا فَاُخِیْ بِاَیِّ
پروردگارا! از بدگی بیزار و حسنه و از اهل دنیا آفریده و
اراحت شده‌ام، مرا به پدرم برسان.

پس بر من می‌بارد، در حالی که لند و هگین، سبزه‌ای، هم‌گین
حشش فحش شده و کشته شده است، من می‌گویم

اللَّهُمَّ اتَّقِ مَنْ ظَلَمَهَا، وَ عَاقِبِ مَنْ غَضَبَهَا، وَ ذَلِّلْ مَنْ أَدْبَاهَا،
وَ حَبِّدْ فِي نَارِكَ مَنْ ضَارَبَ جَنْبِهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَ لَدَهَا.

خداوند! آنان را که به او ستم کردند لعنت کن و کسانی را که ستم
او را غضب کردند کینه ده و آنها را که او را خوار کردند خوار گردان و
کسی را که بر پهلوی او زد تا آنکه پسرش بسقط شد در جهنم خود
جاء پدای گردان.

آنگاه همه مرشدان «آمین» گویند.

اردواج حضرت فاطمه علیها السلام

در بحث لائوار به نقل از کتاب امانی، به سده او اتمام صادق علیه السلام آمده است
که فرمودند:

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را به ازدواج
حضرت علی علیه السلام داد و در مجلسی رو بر روی نه خانها نشسته بود و از گریبان دیدند.

فرمودند:

چو اگر به می‌کسی؟ به خدا سوگند! اگر در این میتم کسی بهتر از او
بود، تو را به حمیری او در می‌آوردم. نویج نه که سوری خداوند بود به
از من. حضرت حق مهر به لب و شمع (پنج یک)، دبا هر زد تا آنگاه که
آمینان ها و زمین بویا بسته‌اند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند به شعی و به هب و به روش.
و عتم و آن را فروخته پوشش او آوردم در همان ایشان و بخیم. از
من مقدس را بر میدید و من هم چیزی نگفتم. پس شستی در آن را به
بلال داده فرمودند برای فاطمه عطر بخر.

سیسی دو مشت دیگر از پورها را به ابو بکر داده فرمودند.

برای فاطمه لباس و امانیه منزلی شایسته او، خریداری کن.

همکار یاسر و چند تن دیگر از اصحاب در همراه او می‌نمودند. این گروه به بازار رفته هر آنچه را که می‌پسندیدند در صورتی که ایوب بکر تأیید می‌کرد، خریداری می‌کردند. چیزهایی که خریداری شده عبارت بود از:

یک پیرهن هفت دره‌می، یک مقبضه چهار دره‌می، حوله سیاه مخمیری، تخت خوابی که میان آن را لولیه خرمه دانه بودند، دو صندل رخسورات از پارچه مصری که یکی با برگ درخت خرمه و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود. چهار عدد جالین که با «أَلْحَزَن» (گله‌های خورشید) پر شده بود. پرده‌ای پشمین خمیری شکاری - آسمانی و معنی ظم می‌مسی برای خضاب - مشکین چرمین - ظرفی برای مسر مشکین کوچک آب - آفتابه‌ای شیراندود - کوزه‌ای مسی - چند ظرف آب خوری سفالین.

چون آنکه به پایان رسید، ایوب بکر و همراهانش آن‌ها را به خدمت بنویسندگان آوردند. آن‌ها صبر آن‌ها را می‌ر و و کرده فرمودند.

خداوند این‌ها را به اهل بیت برگشت دهد و جعسته بدارد.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود:

مقت یک‌ماه از این صاحب انگاشت. من هر روز رسول اکرم ص را می‌نگردم و تنها به خانه خود باز می‌گشتم و مدحی از طایفه به میان نمی‌آوردم تا آنکه حرم همسرای پیامبر گفتند: آیا نمی‌خواهی از رسول خدا صلوات علیه السلام طایفه را به خانه شما بفرستند؟ گفتیم: این کار را بکنید. آنان خدمت پیامبر اکرم ص کردند. آن‌ها پس ص می‌کرد.

رسول خدا! اگر خدیجه بدهد، پادشاهی از عروسی طایفه روشن می‌شود. مالی هم همسرای را می‌خورند. پس چشم طایفه را به شوهرش روشن سازد و جمع آنان را مدح دهد و چشم ما را هم با این و صفت روشنی بخشد.

حضرت رسول ﷺ فرمودند: پس چو علی خود را همسرش را از من نمی‌خواهد؟ از او، این را بوقع و انتظار داشتیم.
 مولانا ﷺ فرمود: ضرر کردیم، ای رسول خدا! ضرر مانع می‌شد
 آن‌گاه رسول خدا ﷺ به زنان رو کرده فرمودند:
 چه کمائی، این‌جا هستید؟
 آن‌گاه پاسخ داد: من آن‌گاه هستم و حسب و... حاضریم.
 فرمودند: در خانه من اطاعتی برای احترام و بسرمویم آماده کنید.

آن‌گاه پرسید: دو کدام اتفاق؟
 فرمودند: در اتفاق تو
 سپس به دیگر همسرانشان دستور دادند: حضرت فاطمه را
 آرایش و زیور کنند.
 آن‌گاه گویید: از حضرت فاطمه پرسیدم، آیا برای خود عطری
 ذخیره کرده‌اید؟
 فرمود: آری، سپس ظریفی آورده مقدری از آن: دو کف دستم
 و بوی چنان بویی به مشام رسید که هرگز چو آن نبریدم، پرسیدم:
 این چیست؟

فرمود: هرگاه و خفیگی خدمت پدرم می‌رسید، می‌فرمودند:
 آن بالشر را برای همویت بیاور آن را می‌آوردم و او روی آن می‌نشست.
 هنگام بنشیندن و رفتن، چیزی از میان میس‌هایش فرو می‌ریخت که
 پدرم دستور می‌داد آن‌ها را جمع کنم و این همان است.
 در این مورد حضرت اسیر ﷺ از رسول خدا ﷺ پرسید
 فرمودند: صبری است که از بال‌های جبرئیل فرو می‌ریزد

حضرت علی ﷺ فرمود: سپس پیامبر خدا به من فرمودند: یا
 علی، برای خانواده‌ات حدائی خوبی آماده کن و بخورند. گوشت و نان از
 ما، خرما و روغن از تو.

خرما و روغن را خریدم و آوردم، آن حضرت آن‌هایی که مبارک
 را بالا برد و خرما و روغن را کاملاً مخلوط ساختند، حلوائی آماده شد.
 سپس گوسفند فویس فرستادند تا کبیح شود، نان بسیاری هم فراهم

کردند. آن‌گاه به من فرمودند: هر کس را که دوست داری دعوت کن. به مسجد فتنه آن را محصور از یاوران رسول خدا یا ختم شرمم آمد گریه‌های را دعوت کنم و عده‌ای را واکندارم. پس روی یک پنداری رفته ندا برآوردم: دعوت و لیلة فاطمه را بیدارید.

مردم سبیل آمدن روانه خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند. از آن‌ها همه جمعیت و کسی عدا من نداشتیم و شرم مرا گرفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله که از تندیشتن من آگاه شدند. فرمودند: می‌کشد ای علی! هم‌گوار از خداوند برای این عدا تقاضای حرکت می‌کند.

تمامی بن جمعیت تا آخرین نفر خدا خوردند و از نوشیدنی من نوشیدند و پریم دعد و طفله پرکت کردند و سیریک گفتند: در حالی که بخورم از چهار هزار نفر بودند و من از خدا هیچ کاسه نشه ندادم پس از آن، پیامبر خدا دستش دادند طرعه‌ها را آوردند آن‌ها را از عاقر کردند و نه خانه همسرانشان فرستادند. سپس ظر می‌آورد شد که کرده فرمودند: این برای فاطمه و همسرش بود یک ضرب حورشید، پیامبر فرمودند: ام‌سلمه، فاطمه را بیاور.

آن‌ها سلع رفت و فاطمه را در حالی که لباسش بر زمین کشیده می‌شد، آورد. خبر برادر پدر که فرار گرفته از شدت شرم و حیا دانه‌های عرق از صورتش هره می‌چکید، در این حال، ناگهان پایش لغزید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا تو را از عجزش خود دیا و آخرت نگذرد.

در این هنگام، پدر رویوش از صورت دهر مردنش با او همسرش را بیند. سپس دستش را گرفته در دست صلی صلی الله علیه و آله گذاشت و فرمود:

خداوند دختر رسول خدا را بر تو مبارک گردانند عی جان! فاطمه بهترین همسر است و فاطمه جان! علی بهترین شوهر است. به خانه‌تان بروید و تا من می‌مستم کاری انجام ندهید. حضور امیر صلی الله علیه و آله فرمود: دست فاطمه را گرفتیم به خانه رفتیم. در

گوشه‌ای نشسته و من هم در کنارش نشستم. به شرم و حیا از یکدیگر دور
هر دو صافست چشم به زمین دوخته بودیم.

رمول خدا تقریب آورده فرمودند: این‌جا کیست؟

هر صبه داشتیم ای رمول جلد وارد شوید خوش آمدید.

ایشان و ارمشاه قاطعه را در کنار خود نشانند و سپس فرمودند
قاطعه! برایم ظرفی بیاور. ای ظرفی چوبی، پیر از آب آور. ایشان
معنایی از آن را به دهان پرده ما آب دهان آمیختند و به ظرف بازگرداندند.
سپهر مقدس از آن آب را بر سر قاطعه ریخته فرمودند. رو به من کن.
پس مقدس از آب میان سینۀ او ریخته فرمودند. به من پشت کن.
چون پشت کرد، مقدس دیگری از آب را بین دو کتف او ریخته فرمودند.

اَللّٰهُمَّ هِدْنِيْ وَاَحْبِبْ لِّحَقِّيْ اِلَيْهِ. اَللّٰهُمَّ وَهِّدْ لِيْ وَاَحْبِبْ

اَلْحَقِّيْ اِلَيْهِ. اَللّٰهُمَّ اَجْعَلْ لَكَ زِيَّاً وَبَيْنَ حَبِيْبَا وَبَارِكْ لَكَ فِيْ اَهْلِهِ

باری! (آه!) این دخترم و محبوب‌ترین خلق مرد من است. بار
آه! ای دین برادرم و محبوب‌ترین خلق مرد من است. بار آه! او را دوست
و شناسای کامل خود به قرین ده و خانواده‌اش را مبارک گردان.

سپهر به من فرمودند یا علی! به همسرت نزدیک شو خداوند
بر تو مبارک بوده و رحمت و برکت او بر شما باد به خرسی که او
محبوب و معبود است.^۱

دیالوگ داستان فوق در روایی دیگر چنین آمده است:

حضرت علی علیه السلام فرمود: سپس رمول خدا صلوات الله علیه سه روز به
مردن ما می‌آمدند صبح روز چهارم ده وارد خانه ما شدند اسماء دختر
حضرت حمزه را در اتاق ما دیدند، به او فرمودند:

این‌جا چه می‌کنی؟ حال آنکه یک مرد در اتاق است!

هر ص ص کرد پدر و مادرم می‌پایان داد دختر که به حجه می‌رود،
به من هم به نیاز دارد این‌جا می‌اندام تا نیازهای قاطعه را برآورم و
دستورهايش را انجام دهم.

اشک دم چشمان آن‌حضر به جمع شد، سپس فرمودند: ای
انصار! خداوند نیازهای دین و آخرت تو را برآورده کند.

حضر علی علیه السلام فرمود: «ان ورنه صبح مروی بود من و فاطمه
روی صبا بودیم که گشنگوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اسماء را شبیدیم.
خواستیم برحیریم که هر مودد به حقی که بر شما داریم، از جای خود
حرکت نکند تا من نزد شما آییم.

پس به همدن حال رساندیم. پیامبر صلی الله علیه و آله تشرف فرموده
بالای سرمان نشستند و پاهای خود را بین ما گذاشتند برای گرم شدن
پاهای ایشان من پای راست و فاطمه پای چپشان را گرفته و به
سینه‌هایمان چسبانیدیم. پس از گرم شدن پاها فرمودند
یا علی! یکا کوره آب بیاور

آب آکه آوردم، همه بار آب دهان در آن ریختند و آیاتی از قرآن کریم را
بر آن تلاوت کرده فرمودند: علی! از آن بوش و کمی نگه دار چنان
کردم، سپس یاقی مانند آب را بر سر و سینه‌ام پاشیده فرمودند.
ای ابو الحسن! خداوند نه پاکس و پلیدی را از تو دوری تو را پاک و
پاکیزه گرداند.

سپس فرمودند: آب دیگری برآیم بیاور آب را که آوردم همان
برنامه را تکرار فرموده مقدسی از آب را فاطمه پوشید و بقیه را هم بر سر
و سینه او پاشیده فرمودند.

خداوند پلیدی را از تو دور و پاک و پاکیزه‌ات گرداند
میس دستور دادند من از اتاق بیرون روم، در دختروشان خلوت
کردند و پرسیدند: دخترم، چگونه‌ای؟ شوهرت را چگونه یافتی؟
پاسخ داد: پدر جان! از بهرین همسر است ولی چند تن از زنان
هریش به خرم آمدند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله تو را به شخص فقیر و
تهی‌دستی شوهر داد.

رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: دخترم! چنین نیست به پدر و به
شوهرت صبر و تنگ‌دست نیستند. همانا تمامی گنج‌های طلا و نقره
زمین بر من عرضه شد و من آن‌چه را که مرد خداوند حق و چهل است
برگزیدم، دخترم! اگر آن‌چه را که قدرت می‌داند تو هم بدانی، دنیا در برابر

دیدگانت رشت می‌ماید و حشر! به حله سوگندت در خیر و خوبی برای
 من، نواهایی نکردم. حشر! به همه مردان در پدیده‌اش اسلام پیشی
 محسوب. او داناترین و یزدادترین آنان است

دخترم! حله بود. عز و جل نظری به زمین افکند و از اهل آن در
 مرد را برگزید یکی را پدر و دیگری را شوهرت قرار داد.

دخترم! بهترین همسر، شوهر تو است. از هیچ دست و او سرپیچی
 نکن.

سپس مرا صدا زدند. اجابت کرده وارد خانه شدم. فرمودند: در
 خانه‌ات شو. با حشر مهربانی و ملاحظت کن. فاطمه پاره تن من
 است. آن چه او را ناراحت می‌کند، ناراحت می‌کند و آن چه او را شاد می
 کند، شاد می‌کند. شما را به حله می‌سپارم و او را نگهبان خدا می‌گردانم.
 حشر! صبر و استقامت می‌خواهد. به خدا سوگند تا فاطمه
 زنده بود نه او را به خصم آوردم و نه به کاری که با خوشایندش بود
 مجبور کردم. او هم مرا خصم‌گین نکرد و هیچ گاه مرا نافرمانی نسود.
 هر گاه به سیاحتش نگاه می‌کردم همه غم و اندوه‌هایم غم می‌رفتند.
 مولا علیه السلام در ادامه آمد می‌فرماید

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو کردند. فاطمه هر ضی کرد
 پدر جان! توان انجام همه کارهای خانه را ندارم. خدمت‌کاری
 برایم بفرست تا در کارهای خانه یاری‌ام کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای فاطمه! آیا چیزی به من از
 خدمت‌کار نمی‌خواهی؟
 به فاطمه گفتم: بگو آری.

عرض کرد: آری! پدر جان! بهتر از خدمت‌کار، من می‌خواهم.
 فرمودند: هر روز خداوند را سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار
 تحمید و سی و چهار بار تکبیر می‌گویی. این در بیان حد است ولی در
 ترازی احوال هزار حصه به حساب می‌آید. ای فاطمه! اگر هر صبح
 آن‌ها را تکبیر کنی، خداوند کار دنیا و آخرت تو را کمیت می‌گرداند.

در کتاب «مصباح المنہج» شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ آمده است کہ رسول
گرامی صلی اللہ علیہ وسلم در اوّل ماء دی الحجّة حضرت عاتمہ رضی اللہ عنہا را بہ زدواج حضرت
امیرالمؤمنین علیہ السلام درآوردند و ہم چنین رو بہ شدہ کہ روز ششم پس ماء بودہ
است^۱

۱- مصباح المنہج ۲/ ۱۶ بحوالہ انوار ۶۲ ۹۲- مصباح کعیمی ۵۰۲ و ۵۰۹ مطابق
ابن شہر آشوب ۳، ۳۴۹.

باب سوم

توطئة سقیفه و ستم و آزارهایی که در پی رحلت
رسول خدا ﷺ بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد آمد

گوشه‌ای از آنچه در سینه گشت

خلاصه آنچه مرحوم شیخ طوسی در «سحیح النباه» و مرحوم
طبرسی در «احتجاج» و ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» به نقل از
کتاب «الاستیعابة» نوشته احمد بن عبدالعزیز جوهری آورده‌اند، چنین است:
پس از حلت رسوم خلافت^۱، انصار در سینه بی‌مهره^۲
گرد آمدند و سعد بن قباذه بیمار را آوردند تا خلافت و جانشینی را به او
واگذارند.

او صحن خواندن خطبه‌ای، از آن‌ها خواست که هم یاسا و هم
خلافت را به او بدهند. اینها همگی پذیرفتند و یکی اندکی بعد از محسن

۱ بر پایه م این تاریخی وفات پیامبر رحمت طبیعی بود و عامل خارجی دانسته این است
که رحلت آن حضرت را می‌توان شاهد خواند. برای آگاهی بیشتر در این خصوص، به کتاب
«مناقبگاه خلاصه» اثر نویسنده فقیه مصر «استاد عبدالفتاح عبدالعصود» ترجمه دکتر سید محسن
اقتشایزاده، ص ۵۴-۵۷ مراجعه فرمایید. مترجم.

۲ سائبانی در مدینه که ویر آن می‌نشدند.

خود برگشته گفتند اگر مهاجرین و یاران سخنیں پیامبر بگویند ما از قریش و قبیله بنو هسیم و نباید در امر خلافت با ما کشمکش و دشمنی کنیم چه جواب خواهید داد؟

گروهی از انصار گفتند می‌گوییم یک امیر از شما و یک امیر از ما و غیر از این را به هیچ وجه نمی‌پذیریم.

سعد بن حبابه که این سخن را شنید گفت: این آغاز مستی است. در این میان خبر به عمر بن خطاب رسید بلافاصله پیغام برای ابوبکر فرستاد که در من بین ابوبکر پاسخ داد: «علا کار دارم، در دوم عمر پیغام داد اتفاقی رخ داده که حضور تو حتمی و لازم است.

ابوبکر که آمد، سخن گفتند مگر سخنانی انصار در سقیفه بی‌سازگاری گرد آمده می‌نویشتند رهام خلافت را به دست سعد بن حبابه سپارند و هم‌کوب بهترین پشهادشان. این است که یک امیر از شما و یک امیر از ما؟

ابوبکر با شیدان بن جهم یار همدست‌ک فطیه را عمر و ابوعبیده بن جراح شبان روزنه صبحه شانند به هنگام ورود آنان، جمعیت زیادی کن‌جا گرد آمده بودند.

عمر گوید: هنگامی که به آن‌جا رسیدیم خواستم سخنانی را که قبلاً آماده کرده بودم، برون کنم ولی وقتی برای شروع صحبت جلو رفتم ابوبکر گفت:

«أما لیکن تا من صحبت کنم، سپس هر چه دوست دارید بگوئید» ابوبکر صحبت کرد. عمر گوید: همان چیزی را که من می‌خواستم بگویم، ابوبکر مطرح کرد. در سخنش را با حمد و ثنای خدا آغاز کرد و سپس گفت: خداوند محمداً را به حوان هم ستادش بر روی مخلوقات خود و شهادت و گونه بر بخش فرستاده تا آنها او را به یگانگی برسانند در حالی که خدایان متعددی را عبادت می‌کردند و بر این باور بودند که این خدایان برایشان تسبیح و تعبد خواهند بود! اما را از سنگ یا چوب توانیم بزدند.

پس این آیه را خواند:

﴿يَعْلَمُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَحْكُمُ بِهِمْ وَلَا لِيُنْصِفَهُمْ﴾^۱

«غیر از خدا، چیزهایی را صادر می‌کنند که نفع و ضرری
برده‌پسند ندارد.»

و سپس ادامه داد: پس رها کردن دین پلویان بر اصرار گران آمد، خسارت
محسوس گروه مهاجرین را که از قبیله او بودند، به تصدیق، پیمان، یاری
و هم‌پردی یا او اختصاص داده در حالی که دیگر افزود قبیله‌اش او را مورد
شدیدترین آزارها و تکذیب قرار دهند. بنابراین، آنان محسوسین گروه روی
زمین هستند که خفا را عیدت کردند و به او و پیامبرش، ایمان آوردند.
پس مهاجرین نیز افزود قبیله او و یاران محسوسین او و شایسته ترین افراد
برای خلافت بعد از اویند و در این مطلب کسی جز مسم‌کارو ما آنها
دشمنی و مخالفت نمی‌کند.

و شما ای گروه انصار! کسی بر مری و سابقه طولانی شما را در
اسلام منکر نیست. شما را به عنوان یاران دین پیامبر تحویش
پذیرفته است. هجرت را هم به موی شما مقدر فرمود. پیشتر همسران
رسول خدا از میان شماست. پس از نخستین گروه مهاجر، کسی مقام و
مزاقت شما را ندارد. پس ما هم‌ایران خواهیم بود و شما ویرانه ما در
مشورت با شما کوتاهی نمی‌کنیم و کارها را بدون شما حل و فصل
نمی‌ماییم.

در این هنگام، شبابه‌ی مندرج‌الجموح (از انصار) ایستاد و چنین
گفت:

ای گروه انصار! قدرت خویش را پاس دارید. مردم در ساقه ان
هستند و کسی یاری مخالفت با شما را ندارد بنا برین، جز با رأی و نظر
شما کسی انتخاب نمی‌شود. شما دژای عزت، شکوه، نیرو، شعاع،
امدادگری و پیروان فراوان هستید. مردم به صعل کرد شما چشم
دوخته‌اند. پس اختلاف نکنید که قسام‌انگیر است و چنانچه این مردم
آنچه را که شنیدند، پذیرفتند. پس یکا هم‌ایران ما و یکا هم‌ایران آنها.

همر به پا خاست و گفت.

چنین کساری هرگز صحنی نیست و دو قسمشیر در یک سهم
نمی‌گنجد. به خدا سوگند عرب به امیر شمشیر رسیده است و در
حالی که پیامبرشان از قبیله‌ای دیگر است و می‌آنان یا رهبری سردی از
قبیله رسول خدا مخالفتی ندارند، چه کسی یاری مخالف و
منیر به حاکمین و قدرتمندی ما را دارد و حال آنکه ما از دودمان و
قبیله او هستیم؟

او دیگر احبابش را می‌داند به پا خاسته گفت:

ای گروه انصار! وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کنید و به
محتاجان این بود و پیرانش گوش ندهید که به‌روزی سهم شما را بایمال
کرده از بین خواهند برد. بنابرین، اگر سخن شما را پذیرفتند آنان، او
سهر خود بیرون برآیند چون شما به خلافت می‌آوردند و مردم با
تمسک شما به این دین گرویدند. من پایه‌ای استوار و پشتیبان شما در
کارها و تصمیم‌گیری‌ها می‌باشم و همچون شیر، در پیشه شیرانم. به
خدا سوگند اگر نخواهید آن (مدریه را) به گره و وضع بحسین
برمی‌گردانم.

همین خطاب فریاد برآورد در این صورت خدا قوی می‌گشت:

مخاطب پاسخ داد: خدا او را می‌گشاید!

ابوعبیده جراح به میان آمد و گفت: ای گروه انصار! شما
محسین گرو می‌هستید که پیامبر شما را یاری کردید. پس ازین دسته‌ای
باشید که آن را (دین اسلام را) دگرگون می‌کند.

در این هنگام، یسیر بن سعد پدر مصعب بن بشیر به پا خاست و
گفت: ای گروه انصار! به درسی که محمد از هریش برد، پس قبیله‌اش به
او نزدیک‌ترند، به خدا سوگند من در امر خلافت آنان منازعه نمی‌کنم.
ایوبکر [یار دیگر به میدان آمده] گفت: بن عمرو و این ابو صبیحه
حضور دارند! یا هر یک که می‌خواهد بیعت کند.

همر و ابوعبیده یک‌صدا گفتند: به خلفا سوگند، فرمانروایی بر
تو را به عهد نمی‌گیریم تو بهترین فرد از مهاجرین و از اهلای معانیه که
بهترین عمل دین است، جانشین پیامبر نخواهی!

ابوبکر - که جوانی چمن مرصع و موهایش از پیش بر ناعری
کرده بود و لحظه شماری می کرد - دستش را پیش آورد تا عمر و ابو عبیده
با او بیعت کنند و می بشیرین سعد به میان آنان پرید و بحسب او بیعت
ممود.

شبابی بن حنظل فریاد برآورد ای بشیر! خاک پر مبر! اعداوت را
بر پدر همویت روا مکن!

در این هنگام، آسیادین حصیر را بر زمین قبیله اوس به پا خورده
افرادش را چنین مورد خطاب قرار داد: نه خدا، سوگند! اگر با ابوبکر بیعت
نکنید، حزر جی ها همواره بر شما فخرورشی می کنند.

بدین ترتیب، همه افراد قبیله اوس به پا خاستند و برای بیعت با
ابوبکر بر آمدند. ابوبکر پیش می رفتند. این بود که طروج و ثعلثه
سعد بن حباب و افراد قبیله حرج که از پیش بر ناعری شده بودند به
شکست مواجه شد و در پیش افراد حاضر در این ماجرای شوم، برای
بیعت با ابوبکر سعد بن حباب - که به علت بیماری، او را روی پسر آورده
بودند - ویر دست و پاها ماند و لنگد کوب شد. لب فریاد برآورد: مر
کشید!

عمر در پاسخ به او گفت: سعد را بکشید! خدا او را بکشد
در این هنگام، قیس فرزند سعد خود را به عمر رسانده، ریش او را
به دست گرفته و گفت:

نه خدا، سوگند! ای پسر ضحاک! و ای نرسوی مراری از تمام
میدانهای جنگ و شیرازه در میان مردم و گاه امن و امان! اگر مویی از
سر پدرم جدا شده، از این جا سیزده نفر بگری! چهره به صورتی
مجرور و خونی که نستهمان هایش نمایان شده باشد.
ابوبکر، برای خاموش کردن فائله، خطاب به عمر گفت: عمر
آزاد باش! اعدا را و برمی بهر و کار سازگر است.

سعد بن حباب (که از لنگد مال شدن حجاب داده شده بود و جانی
سالم به مر برده بود) فریاد برآورد ای فریاد ضحاک! نه خدا، سوگند! اگر

چون پر یا پستانان داشتند، آنچنان عهده‌ای در پیچ و خم کوچه‌های مدینه
برمی‌آوردند که او و یارانش بر خود باورند و به میان قومی می‌افتند که
خوار و ذلیل و فرمانبر باشند، نه فرحات و این چنین جرأت یافته!
سپه‌ی قبیله‌اش مورد خطاب قرار داد و گفت ای حرجیان،
مرا از این کانون قلمه و صناد بیرون ببرند

مدین قر سبزه سعد بن قبیله خرجی را بنده کردند به سراف
بروند

(بدیهی است که سعد را می‌شود، چند روزی که گذشت،
به‌ویژه برای سعد، پیغام رساند که همه مردم بیعت کرده‌اند، تو هم بی و
بیعت کن)

سعد پاسخ داد به نخبه سوگند، تا تمام تیوهای تیردانم را به
سوی شما راه نزنم و سربردارم را با خونابه خصاب نیام و شمشیرم
را بر سران تری نیارم و سینه‌های سوزده همراه همه پیروان، خندان و
عشیرانم با شما نخواهم جنگید. به خدا سوگند، اگر جن و انس من در بر
گیرند، یا شما دو سرکش، بیعت نخواهم کرد تا آن حدی که به پیشگاه
خداوند شرعیات شوم و تکلیفم را بدانم

با رسیدن پاسخ سعد بن قبیله، همه گفت او باید بیعت کند،
بشرین سعد گفت: معاذ بجااست خواهند و روید و بیعت نمی‌کند مگر
آن‌که کشته شود و این‌گاه هم صفتی نیست؛ چرا که از میان بدشش هر دو
قبیله اوس و خزرج پس بهر دست و دیش گنبد نه آمیختن می‌رساند
بن پیشنهاد پذیرفته شد و سعد بن عبیده و راه کردند

پس از این، سعد در میان آن‌ها شرکت نمی‌کرد و در قصود از
آن‌ها یاری نمی‌گرفت و چنانچه یاران و هم‌پیمانانی پیدا می‌کرد، بر آنان
شوریده به جنگ می‌برد. خوب به هر حال تا مرگ ابوبکر، وضع به همین
مبوال بود ولی با آغاز حکومت هم‌پای خطاب، سعد که از دشمنی و
شر عمر خود را در امان می‌دید، به ناچار روانه فدم شد مدتی نگذاشت
که در حوران با قیری که شبانه به‌سوی او برتبه شده، به قتل رسید و
شایع کردند که جثیان او را کشتند!

هم‌چنین گفته شد که محمد بن مسلمه انصاری، یکی جایزانی که

برایش قرار دادند. او را به قتل رساندند.

بن عبدالمکرر و ابن حجر عسقلانی او را هفتاد که

بعد از دیوبکر و همر بیعت نکرد و این دو نفر آمدند، او را هم
مانند بقیه به بیعت مجبور کنند از طریقی از شو شر و طغیان
خویشاوندان فراوان خورجی او بیم و هراس داشتند. لذا از ریس فشار
فرار دادن او دوری می جستند حکومت به عمر رسید، روزی سعدین
گیاده از ناظر مدینه می گفتند: عمر او را دید و چنین گفت: سفاک! بد به
ما بیعت کنی و یا از این شهر بیرون بروی!

سعد پاسخ داد: من حرام است در شهری بدگی کنم که تو
امیرش هستی بدین ترتیب، سعد نه سوری تمام کوچ کرد؛ چه با در اطراف
دمشمن قبیله های بنی قریبه ای داشتند در آنجا هر هفت مرد یکی از آنان
می رفت یک روز دو حالتی که از دهی به ده دیگری می رفت از پشت
دیوار باقی هدف تیری قرار گرفت که او را کشتند.^۲

بلاذری گوید:

عمر بن خطاب دستور قتل او را به خالد بن ولید و محمد بن
مسلمه انصاری داد این دو نفر هر یک تیری به سوی او پرتاب کردند و
سپس میان مردم چنین شایع کردند که جنیان او را کشتند و بیت شعری
هم از زبان جنیان پخش کردند:

قَدْ قُتِلَ بِئِدْ خُرُوجِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ

تَرْمِثُهُ بِسَهْمِ قَلَمِ خُلَاطِ عَزَادَةِ^۳

سعد بن عباد، بیس خروچیان را کشتیم، دو تیر به قلب او زدیم و خطا
نکردیم.

۱. تلخیص الشافعی ۳: ۶۰، ۶۷؛ الاحتجاج ۱: ۶۰-۷۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲: ۳۶-۳۹ و ۵: ۱۱۰-۱۱۱؛ الامیه و الشیعه ۱: ۲-۹؛ تاریخ طبری ۳: ۲۰۷؛ فلسطیه و مدینه ۵۳؛ الشافعی ۳۹۶؛ بحارالانوار ۲۸: ۱۷۵-۱۸۵ و ۲۸: ۳۲۳-۳۲۹.

۲. الامیه ۱: ۳۳۳؛ الإصابه ۲: ۱۲۷؛ روضه القند ۲: ۲۰۹.

۳. انساب الاشراف ۱: ۵۸۹؛ اسطیق الحق ۲: ۳۲۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۷: ۲۲۲.

سخن ابو جعفر علوی به بن ابی الحدید

«بن ابی الحدید! معزلی از بویگر احمد بن عبد العزیز به صند از ششم بر
محمد بن می کند که گفت:

هنگامی که پیدمیر حساب کرد، انصار گیرد سعاد بن عباده جمع
شوند. ابویگر و عمر و ابو عبیده هم به آنان بیو سنان پس حساب بن سدر
گفت که از ما یک امیر باشد و از ما هم یک میز ای خاصه امان، به خدا
سوگند که ما در بین موضوع نسبت به شما شکستی نداریم و می از آن
بیمناکم که بعد از ما کسی نباید که عربان، پلزان و برادرانشان را
کشته باشیم.

بن ابی الحدید می افزاید: بن حبیب و بر ابو جعفر بحی بن محمد علوی حوازم.
او گفت:

«پس پی حساب بن سدر به و عروج پیوست و از آن چه هم اسنانک
بود دو روز واقعه و سده اتفاق افتاد و در آن روز انتقام مشرکان جنگ
باید از انصار گرفته شد.

معیس چنین افزود:

پیدمیر خلفه می از همی اتفاق بر عمر، دقان و خانه نش بهمانکا بود
چون شکر، منرگان ز ریخته بود و می دانست که اگر از دنیا رود و رخت
و فرزندانش بر دست چنین خاکمان منتگری قرار گیرند، در معرض
حظری بزرگ خواهند بود. همه او را رصیبه خلافت پسر همیش بر
پیر در و شپش می نمود تا با و ممداری بر خون و چار شده اندیش
محبوبه بمان و می قصه ۱ قدر از یاری نکرد و شد آن چه که شد و
سویش به حرمان رسو و خلفه به آن جا کشید که از آن آنگاه همی^۶

۶ یورس و حیانه عمال بن سدر معاویه، علیه السلام در ماه ذیحجه سال ۶۳ هجری به مدینه
که در آن ده هزار بن از اهالی مسلمان از شهر و حیانه و به عورس فینج کشته شد و بان و دختران
مسلمان بن شماری مرده خنجر بسکریان از خدا بن غیر یزید قرار گرفتند

«نه نام خدا آورد، یحش پندۀ مهربان ✽ اَلَمْ ✽ یا مردم پشاشند که
نه با گفتن بزرگه چنان فرودیم. ما می شومد و مورد آرمایش قرار
نمی گیرید؟» ما مَلَسَ های راکه پیش از آنان بودند، آرمو دیم تا خداورد
راست گویان را از دروغ گویان مشخص و آشکار سازد. آیا آنان که کارهای
شب و شایسته انجام می دهند، می بدارند که بر ما پیشی می گیرند؟
چه بیدارید یا وری می کنند؟»

[پیشنهاد ابوسفیان]

از سوی دیگر، هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس بن
عبدالمطلب صبری پیامبر در تلبذری مراسم غسل و کفن موسی
عبدالمؤمنین علیه السلام بودند، ابو سفیان بر دستانۀ دختری پیامبر ایستاد و این ابیاب و
حوالته

بِسْمِ هَاشِمٍ لَا تُطْعَمُو لَنَا مِنْ سِكِّمِ

وَلَا سَكَا تَسِيمِ بْنِ مَرْثَةَ أَوْ عَدِي

«ای فرزندان هاشم! مردم و محصب حبا تیم بن مَرثَة و عَدِيه و نوکر) و عَدِي
(قبیله عمر بن خطاب را به طمع گرفتن خلافت (آن) خود یا تلبذریه

فَالْأَمْرُ لَا فَيْكُمْ وَ إِيَّاكُمْ

وَلَسِنِي هَبْ إِلَّا أَبُوحَسَنِ عَلِيٍّ

«ای امر چو در شما و یزیدی شما نیست و جز ابو الحسن علی، کسی
شایستگی آن را ندارد.

أَيَا حَسَنًا مَا ذُذِّبَ كَفَّ حَرِيمِ

فَإِنَّكَ بِلَأْمِ الدِّي يُرْتَجَى مُلِي

«ای ابو الحسن! آن هشیبه را نه در دست گیر چه تو برین کار، که امید آن
می رود عنوانی.

سپس گریه برآورد

ای فرزندان هاشم، ای فرزندان عبدمناف! آیا رخصت دادید
ابو قحصیل آن مرد پست فرو و میزاده بر شما حاکم باشد؟ سوگند به خدا،

اگر بخواهید، لشکر نیروی از سواره و پیاده درایتان فراهم می‌کنم تا در مقامش بایستد.

امیرمؤمنان علیه السلام چون از کتب و هدایت درمی‌آورد کاملاً آگاهی داشتند پاسخش را چنین دادند:

«ای ابو سعید! برگردا به خانه برگرد، آنچه را که می‌گویی برای خف نیست، تو همواره در فکر پیونگ و سربردن به اسلام و مسلمین بودی. ما هم فعلاً مشغول تجهیز رسول خدایم و هر انسانی پاسخگوی دست‌انورد و مسوول آندو خنده‌های خودیشتن است.»

«بو سعید با شکیان چنین پاسخی روانه مسجد شد در آنجا می‌ایستاد برای قیام و بدست گرفتن حله‌ها و حرکت و نشوین کرد ولی کسی یا او همراه و هم‌دم نداشت.

فناهی قرائت و تلاوی همه گیر به پا قلمه برد و اوامری بود و شوم به راهمایی شیطان، یاری و همکاری مردمان مانکار و دشمن، مستی و کوتاهی افراد علایم در مقابله با آن به وجود آورده آن به خانه و این تاویل کلام خدایند، فعال است که می‌فرماید:

﴿وَأَنْتُمْ قَسَبٌ لِّلْطَّيِّفِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا بِكُمْ حَافَةً﴾

«از فناهی بپزیرید که چون بیاید) تمه درمن گیر مسم‌کاران شما می‌سود (بلکه مراگیر خواهد بود)»^۲

سخن عبیدالله بن عبد الله اسدآبادی درباره حوادث سقیفه

شیخ برگوار و دانشمند ارجمند عبیدالله بن عبد الله اسدآبادی. رحمه الله^۳ در بعضی از کتابش «الفتح فی الإمامة» ب عنوان «گوشه‌ای از آنچه در سقیفه گذشت» گوید:

برای آنکه همگان بدانند چگونه پایه کار خود را بنا نهادند تا
 برین و صاحب امر واقعی را از حق خود جدا و دور کنند و سیرت و بیان و
 موازحات متفق است که با حسن پیامبر اکرم ﷺ امیر مؤمنان و
 مشهور انعام مواسم عین به کفن آن بزرگوار شد. صاحبان و انصار و
 دیگر افراد قبیلۀ قریش منتظر اقدام و عمل خود امیر المؤمنین علی بودند
 که شیطانه به سمای و مغیرة بن شعبه کفر قبیلۀ لقیصه نمایان شد و
 پرسید منتظر چه هستید؟

گفتند: بیسیم می‌هشتم چه می‌کنند؟ گفت: بروید و آن
 گسرم دهید تا فراگیر شود و خدا سوگند اگر منتظر فرست می‌هشتم
 شنوید، همواره برو فرست و معود آن‌ها نخواهید بود و بهمان
 حکم مساهای قیصر و کسری خواهد شد.

از سوی دیگر، چند تن از قریش از پیش پیمان‌نامه‌ای نوشته برد
 و به عبدالله بن جراح به امائب گذاشته بودند؛ با این مصعون که هرگاه
 در سوب جدا از دنیا رفت و یا کشته شد، امرت و رهبری از می‌هشتم
 گرفته شود تا میوت و خلافت (هر دو) در میان آنان جمع شود و سپس
 ایلیم، که صفت خدا بر او باد آمد و بحر کشان کرد و به انباشان
 جنوه یحشید. به این ترتیب، همگی راهی سنجیه شدند.

بعد جاذبی شرح ماجرا را ادامه می‌دهد: آن‌ها که گویند

به یاری و خواندند حد و بد محال، گوشه‌ای از حوالت سنجیه را
 که گریزی از آن نیست، شرح می‌دهم؛ ناگفته شود چگونه به دین
 اسلام بهمان گردان و با صاحب شریعت مخالفت ورزیدند.

روایت ابو دؤیب هذلی

ابو الحسن برنجی، کعوی بصری، در سال ۴۳۳ هجری، ده سال
 از عبداللّه سمری از بن‌درد آردی و هم‌جیبی عکرامه ابو الحسن
 حاتم بن مقلّر ندیچی از ابو احمد بن عبداللّه بن سعید عسکری او بن‌درد
 آردی از ابو حاتم سجستانی از احمد بنی از ابو موسی و بن‌علاء از ابو دؤیب
 هذلی برآید نقل کرده که گفت:

با دریافت خبر بیماری پیامبر اکرم ﷺ به شدت غمیده

اندو هگین و مادر حب شدیم. شبی مهر سواره بی طولا می از پشت سر
گذاشتیم که سیاهی آن بر طرف نمی شد و معبد و رشایی آن سر
معبر رسید یا سحری و سنگینی عربان: آن شب از تحقیر کردیم. نزدیک
سحر، شنیدم که عذقی چنین می سرود.

خَطْبٌ جَدِيلٌ فِي الْإِسْلَامِ

يَسِرُ الْخَيْلُ وَ مَصْعِدُ الْأَصْدَمِ

- مصیبتی عظیم و دشوار در میان خیل و جاذبه ماه، اسلام را شکست
و از هم پاشید.

فَسَمِ الْثَّيْبُ مُخَذَّ فُيُوتُ

كُيْدِي بِمُورٍ غَدِيهِ بِالْإِسْجَمِ

- محض پیامبر از دهن، دشت و چشمان ما ریزه سوگ او، بشک یار لسه
ایز نژاد گوید.

و حسرت زده از جوابه پریدم، در آسمان جز داسد نابیح سواره ای
دیگر ندیدم. به حال بد گزینم و گفتم. میان اعراف کسب و کسب ری خ
می دهد. دانستم که امشب رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است و با او
همین بیماری رحلت می کند. سوار شمر شده به رده افتادم. با دمیدن
صبح، دیال جبری می گشتم نه به فال گیرم. ناگهان چشمم به خاربست
بری افتاد که مقول خورده مار مار یکی است. مار به شتاب به خود
می پیچید تا بالاخره خورده شد.

در آن چه دیدم در مطلب را برداشتم کردم. از به خود پیچیدن مار
گفتم. مردم د پیروی از شخصی که به جای رسول خدا می نشیند، از حق
دور می شوند و جو بدن خاربست مار را به جویده شمس و هضم بحر
خلافت تأویل کردند.

پس شهر را هر چه مروج بر اندم و خود را به مدینه رساندم.
صدای گریه از ناله مردم سیه ریه های حاجیان به هنگام طواف خانه
خدا بود. پرسیدم. چه شده است؟ گفتند. رسول خدا رحلت کرده است.
به مسجد رفتیم کمی زینتیم. به خانه پیامبر داری آوردیم. درش
را پهنه زدیم. شنیدم که می گفتند. تنها خانوادش گریه میکرد او هستند.

هر سیدم، مردم کجی رفتند؟ گفتند: در سقیفه بنی ساعده گرد
انصار خیمه شده‌اند به سقیفه رستم، ابوبکر، حسن، سفیر بنی‌ثعلبه،
ابو سعید خدری و گروهی از خویش. و انصار و محدثین دژهم و شدایی
انصار و بزرگشان همان‌جا رفتند را دیدم.

با خویش و انصار در راه خلافت صحبت کردم و بزرگانی‌های هر
گروه شنیدم و می‌ترسیدم که در هیچ‌کدام سخن حق نمی‌شنیدم، پس از بحث‌های
بسیار مردم با ابوبکر دست بیعت دادند.

در کتابی چنین آمده است

ابو سعید گفت ابوبکر به چنان محاسنی سخن می‌راند که هر
شونده‌ای، مجذوب می‌گردد سپس حمزه به گروه‌ای دیگر صحبت کرد و
در پایان، دستش را برای بیعت به سوی ابوبکر دراز کرد. مردم هم پس از
حمزه با او بیعت کردند. سپس ابوبکر از سقیفه خارج شد. من هم با او
رفتم و در نماز بر پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مردم دعای شریک کردم.
از آن پس بسیار بر پیامبر می‌گریستم.

بعد از این حادثه، دو دیوب به منزلگاه خود در میان بازگشت و
در درگاه خلافت عثمان درگذشت.

انتخابی از سروده‌ها درباره سقیفه

عبیدالله آمد بادی هم چنین؛ آورده سب که

نابغه جدیدی که برای آگاهی از اوضاع شهر از خانه بیرون آمده
بود. نه راه به همراه بن‌محصن و سپس بن‌حمزه برخورد کرد از آن‌ها
پرسید از سقیفه چه خبر؟

عمران بن‌محصن دو پاسخ چنین سرود

إِنْ كُنْتُ أُدْرِي فَقُلِّي بَدَّةُ

- مِنْ كَثْرَةِ التَّخْلِيصِ - أَلَيْ هَنْ أَلْ

«قرطانی کردن یک شتر بر عهدم نباشد؛ اگر در این اوضاع آشفتگی، خود را
شناخته باشم»

قیس بن‌حمزه هم گفت:

أَصْبَحْتَ الْآفَةُ فِي أَهْلِ عَجَبٍ
وَإِنَّكَ فِيهِمْ قَدْ عَدَا بَنَ عُلَبٍ

«مردم ما روی جادوی شگفتی و معجزه شدند و حکومت از آن کسی شد که
بر دیگران چیره گشت.

قَدْ قُلْتُ قَوْلًا صَدَقًا غَيْرَ كَذِبٍ
إِنَّ عَدَاً بِكَ أَعْلَامُ نَعَزَبٍ

«این سخن راست است که به روئی پرگان صریح خلاصه خواهد شد
ناپقه پرمید، پس ای الحسن عی چه کرد؟ گفتند مشغول عیسی
و کف چا میر است

آن گاه نایقه این چس می سرود

قُولَا لِأَصْلَحِ هَانِمٍ - إِنَّ أَنْتَا
لَأَقْبِيحَةٌ - لَسَقَدْ خَلَلْتَ أَرْوَاقَهَا

«اگر آن موی سر ریخته دودمان هاشم (مفلور حضور علی علیه السلام) است
ا. خلافت کردیم به او نگویید مگر در پستان خلافت و انکسوی.

وَإِذَا قُورِئَتْ بِأَلْفَاظٍ تَسْجَلَتْ
كُنْتُ الْمُنْذِرَ بِهِ وَكُنْتُ رَعِيَّتَهَا

«در این هنگام قوریش به اختراص خود دو یکدیگر بیسی گزیدند؛ در
حالی که قور رهبر و شایسته ترین آنان بودند.

وَعَلَيْكَ تَلَعْتُ لِقْدَاةً بِهَرَقٍ
لِلْمُؤْمِنِينَ فَرَعْتُ تَسْبِيحَهَا

«دیو. به عنوان امیر مؤمنان بر تو سلام کردند؛ نه حرم این سلام
پاس نکشد

نَكَمْتُ بِتُوسِمٍ مَرَّةً عَقْدَهَا
فَتَوَلَّى بَرَانَهَا وَجَحِينَهَا

«قر. بدان بهمین مره و صیغه. تو بگو و ا. پیمان خود را شکست و بر
مهادند. پس آتش جهنم را منزلگاه خود قرار دادند.

و تَخَاصَّتْ يَوْمَ السَّنِيعَةِ وَالْأَدَى
بِهِ الْخَيْبَةُ غَدًا يَكُونُ حَصِيصًا

روز سنیعه به مبارزه پرداختند و آنکه دربرداشتن خنلافه کردند فردا
در روز ثیافت و دشمن آنان خواهد بود

بعد از پیروزی، پادشاهان انصار هم در روز سنیعه - در حالی که بر
بنای سلام و برادری مخالفت با پیامبر ﷺ می‌گرفتند - جسی سرور.

يَا سَاعِيَ الْإِسْلَامِ قُمْ وَ أَنْفُ
مَدِينَتِ عُرْفُ و أُنَى مُكْرُ

- ای آورنده خبر مرگ اسلام، برخیز و بریس به گوازی کرد چرا که
یکی شوره و رشتی و بلای جایگزینش شده است.

مَا لِقُرَيْشٍ لَا عَلَى كَعْبٍ
مَنْ قَدْ قَدَّمُوا التَّوَمَ و مَنْ أَخْرُوا

امروز مقدم‌باشتر و یا به عقب‌انگی کسی از آل قریش و عده کعب
است

بَيْنَ عَمِيٍّ مَنِ حَقُّ أَمْرُهُ
عَنْهُمْ؟ وَ الشَّمْسُ لَا تُشْرُ

- شصتی چون عی‌الله چگونه بر آنان پوشیده ماند و حال آنکه
خورشید دایم پوشانیدن نیست.

و لَسِبْتَ يُطَوَّى عِلْمُ بَاهُو
صَامَ يَدُ اللَّهِ لَهُ يُشْرُ

- هر چه در هیخنه و بر شوی باز که خداوند به نامزد در آورده است،
همی بول در هم پیچید

حَقِّ يُرِيدُوا صَدْعَ مَعْمُومَةٍ
وَالْعَصْدُ فِي الْعَصْفَةِ لَا يَخْرُ

- در پی بستی شکافی رفت بودند و حال آنکه شکاف سنگ به هم
همی آید

كَبُشْ قُرَيْشَ فِي وَعَاكِزِهَا
بَارُوْكَهَا صَدِّيقُ الْأَكْبَرِ

= سرود و آغای قریس در همه جنگ‌هایشان و فاروق و صدیق اکبر
انان است.

وَكَيْفَ الْكَرْبُ إِذْ حَطَبُ
أُطِى عَلَى وَارِدِهِ الْمَصْدَرُ

در گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها که متلایان راه چاره‌ای نمی‌یابند او
چاره‌ساز همه آن مشکلات است

كَبُرَ لَنَبِيٍّ وَحَقُّ وَمَا
هَبْلٌ ذَوُوا الْقَيْثِ وَلَا كَسْبُورَا

برای خدا تکبیر گفت و نماز خواند برای آن شاه کاران مباحثان مه‌ما
خوانند و نه تکبیر گفتند

تَدْبِيرُهُمْ أَذَى إِلَى مَا أَتَوْ
تَجَا طَمَّ يَا بَشَّ مَ دَبَّرُوا

آن چه که پیش آور شد (از خصب حلاصه) نتیجه تدبیرشان بود
مرگشان بای چه تدبیری کردند!

عیاسی‌بی‌مطلب و عمومی رسول خدا ﷺ می‌در و
سقیه این بیب‌ها را سرود

عَجِبْتُ لِقَوْمٍ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ
عَلَى هَاسِمٍ زَهْدٌ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ

از مردمانی در شگفتم که فردی غیر از بی‌هاسم را بر بی‌هاسم که از
گروه پیغمبر و همان‌روا کردند!

وَلَيْسَ بِأَكْبَرِ طَمَّ فِي عَظِيمَةٍ
وَلَا نُظَرُ فِي بُعَالٍ وَ سُؤْدَدٍ

بی درد انتخاب‌شده در مشکلات و گرفتاری‌ها چاره‌ساز انان است
و در عظمت و بزرگواری و کردار همتای او نیستند

نُتِبَ بِنِائِي سَعْيَادِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ هَمَّ جَسِينِ خِرَوَانْدِ

وَكَاؤُ وَلِيٍّ لِّأَمْرِ بَنِي بَعْدِ أَحْمَدِ

عَلِيٍّ وَفِي كُلِّ الْتَوَاطِي صَاحِبَةُ

«عنی وکن امر مردمان بعد از رسول خلد بود و در همه حال یا ورو در کنار او»

وَصِيٍّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا وَصَهْوَةً

وَأَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَحَنَ لَانِ جَانِبُهُ

«جانشین بر حق رسول خلد و درمادش و همین کسی که معارف خواند و در برابرش سر بسیم تروند آورد»

نُتِبَ بِنِائِي سَعْيَادِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ هَمَّ جَسِينِ خِرَوَانْدِ

تَوَلَّيْتُ بِمَوَاقِفِ عَسَى هَذَا شَيْءٌ ظَلَمَ

وَدَاؤُوا عَلَيًّا عَنْ إِسَارَتِهِ قَدِيمِ

«دایم شتم (ایوبکر یا سیم و ورو بر مردمان هاشم حکومت یافتند و علی را که از پیش این مقام را یافته بود، کتا کردند»

وَلَمْ يَحْفَظُوا قَسْرِيَّ سَعْيَادِ قَرِيْبَةٍ

وَلَمْ يَحْفَظُوا قَسْرِيَّ سَعْيَادِ قَرِيْبَةٍ

«و نهر مت حوشاوندی نزدیک پیامبر را نگه نداشتند و آنکه بر آنسان حاکم شد از نظر دانش هم سزاوار آن نمی بود»

عباده بن صامت هم چنین خواندند.

مَنْ يَلْجَأُ إِلَى الْخُرَافَاتِ أَوْ إِلَى الْخُرَافَاتِ

عَنْ رُتْبَةِ كَانَتْ قَرَضِيًّا

الْوَيْسُ كَانَتْ دُوَيْمٌ وَحَقًّا

«مردمان را چه شده است که علی را از جایگاهی که شایسته اش بود و بیش

بود؟

«آیا در میان آنان بود تنه جانشین پیامبر نبود؟ (ن آنجا)

عبدالرحمان بن حریز، هم پیمان قبیله یی جمجم، هم این اشعار .

گفت:

لَعَنِي لَنْ بَأَيْتُمْ ذَا حَفِظَةٍ
عَلَى الذِّبِ مَعْرُوفَ الْعِصَابِ مَوْفَقَ

به جان خودم سوگند می بایست با کسی بیعت کنید که حافظ دین،
پایبستی معروف و در کارها موفقی بوده باشد

عَمِيقًا عَنِ الْفُطُوحِ الْبَيْضِ مَا جِدَّ
ضُدُّوْقًا وَ لِجُنَاتٍ قَدْ مَأْمُودًا

کسی که از رنسی ها به دور بسیار دامنگیر، جنگجویی به عظمت و از
غار مؤمن به غلّه باشد

أَبِ خَسْبٍ نَارُضُوا بِهِ وَ سَامِعُوا
فَلْيَسْ كُنْ فِيهِ يَدِي الْغَيْبِ مُزْتَقِ

او ابو الحسن است، پس رضایت دهید و ما او بیعت کنید و مطمئن
باشید که یادکرداران را نزد او جایگاه و عزتی نیست

غَلِيًّا وَصِيَّ الْمُصْطَفَى وَ وَرِثَةٍ
وَ أَوَّلَ مَنْ ضَلَّ لِيَدِي الْغَوَاسِ وَ أَسَقِ

او علی، جانشین و ورید مصطفی و حمصین کسی است که برای غلّه
بماز جواند و فقر پیشه کرد

رَجَعْتُمْ إِلَى مَوْجِ الْهُدَى بَعْدَ رُحْمِكُمْ
وَ بَعْثْتُمْ مِنْ شَمْلِهِ مَا عُرِفَ

(اگر چنین کنید) بعد از انحراف و دشمنی نه راه هدایت بازگشته و
پراکنده گی بو را به سامان آورده اید

وَ كُنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِنِهَا
بِكُمْ إِنْ عَصَى عَطَبُ آبَرٍ وَ أَوْفَا

او امیرالمومنین، حریف قاطعه (بسته است) است که در گرفتاری ها و
مشکلات از همگان به شدت مهربان تر و خوشتر رفتار است

وهر بی حارث بن حذیفه انصاری هم چنین گفته:

مَحْطُوطُوا هَلَاكًا وَأَنْصُرُوهُ قَبَائِلُهُ

وَصِيٌّ وَفِي الْإِسْلَامِ أَزَلُّ

- علی در میان گیرید + یاری کنید او + جانشین رسول خدا و در اسلام
محسوس به خسین است.

قَبَائِلُ تَحْدُوهُ وَالْحَوَادِثُ جَمَّةٌ

فَلَيْسَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مَنْ مَحْتَوِي

- آنگو در حوادث بسیاری که در پیش دارید، یاری نکنید، هر روزی و همین
بلاگردانی خواهید داشت

ابو صفیان: صحرایین حریف بن (میه) هم در روز شنبه چیر میروند

نَمِيهِمْ مَا بَالُ يَجْرِبُ أَحَدٌ

تَسْتَقِلُّ عَنْكُمْ فِي لَقِيظٍ وَ حَابِلٍ؟

ای فرزندان همدل! چرا میراث حمدا از شما به افرادی پست و سنی
راهی مستقل شد؟

أَعْيَدَ مَنَابٍ كَيْفَ نَرُصُّ مَا أَرَى؟

وَعِيَكُمْ حُدُودُ الْمُرْهَقَابِ الْأَوَّاصِ

ای فرزندان همدل! چگونه به آنچه می بینم رسایب می دهند در
حالی که جنگ جویان بر گد سینه سیر در میان شما هستند؟

يَذِي لَكُمْ أُمِّي، أَتَبْتُوا وَ سَفُوا بَا

وَبِالْتَّصْنِي مِنَّا قَبِيلُ قَوْمِ الْمُحَابِلِ

- مادرم قلمی شما داد پیش از پایدن و پیروی نیرنگها (در سر خلافت)
استوار بوده و به یاری ما اطمینان داشته باشید

مَتَى كَاتِبُ الْأَحْسَابِ تَقْدُو بِبَادِكُمْ؟

مَتَى قُرَيْشُ نَمِيْ بَكُمْ فِي الْمَحَادِرِ؟

- چه وقت شرافت حسن و مسب از منر حائز شد منر کلمت؟ چه وقت
میه نیم در محافل و مجالس شهبان شما شدند؟

يُحَادِي بِهَا تَيْمٌ غَدِيًّا وَ اَنْتُمْ
اَخْلَقُوا دَاوُدَ بِالْأُمُورِ الْآرَائِلِ؟

با این همه مقام و حرمت، در قبیله تیم و علفی نظیر هم طرازی نداشتند
کنند و حال آنکه شما بیشترین حق را داشتند و برای همه گناهان
سرگوار خریدید!

امیر مہدیای هم چنین این دو بیت را سرود

وَ أَضْعَفْتُ قُرَيْشُ بَمَغْدِ عَمْرٍ وَ عَسْفَقُوا
مُخْضِعًا نَتِيمٍ لَا يَمْضُرُّبُ الْمَوْرَاجِيبُ

- قریش، پس از آن عزت و والایی، بدون جنگ و شمشیر در دیور قبیله
تیم مگر غرور آورد

لَيْتَ لَوْ أَنَّ نَفْسِي لِلَّذِي ظَفَرْتُ بِهِ
وَ مَا زَالَ فِيهَا مَائِدٌ بِالزَّهَابِ

- حسرت بر من! از آن چه (تیم) بدست آورد! هوربا من پیروزی در
آزوها شوطه و در دست

شخصیته من ثابت (مواضعه دتیم) هم در دیور سفینه چنین سرود

مَا كُنْتُ أَخْصَبُ هَذَا الْأَنْبِ مُسْتَقْلًا
عَنْ هَاتِمٍ، لَمْ تَنْهَا عَنْ أَبِي حَتَمِي

- گمان نمی بردم که (خلعت) از من هشتم و به خصوص من ابو الحسن به
دیگری مستقل بود

أَلَيْسَ أَوَّلُ مَنْ ضَلَّى بِرَبِّكَكُمْ
وَ أَظْلَمَ النَّاسِ بِالْقَرَبِ وَ السُّبَى؟

- مگر او نخستین مردی نیست که رو به قبله شما مبارخ خواند؟ و فلانین
مردم نسبت به قوآن و سکت نمی باشد؟

وَ أَجْزُ النَّاسِ غُدًّا بِالنَّبِيِّ وَ هَسْ
جَبْرِيلُ غَوًّا لَّهُ فِي الْفَسْلِ وَ الْكَفِّ

او آخرین کسی است که با پیغمبر بود و در غسل و کفن و غسل خدا
جبرئیل یاور او بود.

مَاذَا أَلَدِي زَكَمَ غَلَّةَ قَنْطَرَقَةٍ؟

هَبْ إِنْ يَوْمَكُمْ مِنْ أَغَايِي الْقَبْرِ

- به چه چیز را روگردانیدید؟ (مگویند) تا ما هم بدانیم! هشدار که این بیعت شما از ریان باقرین بی خودی ها و ریان هاست.

چهار بیت فوق را از ریان عقبه بن ابی لهب هم نقل کرد. ائمه.

خویشاوند من ثابت ذو الشهادتین هم چنین خطاب به عایشه، دختر ابوبکر، چنین گفت.

أَعَايَشُ عَلِيَّ عَزَّ عَلِيٌّ وَ عَشِيْبُهُ

مَا لَيْسَ فِيهِ إِثْمٌ أَنْتِ وَالذَّادُ

- ای عایشه، علی و عیب جوئی از او - که کن تو فقط مودری (لذ آن جهت که او را لم المؤمنین می خواندند).

وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِيهِ

وَأَنْتِ عَلِيٌّ مَا كَانَ مِنْ ذَاكَ شَهْدَةٍ

- او تنها چاشین پیامبر خدا از میان خاندان من، حضرت است و خود بر این گواه پردی.

کعبه بن سعید از عسری نیز دربارهٔ خود، تقریبه همین سرریس عمرو حاص چنین گفت.

وَقُلْتُ حَرَامٌ نَصَبُ سَعْدٍ وَ نَصَبُكُمْ

عَنْقَبُ بَنِ عَمْرِو كَانَ حِلًّا لِأَبَايَكِرَ!

- گفتید نصب سعد به خلافت حرام است و منی انتخاب عنقب بن عمرو ابوبکر، حلال بود^{۱۵}

فَأَهْلُ أَيْوَكِرَ هَا خَيْرٌ قَائِمٌ

وَ إِنْ عَسَلًا كَانَ أَجْدَرُ بِالْأَمْرِ

- ابوبکر سزایار و یا بر جا بهی خلافت بوده اما علی بهی این مقام شایسته و سزاویرتر بود.

كَانَ هَوَانًا فِي عَيْنِي وَإِنَّهُ

لَأَهْلٌ هـ یا عمرو - من چیست لاتقدري

- من کار تو همین ده جزی است و حال آنکه بر من صبر از بسیاری
جهاد که تو نمی دانی. برای خلافت سزوارتر است.

شعر حسنان بن ثابت در مدح مولای متقیان علیه السلام

(بو بسنده کتاب «المصنع فی الإمامة» هم چنین) گوید

بع بکو بس از اسنحکام یا هدی خلافتش از سقیفه و عسوی
خبیعه بیرو - بعد عمرو بن عاص فرستاد غیبت شمرد و آنچه را که
سالها بر سیه پنهان کرده بود و در میان حیات پیام اکرم صلی الله علیه و آله جری
بیان و اظهارش را ملاحظه آشکار کرده اند شدیداً از انصار بدگویی و
تحقیرشان کرد و کاوش را بر سر بیورش قلمداد کرد.

حضور امیرالمؤمنین علیه السلام - نه از سخنان تو همین است و اطلاع
پیدا کردند به مسجد قشریه برده بر سر رفتند. قضای انصار و آیات
قرآن کریم که در شب لیل غارت شده بود، بیان کردند و شهادت حق و
مرآت انصار و احترام به آمان را از مخاطب مسلمانان دانستند.

انصار در مقابل از حسنان بن ثابت خواستند تا شعری در وصف
آن حضرت بگوید که یادآور سبب ایشان در اسلام و بیانگر دشمنانی
انصار از جریان سقیفه باشد. حسنان هم این ابیات را گفت.

جُئِرَ اللَّهُ خَيْرًا وَ الْجَوَاءُ بِكَفٍّ -

أَبُ حَسَنِ عَمَّا وَ مَنْ كَأَيِّ حَمَمٍ؟

خداوندی که همه پاداشها در دست اوست، پاداش بیک از طرف من
ابوالمحسن و عمنی علیه السلام در ده نرودید و چه کسی می تواند چوب علی باشد؟

سَبَّحْتُ قَرِيشًا بِأَلَذِّ أُمَّتٍ أَهْلُهُ

فَعَصِدُواكَ شَرُّ رُوحٍ وَ قَلْبِكَ مُنْجَنٍ

را شایستگیهای از قریش بیشترین سبیه ای فواخ و بار
و دلی آزموده شده داری.

كَانَتْ رِجَالٌ مِنْ قَرِيبٍ لَبِزًا

مَكَانَكَ هَيْهَاتَ الْخُرَالِ مِنَ السُّنَنِ

مردانی صدحبابمقام از قریبش آرزوی جدیگاه تو را داشتند ولی چه
فاصله دوری هست میان لاغری بسیار و چاقی!

وَ أَنتَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ مَوَاطِنٍ

بِمَثَرِهِ انْذَلُوا الْبَطِيخَ مِنَ الرُّمَنِ

همیشه و در همه حال سبب تو به اسلام به ساد دلوچه آب برگری به
ریسمان آن لب.

عَضِبْتَ لِمَا قَامَ عَمْرُوٌ مُخْضَلٍ

لَمَاتَ بِهَا النَّحْوُ وَ أَحْيَى بِهَا الْإِخْلَافُ

به خاطر ما حشمتی شدی و آن گاه که عمرو بن عاص به رهاش نفوی را
میراند و کینه ها و مفاهه های پیشین را زنده کرد

وَ كُنْتَ الْمُتَرَجَّى مِنْ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ

إِلَى كَنْ فِيهِ، وَ الَّذِي يَسْعُدُ لَمْ يَكُنْ

به از دودمان لؤی بن غالب، تو امید و تکیه گاه مردم در کارهای کنونی و
آینده هستی.

حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فَرِيًّا وَ عَهْدَهُ

إِلَّا لَكَ، وَ مَنْ أُولَى بِهَا مِنْكَ، مَنْ وَ مَنْ؟

تو میانی ما، تو رسول خدا را نگه داشتی و پیمان و عهد رجانشیمی او
بوی تو نیست و چه کسی سزاوارتر از تو هست؟ چه کسی؟

أَلَسْتُ أَحْسَنَ فِي الْهَدْيِ وَ وَصِيَّةٍ

وَ أَعْلَمَ قَهْرًا بِالْكِتَابِ وَ بِلِشْنِ؟

مگر تو مرا در سوز هدایت و جانشینی او و دانایی به کتاب و
سنت نیستی؟

موسسه کتاب و المصنف فی الإمامة سخن را ادامه می دهد تا جا که

می گوید

میر معویسان از ابو الاسود دُلّی هَلْ کَوْنَعَانْدَ که گفت کسی که
خود لز اَمّ ایمن اَعْدَا لَز اَبِ رَاضِی هَاشِدْ شیده به ده بریم جل کر و که (آن
بانوی بزرگوار) گفت شبی که رورش مردم با ابوبکر بیعت کردند، شنیدم
که هاکمی ناپیدا می خواند

لَقَدْ خَضَعَ الْإِسْلَامُ لِعَدْنِ أَحْمَدَ

وَ أَتَى عَلَى فَيْكُمُ كُلِّ مُسْلِمٍ

راستی بنیان اسلام به از دست دادن حضرت احمد رضی الله عنه منگور شد و
این مصیبت هم مسلماتی را گریان کرد.

وَ أَخْزَنَهُ حُرْنَا تَالُوْهُ صَبِيْهٍ اَلْ

خُرَاقَةُ عَنِ الْخَبَادِي الرَّصِيّ اَلْمُكْرَمِ

همدلی و هم کاری یاران گمراشته پیش جر بریر آن عدا بگو پسندیده و
گرمای او را سبب آندوخت که ساحت.

وَجِي رُسُولِ اللهِ اَوَّلِ مُسْلِمٍ

وَ اَقْلَمَ مَنْ عَلَيَّ وَ زَكِيْ بِيْزِهِمِ

و جانشین رسول خدا و نخستین مسلمان و داناسترین معارف خوانی است
که در نماز دوم رکعات داد

اَلْمِي الْمُضْطَقِ دُونَ اَلدِّينِ تَأْمُرُوا

عَلَيْهِ وَ اِنْ بِرَّوْهُ فَضْلُ التَّعَدُّمِ

برآید مصطفی و به تر از همه کسانی است که بر او امیر شدند و مصیبت
پیش گامی و برتری را به رسم لز او می دهند.

دَقْتُ و عیایت به مطالب و شعاری که بمن شد، هر فردی نه حردمندی را به
بن حقیقت و ناور می دماند که هم نکرد و رفتار مردم (مدینه) پس از رحلت
رسول خدا صلی الله علیه و آله به خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً به سبب رفتار بنی امویایی با
حضرت هارون در عیبت حضرت موسی علیه السلام است. در این رهینه محمد بن نصر
این یستم کالبا چه رید سروده است.

إِنْ عَلَيْكَ لَمْ يَزَلْ مَحْمُودٌ

إِسْرَاحِيقَ الْبُذَيْنِ وَ مَحْمُودِ

- به دوستی که علی همواره هم برای بهره‌مند از دین و هم بی‌بهره از آن، بود و هیچ بود

أَنْزَلَهُ مِنْ مَّقَامِ الْمُطْطِنِ

مِنْ أَلْفَةٍ لَمْ تَكُ بِالذُّو

رسول خدا ﷺ را دهنش و جان خود دانست و در جایگاهی حریف داد که پایش بر از

خودش بود

صَبْرَةَ هَارُونَ فِي قَوْمِهِ

إِسْحَاقَ الْبُذَيْنِ وَ لُذَيْنِ

- پیامبر ای - در میدان قوم خود در تمام امور دینی و آخرت، بهمان صبر هارون بود

می‌پسندید که او داد

فَأَرْجِعْ إِلَى الْأَعْرَافِ عَقَى تَرَى

مَا كُنْتَ الْقَوْمُ بِهَارُونَ

ایک ماه سوره اعراف بتکر تا ببین قوم (بی‌سواسیل) با هارون چه کردند؟

نامه ابوبکر به اسامه بن زید و پاسخ آن

یکی از دین‌های حقیقت‌جانشینی و خلافت عصبه‌شده حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام نامه ابوبکر به اسامه بن زید پس از ماجرای سقیفه است

آن چنین است

ار بقاء خدای ابوبکر؛ حقیقت رسول خدا؛ به اسامه بن زید

آنجا بعد، مسلمانان بعد از رحلت رسول خدا؛ به دنبال بهشتی

طولانی؛ ده پناه من آمدند و مرا امیر کردند

هرگاه نامه‌ام را خواندی؛ در آنی که مسلمانان باخشن شدند و برود

شو (خلافت و بیعت با من بپذیر) و بجای ده که عمر بن خطاب به تو

همراه نباشد؛ چون از او بی‌بازرسیستم و به سویی که رسول خدا

روانگشت کرد؛ حرکت کن

اسامه بن زید بی دریا است نامه چسب پاسبخ دوستاد

از اسامه بن زید بنده آزادشده رسول خدا ﷺ به اسونکر پسر
ابو حنيفة

آنکه بعد نامه اب را که آغاز و انجام می نامبارگاری نامورون داشت
دو داشت کردم در آغاز نامه خود را خلیفه رسول خدا ﷺ سامیده ای
چسب گفته ای که مصطفیان تو را به جانشینی انتخاب کرده اند و به تو پناه
آورده بر خود رهبر گرفته اند اگر واقعاً چنین بود می باید بیعت آنان در
مسجد رسول خلیفه انجام می شدند نه در مکه یا مدینه:

چسب یا مویحه به نیازت به عمر بن خطاب، از من خواسته ای
اجازه دهم بشکر همراهی کنی بدان که او پیش از اجازه من، خود نه
خویش را این اجازه را داده است، و انگهی من چگونه می توانم نه او را هر
کس دیگر چنین اجازه ای بدهم؟ در حالی که رسول خلیفه صریحاً به او و
تو دستور همراهی را مرا داده است و در مورد بن سرپیچی تو و عمر هر
دو یکسان باید و موقتاً به هم مانده اند کسی که بر فرمان رسول
خدا ﷺ پس از رجعتش سرپیچی کند مانند آن کس است که در زمان
حیات از فرمانش سر باز زند

تو خود خوب می دانی که رسول خلیفه به تو و عمر فرمان صریح
و مستقیم داده که همراه من حرکت کنید و رأی آن حضرت از رأی شما ده
کن درباره خودتان، نیکوتر و بهتر است.

در حقیقت موصی گیری و رفتار شما بر او پوشیده نبود و نه مرا
به شما فرمان دهی داده به شما را بر من و ناخرمانی او اتفاق و دورویی
است ...

(مؤلف المصنوع، شیخ عبیدالله اسدآبادی گوید.)

مشروح این دو نامه را در کتاب «میراث البلاغة فی أسس المحاضر
و تعلیة المسافر» آورده ام و در این جا به همین مقدار بسنده می کنم.

[شرکت‌داشتهن توده مردم در مراسم دلی رسول خدا ﷺ]

این عهد الهی در کتاب «الاسنیعاب» چنین گوید:

بیعت مردم با ابو بکر در معیقه بی ساعده دو همان روز رحلت رسول خدا ﷺ انجام گرفت و روز بعد که سفسیه بود، پیغمبر صومعی شد، سعادین غیاده، گروهی از حبیه خروج و دسته‌ای از خاندان قریش بیعت نکردند.^۱

شیخ معید اعلی‌الاسماعه در کتاب «الارشاد» گوید:

مردم بی شماری بر التو کشمکش و امر خلافت میان مهدجری و انصار از شرکت در مراسم نماز و خاکسپاری رسول خدا ﷺ محروم ماندند؛ به گونه‌ای که شیو ر حصار ف قاطعه ﷺ شنیده شد که می‌فرمود: «وای! چه روز شومی!»

ابو بکر که این سخن را شنید گفت: به فرشی که برای سوء روز شومی است!^۲

صید بن طاووس در مصداق‌العالی حیه در کتاب «کشف المحجبه» خطابه به هورددش چنین می‌نویسد:

«مطالب بسیار شگفت‌انگیزی که در نوشتار مخالفان مذهب اهل البیت (علیهم‌السلام) از جمله تاریخ طبری، دیده‌ام، این است که رسول خدا ﷺ و ور دوشسه رحب هر مود و تا ور یا شب چهارشنبه، نه خاک میپرده نشد.

و در روزی دیگر آمده است که

پیکر مظهرش، سه ور بر زمین ماند

ابراهیم ثقفی^۳ هم در مجلد چهارم کتاب «المعرفه» آورده است که

به التو کشمکش‌های خلافتی، دین جسد پیامبر سه ور نه تأخیر افتاد.

پدرم اصیر مو مبال ﷺ نمی‌توانست پیکر پیامبر را انگارد و

۱. الاسنیعاب ۴: ۱۶۵۵ بهارالانوار ۱۸: ۳۶۶.

۲. الارشاد ۱: ۱۷۹.

۳. مولف مشهور و نامرات.

بمی خواست پیش از سازخواندن آنان به خاک سپارد؛ چون اگم دفن می کرد، بیم آن را داشت که جان خودش به خطر افتد و یا دیگر پیامبر را از عمر بیرون بیاورد. به این بهانه که در مدفن شتاب شده و یا باید در جای دیگری دفن شود

دور باد رحمت و عافیت حدیث از آنان که پیامبر را همان کسی که در صلی میالت و میوت بود در مسیر راه کم داد و مشغول تعیین و انتخاب جانشین برای او شدند و فرصت را ضایع نمودند دست هاندانش را از این مقام کوتاه کنند

پسرم، به خدا سوگند می دانم چگونه ختم دو مرکز و دلهای این مردمان اجازه داد که سبب به آن پیامبر مهران و خیر خواهان چنین جسامت و بی احترامی روا دارند؟

ریه قریب حضرت رین الله بدین شهادت دربارۀ آنان گوید که به خدا سوگند اگم آنان برای رسیدن به قلوب و حکومتی را می چهر دست او پری به نام پیامبر حله می داشتند مسلماً از ارد بهر می بخشند (و اسلام و پیامبر را رو پا می نهادند همان گونه که وصیب آن حضرت را نادیده گرفتند) از شکر بیان ناید به حله پند بود^۱

مرحوم سید ابن طاووس می افزاید

کم ترین حق رسول خدا بر مسلمانان آن بود که در روز رجعتش نه خاک دشمن بلکه خاک شتر نشین شوند و همگی را پوشیدن جامه های سیاه به سرگ و هزاداری بشنیدند از خودی و بوسیدن تا مانند و همگان از ربا و مرده، چنان داله و همان و شیعی می به پا کنند که روز گوازی و جهان ندیده و هرگز نبیند^۲

عاصیان به روز بیعت می گیرند

سَلِمْ بِنُ فُتُس و ابْن ابْنِ اَنْحَدِید از برأب عارب روایت می کنند که گفت:

من از دوست داران پی هاشم بودم. نا و حب رسول خدا ﷺ

اندوهی بزرگ مراسر و چو دم را گدازد از سوی دیگر سبب به اینکه در
حیرت و اضطرابی شدید اقدام بر رکنان فریش را در آمد و شد به خانه
پیاپی که مجمع سی هاشم بود زیر نظر دیشم ولی از ابوبکر و عمر دو
آنجا خبری نبود تا از شخصی شنیدم که آنان در معینه گرد آمده‌اند.
دیگری هم گفته برای ابوبکر بیعت گرفته شد در همین احوال ابوبکر و
دیدم که نه اتفاق عمر و ابوعبیده و گروهی از سقیفه گردانان نمودند
شدند آنان لباس‌هایی فاخر صنعانی پوشیده بودند همراهانشان
رعگلران راه حقی به سجده و روبرو با میرنگ و دین باری جلو پرده به رسم
بیعت دستش را بر دست ابوبکر می‌کشیدند

با دیدن این وضع، گنج و حیوان، شتابان به سوی خانه رسول
خدا رفتم، در ریسته دیدم، از شدت ناراحتی و هیچ‌جا محکم به در
می‌کوشم و فریاد می‌روم. مردم یا ابوبکرین‌ای حقایق بیعت کردند
عس، عموی پیامبر، را شنیدم که پاسخ داد با قیامت حیر
نموده‌ایک دنگ (ای مردم)!!

مرحوم طبرسی در کتاب «الاحتجاج» و بن قتیبه دیموری در کتاب «الإمامة
و النسیاسة» و دیگران آورده‌اند که

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پان دهر رسول خدا ﷺ
تقدوساتی و شکسته‌خاطر او عراق پیامبر در مسجد شمس سی هاشم و
رئیسین مؤام را در دیده گرفتند، بی‌امیه هم به دور عثمان و بی‌زهره
هم گم در عبدالرحمن بن عوف جمع شده بودند. در این هنگام ابوبکر و عمر
و ابوعبیده بن جراح واره مسجد شدند، با دیدن حلقه‌های پراکنده،
پرخاشر کنان فریاد برآوردند که چه پراکنده‌اید؟ بر حیرت و دست بیعت
به ابوبکر بدهید که مردم و انصار بیعت کرده‌اند.

دو گروه عبدالرحمن و عثمان برای بیعت از جبه بلند شدند
امیرالمؤمنین علیه السلام هم به قصد رفتن به خانه حوکت کرد. پس و بی‌هاشم
به آن محضرت بر مسجد خارج شدند عمر و گروهی از هواداران ابوبکر،

مانند انسیدین حصیر و ستمه بر سلامه و یا بر آنیم، آنان را دیال کرده در خانه حصیرب علی یافتند گفتند: ابوبکر بیعت کنید چون همه مردم بیعت کردند، ربیب بن عوام شمشیر برگرفت عمو فریاد برآورد شتایم سگب دست و پا شکسته و از ما کم کیف.

سمه بر سلامه برآ، بن آنیم ح تا بر حصیرب و شمشیر ربیب و ربیب عمو آن را گرفت و آنقدر به زمین کوفت تا شکمست. سپس همراهان عمو بنی هاشم را محاصره کرده به زور ابوبکر پرندک در آنجا گفتند یا ابوبکر بیعت کنید که همه مردم چنین کرده اند، به خدا سوگند، اگر سحر و جادو کنید یا شمشیر شما را به محاکمه می کشیم.

بنی هاشم که وضع را چنین دیدند یک یک پیش رفته به زمین (بیعت اجباری) تن دادند.

علامه طبرسی در الاحتجاج به نقل از عبداللّه بن عبدالرحمان آورده

است که

همه پس از این ماجرا، دامن ساسش را کمزور و م یاد رانان در شهر به راه افتاد که ای مردم! پشت بید برای بیعت یا ابوبکر که مردم با او بیعت کردند!

هنگامی که آشگاه شد گروهی در خانه های خود پنهان شده اند، با افراد بنی هاشم بیعت می کردند. او به مسجد گشتائیده به بیعت با ابوبکر وادار می کرد.

چند روزی که گذشت، با تعداد زیادی از هم میسکانش به در خانه حصیرب علی آمد و از آن حصیرب خواست که برای بیعت با ابوبکر بیرون آید. امام علی (ع) کرد عمو هیزم و آتش طلید و فریاد برآورد.

سوگند به کسی که خانه عمو در دست او است، باید که بیرون آید یا این که آرد و یا هر که در اینست، به آتش می کشم.

گفتند، در این خانه هاشم، دختر پیامبر و عروفتان و یادگارهایی

رسول خود هستند مردم بن سخن همواره بیدارند و مخالفت کردند
همه که متوجه این تغییر حالت شد گفت چه فکر کردید؟ آیا پنداشتید
که چنین می‌کردم؟ خوب بسم تهدید کرده باشم.

حضور علی علیه السلام آنال پیغام داد که راهی برای پیروان عبد
من از خانه بیستاد چون به جمع آوری کتاب خف مشغولید؟ همان کدی
که آن را دورش انداخته‌اید و دیب شما را از آن بار داشته است. من می‌گویم
یاد کرده‌ام که تا انجام این کار عیب پر دو ش بیفکیم! از خانه بیرون بروم.

اوی گوید

ثم همان حال فاطمه و حب گریه می‌وسون خدا تعالی در آسمانه دو
پستاد و فرمود

«لَا عَهْدَ بِيْ بَقَوْمٍ أَشْرَءَ قَعَصْرًا مِنْكُمْ. تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَارَةً بَيْنَ أَيْدِيهِمْ. وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَهُمْ هِيَ بَيْنَكُمْ. فَلَمْ
تُؤَامِرُوا وَمِنْ نَزْوَالِنَا حَقًّا! كَأَنْتُمْ لَمْ تَقْلُوا مَا هَلَى يَوْمَ عَدِيرِ حُمَ!
وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوَلَاءَ لِيُطْلَعَ مِنْكُمْ بِدَرَكٍ مِنْهَا
لِرَجَاءٍ. وَ لِكَيْتُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ، وَ اللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنًا وَ بَيْنَكُمْ
فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»

وهم دمی بد فشار از شما نمی‌شناسم، بیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را
در برابر ما ها کرده و کناران عصبی خلافت را بین خود دیر دیده با ما
مشورت نکردند و حقیقت را پاس ندانید! گویی که بر ما جرای خدای
هم هیچ اطلاعی نداریم. به خدا سوگند که در آن روز بایش پیمان ولایت
گرفت تا با این کار عهد شما را از آن بگسند! اما شما و متهم‌های پیوند
خود و پیدامرغان را گسستید. بنابراین خداوند در دین و آخرت بین ما و
شما دوری خواهد کرد.

حودداری امير المؤمنين عليه السلام در بيعت با ابوبکر

«ابو محمد عبد الله بن مسعود بن قتيبة» ديوبري در كتاب «الإمامه و الشياعه» چنين نوشته است:

پرويزه علوي كرم الله وجهه از بيعت با ابوبكر كه خدا از هر دو خشنو يافته
سپاس هني كرم الله وجهه ا- در حالي كه مي گفت: «من نلت خله و
برادر رسول خدايم» نزد ابوبكر آوردند. نه او گفتند: ا ابوبكر بيعت كن!
گفت: «من به اين امر راجعاً» در شمع شاميدم. ي شمع بيعت
معي كنم كه بيعت شمع با من شاميدم تر است. آن را به بهانه حوشتا و مدعي
با پيامبر ا- انهاء گرفتيد و قضايانه از ما اهر يبت هم مي گيريد!
مگر شمع با اين دليل كه خويشتاوند پيامبريد خلافت را از
انصار عربويد و آنان هم به سمه واگذار كردند؟ آكنون يا همدان دليل و
استدلال، من برفتار دليل مي ادرم. ما اهر يبت رسول خدا صلى الله عليه و آله در
مان دينگي و بعد از مرگ پيامبر خدا، نه او مزد يكارا همينيم. اگر ديمان
دريد، مصفاخانه با مد رفتار كسيد و گر نه، با آگاهي و اطلاع كامل در ظلم و
ستم مرور يويد.

عمر گفت: تا بيعت نكسي، ما همي شوي!

همي به يو گفتم. «اگر يسناني بدوئي كه بعثتي از آن نوراست.
امور، هاري را بريتش مي بستي كه خدا آن را به تو بارمي گرداند، اي عمر
به حله مي گفتم سخت را بديرفته و ما او بيعت بهو اهم كر د.
ابوبكر به علي گفت: اگر بيعت همي كسي تو ا- مجبور نكسم.

«و عيسيه بن جراح گفت: پسر همدان، نور جواني و اينان پيراي
قيده اند. شناخت و محربه تو به انالزه آنان ميسب. من ابوبكر ا- براي
خلافت از تو نوانمندتر و آگاهتر مي دانم. پس آن را به ابوبكر واگذار. اگر
تو رنده و عهده پديدار ساند براي خلافت به خاطر شايستگي
و ديندوي، فهم و دانش و سابقه در اسلام و خويشتا و ندي و داندني
پيامبر سزاوار و شايسته اي.

^۱ از علمای بزرگ امامه كه در دوران عيت سعوي رسته و در سال ۳۲۲ از ديا رفته است

(او مؤلف كتاب هاي «المعارف» «ادب الكاتب» و «الإمامه و الشياعه» است)

صلی کرم الله وجهه گفت:

«اللَّهُ أَكْبَرُ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ! لَا تُخْرِجُوا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْغَرْبِ مِنْ دَارِهِ وَتَقَرُّ بَيْتَهُ إِلَى دُورِكُمْ وَتَقُورُوا بَيْنَكُمْ وَتَذْفَعُونَ أَهْلَهُ عَنْ مَقَامِهِ فِي نَاسٍ وَحَبَّه قَوْمُهُ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ! لَنَحْنُ أَعَزُّ النَّاسِ بِهِ لِأَنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ وَغُنَّ أَعَزُّ مَهْدَا الْأَنْجَرِ مِنْكُمْ.»

«خدا را! خدا را! ای گروه مهاجرین! حاکمیت محمد صلی الله علیه و آله در میان اعراب را از خانه و انتهای کاشانه اش به خانه و انتهای کاشانه های خود منتقل نکنید. بدین سبب آن را که شایسته است از مقام و حقیقت می دانید. به حلقه سوگند، ای گروه مهاجرین! ما سزاوارتریم مردم به آن هستیم. چون ما بعل بیتیم و از همه شما به پس امر و خلافتما شایسته تریم.»

این قضیه ادامه می دهد

سپس صلی کرم الله وجهه شایگانان به طبعه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را موثر چهارپایی کرد و به محل های تجمع انصار می برد و فاطمه از آنان باری می طلبید. آنان در پاسخ می گفتند: ای دختر رسول خدا، بیعت ما این مرد انعام گروم اگر شوهر و پسر صومیت پیش از این بیکر می آمد، دیگری را بر تو ترجیح نمی دادیم.

پس صلی کرم الله وجهه می گفت: «آیا می دانست بیکر پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه اش ها کرده و دین نمی کردم و برای حاکمیت او از صبری بیرون آمده با مردم به سبب می برداشتم؟»

سپس فاطمه می گفت: «ای ابو الحسن! کارن جز آنچه شایسته اش بود، انجام نداد و انسان کاری که دید که خدای خود حسد او را بازخواست کند آن است.»

این قضیه سپس چنین می بود.

چگونگی بیعت عمر بن ابی طالب کرم الله وجهه

ایم بیکر آگاه شد گروهی که با او بیعت نکردند در خانه صلی

کز آن فوجيه ميگر آمد مانند هم را به آن جا فرستاد. چوني به در خانه پديد،
 هرياد پراورد بيرون آييد و بيست كنيد! وى داني خود ديري كردند. هم
 دستور عيزم آوردن داد و هرياد رد سوگند به كسي كه جان عمر در دست
 بوست يا بيرون آييد يا نه هر كس كه در آن بوست به آتش مى سوزانم!
 به بر گفتند. اى ابو حصص، در اين خانه فاطمه آمدند
 هم گفتند گرچه باشد!

آنان كه در خانه بودند ماگري بيرون آمدند و پيعب كردند؛ چيز
 على كه لذا مى كرد. من سوگند خورده ام از خانه بيرون نيايم و عبا بن
 دوش بىكم تا قرآن را جمع آورى كند.
 پس فاطمه بر آستانه خانه ايستاد و گفت:

«لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ غَضَرُوا أَسْوَأَ فَخْصاً بِكُمْ تَرَكْتُمْ جَنَازَةً
 رَسُولِ اللَّهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَقَطَعْتُمْ أَعْرَاسَكُمْ بِكُمْ، لَمْ تَسْتَأْذِنُوا وَ لَمْ تَزِدُوا
 لَنَا حَقًّا»

و مردمى بدتر از شما نماندند بجز رسول الله ﷺ و در
 برابر ما دهان كرده و كارتان (خلافت) را بين خود ميريد و ما عدا مشورت
 نكرديد و حقي به ما ناز نكردانيد. «
 حمر برد ابوبكر رخت و هرياد رد. آيا از اين كه از تو سرپيچي كردند،
 بيست مى گيري؟» ابوبكر به علامش قطع گفت برو و عفى را نزد من
 فرآور!

قطع نزد على رفت. عفى از ابو پرصيد و چه مى خواهي؟
 گفت: چنانچه رسول خدا تو را مى خواهد
 على گفت: و چه رود به رسول خدا دروغ بگويد!
 قطع بازگشت و پيام را رساند پس ابوبكر مدعى يادى گرديست
 عمر باز ديگر هرياد پراورد. جايد به كسي كه از بيست يا تو سر
 نافته، مهلت دهى!

ابوبكر رضى الله عنه به قطع گفت: به سويش بازنگرد و بگو
 اميدالسر مى براى بىكم دن تو را مى خواهند
 قطع نزد على بازگشت و دستور را به انجام رساند. على با صدائى

بند گفت: «سبحان الله! مدعی می‌شده است که نژاد تو چیست. قنجد تا زنگشت و پیام در رسانیدی. مار دیگر ابوبکر مدتی طولانی گریخت. سپس عمر برخاسته گریه می‌کرد و هم‌اھی کرده به خانه فاطمه آمدند. در دید. فاطمه که بی‌هوی آنان را شمع به صدای بند گفت.

«یا لَیْتِ یا رَسولَ الله. ما ذا لَیْتِ بَعْدَکَ مِن اَیِّ اَلْخَطَّابِ وَ اَیِّ اَبی فُحَّاهٍ؟»

«ای پدر ای رسول، خدای منی فلانی که بعد از تو از هر زن خطابت و پسر ابوفحاه چه عا کشیدیم؟»

مردم که صف و گریه فاطمه را دیدند به چشمانی گریان و دل‌هایی شکسته و جگرهایی از هم پاشیده، مرجع کردند ولی عمر و گروخی از همراهانش مانند او علی را از خانه بیرون کشیده برد ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن!

علی گفت: «اگر می‌بخت نکند چه؟»

گفتند. در این صورت سرگند به خطایی که جو او نیست، گردان داد می‌ریزم.

علی گفت: «پس تنه خود و برادر پیامبرش را می‌کشید؟»

عمر گفت: «بده خود بودند آری! آنگاه برادر پیامبرش، حبیرو بیعتی!»

ابوبکر ناامید زبان ساکت بود و سحقی نمی‌گفت. عمر خطاب به او گفت: چرا از او بیعت نمی‌گیری؟

ابوبکر گفت: «تا هنگامی که فاطمه در کنارش است، به کاری وادارش نمی‌کنم.

پس علی تو پدر زن و گریه کنان خود را به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و فریاد برآورد.

«یا اَیُّنَ اُمِّ، اِنَّ الْقَوْمَ اَشْتَقُّونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونِی.»

«ای پسر ما! این مردم مرا به فاتحانی کشانیدند و سزدیک بود مرا نکشیدند.»

صبر به ایوبگر گفت: نزد فاطمه برویم که مد او را به خشم آوردیم.

همگی حرکت کردند و اجازه ورود خواستند. فاطمه اجازه نداد. نزد علی آمدند و با او گفتگو کردند. او آنان را نزد فاطمه برد.

هنگامی که آن دو نشستند، فاطمه روی به دیوار برگرداند و سلام بن دو. پاسخ نداد. ایوبگر سخن آغاز کرد و گفت: ای حبیبه! سو خدا! به خدا سوگند که خویشه و بدان پیامبر را از خویشان خود بیشتر دوست دارم و تو نزد من از دخترم عایشه محبوب تری. دوست داشتم روزی که پدرت بود، من می شردم و پس از او می ماندم! گمان می کنی با شناختی که از تو و از فضایل و شرافت دارم، تو را از حق و میراث از رسول خدا باز دارم؟ چنین نیست! هر آن که از پلوت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت:

«لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَتَ قَبْلَهُ حَبْدَةٌ.»

«از ما کسی برث نمی برد آن چه منجا می گذاریم صدقه است.» فاطمه گفت: «اگر شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کند، آیا به یاد می آورید و به آن عمل می کنید؟» هر دو گفتند: آری.

فاطمه گفت: «اشهد! به خدا سوگند می دهم، آیا شنیدید که رسول خدا می گفت:

«رَحِمَا فَاطِمَةٌ مِنْ صَايَ، وَ سَخَطُ فَاطِمَةٍ مِنْ سَخَطِي. أَمَّا أَحَبُّ فَاطِمَةٍ إِلَيَّ أَحَبُّنِي، وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَحَبْدَةٌ، فَقَدْ أَحْرَضَانِي. وَ مَنْ أَحْطَطَ فَاطِمَةً فَقَدْ أَحْطَطَنِي.»

«خوشتر من فاطمه از خوشتر من و خشم او از خشم من است. هر کس دخترم را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که فاطمه را خشم داند، مرا خشم د کرده و کسی که فاطمه را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است.»

همه و ابوبکر گفتند: آری، این سخن از رسول خدا ﷺ شنیده ایم.

فاطمه گفته: پس خدا و سرشگانش را گونه می‌گیرم که شما دو من مرا حشم‌گیری کردید و بخشود نکردید. هرگاه پیامبر در ملاقات کسی از شما دو نفر به او شکایت می‌کند:

ابوبکر گفت: من از حشم خدا و خیم نود ای فاطمه به خدا پناه می‌برم.

سپس ابوبکر شروع به گریه کرد؛ آن چنان که گویی چنان از غم می‌پروزد می‌رود در همین حال فاطمه می‌گفت: ده خاله سم‌گند؛ در هر معاذری که دعواتم او را نقرین می‌کند.

ابوبکر گوید: از نوائه فاطمه بیرون رفت و سپس به سردمی که گود او جمع شده گفتم: هر مردی از شما شب در آغوش همسرش و شادمان با خانواده‌اش به سر می‌برد؛ اما سر به پس‌گروه رها کرده‌اید. بی‌آوری به بیعت شما ندارم؛ بیعت مرا بکنید.

مردم گفتند: ای جانشین رسول خدا! امر خلافت بسوز شود و تو نه بن کار آشپزتری، انکم خلافت را رها کنی، دین خدا پدید می‌ماند! ابوبکر گفت: به خدا سوگند اگر چیزی من بود و بیم مسست شدن پس‌گروه را داشتم، پس از آنچه از فاطمه شنیدم حتی یک شب را با بیعت یک مسلمان به هیچ نمی‌دانم.

سپس این فتیه گوید:

همی نا رقاب فاطمه بیعت نکرد و فاطمه رسی‌ده‌ها پس از پدر جز هفتاد و پنج شب زندگی نکرد.^۱

تا همین جا بیان این فتیه را رسانده است.

[چگونگی بیعت میرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر از زبان چند دانشمند دیگر]

[الفد] ابو عمر حمید بن محمد قُرطبی مروانی مالکی معروف به داب

عبد ربه اندلسی^۱ دو کتاب مسعودی خود «الفرد» چنین آورده است

آنان که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، علی و عثمان و غیره بودند آن‌ها در خانه عاطمه نشینند با این که ابوبکر عمر را برای پیروان کشاندنشان نزد آنجا فرستاد و به او گفت اگر از بیعت خودداری کردی، با آنان بجنگ!

عمر با شعله‌ای از آتش برای به آتش کشیدن خانه عاطمه به راه افتاد بر در خانه با عاطمه رویارو شد که به او گفت، ای پسر خطاب، آمده‌ای خانه ما را بسوزانی؟!

عمر گفت ای، منگر این که همان کسب که دیگر مردم کردند! این بود که علی از خانه بیرون آمد و با ابوبکر بیعت کرد.^۲

[پ.] مسعودی در کتاب «مروج الذهب» در بخش تاریخ پیام عبدالله بن

بیرگوید:

هنگامی که عبدالله بن زبیر بر بی هاشم ساکن مکه خشمگین شد
آنان در شعبه گرد آورد و هیرم فراوانی فرستاد که اگر چه فعلی به آن
می‌رسید یک هر جان سالم بماند نمی‌برد و در میان آنان محمّد بن حنفیه
بود

چنین می‌افزاید:

هو عبدالله جدی یا چهار هزار سحر از کوه از سوی مختار آمد
و بی هاشم را از شعب بیرون آورد و حیات داد.

مسعودی هم چنین گوید:

نوفی دو کتابش درباره تاریخ، از ابن عایشه از پدرش از خندان
سلمه نقل می‌کند به هوگاه از محاصره بی هاشم در شعب و گرد آوردن
هیرم بر روی سوزاندن سحر بی میان می‌آمد، عروه بن زبیر برادرش
رعد الله بن زبیر را چنین سرزنش می‌کرد که او قصد برسانید و به عاطمه
و ادشس آن‌ها را دقتند اسم! همان گونه که پیش تو رد دانستن خلافت

این عبد ربه اندلسی، از خاندان بزرگ اهل است و مشغول ۳۳۸ هـ است.

ایوب بکر به هنگام خریداری از بیعت آنها را سرسازیدند و برای
سوزاندنشان هیزم آوردند.

شرح این خبر در این جا می گنجد و ما آن را در کتاب «حدائق
الآدهان» که در مناقب و صفات و تاریخ مدنی و اهل بیت است آورده ایم.
[ج] دانشمند بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی قدس الله سره در
ردّ سخن فاضل الفصاة درباره خبر سوزاندن خانه در کتاب «الشفای» چنین
می نویسد:

خبر به آتش کشیدن خانه را کمانی غیر از شیعه نه مورد اتهام
قرار نمی گیرند. خبر نقل کرده اند، با نادیده گرفتن و کنار زدن این روایات،
بدون دلیل سود بخش نیست. ملا درمی که مورد اعتماد بوده و به
دوری جسم از شیعه و دقت در روایت معروف است از ملاقاتی از
سلفه بن شحاروب از ملیحان لیبی از این صحن نقل می کند که:

ایوب بکر به منظور و اذکار کردن علی بر بیعت، کسی را نزد او فرستاد
و وی او را بیعت نکرد پس همه در حالی که شعله آتش در دست داشتند
آمدند تا طعمه بر دی خانه یا بر رویه رو شد و گشت. وی پسر خطاب،
می جویدم تا به آتش بسوزانی؟ گفت: آری و این از رسالت و
پیامبری پندرت محکم تر است! علی آمد و بیعت نکرد.

البته این خبر، شیعیان از رویان معتقدی نقل کرده اند ولی
چالب، این جااست که بزرگان حدیث نقل سخن آن را نقل کرده اند.

[د]. برائیم بن سعید ثقفی، به مسند خود، از حضرت جعفر بن محمد (ع)
روایت می کند که هر مرد

«وَاللّٰهُ مَا بَالِغٌ عَلٰی حَقِّ رَأٰی الدَّخَانِ قَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ»

و به خانه سوگند، علی بیعت نکرد مگر آن گاه که دید، دود آتش
وارد خانه اش شده است.^۲

[ه] محمد بن محمد بن الشَّحْنَه حمی در «رَوْضُ الْمَنَظَر» در داستان
مقیفه گوید.

توطئهٔ سیمیه و ششم و آزاد... ۱۳۳۱

آن‌گاه عمر به خانه علی رضی الله عنه آمد تا آن با هر که هست آتش و فتنه فاحمده را او و ورید رو شد او ربه آن حضرت گفت. به اقب هبیده شوید...

شاعر الذیل، محافظ الحمد بر هیم نیر در قصیدهٔ عمر بنی معروف خود میر به این اشعار می‌کند

و کیمیهٔ لعلی قاه عمر
اکرم بسامعها! أعظم بقلوبها

سخنی است که عمر به علی گفت. چه بزرگوار شویندای و چه بزرگ‌گویندای!

حرقت بینک لا أبی علیک بها
- إن لم تباين - و بنت المصطفى قیها

اگر بیعت نکنی، خانهات را آتش خواهم زد و پر بیست (باقی) دختر اعم گداشته؛ هر چند دشمن پید صبر در آن باشد!

ما کن عمر ابی حصص بقائلها
یوماً لفارش عدنان و حامیها

- جز بهر حصص صبی کسی بود که روی این سخن را روی روی شهرار خانانان عدنان و زاور آن تواند گفت.

آوا مرخوم سید ابراهیم طایوس در کتاب «کنف الصححة» خطاب به مردمش در بحثی م صوب «ابو بکر و بارماندن از سپاه اُسمه و عصب حلالش در روز سیمیه» چنین آورده است

می‌گویم (نه مکن) به همین مسئله نگردد عمر را به در خانه پادشاه علی و مادد فاحمه فرستاد، عباس (عموی رسول خدا) و گروهی از عی‌هاشم هم از جا بودند و بر عصیت جان‌کاه و عظیم رحبت جلد حصر محکم مشمول عزلتاری و سوگواری بودند پس هر مان داد که اگر برای بیعت از خانه بیرون نیاید، آنان را بسوزانند. آن‌گونه که نویسنده کتاب العقد الفید در جوه ۲ و ۳ و می‌دیگم (از علمی شایسته که در یافتن حدیثه دار نیست - آورده‌اند

این کاری است که تا آنجا که من دانسته‌ام، من و بعد از عمر، هیچ پیامبر و جانشین رسولی در یا از پادشاهان معروف به متهمگری و سنگدستی و حتی پادشاهان ظالم، نکردند که افرادی را که در بهبه یا آنان درنگ و تأمل داشته‌اند، سوزانند؛ گذشته از اینها و شک!!

تسلیم‌داریم که یاد شده و یا پیامبری، مردی را از سنگدستی به ثروت و منفعت و ارتکاب و فلاکت به سعادت دنیا و آخرت و همون گذشته و بی‌پرویی و سالت‌نویس کشور های متهمگران را بر آنان گشوده باشد و سپس در گذشته و نه، یک دختر از خود به جای گذارده باشد و به آنان هم گفته باشد که: «این دختر برور. بان همه چهل هاست» و آن دختر دو کودکی هفت یا نزدیک به هفت ساله داشته باشند؛ سپس پیروان آن پادشاه یا پیامبر او بدین گونه پادشاه و جزا دهند که بر در خانه‌اش آتش افروزند تا آن دختر و دو فرزندش را که در حقیقت، روح و قلب او می‌اند، بسوزانند!!



موضوع علامه طبرسی دو کتاب «الاحتجاج» از احمد بن حنبل است کرده

است

در دوران خلافت ابوبکر، سره محمد بن صامت ریگی از یاران رسول خدا (ﷺ) ختم و پرسیدم، ای ابو حمزه، آیا مردم، ابوبکر را قبل از تعیین شدن، از دیگران برتر می‌دانستند؟ گفت: ای ابوالعباس، اگر ما در برابر شما سکوت اختیار کردیم شما هم حاضرش باشید و شکایت نکنید. به شما می‌گویند من برای طالب برای خلافت سزاوارترم. بود!

همان گونه که پیامبر خدا برای سالت سزاوارتر از ابوبکر بود سپس امروز بیستم از این بزرگ بگویم، روزی در حضور پیامبر خدا (ﷺ) بودیم، علی و ابوبکر و عمر به در خانه رسیدند بحسب ابوبکر و سپس عمر و در پی آنان علی وارد شد چهره پیامبر دیگرگون شد گفتی که منی خاکستر بر چهره حصرش پاشیده‌اند هر مرد

«یا علی! ایتقد ماتک هذا؟ و قد أمرک الله علیها؟»

«یا علی، آیا این دو بر تو پیشی نمکند نه در حالی که خداوند تو را
امیر بر آنان کرده است؟»

آیه بکر گفتند ای رسول خدا، فراموش کردم.

عمر گفتند: اشباه کردم ای رسول خدا.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«به فراموشی گردید و نه اشباه گردید، گویی می‌بسم که شما دو
تن، یابری را زانو باز داشته‌اید و دو برآبر او به جنگ و سنبر برخواستند؛ بد
و دشمنان حاضر و پیامبرش شما را یاری می‌دهند و گویی که می‌بسم
انصار و مهاجرین را به شمشیر کشی بر یکدیگر به خاطر دپ و آینه‌داید.
گویی که می‌بسم حامی‌ها و اهل بیتم مستبدیده و شکسته‌دل در
گوشه و کنار پراکنده شده‌اند و این تقدیر را الهی است.»

پس رسول خدا ﷺ به گریه افتادند و اشک‌ها پاشان سرازیر
شد و افزودند:

«یا علی، الصبر الصبر! حتی یغزى الأمر، ولا تؤذ إلا بأذى
الغی العظيم، فإن لك من الأجر فی کل یوم ما لا یخصیه کتابك، فإذا
أشکک الأثر، فالسيف، فالقتل القتل، حتى یغزوا إلى نحر الله
و أمر رسولیه، فإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ، و مَنْ نَاوَاكَ عَلَى السَّابِلِ وَ كَذَلِكَ
دُرُوسُكَ مِنْ بَعْدِكَ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ.»

«یا علی، شکیبایی، شکیبایی! تا این‌که فرمان را الهی برسد و
بررسی جر به عوامست خداوند و الای عظیم الشان سیمب. در این
صورت برای هر روز پاداش و اجر می‌رسد که سعادش آن از توان هر
(فرشته) موکل بر تو خارج است. اگر موقعیت فراهم شده شمشیر
شمیر و کشتار و کشتار تا این‌که به فرمان الهی و فرمان پیامبرانی
بازگردند (و گردن بدهد) نه دوستی که تو به راه حق هستی و هر کس با
تو سنبر کند نه راه باطل، هر زمان که تو بر تار و پود تاخیر این‌گونه اند.»

شکایتہ امیرالمؤمنینؑ از حاصبان (خلافت)

شیخ صدوق، یہ سند از ابن عباس روایت می کند کہ غضب

روئی در حضور امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبؑ و در دوران
خلافت طاهری حضرتش، امر خلافت را به میان آوردم آنحضرت
خطبه ای برادر فرمودند

(ما اب ر از بهج البلاغه نقل می کنیم.)

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَطَّصَهَا بَنُو أَبِي تُحَفَّةٍ وَإِنَّهُ لَيَقُولُ أَنْ غَسَلِي
مِنْهُ غُلٌّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَى، يُخَيِّرُ عَنِّي سَبِيلٌ وَلَا يَرْقُ إِلَى الْبَطْرِ.
فَسَدَلْتُ دُونَهَا قُبَاً وَطَرَبْتُ عَنْهَا كُشْحاً. وَطَفَسْتُ أَرْسِي سِينَ أَنْ
أَصُولِي بِبَيْدِ جَذَامٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَغْيَةِ عَشِيَاءٍ يَهْرَمُ مِنْهَا الْكَبِيرُ وَ
يَتَشَبَّهُ مِنْهَا الصَّغِيرُ وَيُخَذَّخُ مِنْهَا مُؤْمِنٌ حَقٌّ يُلْقَى رِيَّةً
فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَآءِ أَحَبُّ. فَصَبَرْتُ وَفِي الصَّبْرِ قُدْرَةٌ
وَفِي الْخُلُقِ شَجَى. أَرَى تُرَافِي مَبَاً.

حقّ منصوص الاول بسبب، قاضی بها إلى ابن الخطاب بطفه
(ثمّ ممكّل يقول الأغشى)

نَسَانِ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهِ وَ يَوْمِ حَيَاتٍ أَحْيَا جَابِرِ

قَبِّ عَجَباً! قَبِّ هُوَ يَسْتَحِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذَا عَقَدَهُ لِأَحْزٍ بَشَقَةٍ
وَمَاتِهِ لَيْسَ مَا تَشْطَرُّ حَبْرُ عَنْهَا فَصَبْرُهَا فِي خَوْرٍ خُشْمَاءٍ يَخْلُطُ
كُلُّهُ وَ يَخْتَلُطُ مِنْهَا وَ يُكْثِرُ أَلْبَاسُهَا وَ الْأَعْدَاؤُ مِنْهَا. فَصَابِرٌ
كَرَامِي الصَّغِيرَةِ، إِنْ أَشَقَّ لَهُ حَرَمٌ، وَ إِنْ أَشَلَّسَ لَهَا نَعْلَمُ.

فَمَنْ النَّاسُ - لَعَنَ اللَّهُ - بِحَيْثُ وَ بِنَامِ، وَ تَلَوُّ وَ اعْتِرَاضِ
فَصَبَرْتُ عَلَى طَوْلِ الْمُدَّةِ وَ جَدُّو لِيَحْتَنِي. حَقٌّ إِذَا مَضَى بِسَبِيلِهِ،
جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ رَعَمَ لَنِي أَحَدُهُمْ. مِثْلُكَ وَ لَشُورِي. حَقٌّ اعْتِرَاضِ
الرَّيْبُ فِي مَنَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ؟ حَقٌّ صَبَرْتُ أَلَزَّ إِلَى هَذِهِ النُّظَائِرِ الْبِكِّي

لَقَدْ قُتِلَ إِذْ اسْتَوَىٰ وَ هُوَ يُدْعَىٰ إِلَىٰ طَارٍ ۚ فَضَعَىٰ رَجُلٌ مِنْهُمْ بَصْغِيهٖ وَ عَالَ
الْأَخَرُ لِصَبْرِهِ ۚ مَعَ هَٰذَا وَ هَٰذَا ۖ إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ مَائِجًا حَضْبِيهٖ بَيْنَ
تَضْبِيهِ وَ مَقْتَلِهِ ۚ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِعُونَ مَالَ اللَّهِ خَضَمَ الْإِبِلِ ثِنْتَةَ
الرَّيْسِ ۖ بَنَىٰ أَنْ ائْتَمَّتْ عَلَيْهِ قَتْلُهُ ۚ أَخْبَرَهُ عَلَيْهِ عَمْسُهُ وَ كَتَبَتْ بِهِ بِلَاقَتِهِ
مَا رَاعِي إِلَّا وَ لَتَسَّ كُفْرُ الصُّبْحِ ۖ يَتَنَالُونَ عَلَيَّ مِنْ
كُلِّ جَانِبٍ حَتَّىٰ لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَاءُ وَ شَقَّ عَطَاسُ الْمُتَمَعِبِ حَوَىٰ
كَرْبِضَةَ النِّعَمِ

فَلَمَّا مَهَضَتْ بِهَا لَأَمْرٍ ۖ نَكَبَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَىٰ وَ قَسَطَ
آخَرُونَ ۚ كَانَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۚ كَلَامَ اللَّهِ سُجَّانَةً حَيْثُ يَقُولُ ۚ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا ۚ وَ الْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ ۖ» بَنَىٰ وَ اللَّهُ لَقَدْ نَجَعُوهَا وَ وَعَظَهَا ۚ وَ لَكِنَّهُمْ خَلَبُوا الدُّنْيَا فِي
أَهْلِيهِمْ وَ رَفَعُوا رِجْلَهُ

أَمَا وَاللَّهِ فَلَقِ الْحَبَّةَ وَ بَرَّةَ النَّسَمَةِ ۚ لَوْ لَا الْخُصُورُ الْخَاصِرُ وَ
قِهَامُ الْحَبَّةِ بِوُجُودِ الْخَاصِرِ ۚ مَا أَعَدَّ اللَّهُ عَلَى الْعُقَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى
كَطْفَةِ ظَلَمٍ ۚ لَا تَغِيْبُ مَظْلُومٍ ۚ لَا تَقِيْبُ خُدَّهَا عَلَى عَارِيهَا ۚ وَ تَسْمُوْتُ
أَجْرَهَا بِكَأْسٍ أَوْهَا ۚ لَا تَقِيْمُ دَهْرًا كُمْ هَدُو لَزَعْدِ جُنْدِي مِنْ ضَفْطَةٍ
عَائِي ۚ

و به خدا سوگند، پسر ابو صفاه خلعت را چون پیراهنی رنگد،
به دور بر من کرده در حالی که به جوی می‌ریخت که من برای خلعت
چونان عهد میانی آسیاب همسم (که آسیاب بدون آن بخواهد چرخد)،
دلش را به سان سپر از من سرازیر می‌شود و هیچ پدیده‌ای را به‌زای

۱ مثل الترفع ۱ ۱۵۰ ۱۵۰ امالی شیخ طوسی ۱ ۳۸۲ بحار الأنوار ج۱ ص ۸
۵۴ و ج۱ ص ۲۸ ۳۷۸ مناقب ابن سهراسب ۲ ۲۰۴ - ۲۰۵ صبح البلاء خطبه سوم
معانی الأخبار ۳۶۱ الإرشاد ۱۳۵ الثماني ۳۰۳ نزهة الحواس ۱۳۳ تحفة العقول ۳۱۳ تنخيص
الثماني ۳ ۵۳ الاحتجاج ۱ ۱۹۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ ۶۹

او چگیزی به بلندای من بپسند پس جامهٔ خلافت را رها کرده از آن رو گریزانیدم و در این اندیشه بودم که آیا به تنهایی برای گرفتن حقم به پا خیزم؟ یا در آن شرایط حقیقتان و گریزی صبر پیشه کنم؟ وضع و معیطی که پیران بر سر داده و جوانان در گه‌ن‌سال و افراد مؤمن را به شعلت رنجور می‌کرد و به سرگ می‌کشاند.

سرانجام دیدم بر دباری و صبر به خردمندی نزدیکتر است. پس شکستباری پیشه کردم؛ در حالی که چشمانم را خاشاک و گریه پرستخوان گرفته بود می‌دیدم که میراثم را به غارت می‌برند. تا بالاخره اژی (ابوبکر) فردی آن (حکومت) را پس از خود به دومی واگذاشت.^۱ در این حال، آن حضرت به شعر [میسوزین قبسین حدس] آغوشی رشا هر معرود دوران جاهلیت^۲ مثل جسته چگونگی وضع را بیان می‌فرماید:

چه بسیار تفاوت است بین امروز من که به شتری مسووم و در رنج مسووم و دیروز که هم‌نشین حیان برادر جابر رو در آسایش کامل بودم. و شکفت^۳! در حالی که (ابوبکر) به هنگام حیات از مردم تقاضا می‌کرد تو را از خلافت معذور دارند، یکی بعد از دیگری؛ پیمان آن را برای دیگری مستور کرد؛ چه صحبت آن دو (ابوبکر و حسن) خلافت من چون تو پستان شیر میان خود تقسیم کرده بودند!

به خلافت را نه کسی را گذار کرد که دمی صبر و بخشش، بدخوا و پوشش‌باز بود و در نتیجه همواره پرورش طلبید. هم‌نشین با او چسبید مسووم بر شتری سرگشی و ناخرسند است که اگر لغزشش را محکم بکشد، بیس حیوان پاره می‌شود و چنانچه رها کند و از بد بگذارد خود را به هلاکت و نابودی افکنده است.

به خدا سرگشت در آن دوران مردم گرفتار سرورگمی و گمراهی و دوری از حق شدند.

در این مقدم طولانی^۴ به محنتی فراوان و شهادت صبر کردم تا اینکه او هم فرد و آن (خلافت) را در گرو می‌قرار داد که مدعی شد من

۱. او بارها صریحاً گفته بود من از خلافت به ریز آوردم که می‌د. حالی که علی در میان شما

هست. یعنی شما نیستید.

۲. ۱۰ سال و ۶ ماه

۳. ۱۰ سال و ۶ ماه

۴. ۱۰ سال و ۶ ماه

یکی از آنان نام به راستی پناه به حلقه مرین شوری! چگونگی مردم سبب
 من شکست و تردید به خود راه داده و مریدان اوی (ایوبکی قرین
 دادند؟ و پیکر بیرون افراد (احصای شوری قرین و هم‌دیده شلدام؟
 به هر حال، چون پرمه‌ای به آن‌ها هم‌بهری کردم و مانند آن‌ها به
 زمین نزدیک و یا به بالا پرواز کردم، پس یکی از آنان - از روی کینه‌ای
 که با من داشتم - از من روی پوناخت و دیگری ده دماوش گسرید^۶ و
 منظورهای من که یادآوری آن‌ها خوش آیند نیست.

مالاخره سومین نفر به پا شاست و خلافت را به دست گرفت. او
 همانند سقری لبرخور و شکم‌پرآمده بود و هر دوستان پادشاه و خوشانشان
 به گونه شری که همه می‌حلق‌های بهاری را می‌خورد، مواله خدا را
 می‌خوردند. تا آن‌که رستم‌های تأییدهای از هم گسیخت و رفتارهای باعث
 سرعت بخشیدن در قتل او گشت و شکم‌بارگی^۷ را به رو افکند.

پس از آن (گفته‌شده عثمان چیری مریدان، چیر آن‌که مردم
 چون موی گردن گفتار (از شلب و انبوهی جمعیت) مریدان گرفته و
 از هر سو به طرف هجوم آوردند به گونه‌ای که حسین به رحمت و در
 هشدار افتادند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد. آنان چون گله‌ای
 گوسفند، مرا احاطه کردند و با من بیعت کردند.

چون بیعتشان را پذیرفتم، امور و خلافت را به دست گرفتم،
 گروهی طلحه و زبیر و پیروانشان) بیعت شکستند دست‌های (خارج
 مهر آن و...) از بیعت من خارج شدند و بعضی دیگر (معاویه و...) از
 اطاعت فرمان‌های بیرون نشدند گویی ایمان سخن خدا را شنیدند که
 می‌فرماید: «آخرت را برای کسانی قریب داده‌ام که در زمین هدایتان
 سرکشی و عصیان نیست و عاقبت بیکو از آن به هدایتان است»^۸ گری، به
 خدا سوگند که آنان سخن خدا را شنیده و فهمیده‌اند ولی در برابر

۶ سعد بن ابی وقاص

۷ عیدالاحسان بن حوث که شورش‌خواه مادری عثمان بود دیگر اعضای شورش‌خواه

بودند از حضرت حبش رضی الله عنه، سعد بن ابی وقاص، عثمان بن عفان، طلحه بن عبدالله و زبیر بن عوف.

۸ قصصه ۲۸: ۸۳

چشمانشان ریه آمده و ریمه و ریزر آن، آنان را خرفته است.
 آگاه باشید! موگند به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفرید،
 اگر آن انوره مردم حصص پیدا نکردند یعنی بموده آن گونه که حجت بر
 من تمام شود و نیز اگر نبود پیمان الهی گرفته شده از قلشمنان که بر
 (پیر خزاری و) سیوی مسمکار و گرسه ماندن ستم دیده (بر اثر ظلم ظالم)
 درصی بشوید هر یکه چهار شتر خلافت بر یه کوهانش می افتد ختم و
 پایان خلافت تا جام آغازش میریز می کردم و خوب می دانید که این
 بدای شما برای من بی ارزش تر از آب عطسه یک گر ماده است.

گفته اند، هنگامی که امام علی (ع) به پایاب بن جملات رسیدند، مردی عراقی
 به نام قند و بهاری به آن حضرت داد امام علی (ع) با خواندن نامه خاموش شد و
 سحری دیگر برمود بن عباس عرض کرد چنانچه امکان دارد، سحنتان را در
 همان جا که ره گردید، ادامه دهید، فرمودید.

هرگز بن عباس! بشخصه ای بود که برآمد و به جای خویش

نازگشت.

بن عباس گوید

به خطه موگند، هرگز بر منقش این چنین اندوهگین مندم که
 امیر المؤمنین (ع) شخص بر به آن جا که در نظر داشت، برساند.

بن ابی الحدید معزلی گوید در مورد سحر بن عباس که گفت به حد،
 موگند هرگز بر سحر بن عباس، اسناد بوالحیر مصدق بن شیبید واسطی در سال
 ۶۰۳ هجری برایم چنین نقل کرد که

بن خطبه را بر اسناد ابو معقل صفالیه بن حمزه معروف به
 «ابن الحکامیه» خواندم، به دین من بن عباس که رسیدم گفت: اگر این
 من بن عباس را می شنیدم، به او می گفتم، آیا چیزی در دلت و جان
 پسرعموی باقی ماند که در این خطبه بازگو نکند؟ که تو از بن

کسی ای هست مانند ریه در دهان ستر که به هنگام هجران ظاهر می شود و در بیان فرو

یازمی گردد

اندرومکین شهبازی که همه آن چه ای که می خوانسته، مرموده است. ده خدا
سم گند، ده از آو می ده و ده از اخیری ده خلقای اولی و اخیری چیری باقی
نگاشتب و همه مطالب را بیان فرمود^۱

مرحوم محدثی در کتاب «بحارالأنوار» به نقل از کتاب «کشف البی» به
روایت ابن عباس آورده است که گفت:

خشب گین شدن امیرالمؤمنین علیه السلام را پی می گرفتند چه آن گاه که
مطلبی را بیان می فرمود و چه وقتی که از خبری به عیال می آمد. تا
این که دوری نامه ای از یکی از شعیان خود در شام دریافت کرد که نوشته
بود: صبر و بی عاصی، شبه بی ای مشیان، ولیدین شعیه و مروان بن حکم برد
معاویه گرد آمده سخن از امیرالمؤمنین به میان آورد. آن گاه به
عیب جوئی از ایشان پرداخته بر زبان مردم چنین انداختند که هلی ماران
پیام علیه السلام را، یکی پس از دیگری، به قتل می رساند و سعادتشان را
کاهش می دهد و به دیال او، هر کدام آنچه که خود شایسته اش بودند
در باره آن حضرت بر زبان جاری ساختند.

این نامه هنگامی به دست حضرت صی علیه السلام رسید که قرمیان داده
بود، پیروانش در مشتبه گرد آمده منتظر ایشان باشند ولی انسان بدو
توجه به این دستور وارد کوفه شده و حضرت را راه گرفته بودند. این
قتل بر آن حضرت گریه آمد. بود این نامه و خبر هم رسید
شب هنگام به خانه مولانا علیه السلام و هم از صبر پرسیدم که
امیرالمؤمنین در چه حالی است؟

پاسخ داد او: خوار شده است.

آن حضرت سخن را شنید پرسید: «کیست؟»

من (یا قیس) گفتم، این عباس، ای امیرالمؤمنین.

فرمود داخل شو.

وارد خانه شدم. آن حضرت را با پیراهن درگه ای دور از یسر

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴-۵ (۱) بهرامی که حضرت را میباید و خطبهای
دوروی عاصیان بنای کار شلالت را به بهترین شیوه مرملا کرده و به گوش همه جهاتشان و
حقیقتخواهان و دانش پژوهان رسانیده اند و چو می بورد و غایب او راه طلبان سحر برانروخته اند

با حالتی غم‌زده بنمسند و پا دم هر ص در دم. چره امشب این چنین هستید؟
 هر مود داد، ای این میامی، چشمان در اندام چگونه ده جواب
 رو د؟ دن آدمی نه کم بر دیگر اعصابا، هر گاه مگران و مضطرب شود
 جواب از چشمان بر د با هر نه یی گو نه می بینی بر اهد شب تا کموب
 اندیشه و بی خوابی از ده بسته در فکرم سختین پیمان شکنی
 بیش رپی شده و مقلد این اتمت عهد گس یوم رسول خدا ﷺ ده اکثر
 یارین خود دمیور داد که در وصال خیاب خود حصر تش ده عمول
 «امیر المؤمنین» ده من سلام کنند و مطمئن بودم که پس از وفاتشان بیره
 به همین نام خود ده خواهم شد.

ای این میامی. پس از پیامبر ﷺ من بر مردم ولایت دهم و می
 آنان با پیش میامی که اتفاق افتاد، هر هفته دعا شده و دل دیا پرسایان
 من گریزان و پیروی من پیش من انداخته.

میسی ریا به شکوه ر پیشی گرفتگان بر خود گسود نا آرد که فرمود

لا ینک یا (انفرادی چو ۲۰ فرزند جگر خواره و مملو به، عمرو به
 و مید مروان و پیروانها شهر دیا نظام ده گاهی این فکر مر م
 می گیرد که این در (خلافت) از آن دیا می است که یان مردم دران او و
 مردم هم سزوار طاعت و پیروی از آنان اند و حال آن که به هنگام
 یاد کردن بر نیای خدا، همین و هیران از بدن عیما جوی می کرده مورد ملازم
 و طعم مرار می دهند و گناهان پی گ و هم دروغی را به آنان بست
 می دهند که همگی نتیجه کیدهای گذشته شدن است

در مانند گان از گروه یاران رسول خدا ﷺ که زاز عرش محفوظ
 مانند اند به خوبی می دانند که هموم دشمنان من کسانی اند که در برابر
 مر به شیطان پاسخ مست داده و مردم را از من رانده و از هوای نفس
 خویش در جهت ریا بخشی ده آخرت خود، پیروی کرده اند. چنه می بوم
 نه خدا و بد می بازی که توفیق دهنده ده راه هدایت و درسی است.

بر عباس! دای بر کسی که به من ستم کرد و حقم را از گرب و
 مقام و صرت بسیار و الای مر تبا کرد! آنان کج بود ده! هنگامی که با
 رسول خدا ﷺ در کودکی دمار می خواهم. در حالی که بر من و حجب
 بود آنان بد پرستان و سرکشان بر دستوران الهی بودند و همانها

آتش‌هایی جنگ و کینه^۱ بر می‌افروختند و همه‌ها هتکامی که
گروه‌هایشان بر خاک مالیده شد و گروهی هم به هلاکت رسیدند.
با حوسه اسلام آوردند؛ در حالی که آن‌چه در درون می‌پروراندند غیر از
ظاهر آریایی‌گانی بود؛ به همین امید که در آینده نور الهی را خاموش کنند.
آنان منتظر پایان عمر رسول خدا بودند که بر قتل حضرتش توطئه
کردند و در *رد المحتار* به رأی می‌پرداختند؛ خلدوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَكَرُوا اللَّهَ وَاللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُكِيرُونَ﴾

﴿دشمنان مکر و حیله به کار بردند و خداوند هم چپ‌تر کرد و
خدا می‌کندترین مکر کنندگان هست.﴾

بیر می‌فرماید:

﴿يُزِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَنفُسِهِمْ وَ يُلَاقِيَ اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُخْرِجَ
نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲

﴿می‌خواهند با دهان‌هایشان نور خدا را خاموش کنند و خلع‌وند
جز این نمی‌خواهد که نور خود اکتفا دهد؛ هر چند که مشرکان را
ناخوش آید.﴾

این مفسر و مفسر خدا در حیاتش با سرمد الهی آنان را به
دو می‌یا من دعوت و تشویق کرد ولی این مردم را شیطان پیروی
کردند؛ همان‌گونه می‌بسی با رشک و حسد بر پدران حضرت
ادم *علیه السلام* کینه‌توری کرد و باعث پیروان شدن از بهشت و محرومیت از
نعمت‌های الهی گردید و این ابدی دستان‌دار خود را شعله‌ور و می‌به
خواب خلدوند، حسادت‌ها به من آسپیدی بخوابید و رسانید.

این‌ها من، هر یک از آنان خواهران فرماندهی دو دیگ‌ها،
دراهم آوردند و راه فراموشی بر روی خود و خاندان خود بودند؛ پیرو
هوانی نفس و لذت دنیایی و پیروی مردم، او را نادانست که حق می‌فرماید
عصبه کند و می‌گوید به خاطر جلوگیری از دوپاداش‌ها همین ثقلی در صوم

(خاندان رسالت علیهم السلام) و حمایت از آنان بود که البته به دنبالش در سخت
تورمند داشت و جدوة درخشان دنیا و پسمان محکم و دل من الاهی و
فرزندی پیاپی رب العالمین هم از بیخ و بن برگیده می شدند. هر آینه
درخواست مرگ و رسیدار شدن به سوی خداوند برای من از جرعه ای
آب برای نشه کام و یا لحظه ای خواب برای خواب آلوده گوارا بود
و می شکیدی کردم؟ در حالی که سیدم از قسمها آشفته و جانم در
وسوسه ها آکنده شده بود.

﴿قَصِيرٌ حَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُتَمَتِعَانِ عَنِ مَا تَصِفُونَ﴾^۱

﴿شکیدی ای پیاپی پیش خواهم گویا﴾ و حمد بود در برابر
آنچه شد و وصف می گویا یاری دهنده است.﴾

و ستم به پیاپیان و کشنده اولیای خدای از گذشتن دوده آسب
و مطلب جدیدی نیست... ﴿وَسَيُعْلَمُ الْكَفَّارِينَ عَقَبِي الدَّارِ﴾^۲

در این هنگام صلابت مؤذن بلند می شود و حضرت می فرماید
«ای ابن عباس، نماز از دست مرود از خداوند بای خودم و تو
بخشیش می خشم و از ما را کفایت می نماید و بیکوترین و کین است و
توان و نیرویی چو به خواست خداوند بندگی به برگ نیست.»

ابن عباس گوید:

از سپری شدن شب اندوهگین و از رفتن آن حضرت، حسرت سارده
شدم.

اعتراض درباره تن از مهاجران و انصار به ابوبکر

گروهی از دانشمندان شیعه در کتاب های خود^۳ چنین روایت کرده اند

چون خلافت ابوبکر استوار و مستحکم و رسمی شد و هم مسیر
و جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست، دوازده نفر از مهاجرین و انصار
خلافت او را مورد عترض و نکوهش قرار دادند. مهاجرین صیانت

۲ رعد (۱۳)، ۲۲

۱ یوسف (۱۲)، ۱۸

۳ انصاری ۲، ۴۶ و ۴۶۵، احتجاج ۱، ۱۷۵ این افراد ۱۵ تاریخ طبری نیز آمده اند.

بودند از خالد بن سعيد بن وهز اموی، سلمان هراسی، امودر قيساری،
معدی بن آموده صفارین یا سر، یزید بن اسلمی.

و شمس بن اخصار هم، یمن بودند ابو هبثم بن لیثان، مهلب بن
شمیع، عثمان بن حنیف، شریحه بن ثابت رمعروفه به دولقهاده تین،
ابن بن کعب و ابو ایوب انصاری.

داوی گوید

هنگاهی که لبریکر بر صید شد، ایمان به دایوی برداختند. یکی
گفت: به خدا سوگند مراقبت می‌رویم و از صید رسول خدا به پر
می‌کشیم.

دیگران گفتند: به خدا سوگند، اگر چنین کنید جهان خود را به
خوار انداخته‌اید. در حالی که حیواند می‌فرماید:

﴿لَا تَقْلُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۱

«خویش را یا دست خود به هلاکت و تباهی مبتدازید.»

پس خدمت امیر المؤمنین علیه السلام برویم و با حصارش مشورت
کرده نظارش را جویه شویم.

همگی خدمت حصار علیه السلام رفته، صرصه داشتند.

ای امیر المؤمنین، حق را رها کنی که خود شایسته‌ترین و
سزاوارترین فرد هست به آن بودی؟ چون ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم
که فرمود:

«عَلَيْكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، يَمِيلُ مَعَ الْحَقِّ كَيْفَ مَلَ.»

«علی با حق همراه و حق با علی است، علی بهر سو که حق

رود، می‌رود.»

اینک تصمیم گرفته‌ایم به سوی او (ایوبنکر) رفته از امیر رسول
خدا صلی الله علیه و آله به یرش کشیم، لاله برای دایوی و نظرحواری و فرمان شما
آمده‌ایم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «اگر چنین کنید، جنگ با انسان را آغاز

کرده‌ایده در محالی که دست به آن‌ها، چو سمرق چشم و پا نمک در عذا
 ر بسیار اندک) همدید. بن مردمان سخن پیامبرشان، پشت سر افتادند
 و بر حد، دروغ بسته و با این مرد هم‌پیمان شده‌اند. من با حاسوبام
 مشورت کرده‌ام و همگی منکوت اختیار کرده‌اند؛ چو من به خبری از
 کینه‌توزی، دشمنی یا خد و خاندان پیامبر، بن جمع آگاه‌اند، ایشان به
 خون خودی کشته‌شدگان دوزخ جاهلیت به خاسه‌اند.

و من مرد آن مرد (دیوینگر) بروید و از فریبدهای خود از پیامبران
 آگاه‌تر کنید. او را از شبهه در کارش، بیرون آورید تا (سخنان شما)
 بزرگ‌ترین حکمت و رویه‌ری او در این دنیا و کارساز تو و عقوبت
 (خروید) او باشد و با حال سوپچی از پیامبران و مخالفین به فرمایش
 به معضرات الهی برسد.

اوی گوید

و، جمعه‌ای بود که این گروه محصور نام ^۱ در بوک کرده وارد
 مسجد شدند و اطراف مسجد رسول خدا ﷺ حای گرفتند. ابو بکر که از
 مسجد بالا رفت، یک‌به‌یک برخاسته سخنانی در حق و صدای حضرت
 علی ^۲ و هر موده‌هایی از رسول خدا را در این خصوص، بازگو کردند
 نخستین فرد از این مدافعان خویم ولایت هروی، خالد بن سعید بن عاص
 بود که دیال او دیگر مهاجرین و سپس انصار به موت مطالبی گفتند.^۱

گفته‌اند^۲

چو، سخنان این افراد به پایان رسید، ابو بکر همچنان خاموش و
 دوماه به مسجد ماند و بالاخره پس از سکوتی به چنان طو لانی گفت: و
 وجودی که بهرین شما بیستم، تمام کارتان را به دست گوئیم، بیست مرا
 بشکند، بیست مرا بشکند!

عمر بهره کشید، از مسجد پایین پیاده هرویه؛ اگر از پاسخ به
 استدلال‌های قریش درمساندای. چگونبه خود را در این جدیگاه

۱. تاریخ‌الوفایخ خلف (چاپ رحمتی): ۳۴-۴۰

۲. احتجاج ۱: ۲۵۵ بهارالانوار ۶۸: ۳-۲

شأنقه ای؟ به خدا سوگند نهمین گروهم تو را از این مقام خلع کنم و کن
را به عالم، غلام ابو حدیده، سپارم. پس ابوبکر از مسیر پایین آمد،
دست عمر را گرفت و او را به خانه خود برد به روز خانه نشینی کردند
و به مسجد بیامدند روز چهارم بخاندین ولید با هزار مهر به خانه شان
رفت و گفت که از چه نشسته اید؟ به خدا سوگند که بی هاشم چشم به
خلافت دو حله اند.

از سوی دیگر سالم علام ابو حدیده و معادین جبل هر کدام با
هزار نفر از ره رسیدند و پی در پی بر جمعشان افزوده می شد تا به چهار
هزار نفر رسید هجلی شمشیر به دست و عمر در پیش پیش آن‌ها به
آغوش ابوبکر به ده افتادند و وارد مسجد پیامبر شدند سپس عمر فریاد
برآورد ای یارین علی، به خدا سوگند اگر کسی سخنان گفتش را
تکرار کند، سرش را به ده تکه است.

خاندین سعید بن عاص به پا خاست و گفت ای زاده هواک
حبشی، با شمشیران ما را تهدید می کنی یا از جمعیت انبوهشان ما را
می ترسانیدی؟ به خدا سوگند شمشیرهای ما قیتر است هر چند که
تعدادشان اندک است ولی قدری افزوده تو از شده داریم چون صحبت
خدا را در میان داریم به خدا سوگند اگر اطاعت از اعمام و ستمت بوده
شمشیر می کشیدم و در راه خدا با شما می جنگیدم و عهد می کردم تا
آنکه گونه هایم را (از خورم) تر کنم.

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند

و خالده بنشینی که خداوند از مقام و جایگاه تو آگاه شد و تلاش

فر و سپاس داشت.

خالده بنشینی آنگاه صدای فارسی و سوال الله علیه به پا خاست و
گفت. الله اکبر! الله اکبر! خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و گویم دو
موسم کر یاد که هر روز در حالی که برادر و پسر عمویم به آغوش
تعدادی از یارانش در مسجد مرا نشسته اند، گله ای از سگها دور می

دور پس حلقه رده قصد جان او و بمهر و عایش دارنده یک هیچ شگنی
دارم که آن گروه شمع پیدا!

همین خطاب به طرفه سعد بن حمله کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام
چا پریدند و اطراف لباسش را گرفته بلندش کردند و به زمین کوبیدند و
فرمودند

«يَا بَنِي صِهَالِ الْخَبِيثَةِ! لَوْ لَا كِتَابُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ، وَ عَهْدُ مِنْ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَقْدَمَ، لَأَوْرَثْنَاكِ أَهْلًا أَضْعَفُ نَاحِيَةً وَ
أَقْلُ عَدَدًا.»

ای فرزند صهاک حیثی، اگر قرمان پیشین الاهی و پیمان قبلی
با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، شایسته می دادیم یکم یک از ما کم یار و بدو
است!

سپس آنحضرت به یاران نشان رو کرده فرمودند

«إِنصَبِرُوا رَجَعْتُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ فَوْزٌ اللَّهُ لَا دَعْلَتُ الْمَسْجِدَ إِلَّا كَمَا دَخَلَ
أَحْوَى مُوسَى وَ هَارُونَ، بِدَقْنٍ لَهُ أَصْحَابُهُ، «ذَهَبَ أَنْتَ وَ رِيكَ
فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» وَ اللَّهُ لَا أَهْلُ إِلَّا بِرِيَازَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، أَوْ لِقَيْصِيَّةٍ أَقْصَبَ، فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ الْجُحْدُ أَقَامَهُ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يَغْرُكَ النَّاسُ فِي جَبَرَةٍ.»

و باز گردید، خدایانان رحمت کند، به خانه مسوگنه، دیگر وارد این
مسجد نخواهم شد، مگر آنگونه که برادرانم موسی و هارون و بود شدند
و کسی که پیروانشان گفتند، «خو و خدا، یست برورید و جنگه کنه!» ما، این جا
مستقیمه ایم!

به خانه مسوگنه، به مسجد نمی آیم؛ چر برلی و بهارت [مربت]
رسول خدا صلی الله علیه و آله یا انجام دادن قضاء می (بین مردم)؛ چور بر حجتی که
رسول خفه او را بر پا داشته، و نیست مردم را در حیرت و سرگشتگی
رها کنند.

۱- سحرانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، خطبه طائوته،

شیخ برنگوار مرحوم کلیبی (متوفای ۳۲۸) در کتاب «روضة»، به سند خود، از ابوالهشتمین شیعیان روایت می‌کند که روزی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برای مردم سحرانی کرده چنین فرمودند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، كُنْ حَتَّى يَلَا كَيْفَ وَتَمْ تَكُنْ لَهُ...»

«سپاس خدایی را که جز او خدایی نیست، او زنده بود بدو و چگونگی و براهش نبوده است...»

مرحوم کلیبی پس از نقل بخش حمد و ستایش پروردگار این خطبه، آورده است که حضرت، مردم را چنین مورد خطاب قرار داد و فرمودند:

«أَمَّا الْاُدْيَ فَلَقِيَ الْحَيَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ أَقْبَضْتُمْ الْعِلْمَ مِنْ مَقْدِيرِهِ، وَ شَرِئْتُمْ الْمَاءَ بِعَدْوِيَّتِهِ وَ آذَقْتُمْ الْخَيْرَ مِنْ مَوْجَعِهِ، وَ أَحَدْتُمْ مِنَ الطَّرِيقِ وَاجِعَةً وَ سَبَلَكُمْ مِنَ الْحَقِّ نَهْجَةً، لَنَهَجْتُمْ بِكُمْ السُّبُلَ وَ يَدَّتْ لَكُمْ الْأَعْلَامُ وَ أَصَاءَ لَكُمْ لِإِسْلَامٍ، فَأَكَلْتُمْ زَعْدًا وَ مَا عَالَ مِيَكُمْ عَائِلٌ وَ لَا ظَلَمَ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَ لَا مَعَادَتْ وَلَكِنْ سَبَلْتُمْ سَبِيلَ الظَّلَامِ فَأَظْلَمْتُ عَنْكُمْ دَنَابَكُمْ بِرَحِيحٍ وَ مَدَدْتُ عَلَيْكُمْ أَبْوَابَ الْعِلْمِ، فَظَلَمْتُمْ بِأَهْوَائِكُمْ وَ اخْتَلَفْتُمْ فِي دِينِكُمْ، فَأَفْتَيْتُمْ لِي دِينَ اللَّهِ بِعَمْرِ عِيَمٍ وَ اتَّفَقْتُمْ الْقَوَاةَ فَأَهْوَيْتُمْ، وَ تَرَكْتُمْ الْأَيْدِيَ لِمَنْ تَرَكْتُمْ فَأَصْبَحْتُمْ تَحْكُمُونَ بِأَهْوَائِكُمْ، إِذَا دُكِرَ الْأَمْرُ سَأَلْتُمْ أَهْلَ الدُّخْرِ، فَإِذَا أَتَوْتُمْ قُلْتُمْ هُوَ الْعِلْمُ بِعِيْدِهِ، فَكَيْفَ وَ قَدْ تَرَكْتُمُوهُ وَ تَبَدَّلْتُمُوهُ وَ خَالَفْتُمُوهُ؟»

«رویدال! غما کنید! محضدور! هیچ ما زودت و فحشور و حیم ما اجترمت و ما اجترمت»

وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَفِذٌ مِمَّنْهُمُ أَتَى صَاحِبَكُمْ وَ
الَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَ أَتَى عَالَمَكُمْ وَ الَّذِي يَعْلَمُ غِيَاثَكُمْ وَ وَصِي بَيْنَكُمْ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَلَهُ رِزْقَكُمْ وَ لِسَانُ سُورِكُمْ وَ السَّعَاءُ بِمَا
يُضِلُّكُمْ فَتَرَى قَدِيلَ زُوَيْدٍ أَيْرَى بَيْنَكُمْ مَا وَعَدْتُمْ وَ مَا سَرَلِ بِأَلْتُمْ
فَيَلْزَمُكُمْ وَ سَيَسْأَلُكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ أَيْسَكُمْ مَتَّعْتُمْ تُحْشَرُونَ وَ إِيَّيْ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَدَا تُصِيرُونَ.

اُم و الله لو كان بي عِدَّة اَصحاب طالوت اَوْ عِدَّة اهل يثرب وَ
هَمْ اَعْداء كُمْ لَصَارْتُمْ بِسَيْفٍ حَتَّى تُسَوَّلُوا اِلَى الْحَقِّ وَ تُسَيَّرُوا اِلَى
الصِّدْقِ، فَكَانَ اَزَّ قَى لِلْفَتَى وَ اَحَدٌ بِالرُّفْقِ اَللَّهُمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ
اَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.»

«سوگند به کسی که دانه را سگای و انسان را آفرید، چنانچه
شما دانش در از معدنش می گرفتید و آب گوار می نوشیدید و نیکی را در
انبار خویش ذخیره می کردید و راه روشن را گزینش می کردید و حق را
از مسیر خویش می پیمودید، راهها بر شما روشن و آشکار می شد و
نشانها بریشان هویدا می شد و سلام بر شما پرگو روشنائی می افکند
پس با احدیش از نعمتهای الهی بهره مند می شدند و هرگز کسی از
شما مسلمانان و حتی تقدر تویی مورد ستم قرار نمی گرفتند و لی شما راه
قاریکی را پیمودید لکن دنیا با تمام گستردگی اش بر شما ناریک و سیاه
شد و دوحای دانش به وریشان بسته شد.

بر پایه هورهای نفسانی خود سخن گفتید و فردینان به اختلاف
القادیه پس بدون آگاهی به دین خدا، حقو عبادت کردید و از گمراهان
پیروی کردید آنها هم شما را هریب دادند. اما ان و دعا کردید: الله هم
شما را ترک کردند. سپس مطایب هورهای نفسانی خود قصص و حکم
صادق گردید

در مشکلات از اهل ذکر (اهل بیت علیهم السلام) چاره جویی می کنید و
هنگامی که گمراه گشایی می کنید، گوید که این دانش و علم حقیقی است
(یعنی به یزتری علمی و کمالات ما افزون می کنید) پس چگونه او را

توبه نموده پشت سر گذاشتید و به مخالفان یا او برخاستید؟

اینها مهلت دهید و صبر کنید، به رومی هر چه کاشته‌اید، درو می‌کنید و کیمبر اعمالتان را خواهید دید.

می‌گویند به خدایی که دانه را شکافت و انسان‌ها را آفرید، به درستی دانسته‌اید که صاحب اختیار شما من هستم و همانم که فرمان پیروی از من را دریافت کرده‌اید و من دانسته‌ام و دانای شمایم آن‌که سعادتمندان به سیم نهم و جانانین پیامبرتان ﷺ ام و برگزیده پیرو دگواتان و روان نورتان و آگاه به مصالح شما.

مهلت دهید؛ به رومی آنچه وعده شده‌اید و سیر آنچه ملکتهای پیشین گرفتار شده‌اند، بر شما هر دو حواله آمد و خداوند عز و جل (در شب آفرینش) دربارهٔ پشوالی‌تان از شما بازخواست می‌کند و (خردای قیامت) با آنان معشور شده و مسووی خدای عز و جل رسپار می‌شود.

به خدا می‌گویند، اگر به تعداد یاران طاغوت یا مسلمانان در جنگ بدر یار دانی داشتم که دشمن همه هم بودند، یا شمشیر به جنگتان می‌آمدم تا آن‌که به سری حق بازگردید و به وحشی و دسی روی آورید که این ورلش برای اصلاح (و جلوگیری از کفر و نفاق) بهتر و از مدان و بر منی نتیجه بخش بود.

بارالها، تو خود میان ما قصصرت به حق هر ما که بهترین قصاصت کنده‌ای.

دروی (ایوالهیم بن قیهان) گوید.

مفسر «میرالمؤمنین علی از مسجد بیرون آمده در راه از کنار اعلی گذر کرد که حدود سی گوسفند در آن بود (آن حضرت مگانه به آنها کرد و) فرمود

«وَاللّٰهُ لَوْ اَنَّ لِيْ رَجُلًا يَنْصَحُونِيْ لَكُنَّ عِزٌّ وَ جَلٌّ وَ لَسْتُ مَوْلًى بِقَدْرِ هَذِهِ الشَّيْءِ لَا زِلْتُ اَبْنِ اَكَلِيْهِ اَنْذَابًا عَنْ مُلْكِهِ»

«به خدا می‌گویند، اگر به تعداد این گوسفندان مردانی داشتم که برای برضای خدا و مسووش، خیر خواه ربرری مردم، می‌بودند، این

فرزند مگس خور را از سبطشلی به ریز می آوردم.»

(ابو الهیثم) می افزاید

شبانگاه آن روز ۳۶۰ تن با حضرتش بیعت کردند که تا پای جان همراهی کنند ع (برای آرمیدن آنان) فرمود «چون جمیع به سرهای تو رسید» در محله (احمد بن الزینب) حاضر شوی» آنان رفتند روز بعد، آن حضرت خود سر تراشیده در میدانگاه حضور یافت ولی جز پنج تن که عبارت بودند از: ابودر، حنظل، حذیفه بن یمان، عمار و دالاحره سمانه کسی دیگر نیامد. پس حضرت دستان مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده فرمودند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْا كَمَا اسْتَضَعَّ بَنُو إِسْرَآئِيلَ هَارُونَ. اللَّهُمَّ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُحْسِ وَمَا نُغْلِي، وَمَا يَحْضُرُ عَلَيْكَ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ تَوْفِي مُسْتَبِأً وَاجْتَبَى بِالصَّالِحِينَ أَمَّا وَالتَّيْبَتِ وَالْمُنْجَبِي إِلَى التَّيْبَتِ (وَفِي نُسَخَةٍ وَنُسْخَةٍ لَقَدْ وَ الْجَنَابِ إِلَى التَّجْمِيرِ لَا لَعَهْدُ عَهْدَةٍ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّي صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَا زِدَتْ الْمُحَايِفِينَ خَلِيجَ الْمُتَنَبِّئَةِ، وَ لَا تُرْسَتْ عَلَيْهِمْ شَائِبَتِ صَوَاعِقِ الْمُتَوَرِّ وَ عَنْ قَلِيلٍ سَيَقْلَمُونَ.»

«ایار (ایها) این مردم چون بنی اسرائیل - که هارون را برگزیدند - من به ناتوانی گشادند. بار (ایها) به درستی که بر نهادن آشکارا انگاهی و هیچ چیزی در زمین و آسمان بر تو پوشیده نمی ماند. هر مسلمان بمیران و به شایستگان پیوندد

سوگند به خانه رضوانه خدا) و دستخوار خواهد و بنابر مسجعهای و سوگند به مردانه و آند که به قناب برای من جعوه می برد) اگر نبود پیمانی که رسول خدا از من گرفت، خلافت کثکان را به آب راو مرگ می رساندم و رگبار گندهای مرگ را بر سرشان فرو می ریختم و رود باشد که بماند.»

[روایتی از ابن ابی الحدید]

ابن ابی الحدید دانشمند معروفی در کتاب «الشعبه» و «حدک» به حدیث از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«امام علی علیه السلام شبانگاه حضرت فاطمه علیها السلام بر چارپای سوار کرده به کمر خانه آمدند می‌رفتند و یاری می‌طلبیدند آنها در پاسخ می‌گفتند ای دختر پسر خدا، بی‌بهره ما با این مرد (ابوبکر) انجام گرفته و اگر پسر عیسی پیش از ابوبکر می‌آمد، ما به جای او کسی نمی‌پذیرفتم»

حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: آیا سوار بود بیکر پیامبر را در خانه ها کرده آن را تهنیت نکند و به سوی مردم بیاوریم و ما او را بویکن بر سر خلافت بنشینیم؟

فاطمه علیها السلام نیز می‌فرمود: هو المحسن جز آن چه شد پسندش بود، انجام نداد و آن چه دیگران انجام دادند حاصلوند بار خوارستان خواهد کرد.»

ابن ابی الحدید هم چنین گوید:

از پیغام‌های مشهور و معروف معاویه به علی علیه السلام چنین است. بهیده می‌آورم دیروری را که مردم ما ابوبکر بیعت کردند و تو شبانه همسرت را بر آلاقی صومر کرده دست بردست دو هنر داشت حسن و حسین را در خانه یکایک اهل باغ و پیش کسوفانو اسلام رفتی و آنها را به خود دعوت کردی. ما همسرت نزد آنان رفتی و به وسیله قرزندانت آنها را ولعتمایی کرده به یاری یار و رسول حلقه خواندی. ولی بحر چهار یا پنج نفر کسی دعوت و پذیر نشد نه جان خودم سوگند، اگر حق ما تو بود پاسخ مثبت می‌دادند و بی ادعایت باطل بود و سخت نامأنوس و ناشناخته و غریبی! برگزیده بودی که به آن دست نمی‌یافتی و اگر تو

۱ شرح نهج البلاغه اثر ابی الحدید ص ۱۳۴ الشیعه و نقد ۱۰۴ القمیر ۷: ۲۸۱ بحار الانوار

ترواوش کرده‌ای، من گفته‌ام که نه ابو سعیدان از یاد بردم، آن‌گاه که تو را
تحریریک و هیجانزده کرد به او گفتم: «اگر چنین‌تر یار یا برادر و اسب و
می‌داشتی، یا این مردم می‌جنگیدم.» پس روزگار مسلمانان برای تو
یکسان نیست.^۱

[اعتراض و] سرنوشت مالک بن نویره

یکی از پژوهشگران^۲ در خلاصه کتاب «التهافت لثیواب لأحزان» مطبوعی
آورده که هشوده‌اش از این‌ها قرار است

پس از پایان برنامه بیعت‌گیری برای ابوبکر، روز جمعته‌ای
مالک بن نویره و نرد مدینه شد تا از نزدیک جانشین رسول خدا ﷺ را
بینند. هنگامی که وارد مسجد شد، ابوبکر را مشغول سخن‌رانی بر قرار
صبر رسول خند دید، پس از مگاهی (شکفته‌آمین) پرسید: آیا او از عبیده
سیم است؟

به او پاسخ داد: آری.

گفت: پس جانشین پیامبر و همان‌که رسول خدا، فرمان ناری و
پیروی از او را به من داده چه کرده است؟

مغیره بن شعبه گفت: تو ضایع بودی و ما شاهد و ناظر اتفاقی
پس از اتفاقی دیگر پیش می‌آید.

مالک گفت: به خدا سوگند، اتفاقی می‌باشد و می‌شود به خدا و
پیامبرش خیانت کرد. سپس به ابوبکر نزدیک شد و گفت: ای ابوبکر،
چرا از مسجد رسول خدا ﷺ بالا کشیدی؟ در حالی که جانشین پیامبر
خدا ﷺ بر زمین نشسته است؟

ابوبکر قریب برآورد. این صریح بیان کرد که چه بر پشت پاشنه
پایشان ازار می‌کنند، از مسجد بیرون گمید.

در این هنگام صحری خطبات و خالد بن ولید و فتله به پا نهادند.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲: ۲۷۷ کتاب سلیم بن قیس ۹

۲. ملا محسن ریض معینی کاشانی.

و مالک را لنگرهای با خفت و خوارگی و به رور از مسجد بیرون کردند
مالک سوار مرکبش شد و در حالی که این بیعت را می خواند از حله به
بیرون رفت.

أَطَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ بَيْنَهُ
فِيَا قَوْمًا مَا سَأَى وَ شَأْنُ أَبِي بَكْرٍ؟

- تا وقتی که پیامبر در میان ما بود از او اطاعت کردیم ولی این مردم مرا
ما ابو بکر چه کار؟

إِذَا مَاتَ بَكْرٌ قَامَ بَكْرٌ (عَمْرٍ مَكْنَهُ
تَبْلَغُهُ وَ سَبَبُ الْقَوَّةِ قَابِضَةُ الظُّلُمِ

اگر ابو بکر بمیرد، بکر دیگری، عصر به جای او برمی خیزد و این
مطلبه می کنند به خانه خدا، کمرشکن است.

يَذُبُّ وَيُشَاءُ الْغَضَارُ كَأَنَّهُ
يُجَاهِدُ بَعْدَ أَوْ يَتَوَمَّ عَلَى قَبْرِ

- هم بر تمام تزلزل از ابو بکر دفاع کرده و عمرش عیش را می پو شانند
مگر کسی که ناگروهی لغوه می ستیزد و یا هر گویی سوگواری می کند

فَعَلُوا قَدَامَ بِأَمْرِ الْوَحْيِ عَمَلِهِمْ
أَفْ وَلَوْ كَانَ الْقَبْرُ عَلَى جَبْرِ

- ولی چنانچه جانشین پیامبر قیام کند و بر آن دعا بشود، ما هم میام
می کنیم هر چند که روی آتش سوزان باشد.

راوی گوید

ابو بکر پس از استخوانی خلافتش، خالقه بن روید را به مپاهی به
سوی مالک اعزام کرد و به او گفت، عمر عثمان و شهر مالک را در برابر
لغوه مردم، شنیدی. فد از این قوس داریم که شکافی چه به پادیر. یحیی

کنند. فو مال این است که او را قریب دهی و سپس او را طرد کنی. او را
قتل پرسانی و روانست. او نه اسیر و نه گیزی. آنکه آنان مرده شده‌اند و رکاب
بسی پر نازند!

خالک به سوی عینة مالک بن‌ویر و حرکت کرد. مالک از این
مأموریت و لشکر آگاه شد. لباس جنگ پوشید و سرور اسب آساده
رویادویی به لشکر داد. شد. او خود از دلاوریان عرب و هم‌آور یک‌جانب
جنگ جو بود. خالک که او را چنین دید و حشمت کرد. بدو پناه ده دستور
ای دیگر از راه حیل و مکر واره شد. در عهد و پیمان‌های فراوان داد که در
امان است. مالک نخست نپذیرفت ولی خالک بالاخر به سوگندهای
خلیفه و شدید اطمینان در جنگ کرد و ولفور کرد. میرنگ و حریفانی در
کار بسته. بدین ترتیب مالک لباس جنگ از بن بیرون کرد و لشکر خالک
را به میهمانی میخواند.

میهمانی شب در حالی که مردم همگی در خواب فرو رفته
بودند. خالک و گروهی از همراهانش طبق مکر و عیبی با کمال ماحول نمودی
و پسری به خانه مالک می‌رفت. یوش بر آگشتند و همان شب خالک با
همسر مالک هم‌بستر شد. سپس دستور داد سه مالک در دیگری گذاشته
شود که غنای ولیمه عروسی آن شب او را می‌پختند. و هر مان داد که
همه لشکران از آن عدا بحورنگ سپس آنان قبیله را به نهب پر خور
و پدید آمد به اسارت گروه و آنان را اهل رده زمره شدند. او تواند
امیرالعه مسلمانان که از جماعت و فاجعه آگاه شدند، بمیدان
آمد و هرگز شده هر مردند.

﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

﴿ما همه از آن خدایم و به سوی او بازمی‌گردیم﴾

سپس این بیت را خواندند.

﴿ضِعْفٌ قَبِيْلًا قَبِيْلَةُ الْخَمْرِ تَمْسِكُ

وَكُلُّ أُمَّرَأَةٍ وَ قَتْلُ وَ تَقْدِيرُ

اندکی شکیبایی و صبر کن که پس از هر سعی گشایشی است و هر
کاری را زمانی و تقدیری هست.

وَلَيْسُ فِي حَالَتِنَا نَظَرٌ

وَلَوْ أَنَّ تَذْيِيرًا لَّهُ تَذْيِيرٌ

خداوند ناظر و شاهد کارهای ماست و هرگز از تدبیر ما تقدیر الاهی قور ندارد.

ماجرای قتل باجور امر دافه مالک به حسب خیالک در رویان سنی و شیعه نقل کرده اند^۱ هم چنین روایت شده^۲ است که

ابو قتاده انصاری از لشکریان خالد بود. او پس از کشته شدن مالک و تجاوز خالد به همسر مالک، به مدینه سوار شد و با شتاب هر چه میامر خود را به ابوبکر رساند و مدح و را بازگو کرد و میگویند یاد کرد همگن در لشکری که به فرماندهی خالد باشد، شریک نکند. ابوبکر گفت: هائیم جنگی، اعراب یاد پیشین را فریخته و خالد از فرمان من سرپیچی کرده است.

عمر با تسلیت مدح نزد ابوبکر رفت و مدتی در این باب با او مذاکره و مشورت کرد. او در پایان گفتگو گفت: ایک قصاص خالد واجب شده است.

خالد بن ولید به مدینه بازگشت و در حالی وارد مسجد شد که پیراهنی از کرامی به تنیده و رویش بر آهلی به تن کرده بود. تیره های نیزه نشان فرماندهی در دستاوش فرو کرده بود و رویش به مسجد، عصر پیش و بعد، تیره ها را از دستار خالد بیرون کشید و خرد کرد سپس رو به خالد کرده گفت: ای دشمن جان خویش! بر ستمانی می تازی و

۱. عمالیه ۲، ۸۳۳، التهاب برون الأحرار، ۸۶، مسائل (شافعیین ج ۱)، ۷۶: وحوال التور (چاپ قدیم، ۳۵۰، ۸، ۳۳۰) (با اندک عتلاص).

۲. کنز العمال ۳، ۱۳۳، الإصباح ۶، ۳۶، الاستیعان ۹، تاریخ ابوالفداء ۱، ۶۶۶: تاریخ یعقوبی ۴، ۱۱۰: وفيات الأعيان ۲، ۳۰۴، ۳۰۵، در شرح حال و شیمه بن موسی، الإيضاح (مصلح شاذان)، ۱۳۳، تاریخ طبری ۳، ۱۲۶۱، تاریخ ابن اثیر ۳، ۱۴۹، البدایه ۴، ۱۲۹۵، تاریخ ابن عساکر ۵، ۱۱۰۵، التذیر ۷، ۱۵۸، ۱۶۶.

۳. بحوال التور (چاپ سنگی)، ۸، ۲۵۲: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۷، ۲۰۶، کلم ابن

او را می‌کشید؟ سپس با همسرش آمد؛ ش می‌کسی؟! به خدا سوگند که
مردگمبارت می‌کند!

خالد خاموش ماند؛ چون می‌پنداشت که نظر ابو بکر هم مانند
عمر است؛ لذا مرد ابو بکر رفته عذرخواهی کرد ابو بکر سورمیس را
پای برد و از رجائیت آشکارا او درگذشت.

خالد ملاقاتی به مسجد بازگشت و عمر را که هنوز در آنجا
بود مورد خطاب قرار داد و گفت: ای مرد اُمّ شمس! نزدیک بیا!
عمر با شنیدن این جمله و خطاب دانست که ابو بکر خالد را
پیشنهاد داده است، لذا با او مخفی نگفت و به خفا خود در رفت.

مرحوم علامه مجلسی گوید:

خشم و پرحاشی عمر بر خالد در بن جریدن مستملاً پس میبای
پاسداری از دین و حفظ شریعت اسلام بوده؛ بلکه از آن رو بود که او و
مالکین نویره در میان جاهلیت هم پیمان یکدیگر بودند و زمانی که
دانش خالد قاتل سعد بن عباد است از او گذشت!

عصی از روایات بزرگ شیعه را اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام
کرده‌اند که:

عمر بن خطاب در دوین حکومت خود دوری خالد بن نویره را در
ماهی بیرون مدینه به طور اتفاقی ملاقات کرد و گفت:

خالد! آیا تو قاتل مالک هستی؟

خالد گفت: ای امیر المؤمنین! گم مالک بن نویره را برای کدورتی
که بین من و او داشتیم، در مقابل سعد بن عباد را هم به خاطر کینه‌ای
که میان او و شما بود به قتل رساندم.

عمر بر این سخن شادمان شده خالد را به سینه خود چسباند و
گفت: تو شمشیر خالد را شمشیر پیامبر بوی؟!!

[جمع آوری و تنظیم قرآن کریم]

شایم بن قیس هلالی^۱، داستان مصعبه را به روایت سلمان فارسی آورده است، تا آنجا که گوید:

هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، پیامشکنی و بی وقایع مردم را دید، در خانه نشست و به جمع آوری و تنظیم قرآن همت گماشت و بیرون پیامد تا آن را به انعام رسانید. این قرآن برگزیده، نشانه گوسهند و تکه های پارچه نوشته شده بود که حضرت صم و با ثاب و تریس و ناسیح و مسوح، بازویسی می نمودند. در این هنگام، ابو بکر قوسندهای درد ایشان فرستاد که از خانه بیرون بیایید و بیست کوزه مولا علیه السلام بیهوش دادند «من مشغور جمع آوری قرآنم و سوزیدم یاد کردم که جس برای نماز ردا بر دو لبم بیکم تا این که آن را به انجام رسانم».

بدین ترتیب هیأت حاکمه چند روزی از حضرتش دست برداشت.

حضرت علی علیه السلام در پایان، قول جمع آوری شده را در پارچه ای پیچیدند و مهر کردند.

در روایت دیگری آمده است که:

امام علیه السلام آن قرآن را با خود آورد و در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز کرد و بر رسول خدا درود فرستاد، سپس به سوی مردمی آمد که با او بکر در مسجد گرد آمده بودند و با صدای بلند و رسا فرمود:

«لَيْتُنَا نَكُنَّا إِيَّاهُ لَمْ نَرَلْ مِنْهُ قَبْضَ رَسُولٍ أَوْ مَشْغُولًا بِعُسْلِفٍ
عَمَّ بِالْقُرْآنِ عَقْرٌ جَمَعَهُ كُلُّهُ فِي هَذَا الثَّوْبِ الرَّجِيءِ. فَلَمْ يُزِرَّ اللَّهُ عَلَى
رَسُولِهِ آيَةً مِنْهُ إِلَّا وَقَدْ حَقَّقَتْ وَ لَيْسَتْ مِنْهُ يَتَّةٌ إِلَّا وَقَدْ أَفْرَأَتْ بِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَمِي نَائِلٌ».

۱ کتاب شایم بن قیس ۸۶، ۸۷، بحار الانوار (چاپ سنگی) ۸، ۵۱، ۵۷ احتیاج طبرسی

﴿لَا تَقُولُوا عَدُوًّا إِنَّا كُنَّا عَنْ خُدا عَابِدِينَ﴾

«ای مردم! از محظنه رحلت رسول خدا ناکنود، نخست به هوس و دهن نو و سپس به گزندآوری قرآن مشغول بودم. اینکه در این پارچه است. همه آیاتی را که بر پیامبر فرو فرستاده شد نوشتم و آیه‌ای نیست که بسوی خدا آن را بر من نخوانده و تأویفش را به من نیاخته باشد.»
 ﴿تا این‌که در (فرمان) قیامت نگویید، ما از این امر غافل بودیم﴾^۲

سپس مولانا رحمته فرمود:

﴿لَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي كُنَّا نُشْرِكُ بِإِلٰهِكُمْ قُلْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْلِمُونَ﴾
 حَقِّی وَّمَا أَدْعُكُمْ إِلَّا لِكِتَابِ اللَّهِ مِنْ حَاجَتِهِ وَحَاجَتِهِ

«روزی قیامت نگویید که من شما را به یاری خود بخواندیم و حق را یادآوری و خبر ده تمام قرآن از آغاز و پایانش دعوت نکردم.»

در این جا صبر فریاد برآورد قرآنی که داریم ما را از قرآن شو بریدار کرده است! در رویی دیگر آمده است که هر گشت قرآن را نگذار و بی کاست بگو! پس حضرت علی علیه السلام خطاب به مردم فرمود:

﴿إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَوْحَىٰ كُمْ قَسَدًا، إِنِّي مُخَلِّفٌ بَيْنَكُمْ الْقُلُوبَ كِتَابِ اللَّهِ وَغَيْرِي أَهْلُ بَيْتِي، فَإِنَّهَا لَأَنْ يَفْقَهُ حَقِّي بِرَدِّهَا عَلَيَّ الْخَوْضِ فَإِنْ قَبِلْتُمُوهُ، لَأَقْبَلُوهَا مِنْهُ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّهُ قَدْ بَيَّنَّ بَيْنَكُمْ بَيْنَ الْوَلِّ وَاللَّهِ فَيَا أَيُّهَا أَهْلُ بَيْتِي أَتَوَدُّونَهُ، وَبِاسْمِهِ وَبِاسْمِهِ وَتُحْكِمُهُ وَتُحْكِمُهُ﴾
 مُتَشَابِهًا، وَخِلَالِهِ وَخِلَالِهِ

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنانچه به شما وصیت فرمود من در چیز سنگین و گرانبه در میان شما می‌گذارم کتاب خدا و عترتم را که به حق بیست من است. این حق از هم جدا نمی‌شود تا آن‌که کسر حوض کوثر به من بازگردند»

پس اگر قرآن را بدیده‌اید، هر هم امروزه آن پدیدار تا صبح
شما به آن چه خدایوند نازل فرموده قصاصت کنم. چو از همه نفع ده
تأویل، ناسخ و منسوخ، محکم و منشاء و حلال و حرام آن دانایم.
همه ریا دگر، شریعت برآورد آن را به خودت ببر تا از هم جدا
شوی؛ و از بیاری نه به تو و نه به آن است!

آن گاه «سیر مؤمنان» بقرآن به حانه بازگشت در محراب
سازش نشست و آن قرآن را در جامان گرفت و بشکری از آن به تلاوت آن
مشغول شد.

در این هنگام، عقیل برادر آن خدو و وارد شد چون گریه
حضرتش دید هر چه داشتند بر خرم، چرا گریه می‌کند؟ حدیث
دیدگانت را بگویم نکند!

مرد «برادر» نه خدای سوگند، گریه‌ام در کار قویش نیست که
این چنین در گمراهی خود تاخته و مردودی تفرقه و جدایی مرو رفته‌اند.
در جنگ و ستیز با من، هم دست شده‌اند؛ همان گویه که از پیش در جنگ
به پیامبر خدا ﷺ دست به دست هم داده بودند. خداوند لایق آن به کبر
و مجازات بر ماند که رشته پیوند خانوادگی مرا هم ببرد و حاکمیتی که از
پسر صمیم به من رسیده بود، به ناحق شصت کرد.

پس با صدای بلند گریه کرده فرمود: **وَإِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

پس از آن به این بیت متعقل شدند

مَا نَسْأَلُكَ كَيْفَ أَتَى؟ فَيَأْتِي

صَبُورٌ عَلَىٰ زَيْبِ الزَّمَانِ حَسِيبٌ

اگر جوابی، حال شوی، (گویم) من بر دیرنگ و مکر زمانه نه شدت
شکایت می‌کنم.

يَمُرُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَىٰ فِي كَأْسَةٍ

فَتُفْنَتُ هَاهُ أَوْ يُسَاءُ حَقِيبٌ

در من بسی دشوار است که از تو هتاک د یله شوم تا دشمنی شمانت کند
و دوستی از تو مداخله و نگران شود.

بار دیگر روایت سلیم بن قیس را می‌بینیم

حسین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه ماژگنسب.

عمر ده این‌یکو گفت. فقال علی نعمت تا برای بهجت کردن بیاید

که ما این‌یک حق این کاری نداریم اگر بیاید که ده دو این می‌دهیم.

ابوبکر هرستانه‌ای یا دین پیغام سزد حصصرم امیر علیه السلام مستاد

جانشین پیامبر حله، او را هره می‌خوانند!

پیک که پیغام ده رساند، آن حضرت هرمودند.

و سبحان الله! چه رود مو رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسپارد او و

اطرافانش خوب می‌دانند که حصصا و پیامبرش جو من کسی را به

جانشینی برنگزیده‌اند.

پیک ماژگنسب و سخن حصصرم را به ابوبکر ابلاغ کرد ولی به

دیگر او را فرستاد که بیگوید. هرمان امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کن!

پیک آمد و پیغام ابوبکر را رساند. حصصرم علیه السلام فرمودند

و سبحان الله! به خدا سوگند، دیر مانی نگلسته است که او را

هراموس کنند! به خدا سوگند، خوف می‌داند که این نام برگزینی هر من

شاید بشته بپسند. او حدود در آن جمع هفت نفره بود که رسول

خدا صلی الله علیه و آله دهنی دادند یا عوان امیرالمؤمنین بر من سلام کنند او و

یاوش بودند که پرسیدند، آیا این دهنی از جانب خدا و پیامبرش است؟

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها پاسخ دادند.

نَعَمْ. حَقًّا مِنْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ

الْمُسْلِمِينَ وَ صَاحِبُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْمُتَحَدِّثِينَ، يَقْبِضُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ عَلَى الصُّرَاطِ، فَيُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ

(آری! و حقاً بن هرمان خدا و رسول او همه از امیرالمؤمنین و

سرور مسلمانان و پرچم‌دار گروه سپیدچهره (نورانی) است که خواهند

دور قیامت او را بر پل صراط می‌شاند و دوست که دشمنانش را به

جهنم و دشمنانش را به جهنم می‌فرستد.)

فرستاده نزد ابوبکر رعد و سخنان مولای علیه السلام را به او ابلاغ کرده

بدین‌گونه آن‌ها را در حضورش را دها کردند و هدف خود را دنبال نکردند.

سفید در قیاس روایت سلمان را چنین ادامه می دهد.

شب هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام همسرتان حضرت فاطمه علیها السلام را بر چاروبایی سوار کرد و دستان وی را بر دوش حسن و حسین علیهما السلام را گرفت. آن‌ها سرخ یکا یک یازول رسول خلیل علیه السلام به در خانه هایشان رفتند و آن‌ها را در مورد حق (خلافت) خود سوگند دادند و به یاری خویش فراتواندند. چو ما چهار تن (سهامند ایورده) مقداد و ربیرین غوام) کسی در صورت حضورش را پاسخ نداد. ما موی سر مرئوسیم و امدادگی خود. تا پای جهان اعلام داشتیم. زیرا در این یاری، ژرف نگرفتو از ما بود.

امیر مؤمنان علیه السلام چون از طریقی یاری نکرد و پراکندگی مردم را گرد خود و از سوی دیگر جمع شدن به دور ابو بکر و نعلین او را دیدند. خانه شبی را برگزیدند.

آن‌ها دست بردن نمودند و حضرت علی علیه السلام حلقی در گوشه خانه رها می کردند. اما عمر به ابو بکر گفت: چرا علی را برای بیعت گرفتن می خوانی؟ تنها او و چهار نفر دیگر باقی مانده اند.

ابو بکر جست به عمر، مردم، مهربانان ویران و موران پیش تر بود. در حالی که عمر سنگدل تر، خشن تر و صم گتر بود.

ابو بکر پرسید: چه کسی را به دیالشی بهر میسیم؟ عمر گفت: فتنه را؛ چون آزاد شده و از قبیله هندی بر کعب و سردی حش، سنگداری و تند خویم.

ابو بکر او را به همراهی چند هم دست روانه منزل حضرت علی علیه السلام کرد. آن‌ها نخست اجازه ورود خواستند که به هیچ یک داده نشد. هم دستان فتنه نود ابو بکر و عمر که میدان گروهی در مسجد طلسمه بودند. رفتند و گفتند: اجازه ورود به ما داده نشد.

عمر گفت: بروید! اگر هم اجازه داده نشد، وارد خانه شوید! آن‌ها موهجعت کرده بار دیگر اجازه ورود خواستند. حضرت فاطمه علیها السلام که به پشت در آمده بودند، فرمودند:

«أَخْرِجْ عَنْكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا عَلَى نَبِيِّ يَغْتَرِ إِذِي.»

«بر شما گناه می شمارم که بدون اجازه وارد خانه ام شوید. گریه آمده، چرا فتنه ملعون که بر جای مانده نزد عمر بازگشاید»

و ماحجر را بازگو کرده گفتند: از گناه پرهیز کردیم که بی چاره بود
خانه‌های شویم.

عمر به خشم آمده فریاد برآورد: «ما را چه ده زنان؟ سپس به
اطرفیاناش دستور داد هر یک جمع کنند آثار ده هیرم به سوی خانه
حضور علی (علیه السلام) آنجا را ادوات خانه لاشد. عمر فریاد برآورد:
«علی! به خانه سرگند باید از خانه بیرون آیی و با خیمه بیست کسی
و گریه آلتی را بر تو شعله‌ور کنم»
حضور با خیمه (علیه السلام) به پشت در آمده فرمود: «عمر! تو را به ما
چه کار؟»

عمر گفت: در را باز کن و گریه خانه را به آتش می کشیم.
حضور قاطعه (علیه السلام) فرمودند: «عمر! مگر «خدا» نمی برسی که
وارد خانه‌ی می شوی؟» ولی عمر از بازگشت خودداری کرد و دستور
آتش داد. آن‌گاه دورا به آتش کشید و با صریح آن را گشوده و وارد خانه شد.
حضور قاطعه (علیه السلام) دونه رویش قریب گرفته ناله برآورد: «سدرجاسا ای
رسول خدا!»

عمر شمشیرش را که در میان بود بلند کرد و بر میخوی
آن حضور که صبا دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود تیر شیب برآورده و در را
به داری می طاقیدند: «ای آستانه!»
عمر پس در تازیانه بر بازوان و هرا (علیه السلام) نوخت. آن حضور فریاد
کشید:

«یا رسول الله! لیثس ما خلقت أبویک و عمر»

«ای رسول خدا! بزرگوار عمر چه بد شد را جانشینی کرد.»
در این هنگام حضور علی (علیه السلام) بسته گریبان عمر اگر گفتند ای
بنده کرده به میان گویندند بدان گونه که بیسی و گردن رخس شد و
قصه کشن او را که دعا که یدآور سخن و سهارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
شدند. «ما فرمودند».

«و الّٰدی کرم محمداً صلی الله علیه و آله یب التّوبة» ی ابن
صهاک، «لو لا کتاب من الله نبق و عهد عهد لی رسول الله لقمضت

اِنَّكَ لَا تَدْخُلُ بِیَّی

«سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را با بیعت گواهی داشت، ای
چهره ضعیف! اگر حرمات پیشتر حدیث و پیمان من به پیامبر نبود،
می دانستی که تو وارد خانه ام نمی شدی (و قدرش و جرأت آن را
نداشتی).»

حرمات که همراهش را به کمک طلبید آنان وارد خانه شدند.
حضرت علی علیه السلام شمشیر به دست گرفت، قصد وحشت زده و شفاف و
ترس نمود را به ابوبکر رسانید و چون از قدرت و شجاعت حضرت
علی علیه السلام آگاهی یافت، از آن بیمناک بود که حضرتش از خانه بیرون آید
و به جنگ بر دازد تا گریزش واقع، ابوبکر بدو مسنون داد و گوید: اگر
بیرون نیامدی به خانه ام می پریدی و چنانچه نزد آمدن خود جاری کرد خانه
را به آتش کشیدی!

فعل معون با شتاب برگشت و در یارانش بی جا به یورش بردند.
حضرت علی علیه السلام به طرف شمشیر خود رفت که گروهی او را در حالت
سود کردند. آن حضرت شمشیر یکی از آنان و برگرفت ولی جمعیتی
حمه و شده شمشیر را باز پس گرفتند و روسمانی به گردن آن حضرت
انداختند. حضرت فاطمه علیها السلام خود را بر در خانه به امم علیها السلام رسانید تا از
بیرون بودن آن حضرت جلوگیری کند و می گفت: معون چنان ناآرامانه
بر بازوی حضرتش زد که دخم آن تا زور شهادت آن برگردان چون
ناز و نعلی، گریه باقی ماند.

بدین قریب، حضرت علی علیه السلام را شادمان و کشان کشان برد ابوبکر
برآمد. عمر با شمشیر کشیده بالای سر آن حضرت ایستاد حال می دید،
ابو عبیده جراح، سالم هلام ابوجحیه، شعاب بن حنبل، مغیره بن شعبه،
اسد بن حضیر، بشیر بن سعد و تعدادی دیگر شمشیر به دست دور
ابوبکر را گرفته بودند.

[احتجاج حضرت فاطمه علیها السلام با ابوبکر]

در روایت عباسی آمده است (بعد از این حوادث) حضرت فاطمه علیها السلام به

مسجد آمده خطاب به ایوب‌نکر فرمودند:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَتَوَدُّ أَنْ تُؤْخِذَنِي مِنْ رَوْحِي؟ وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَنْفُتْ
عَنْهُ لَأَنْفُزَنَّ شَعْرِي وَلَأَنْفُزَنَّ جَنِي، وَ لَئِنْ قَبُرَ أَبِي وَ لَأَصْبَحَنَّ إِلَى
رَبِّي.»

«ایوب‌نکر! آیا روا داشتن شوهرم می‌خواهی مرا بیوه کسی؟ به خدا
سوگند اگر از تو دست ن‌داری، گیسو پریشان می‌کنم و گریبان چاک
می‌دهم و به کنار قبر پدرم افتاده سوئی خدا، مرید برمی‌آورم،
سپس دست حسین علیه السلام را گرفته عازم قبر رسول خدا شدم.
و این هنگام، امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان فرمودند:

«لَذِكْ اِئْتَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَالِي أُرَى جَنِي
الْمَدِينَةِ تَكْفَنَانِ وَ اللهُ إِنْ تَشَرَّتْ شَعْرُهَا وَ شَقَّتْ جَنِيهَا وَ أَتَتْ قَبْرَ
أَبِيهَا وَ صَاخَتْ إِلَى رَبِّهَا، لَأَجْمَلَنَّ بِالْمَدِينَةِ أَنْ يَخْتَفَ بِهِ.»

«و دختر محمد صلی الله علیه و آله را دریاب که می‌بینم دیو‌های شهر به لرحه
درآمده و در حال فروریختن است. به خدا سوگند اگر موی پریشان کند
و گریبان چاک دهد و در کنار قبر پدرش به سوئی خدا پیش فریاد آورد،
برای این مردم مهلتی نماند و زمین همگی آنها را فرود برد.
سلمان شنایان خود را به حضوت و همراهی رسانید و عرصه
داشت. ای دختر محمد، بازگرد که خداوند پدرت را برای مردم رحمت
فرستاد»

حضرت رهبر علیه السلام فرمودند:

«سلمان! قصه چنان علمی کرده‌اند! در مورد منی شکیبایی ندارم!
بگذار تا بر قبر پدر رفته گیسو پریشان و گریبان چاک کنم و به درگاه
خدا بروم و بگویم:»

سلمان عرض کرد: بیم آن دارم که همه شهر به کام زمین فرو رود
و این مردمان علمی است که به تعانه درگردید و از این کار درگذرید

حضرت راهبر علیه السلام فرمودند:

«إِذَا أُرْجِعُ وَأُصْبِرُ وَأُتَمَّعُ لَهُ وَأُطِيعُ»

«بسیار ای، به فرمان او باز می‌گردم و تشکیه‌ی من می‌کنم و فرمانش را پذیرفته اطاعت می‌کنم»^۱

حضرت امام صادق علیه السلام به دلیل مرحوم ضیوسی در «الاحتجاج»:

فرموده‌اند:

هنگامی که امام علیه السلام از خانه بیرون کشیدند، حضرت
عاطمه علیها السلام به همراهی همهٔ یانوان بنی‌هاشم بیرون آمده به قبر مطهر
رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شدند و فرمودند:

«قُلُوا عَنِّي ابْنَ عَمِّي، قَوْلَ الَّذِي نَقَّحَتْ مُحَمَّدٌ أَبَا الْحَقِّ، لَئِنْ لَمْ تَحْمِلُوا
عَنْهُ لَأَتَّشُرَنَّ شَفَرِي وَلَا ضَعْفَ قَبِيضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
قُلُوبُ رَأْسِي وَلَا ضَعْفَ عَيْنٍ إِلَى اللَّهِ قَبَارِكُ وَنَعَالَى قَدِ نَافَقُ صَالِحٍ بِأَكْرَمَ
عَلَى اللَّهِ مِنْ وَلَدِي»

«پسر عمویم را رها کنید، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله به حق
فرستاد، اگر ای را آزاد نکنید، موهایم را پریشان می‌کنم و پیرهن رسول
خدا صلی الله علیه و آله را بر سر می‌گذاهم و نه درگاه خدا بود تبارک و تعالی هر چه
بر من آورد، نافقهٔ صالح از خود ندانم در پیشگاه خدا گرو می‌تر می‌ست»

مسلمان گوید:

من نزد یک حضرت عالمه علیه السلام بودم. به خدا سوگند، دیدم

تفسیر عثانی ۴: ۱۹۹ تفسیر برهان ۲: ۹۳؛ بحار الأنوار (چاپ سنگی)، ج ۶۶

ناظرانگری در این حوادث عظیم، طاقت‌فرسا و جان‌سوز و درگاه ناپذیری از حق جامعه
می‌توان دریافت که در این گونهٔ لغات حساس و سربوشت‌منز است که دره‌ای از عظم و یزدگی
نهاد و هوسیده حضرت رهبر علیه السلام آشکار می‌شود. آن‌حضرت به همهٔ مقام و الایر که در پیشگاه
احدیت دارند یک‌پارچه و صراحتاً مطیع و فرمان‌بر امام خویش‌اند. این خود مزوگ‌ترین درس و الگو
برخی همهٔ شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که چگونه اسیر و جاهد ملتزم فرمانها و
دستورهای امام زمان خویش یعنی حضرت حجت‌البن الحسن المهدی (ع) و روح‌العالمین علیهم السلام باشند.
باشیم و در ولایت، از همهٔ هستی خود درج می‌نوریم.

دیوچه‌های مسجد رسول خدا ﷺ به حرکت درآمده بود یک است که از جای کنده شود؛ بدان گونه که عبور افراد از زیر دیوارها امکان‌پذیر است. به محض روشن نزدیک‌تر شده عرض کرد:

«و انانو و نبرور من! خداوند پدرتان را رحمت بر جهانیان هرستان و شما عدهٔ بشان را سحر دهد»

حضرت قاطمه رضی الله عنه برگشت و دیوارها هم به جای خود برگشتند. در اثر این حرکت، گرد و غبار آن وارد بینی‌ها مان شد.

مرحوم شیخ کلینی^۱ حدیث سیزدهم حضرت امام باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«حضرت قاطمه رضی الله عنه پس از آن حوالت، بواسطهٔ عمر رگرفته و کشیدند و فرمودند:

أَمَّا وَاللَّهِ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ لَا آتِي أَكْثَرُ أَنْ يُعْصِبَ النَّبِيُّ مَنْ لَا قَاتِبَ لَهُ، لَقِيتُ سَأَلْتُمُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ أَجَدُّهُ خَرِيعَ الْإِجَابَةِ.

(ای زادهٔ خطاب! به خدا سوگند، اگر از یلارگی بی‌گناهان ناخشنود بودم، می‌دانستی که به خداوند سوگند می‌خوردم و دهانم را خنثی رود برآورده می‌یافتم).^۲

هم چنین روایت شده است^۳

هنگاهی که حضرت علی رضی الله عنه به روز از خانه بیرون آوردند حضرت قاطمه رضی الله عنه پیراهن رسول خدا ﷺ را بر سر نهاد و دست‌های دیوچه‌ها را به دست گرفته از خانه بیرون آمد. آن‌گاه نزد ابوبکر ذهب و فرمود:

«ای ابوبکر! مرا یا تو چه کار؟ می‌خواهی مرا بکشیم و به یتیم و یرمده کسی؟ به خدا سوگند اگر نه بود گیسوانم را پاره‌پاره کرده و به درگاه خدا شیون می‌آوردم»

در این هنگام مردی از میان جمعیت خطاب به ابوبکر فرمود:

۱. کافی ۱، ۳۶۰؛ بحار الأنوار و چاپ قدیم، ۴۸

۲. کافی ۲، ۲۳۷؛ بحار الأنوار (چاپ قدیم) ۸، ۲۹

پرویز تو که چس چس چسری؟ (یعنی، نه؟) پس اعمال و رفتار خود اهل بلا رنگی مردم که میس؟) سپس حضرت فاطمه علیها السلام دست دیرمؤمنان علیهم السلام را که رهایش کرده بودند گم خانه یا خود به خانه برد

د. روایت دیگری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمده است که فرمود:
«به خدا سوگند اگر حضرت فاطمه علیها السلام مو پریشان می کرد
مرگ (عذاب الهی) همه مردم را بود می گرفت.»

[چگونگی بیعت گرفتن از امیر مؤمنان علیه السلام به نقل از ابی العبد]

«ابن ابی العبد»^۲ به نقل از کتاب «التقیه» جوهری به سند خود از
آمار بن شریل رضی الله عنه شعیبی آورده است که گفت:

اسویم از همه پرسید: خاندان را دید، کجاست؟ عمر گفت:
بن جاسه ابو بکر گفت: هم نزد علی و یزید و اناه پس من
پرویز

بن دو روانه خانه علی شدند، عمر وارد شد و خالد بن ولید بر در
خانه ایستاد افراد زیادی در خانه بودند از جمله مقداد بن اسود و عمو
بنی هاشم، عمر و یزید را شمشیر به دست دید. به او گفت: این شمشیر
چیس؟

پرسید: آن را آماده کرده ام تا با علی بیعت کنم، عمر خست و
شمشیرش را برد و بر سنگی زد و شکست، سپس دست یزید را گرفت از
رمین بلند کرد و کشتن کشتن از خانه بیرون برد و به خالد سپرد و گفت:
خالد! او را مراقب باش.

خالد دست یزید را گرفت و او میاد جمعیت آنبوی که ابو بکر
برای پشتیبانی عمر و خالد فرستاده بود، گرفتار شد. عمر بار دیگر وارد
خانه شد و به علی گفت: یزید و بیعت کن! او برخواست و درنگ کرد

عمر دست او را گرفت و گفت: برخیز، تو از بلد شدی خودداری کردی عمر
دشمن را کشید و مانند ریز او را از خانه بیرون برد. حال دسب هر دو ر
گرفت و عمر و همراهانش آنان را با خشونت هر چه تمام تو می کشانند.
جمعیت انبوهی ایستاده، تماشاگر این صحنه (بی جایات کارانه) بودند و
خیابان‌های مدینه از آنبوه مردان لاف‌زنانه شده بود.

چون طایفه بنی نضیر افتاد عمر را دید، در میان آنبوه رسان و وید
می‌هاشم که گیر آورده بودند فریاد و فغان برآورد و بر دی خانه‌اش آمد.
و شپش روی و با صدای بلند گفت:

«ایوب‌یکرا چه بود بر اهل بیت چه عمر یورش بردید به خانه سوگند
دیگر! تو تا هنگامی که غله را ملاقات جسم - سخن بخوبی گفت:»
پس از بیعت ریز و علی علیه السلام فرو نشستن طوفا، ایوب‌یکر سوز
طایفه و کثرت و عمر را شهادت کردی حواستار سخن‌دوان او شد، پس او
و بنی شد.^۱

این ابی‌الحدید (به دنبال این فعل) گوید:

آمد به نظر من و جمعیت آن است که طایفه خشماک بر ایوب‌یکر و
عمر از دنیا رفت و حتی و صیبت کرد که آن دو بر جنازه‌اش مجاز نگذارند.
این حوادث از نظر هم‌کیشان ما معترسی‌ها از گناهان کوچک قابل
آسایش نیست، به هر حال، شایسته آن بود که ایوب‌یکر و عمر بر ایوب‌یکر
و محترم بدارند و تا آن دو بیم پراکنندگی و قتل‌گیری میان مردم!
دانشند اما آنچه که به گناهان شایسته تو می‌دهد، انجام دادند این در
حالی است که آن دو در استقامات دینی و دجه یقین، حدود داری
جایگاهی محکم و استوار بودند و چنین کارهایی، اگر هم خطایوریش
ثابت شود از گناهان کبیره نیست بلکه از گناهان حقیر می‌است که باعث
تیزی چشم از آن دو و از ولایت‌افتادن آنان نمی‌گردد.^۲

۱ شرح ابی‌الحدید: ۶۸ - ۷۹

۲ شرح ابی‌الحدید: ۶۸ - ۵۸. معلوم نیست ابی‌الحدید و هم‌وکرانش چگونه می‌خواهند
این قاعده را ثابت کنند. با کدام منطقی این همه جنایت و آزار صیبت به عبادالذین علیهم السلام و عصب

در این جا سخن این ابی‌الحسن است که هر چه شایسته آن و خواستش است بر او
نار به پایان می‌رسد.

[حوادث بر در خانه حضرت فاطمه (ع)]

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار^۱ گوید: در کتاب تسلیم بن قیس
جذلی رو می‌دیدم از ابی‌ابن ابی‌عبدالله و سلمان و عیدالله بن عباس که گفتند:
روزی که رسول خدا (ص) از دنیا رفته، هتور پیکرش به حاج
سپرده شده بود که مردم بیدار نشکستند و از دین خود برگشته حرمات
پیامبر را زیر پا گذاردند؛ در حالی که حضرت علی (ع) سرگرم غسل و
کفن و دفن آن بزرگوار بود. پس از آن هم بنا به وصیت حضرت، به
غیردویری توان کریم پرداخت و بدین ترتیب از مردم کناره گرفت.
عمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کرده‌اند؛ چرا من مردم
و خانواده‌اش، کسی را تو دشمن بفرست تا بیعت کند؟ ابوبکر، پس عمرو
عمرو، غنم را فرستاد و نه او گفت: نزد علی برو و بگو: فرمان جانشین
رسول خدا را اجابت کن.
قتل چند نوبت پیام‌های ابوبکر را به حضرت علی (ع) پاسخ
آنها را به ابوبکر رسانید. مانند آن‌ها که از رفس خودداری کردند. هم
حشمتی از جا پرید، با فریاد: خالده بن ولید و قتله را بر حوائج و دستور
داد همرم و آتش فراهم آورید، سپس روانه خانه حضرت علی (ع)
فاطمه (ع) شد.

خلافت را ترجیح ندادند. بر جنایت خالده بن ولید و پورش و حشمتی او به مالک بن نویره و حشمتی با
آنها ای اجتهاد سرپوش گذاشتند و معلوم نیست با چه سربووسی آن‌ها به جنایت در دربارهٔ پارهٔ من رسول
اکرم و آنکه خشم هر عجم پیامبر را از این ترس پیامبر و خاستن رضایت پیامبر است با آذهای گناه
همیره و غافل گذاشته بودند. مهم؟ گو نایب شود (۱) و اگر اشتباه به سار آید (۲) بدیهه شاند و کثاوش را
که تا قیامت بر جای خواهد ماند بودایت و چگونگی می‌خواهد تندیس‌های کبر و نفاق را به عنوان
انسان‌هایی دیگر در چا بزند و بزند و بزرگ بدارند.

حضرت فاطمه علیها السلام با سری دستار پیچیده و جسمی نحیف و
براز از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در پشت در نشسته بود. صبر پیش رفته و
در را گوید و مرید بر آورد: ای پسر ابو طالب! دو روز بازگر
حضرت و هر دو علیهم السلام فرمود: «همرا ما را تا تو چیه کار؟» چو، ما را تا
مصیبت خودمان. چاه نمی کسی؟»

همر گفته: در را باز کن و گریه خانه را به آتش می کشیم.
حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «همرا از حد، نمی برسی که
می جویم به روز وارد خانه ام شوی و بر آن حمله ببری؟»

صبر و تصمیمش روی برگرفتند دستور شد آتش بیاورند و
همه مادی را که بر در خانه نهاده بودند، آتش زد. در که سوخت یا فشار
آن را باز کرد. حضرت فاطمه علیها السلام در پرده ای پیچیده شیون گما کردید و

لَا يَا أَتَانَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

وای پدرای رسول خدا!

صبر شصت و نه روز شد. فاطمه علیها السلام بلند کرد و بر پهلوی آن حضرت
تروکوه فریاد ناله و شیون و صحت پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد. صبر یا ناریانه
بر باروی ایشان دوخت. حضرت فاطمه علیها السلام فریاد «لَا يَا أَتَانَا» بر آورد.

در زیر هنگام، حضرت عیسی علیه السلام بر حست و گریبان صبر را گرفتند
او را نکلتی داد و بر زمین کوفت؛ چندان که بیعی و گردش جسمی شد.
چون قصد کشش کرد، سوارس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سببا به صبر و
شکیبایی و اطاعت به یاد آورد. لعل فرمود

«وَالَّذِي كُنْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسُبُوحٍ يَابِسٍ

شهادت لو لا کتاب من الله متیق. لَقُلْتُ أَنْكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي.»

وای زاده شهادت! قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به مؤب گرامی
داشت، اگر در مان پیشین حد بود، می دانستی که توان و برداشتن به
حانه ام را نداشتی.

صبر با شصت و نه روز و احوال از زبان صبر المؤمنین علیهم السلام که
آن حضرت عکس الصمیم انجام می دهند. جز آن بافت و مرید بر آورد
و یاری طنیه مردم وارد خانه شدند و حضرت عیسی علیه السلام محاصره

کرده و درسمان به گورد شدن انکند.

حسرت فاطمه علیها السلام خود را به حسرت عیسی علیه السلام رساند که از بیرون بردن ایشان جلوگیری کند که قتلده معلوم چندان تا تازانه رد که اثر حسرت آن معیون تا هنگام شهادت، بر ساروی مبارکش چون باز بندی میانه باقی ماند. همین که در خانه را به حشم و شلج باز کرد که بر پهلوی حسرت فاطمه علیها السلام خورده. دهنه ای و شکست و جیبی که در شکم داشت، سقط کرد. (در اثر همین ضربات و حشیانه و جنایت کارانه قتلده معلوم بود که پس از این تا روز شهادت، حسرت فاطمه علیها السلام پیوسته ملزم بهش بودند.

هم چنین از کتاب سلیم بن قیس نقل شده است که:

عمر بن خطاب، سالی در دوران خلافتش، یکی از دارایی همه کارگزارانش، به عنوان حرمت گرفت و تنها قتلده ازین دستور مستثنی و معاف شد.

سیم بن قیس گوید:

روزی وارد مسجد پیامبر شدم که جمعی از می هاشم گورد آمده بودند و تنها سمان، ابوزر، عذراء، محفل برایی بگو، هم بر می سیمه و قیس بن سعد بن عذراء از غیر می هاشم آن جا بودند. عباس بن عبدالمطلب روی حسرت علی علیه السلام کرده بر صید.

به نظر شما چر همه جر قتلده همه کارگزارانش را جرعه کرد؟ آن حسرت نگاهی به اطراف خود نکند. در حالی که چشمه مبارکشان اشک آلود شده بود هر مود.

«شَكَرُ لَهُ صَبْرُهُ حَتَّى بَلَغَ فَاطِمَةَ بِالسَّوْجِ فَمَاتَتْ فِي عَضْدِهِ
أَتْرَهُ كَأَنَّهُ الدُّمْلُجُ»

و به میاس تازانه ای که (قتلده) به فاطمه رد که تا هنگام وفات او آن بر بازوی او چوب باز بندی به جا ماند.

در روایت مشروح و مفصل احتجاج، حسرت امام حسن مجتبی علیه السلام با

محدوده و بدانش، در پاسخ به تهمت‌های ناروی مسیحیه‌ی شیعه به حضرت
صلی الله علیه و آله، صحابه به او فرمودند:

«أنت يا معاوية بن شعبة! فإِنَّكَ بِلَيْهِ عَدُوٌّ، وَلِكُنْ بِه نَائِبٌ،
وَبْنَيْهِ مُكَذِّبٌ إِلَى لَنْ قَالَ لَهُ.

وَأَنْتَ صَرَفْتَ بِشَتِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ
أُتَمِّمِمْ وَأَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهِ. اسْتَدْلَا بِكَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَخُلَفَاءِ بَنِي
لَا أُفْرِهَ وَآلِهِ كَأَيُّومِيهِ. وَقَدْ قَالَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
«أَنْتَ مَوْلِدُ بَنِي أَهْلِ الْجَنَّةِ» وَهُوَ مُصِيرُكَ إِلَى النَّارِ وَجَعِلُ وَيَالِ
مَا عَطَفْتَ بِهِ عَلَيْهِ.

«ای معاویه بن شعبه دشمن شیعی، کتابش را وایس
رده‌ای و سخنان پیامبرش را نکلیب کرده‌ای. (آ آری) که می‌فرماید،
تو بودی که دستم رسد به خود را چنان ردی که حرمین شد و
جیش را سینه کرده به این هدف که رسول خدا را کوچک و خوار داشته
داشی و با فرمانس مخالف کنی و خرمش را بدی؛ در حالی که رسول
خدا ﷺ به او فرموده بود (ای فاطمه) تو سرور داناان بهشی،
خداوند سرانجامت را جهنم هرگز ندهد و مجازات گنده‌های
که از تو بهایی دور بین است) بر گردت می‌دهد.

[نقل دیگری از چگونگی بیعت گرفتن]

مرحوم بعضی کاشانی در کتاب «عدم‌الیقین» به نقل از کتاب «الانتهاب» پیران
الأحزاب،^۲ گوید:

عصر گروهی از بزرگان آزدشده و منافقان را گرد آورده به خانه
امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند و او که بسته «باعتد» فریاد برآوردند. ای علی!
بیرون بیا که جانشین رسول خدا تو را فراموش خواهند.

۱. الا حجاج ۱: ۶۱۳ - ۶۱۴

۲. عدم‌الیقین ۳: ۶۸۶ - ۶۸۸، انتهاب بیان الاحزاب، ۷۰ - ۷۱.

آن حضرت در را نگشود. آن ها معذاری هيچ بر در خانه نباشند
و برای آتش افروزی آماده شدند که عمر بنه ران گفت: به خدا سوگند
اگر در را باز نکند خانه را به آتش می کشیم.

حضرت فاطمه علیها السلام که از قصد ریلید آنان آگاه شد، در را گشود.
گروه مهاجم پیش از آن که حضرت در صحت کنار رفتی و پوشید خود را
بیاید. حمله ور شدند آن حضرت، برلی حمله خود از سامحمان، به
پشت در چنه آورد و می عمر چنان به در کوبید که حضرت فاطمه علیها السلام بین
در و دیوار نه شکت در فشار قرار گرفت. مهاجمان به سوی حضرت
علی علیه السلام که بر فرش خود شسته بودند روی آورده اطراف عباس و
گریبانش را گرفتند گشمان گشمان به مسجد می بودند که حضرت
و هرا علیه السلام خود را به حضرت علی علیه السلام رسانید تا از مهاجمان جدا کند و
فرمود:

«وَاللّٰهُ لَا ادْعٰكُمْ لَعَزَاوَنَ ابْنِ عَتِي ظُلْمًا. وَنَدَّكُمْ اِمَّا اَسْرَعًا
خُتْمُ اللّٰهِ وَرَسُوْلُهُ هَبْ اَهْلَ لَيْثٍ. وَ قَدْ اَوْصَاكُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ بِاَتْيَاعِي وَ مَوَدَّتِي وَ التَّمَسُّكِ بِهَا. فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی: «قُلْ
لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰی»»

«سوگند به خدا بخوانم گذشت ستم گرانه پسرعمویم را بکشید
و ببرد. وای بر شما! چه رود سبب به ما اهل بیت به شد، و پیا برشی
خیانت و رویدید، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی و دوستی و
دشمنی به ما را سهارش و توصیه فرموده بود و خداوند منعال فرمود
«بگو جو محبت نسبت به مردیکاتم، پاداشی از شما نمی خواهم.»»

پس از آن مردم یا شیدن این سخنان مستغرق شده حضرت
علی علیه السلام را رها کردند اما همه به قصد پسرعمویش دستور داد که حضرت
فاطمه علیها السلام را با تازیانه بزد و او هم چنان محبت بر پشت و پهنی آن
حضرت یا تازیانه در کوبید که در پای درآمد. و ستوانست از برده
حضرت علی علیه السلام جلوگیری کند. جایی این تازیانه ها ساقی می اند و

مؤثر ترین عامل صنعت چینی شد که رسوای تحلیف ^{۱۸۶۰} را و محسوس
نام گذاری هر موده بود

۱) و عاشقان مولا علی ^{علیه السلام} از دستان مبارک حضرت سرور ^{علیه السلام} آن
ناصر دمان، حصوب علی ^{علیه السلام} را به مسجد کشانیدند و به مقابل ایویکر
بر اند حصوب و هرا ^{علیه السلام} (پس در محظاتی که به خود آمدند، باو دیگر)
برای بدنی همسر، خود را به مسجد رسانند و بی موفق شدند به
ناچار به سوزی قبر پدر روی نهاده با اشک و سوزی جان کنه، این آفات را
خواندند

سَمِي عَلَى بَقَرَانِهَا نَحْبُوسَةٌ

يَا لَيْتُنَا حُرَجَتْ مَعَ الرَّفَرَاتِ

ای پدر! جانم از شدت غم و اندوه در سیه‌ام ربانی شده است ای
کاش که جانم نیز با تقسم بیرون می‌آمد!

لَا حَزْرَ يَنْفُذَكَ فِي الْحَسِيَاةِ وَبِمَا

أَيْكِي عَافَاةً أَنْ سَطُولَ حَبِيْبِي

و پدر جان! بعد از تو در پی رنگی خوشی و نیکی وجود ندارد بر من
اشک می‌ریزم که می‌داد و رنگی‌ام بعد از شما نه درازا کشاید

پس پدر بر برگوارشاد و همین مورد خطاب قرار دادند

پدر جان! افسوس و درج بر فراق تو و وفات و درد از جدایی تو
از حبیبیت ابو الحسن و پدر دو گردن لب حسن و حسین! کسی که او را از
کودکی تربیت کردی و در بزرگی او به پدری برگزیدی و گرامی بر من
دوستانه! آن که پیش از همه دوست می‌داشتی و محبتی کم می‌که اسلام
آید بر من و به سوزی تو مه‌چوب کرده!

ای پدر! ای پدر! آفریده خدا! (اکنون زمین چگونگی تو را به
امید و گرقنه و چونان شتر می‌کشد)

انگاه آن جانوری مسدیده مالیه‌ای جادو شود از زلفی تو بر کشید و
مقتب.

«وَا مُحَمَّدَا! وَ حَبِيْبَا! وَ أَبَا! وَ أُمَّ الْقَسِيْمَا! وَ أَحْمَدَا! وَ

يَلَّةٌ مَصْرُوعَةٌ رَا عَوْنَاهَا وَ اَطْوَلَ كُرْبَتَاهَا وَ خُرْنَاهَا وَ حَصِيصَتَاهَا وَ اَشْوَى صَدَاحَاهَا»

«وای ای مسکین! وای ای حبییم! وای ای پسر! وای ای
ابوالقاسم! وای ای احمد! وای بر اندکی یاوران! وای بر یار دوس! وای
بر دودهای طولانی! وای بر لاف و زعم! وای بر حصیت‌ها! وای بر این
روزگار شوم!»

سپهر شریادی رد و بی‌هوش بر زمین افتاد.
مردم با دیدن این صحنه متاثر و شگفتان شدند، صدای ساله و
شیب و گریه آنان بلند شد و مسجد به ماتم‌ها تبدیل شد و می‌آن
گروه (از حلقه بی‌خبر) بمیرالمؤمنین (علیه السلام) رو به روی ابو بکر میرا داشتند و
گفتند: دست را دواز کن و بیعت کن!
امام فرمودند:

«وَاللّٰهُ لَا اَبَايْعُ، وَ لَيْسَتْ لِيْ رِقَابُكُمْ»

«ای خدا سرگند، بیعت نمی‌کنم (چون) بیعت من بر گردن
همگی شماست»

از حدیث بن حاتم روایت شده است که گفت
به خدا سرگند، آن‌گونه که دلم بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) سوخت،
بر جدی بصاحت! آن‌گاه که گریانش را گرفته و به سوی ابو بکر
کشاندند و گفتند: بیعت کن.

فرمود: «اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟»

گفتند: سر از بدت جدا می‌کنیم.

پس سر به آسمان بلند کرده (به درگاه خدا) عرضه داشت:

«اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتُوبُ اِلَيْكَ اَتُوْا اَنْ يَّتَّخِذُوْنِيْ قَائِمِيْ عِندَ اللّٰهِ وَ اَخُوْ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهٖ»

«ای‌الله! تو را گواه می‌گیرم که این گروه برای کشتن من آمدند؛
در حالی که منده خدا و برادر پیامبر خدایم.»

آنان باو دیگر به این حضرت گفتند دست برد پیش آر و بیعت کن. امام علیه السلام خودداری کرد. آنان دست حضورش را پیش کشیدند. مولا علیه السلام را مشت کرده بودند. هر چه تلاش کردند نتوانستند آن را باز کنند. ابو بکر بر همان مشد بسته کشید. امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهش بر قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله افکند. فرمود:

«يَا أَيُّهَا عَمَّاءُ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمُ اسْتَخَفُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي»^۱

«ای پسر صمو! هاین مردم مرا به ناخوانی کشاندند و بر دیک بود مرا بکشند.»^۲

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به ابو بکر این دو بیت را خواندند.

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ

فَكَيْفَ يَهْدَى الْكُسُيُورُ عُيُوبَ؟

اگر با شوری رهام امور مردم را به دست گرفتی، این چه شورایی بوده که مشی برین هادیب بودند؟^۳

وَإِنْ كُنْتَ بِالتَّقْرِبِ حَبِيبَتِ حَصِيْبِهِمْ

فَخَيْرُكَ أَوْى بِالْأُفَى وَأَقْرَبُ

و اگر خویشاوندی را برای مذهبیان، حبیب آوردی، چه تو (مردی) سزاوارتر و نزدیکتر به پیامبر بود

حضرت علی علیه السلام بارها می فرمودند:

«وَأَعْيَابُ تَكُونُ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالْقَرَانَةِ وَ

الصَّحَابَةُ؟»^۴

«شگفتا! خلافت با همشینی و دوری می آید ولی با

خویشاوندی توأم با همشینی بدست نمی آید»

۱. عرف (۷): ۵۰

۲. روش است که در حقیقت، حق با امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز تا آن غاصب بیعت نکرد.

۳. نهج البلاغه، حکمت (۸۰)

[نامه عمر به معاویه بن ابی سفیان]

در همان نامه ای که عمر به معاویه نوشت، آمده است

پس از انجام مشورت، برای بیرون کشیدن این حصص علی (علیه السلام) به در خانه اش رفتم. قصه خادمه ام، گفتم به علی بگو که برای بیعت با ابوبکر بیرون آید؛ چو تمام مستعدان حلاق او را پذیر شدند، قصه گفتم: امیر مؤمنان علی سرگرم کار است.

گفتم: این حرمها را رها کن، به او بگو بیرون آید و گونه وارد خانه شده به رود بیرونش می آوریم.

دو این هنگام فاطمه پلک در آمد و گفت:

وای گمراهان دوزخ گویا چه می گوید؟ چه می خواهید؟

گفتم: ای فاطمه!

گفت: و چه می شود می، عمر؟

گفتم: پس عمویت با چه حیا می تو را مرسانده و خود پرده نشین شده است؟

گفتم: طغیان گری تو، عمر، مرا به این جا کشانید. تا صحبت بر تو و هر گمراه سرگشی تمام شود.

گفتم: این یاوه ها و افسانه های روانه را کنار بگذار و به علی بگو بیرون آید.

گفت: دومی و کرده می شایسته نو خدا عمر، مرد از حروب شیطان می مرساند؟ و حال آنکه حزب شیطان ریون و صحیفه است.

گفتم: اگر بیرون می آید، هیزم انبوهی آورده خانه و صد کتانش را به آتش می کشم و می سوزانم؛ یا این که علی برای بیعت برده شود.

پس تازیانه قنفذ را گرفتم و آن فاطمه را زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو و دیگر مردان بروید و هیزم جمع کنید و به فاطمه گفتم: من این خانه را به آتش می کشم.

گفت: وای دشمن خدا و ای دشمن پیامبر خدا و ای دشمن امیر المؤمنین!

در این هنگام دستهایش را بر درگشاست گذاشت از باز کردن آن جلوگیری کند او را کنار زدم و می باز کردن در دستور شد تا تازیانه بر

دست‌هایش ردم تا آن را رها کند. از شلنت دروازه ناله و گریه‌اش بلند شد.
 بودیک بود مرم‌خووم و از آنجا بازگرم و می‌کپه‌های عسی و کشتاور و لار
 دلاور مردان عرب و مکر و افسون محمّد را به یاد آوردم. قاطعه خنود
 به در چسبیده بود تا باز بشود چنان لگدی به در و دم که گریه قاطعه را
 شنیدم: گفتی که آن ناله صدیه را یرو رو کرده. او فریاد می‌آورد

«یا اَبَتَا یا رسولَ اللهِ هَکذا کانَ یُفْقَرُ بِحَبِیَّتِکَ وَ اَبْنَتِکَ؟»

آه! یا پدَر جان! ای پی‌اَمَر خدا! این چنین با حبیب و دختر
 رفتار نسی؟ آه! ای عَمّه صر دریا! به خدا سوگند آن‌که در شکم داشتم
 کشته شد!

در حالی که به دیوار تکیه داده بود، شنیدم که درد زایمانش گرفته
 است. دروازه شتاب‌دارانه وارد خانه شدم. قاطعه با همان حال جنون
 آمد تا مانع ورودم شود. چشمانم را پر دمای فرا گرفته بود از روی روپوش
 چادر سیبی به صورتش ردم که گوشواره از گوشش کنده شد و
 تلوتلوخوران نقش زمین شد.

[آتش‌زدی در به روایت حضرت قاطعه (ع)]

در کتاب «ارشاد القیوم» از حضرت قاطعه (ع) روایت شده که فرمود:

«هیم هیم می‌رویم بر در خانه‌ام گیر آورنده و آتش افر و خشت تا خانه
 و همگی ما را به آتش بکشند. من به پشت در زده آنان را به خدا می‌پسوم
 سوگند دادم تا از ما دست بردارند و یا ویمان کنند عمر تاریانه را از دست
 هفت علامت بومگر گرفت و بر بارویم زد که جایش چون باوبوسی متورم
 شد و سر را چنان با لگله زد که نرسید و محکم به من که بازدار بودم.
 خورد و مرا با صورت نقش زمین کرد آتش ریانه می‌کشید و صورم بر
 می‌سوزاند. صبی چنانکه به صورم سیلی زد که گوشم بوم تکه‌تکه افتاد

و نزد زایمان مرا گریه و محسن بی گناه را صفت کردم.

[نگاه شدن پیامبر ﷺ در شب معراج در مظلومیت حضرت فاطمه (علیها السلام)]

در وهیعی که خداوند متعال در شب معراج پیامبرش را از آن آگاهی داد
این بود که

«اینا دحضرت» به او ستم می کنند و حقش را غصب می او را از آن
محروم می دارند؛ همانی که می پراش قریر می دهی. در حال بارداری تو
را ده بدور حاره و بود خانه اش می شود آن هنگام است که بی کسی
گروین گیر او شود و یاور و نگهبان نداری بیاید، در اثر آن خبره ها
فرودانش موقت می شود و خودش هم می میرد.

رسول خدا ﷺ (پس از شنیدن این مطالب فرمودند

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» قِيلْتُ يَا رَبِّ وَ سَلَّمْتُ، وَ بِسْمِكَ
التَّوْحِيدُ وَالصَّبْرُ»^۱

«ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم، صدقید! می
پذیرضم و تسلیم شدم، نوحی و بردباری (قنها) از نوبت».

[مجازات آزارندگان حضرت فاطمه (علیها السلام)]

رویت شده است که مصطفی صحا که در روز قیامت؛ درباره فانی
حضرت محسن بن علی (علیه السلام) و سپس فندی خواهد بود
او و یارش را می وید و با تارنده های تشن می زند که اگر یکی از آنها
بر دریاها بخورد از شرف با عرب آب به جوش آید و اگر بر کوه های کوه رمین
بواخته شود، همه آنها گداخته و به خاکستر میبد شود.^۲
مفسر بن عمر در روایی طولانی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که
فرمودند

۱. بحارالانوار ۲۸، ۶۱-۵۲ کامل الزیارات ۳۳۲

۲. بحارالانوار ۲۸، ۶۴ کامل الزیارات ۳۴۴

و در روز قیامت خدایچه دختر جوید و عاظمه دختر آسم مادر
حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شیوه نیکان محسن را در اصولی گرفته
می آورد و حضرت عاظمه (علیه السلام) چنین می فرماید:

«هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» الْيَوْمَ تَحْدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا
عَمِلَتْ مِنْ شَيْءٍ ۱

«ای من که روزی است که به آن وعده داده می شدید» امروز
هر کس نتیجه عمل کرد رشت خود را می یابد»

مفضل گوید

پس امام صادق (علیه السلام) به اندازه ای گریه داشت که محاسن مبارکش از
اشک دیدگان تر شد و فرمود

«لَا تَزِمْتُمْ عَيْنٌ لَا تَبْكِي جَنَّةَ هَذَا الَّذِي كَرَّ»

«روشن مباد چشمی که بر این ماجرا نگرید»

مرحوم شیخ صدوق در معنی این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که به حضرت
امیر (علیه السلام) فرمودند

«إِنَّ لَكَ كَثْرًا فِي الْجَنَّةِ أَنْتَ ذُو قَرْنَب»

«در بهشت تو را گنجی است که تو دو القرنین آیی»

می گوید

از بزرگوار شایدم که می گفتند این گنج همان شریفش محسن
است که حضرت عاظمه (علیه السلام) در فشار میان حر و دیور سقط کرد و دلیل
بر محسن خود و روایی درباره فرزند سقط شده می داند که گوید:

«عمر بن سعد ششم خشم آورد بر در بهشت می ریستند به او گویند
و آورد بهشت شو پاسخ دهد غیر پیش از پدر و مادر وارد می شوم»

صید بزرگوار میرحامد حسین هندی در کتاب «عیان الانوار» آورده
است: صلاح الدین صفدی در کتابش «الواحي بالوحيات» در شرح حال اسطاف ۳

۱ اشاره به آل عمران (۳): ۱۳۱

۲ انبیاء (۲۱): ۱۰۴

۳ ابراهیم بن منیل بصری معروف به «نظام» از متکلمین مشهور سنی و معتزلی متعصب است

استاد جاحظ نقل می‌کند که گوید:

پیامبر ﷺ امدت حضرت علیؓ را آشکارا صفتن و اعلام
فرمود و همه اصحاب این مطلب را به خویش دانستند ولی عمر به خاطر
ابوبکر آن را کتمان کرد.

هم چنین گوید:

عمر در روی پیر (حضرت علیؓ) چنان بر شکم محسوب
فاطمهؓ زد که محسن را سقط کرد.

[حکم رسول خدا ﷺ به نقل ابی ایی الحدید]

س ابی الحدید دانستند معروف معتزلی اهل سنت در شرح نهج البلاغه^۱
در باره فکیر بن أسوده آورده است:

رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه یخین حون هباری اسود را
مباح فرمود؛ چون او ریس و حنر پیامبر را که باو دار و دو کجاء بود یا
بیزه به و حشمت انداخت؛ به طوری که باعث سقط فرزندش شد.

سپس ابی ایی الحدید گوید:

این روایت در استادم ابو جعفر نقیب خواندم، او گفت: اگر
پیامبر ﷺ به مجرم ترسانیدن و سقط چنین ریس و حون هبار را مباح
فرموده باشد، بدیهی است که اگر آن حضرت زنده می‌بود، خود کسی را
که فاطمه را به و حشمت انداخت تا بین که فرزند داخل شکمش را سقط
کرد، مباح می‌دانست.

این ابی الحدید گوید: به استادم گفتم:

آیه می‌توانم از قو تو سحر گروهی را که گویند: فاطمه
ترسانیده شد؛ به گونه‌ای که محسن را سقط کرد، نقل کنم؟
گفت: دوستی و باورستی آن را از قو من نقل ممکن چون در این
جایگاه؟ من متوجه‌ام؛ از آن جهت که خبرها بی از آن‌ها در اختیار دارم.

۱ شرح نهج البلاغه ابی ایی الحدید ۱۶ ۱۹۲ بهار الانوار ۲۸ ۳۲۲.

۲ چه دشوار است عتارف به حقیقت و رها کردن جایگاه و مقام دنیایی!

سيّد جدوعی چه نيکو سروده است: آن جد كه گويد

جَزَعَهَا مِمَّنْ تَقِيْدُ رَالِبِدْهَا اَلْعَم

ظَمْسَرَارًا فَيُثْنِي مَا جَزَعَهَا!

بعد از پدرش، (صبر و بهر مگر) چه بسيار جرعه های خشم را به گلويش ريخت و چه نه جرعه هایي به خورده اش دادند!

أَفْضَرِيَهَا وَ أَغْصَبِي عَمْدَ دَاكِ اَلْ

لَمَّةِ رَبِّ السَّامِ إِذْ أَفْضَرِيَهَا

او را به خشم آوردند و با اين كار خشم خداوند آسمان را موجب شدند

يَبْنَتْ قَمْنٌ؟ أَلَمْ تَنْ؟ حَبِيْبَةُ مَنْ؟

وَيَلُّ لَنْ سَنْ ظَلَمْتُهَا وَ أَدَاهَا؟

دختر كي؟ مادر كي؟ همسر كي؟ وای بر آن كس كه ستم و آزار بر او داده گلداري كود!

[بدرتاب مصيبت های حضرت زهرا عليها السلام بر قلب دوزلدانش عليه السلام]

طبری در كتاب «دلائل الامامة» با استنادش از ركنائين آدم عبد الوحمه نقل

می كند كه گفت:

خدمت امام رضا عليه السلام بودم كه قهرنداشي حضور جواد را كه

كودكي تقريباً بچهار ساله بوده به حضورش آوردند. او دست بر سين و

سر بر آسمان برداشت و مدتی به فكر فرو رفت. امام رضا عليه السلام پرسيدند:

«قربانت كردم! چه طولانی به فكر رفتی!»

پاسخ داد: «در بدبختی سيم ماهی بودم كه بر مادرم قاطعه عليها السلام وارد

آوردند. به خدا سوگند آن دو را (از گوب بيرون آوردند به نقش من سوزانم

تا خاكستر شوند و آن را به دريا می ریزم.»

حضر امام رضا عليه السلام فرمود: «شاه را در آغوش كشيد و ميان دو

چشم بر او بوسيد و فرمود:

و پدر و مادر و فلانیت یادآور شایسته آن (مقام) هستی.^۱

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که هرگاه حضرت نشی و چهار تب و درد شدیدی می شد، (میری ده مایه) مقداری آب سرد بر بدنش می ریختند و با صدای رسا: چندانکه راه گدازان می شنیدند. می فرمودند:

«فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله»^۲

مرحوم علامه مجلسی (عین الزمان) گوید شاید این مایه و مقدار آن عنوان شده به حضرت برای بهبود بوده است.^۳

به احتمال قوی، هم چنانکه بی چسب جسم لطیف آن حضرت اثر می گذاشت پنهان داشتن (و حرمت بر رک در انداختن) اندوه بر مادر مسم کشیده، قلب مبارک آن حضرت و می خوردند با ریختن آب سرد، گرمای بدن و فرو می نشست و بر فریاد و خواندن مادر، آتش اندوه و غم خود را می کاست. همان گونه که امواج دل نلنگ و بدو هگی به بلند بر می کشد اثر غم و اندوه حضرت فاطمه علیها السلام بود ثمة اظهار علیها السلام، از رخسار شمشیر درد و زار حکایتش میوزالتر است، زیرا به حکم بیهی بسیاری اشک ریختن آن مصیبت ها را داشتند تنهایی هنگامی که دم حضرت فاطمه علیها السلام به میان می آمد، افراد ریزش و بهوش متوجه دگرگونی حال و غمی غم و اندوه فیزی و سهیل آن پروگوران می شدند؛ چنانکه در روایت آمده است که:

امام صادق علیه السلام به یکی از پارانسان به نام سکری که حاضرند به او دختر عطا کرده بود فرمودند: «چه نامی بر او نهاده ای؟» عرض کردند: فاطمه

امام علیه السلام چند ده کشیده دست بر پستان مبارکشان نهادند و^۴

پیش از این، کشیم که وقتی عباس از میرمؤمنان علیه السلام پرسید: چسب حمر، فهد ده، پرداخته حریجه مقرر شده بر همه کارگرانش معاف داشت؟ مولا علیه السلام

به اطراف بگریست و چشمانش پُر اشک شد. نگاه فرمود. به پاس صریحی که با ناریانه به قاصه رد او هنگام مرگ در آن ضربه اثری چون دسبست بر بارو داشت.^۱

هر کس در آن چه در مهرانی، محبت، رُفقت و رحمت المله معصومین علیهم السلام نقل شده، اندک دقت و تأملی بسنجد به خوبی درسی و واقعیت گفته‌های مرا می‌پابد از جمله بنگرید به آنچه پیرگان ما از «بشار فکاری» نقل کرده‌اند او گوید:

در کوفه، به حضور امام صادق علیه السلام رفتم. آن حضور مشغول تنویر خرمای تبریز^۲ بودند از طبعی که در پیش رو داشتند به من فرمودند:

«بشار! پیش بیا و میل کن»

عرض کردم: نوش جانان باد! خلیفان جانتان را قریاتان کند! در مسیری که می‌آمدیم، با صحنه‌ای برخوردیم که دلم را آزرده و اندوهگین ساخت. عیرتم را به جوش آورده است و قلبم را می‌کشد!

فرمودند: «به حقی که بر تو دارم، پیش بیا و بخور»

بشار گوید: چلو، بلم و از آن حرمه خوردم. سپس حضور فرمودند: «اینک دستانت را بازگو»

عرض کردم: در راه مأموری و دیدم که بر سر رمی می‌کوبند و به سوی رنده می‌کشند و زن یا آخرین خوان و رمق هر چه بر می‌آورد:

«الْأَسْتَفَاتُ بِالْأُفْ قَدْ مَوَّلُوا» و می‌هیچ‌کس به فریادش نمی‌رسد!

امام فرمودند: «مأمور چرا چنین رفتاری با من می‌کرد؟»

عرض کردم: مردم می‌گفتند آن روز در راه پیش بریدید و به

رسمین افتاده است و در این حال گفته است: ای ساطعه! خداوند مستم‌کنندگان بر تو دشت کند! او را دهنگیر کرده بودند.

راوی گوید:

۱ کتاب سلیم بن اکیس، ۳۴ - بحارالانوار، چاپ قدیم، ۷۷۳ - ۷۷۴

۲ نوعی خرمای سخت و خشک

امام علیه السلام با شیدان وین جریان دسب از خرم خوردن برکشید و چنان گریه ای کرد که دسبال، محاسن و سینه مبارکش از حرق لشک شد سپس فرمود: «بشار! برخیز! تا به هم به مسجد مهله برویم و با دعا و بایش یحیی این روز را از درگاه الاهی مسألت کنیم...»

بدهرین، وقتی حضرت امام صادق علیه السلام با شیدان چنین اتفاقی در مورد بانویی از شیعیان حضرت فاطمه علیها السلام بدین گونه دگرگون و متأثر می شوند پس آنجا که خود بزرگوکننده ماجرهای دردآلود و مصائب طوفانی ماد بزرگوارشان حضرت رهبر علیه السلام بدشده، چگونه خواهد بود؟ آنجا که می فرمایند، دسب هم چنان بر گونه اش می ری رد که گویی شکستن گوشواره اش را می بینم»^۶

۱. آنچه که گذشت، به حویو شدت اندوه و هم چنین شکیبایی فوق العاده حضرت علی علیه السلام تا اندازهای آشکار می شود به گونه ای که می توانیم بگوییم که برخی از مصیبت های حضرتش به واقع از آنچه به سر و نداشت حضرت امام حسین علیه السلام وارد شده، مهم گین تر و صاف تر است. امام حسین علیه السلام که درد و رنج های همه عالم در برابر مصیبت هایش کوچک و اندک به شمار می آید. من در کتاب «نفس المجهوم» خود، در مورد وقایع روز عاشورا به نقل از طبری آورده ام که شمر بن ذی الخرش با گروهی به چادر حضرت امام حسین علیه السلام می ش آورد و تیری به آد پرتاب کرد و گفت: «آتش بیاورید تا چادر را به هر که در آن است بسوزانم. زنان شیون کنان از چادر بیرون آمدند درین هنگام امام حسین علیه السلام فریاد برآورد:

«يَا أَيُّهَا الْيَهُودِيُّ! لَمْ تَدْعُو بِالْكَافِرِ لِكُفْرِي بَيْتِي قُلِّي أَفْلِي؟
أَفَرَّقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ»

۶. بحار الانوار ۳۶، ۳۷۹ و ۳۴۱، ۱۰۰

۷. بحار الانوار، چاپ قدیم، ۸، ۱۰۱ و الانصاف ص ۱۸۳

وای پسر دولجووش! تو آتش می‌طلایی از خانه و خانواده‌ام را
بسوزانی؟ خداوند تو را در آتش بسوزاند!

ابو محمد گوید که سبب آن اینی باشد از خصمیدن مسلم روایت می‌کند
به شعب بن نفی الجوشن گفتم: سبحان الله! این کار تو را بشاید، یا
دو صفت پرستی خود خواهانی؟ هم یا عذاب الاهی و آتش عذاب کی و
هم کودکان و زنان را به قتل برسانی! حاکم کشن مردان رحمانه امیر را
بسنده میست؟

شعبو پر میله تو کیستی؟
گفتم: خود را معنی نمی‌کنم؛ چو به خانه سو گند، از آن بیم
دارم که مرد امیر از من عذاب کی و از زنانی به می‌رساند.
سپس دشت بنی رعی را که سخشن مؤثر بر بود به شمر گفتند تا
به حال سخشن رشداق از این شیشه‌ام و جایگاهی ناپسند از محل و
مروعت تو ندیدم! آیا زنان را از خود می‌دانی؟

اوی گوید:

گوئیم می‌دهم که دیدم شمر شرمسارانه از تصمیمش بازگشت.^۱

بن همان شمر بن ارم و سمنگر و سنگدل و کافر کیش است که در سخن
قیمب حیا و سوم کرد و برگشت؛ اما آن کس که به در خانه امیر المؤمنین و
همایشان آمد و خانه شینان را به آتش زد نهدید کرد و گشت سو گند
به آن که جان عمر به دست اوست؛ دید علی از خانه بیرون آید و به خانه و هر
کس را که در آن است به آتش می‌کشیم.

به او گفتند در این خانه فاطمه دخت پیامبر و فرزندان و بندگان رسول
حدا هستند.^۲

گوئی و شهادت می‌دهم که هیچ شرم و حب نکرد و از تصمیم دست

۱. نفس المهموم، ۲۶۹؛ تاریخ طبری، ۶: ۲۵۱.

۲. الاحتجاج، ۱: ۱۰۵.

برداشت و کرد آن چه را که کرد امیرالمؤمنین علیه السلام هم یار و مدداهی نداشت جز
 پس که از ریبرین حوام روایت شده که وقتی دید (گروهی نایه کاف) گریبان حضرت
 علی علیه السلام را گرفته و به دور از خانه بیرون می کشید، شمشیر کشیده پیش آمد و
 فریاد برآورد ای فرزندان عیدانم مطلب! شما رفته یید و به علی پس چنین رفتار
 می کنید؟^۱

پس به قصد کشتن عمر به سویش حمله کرد اما خالد بن ولید سبکی به
 طرف او پرتاب کرد که به پشت گم در ریبر خورد و باعث افتادن شمشیر در دست
 او شد عمر شمشیر بر داشت و بر سبکی کوبید که شکست
 مرحوم شیخ کلبی از حدیث روایت می کند که گفت

در حضور امام باقر علیه السلام بودیم، صحبت از حوادث یس از رحلت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان آمد که مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتند و ضرب
 و آگهی کردند. یکی از حاضران عرض کرد: خداوند شما را بیکو و صالح
 بدارد! پس هرگز و شوکت بی هاشم، با آن همه جمعیت کجا بود؟
 امام باقر علیه السلام فرمود: و مگر چند تن از بی هاشم مانده بودند؟ از
 بی هاشم جعفر و حمزه بودند که پیش تر از دنیا رفته بودند. صی مانده
 عباس و عقیل که دو مرد ضعیف و ناقوان و تازه مسلمان و از آلوده گان
 (جنب مکه) بودند و جر ایشان کسی را نداشت. ده خلع سوگند که اگر
 حمزه و جعفر در این زمان زنده و حاضر بودند، آن ده وعسر و اوبیکو
 به خلافت و هدیشان نمی رسیدند و اگر زنده و ناظر این حوادث
 می بودند، آن دو را از تن می بردند.^۲

این است که در تارة اصحاب المؤمنین علیهم السلام روایت شده که هیچ گاه از
 مسیری بالا مرتب جز این که در پایان سخنان خود می فرمود

«ما برئت من ظنلوما منذ قبض الله نبيه»

ماز هنگام رحلت پیغمبر پیوسته ستم پناه بودم.

۱ الاختصاص - ۱۸۶، بحار الأنوار (ج ۱۰، ضمیمه) ص ۲۴

۲ کافی ص ۱۸۹ - ۱۹۰، بحار الأنوار - چاپ قدیم، ص ۲۸

مسئب بن نجیه رویت می‌کند

برزی به هنگام مسخرانی امیر مؤمنان علیه السلام مرد صریح فریاد
دارد و اوستی برورد آن حضرت عمر بن عبدالمطلب و پیش آن و قس جسد آمد
امام علیه السلام فرمودند و نه من به شمار ریگهای بیابان و به اندازه پشم
حیوانات ششم شده است.^۱

هم چنین مرد عرب دیگری در حال عبور فریاد برآورده بود که یا
امیرالمؤمنین مظلوم من حضرت هستی علیه السلام فرمودند، و اوای بر تو را من هم
به اندازه ریگهای بیابان و پشم حیوانات مورد ستم قرار گرفته‌ام.^۲
بود در امام علیه السلام «الشَّيْخُ الْمَظْلُومُ الْمَصْطَفَى حَقُّهُ» می‌خواند. یعنی «سرری
مسم دیده‌ای که حقیقت عصب شده است»^۳

مرحوم کلینی در روایتی از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند که فرموده‌اند ایس
یارب ر در حرم معصوم میرالمؤمنین علیه السلام بخوانید

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَدَّيَ اللَّهِ، أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَأَوَّلُ مَنْ عُصِبَتْ
حَقُّهُ، فَصَبْرَتْ وَاحْتَسِبْتَ حَقِّي أَنَاكَ الْيَقِينُ فَاتَّشَهُدُ أَنَّكَ تَقْبِلُ اللَّهُ وَ
أَنْتَ شَهِيدٌ عَذَابِ اللَّهِ قَاتِلِكَ بِأَنْوَاعِ الْقَدَابِ وَتَجِدُ عَذَابَ الْقَدَابِ»^۴
«سلام و درود بر تو ای دوستی خدا! (به راسی) تو نخستین مظلوم
و اولین شخصی هستی که حقیقت ستانده شد و تا به یاران زندگانی شکیبایی
و خیریشان داری بمرستی، گواهی می‌دهم که یا عذاب شهید به ملاقات
خداوند رحمتی. خلق گسسته‌ها را به عذاب‌های که ماگون گرفتار سازد و آن
عذاب‌ها را هر لحظه بر تو تازه کند»

این اندکی از سوره و هدی است که ۱ صبیحه‌ای در دهد بر او آمده است و
بعضی ناچیز از هم و اندوهی عظیم است که (دل) سنگ‌ها را آب می‌کند بر
بعضی «شماره مخوم شیخ صالح حلی به پایان می‌بریم.

۱. بحارالانوار (جانب قدیم) ۸، ۷۰ و (جانب جدید) ۶۱، ۶۰؛ الشافعی ۲، ۴۰۳ + ۳۹۲.

۲. بحارالانوار (جانب قدیم) ۸، ۷۰ و (جانب جدید) ۶۱، ۶۰؛ الشافعی ۲، ۴۰۳ + ۳۹۲.

۳. کافی ۲، ۵۵۶۹ کامل الزیارات، ۴۰.

الْوَائِسِينَ لِيُظْلَمَ آلِي عَمَّارٍ
وَعُمُّهُ مُسَلَّقٌ بِمَلَاتِكُنَّ

- محمّد از دین رفته و هنوز گریه می‌کند، یود که ستم‌کاران بر آل محمد شوریدند.

وَالْقَائِدِينَ بِعَاطِمٍ اَذِيْبِنَا
فِي طَبَرِ نَجْدٍ هَانِئٍ وَ خَسْبٍ

- و آنان که به حضرت فاطمه (علیها السلام) گفتند: با گریه و زاری همیشه خود ما را ازار می‌دهی.

وَالْقَاطِعِينَ لُرَاكَةَ نَجْدٍ تَقِي
لِي بِظِلِّ اُورَاقِهَا وَ عُصْوِي

- و آنان که تکه درخت اراک را بریدند تا (فاطمه) در سایه شاخه‌ها و برگ‌هایش پناه
سگوازی نکند.

وَجُمُعِي خَطْبٍ عَلَى الْبَيْتِ الَّذِي
لَمْ يَنْتَبِعْ لَوْلَا شَمْلُ اَنْدِسِي

- و آنان که بر در خانه‌ای هجوم آوردند که اگر این خانه نبود، پراکنده‌گی‌های دین به
سمان نمی‌آمد.

وَالْمَاجِينَ عَلَى السَّبْوِ بِبَيْتِ
وَالْمُسْتَطَبِّنَ هَا اَصْرُ عَجَبِي

- و آنان که بر خانه رهرا یورش بردند و باعث سقط عزیزترین حسین او شدند.

وَالْقَائِدِينَ بِمَانِهِمْ بِجَنَادِهِ
وَالطُّهْرُ تَدْعُو حَلَقَةَ بَرَمِيْنِ

- و آنان که امام و پیشوای خود را با شمشیرهای حمله‌ای شده بر سرش می‌بردند و دخت پاک
وسون خدای تعالی را می‌گفتند: ای خدایا مرا از این بی‌دانه منی‌گم.

خَلُّوا ابْنَ عَمِّي اَوْ لَا تُخَيِّفُنِي بِالْأَمْرِ
رَأْسِي وَ أَشْكُو لِإِلَهِ شَجُونِي

- پسر عمویم را رها کنید وگرنه منی پریشان کنم و اندوه‌های خود را به پیشگاه خداوند
شیکوه می‌برم.

مَا كُنْ نَاقَةً صَالِحٍ وَ قُصِيلٌ

بِالنَّظْلِ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا دُونِي

مردم و من را ناقه صالح و سنجده ای در نزد خداوند بسیار پایین تر از من بود^۱

و دَنْتُ إِلَى الْفَقْرِ الْكَرِيمِ مُقْلَبٌ

عَبْرِي وَ قَلْبٌ مُشْكَدٌ مَحْرُوبٌ

آن گاه به چشمتی گریان و قلبی سرزاد و اندوهگین به قفس شریف (رسول خدا ﷺ)

بردیگ شده

قَالَتْ: وَ أَظْعَاؤُ الْمَصَابِ بِقَلْبِ-

عَوْثَانَا قُلْ عَلَى الْعِدَّةِ مُحْيِي

در معالی که چنگال های درد و اندوه بر قلبش فرو رفته بود، هر موجود به دنیا و سیاه چه اندک

به ورانی در برابر دشمنان مردم!

أَبْتَأُ؟ هَذَا السَّامِرِيُّ وَ عَجْفُهُ

تُبْعاً وَ مَالٌ لِّنَّاسٍ عَنْ هَارُوبٍ

حال ای یغبر اکنون این سامری و گوساله اش پیروی می شود و مردم از هاروب دوری

می نمایند!

أَيُّ الرِّزَايَا أَتَقِي سَجْدِي

هُوَ فِي التَّوَاتُيْبِ مُدَّ حَضِيمَتِهِ قَسْرِي

کدامین مصیبت را با سرسختی محفل می توانم کرد؟ (هر کدام باشد) در ناملا یمنیت نا پایان

عصر یا من صبره نخواهد بود

فَقْدِي لِي؟ أَمْ عَصَبٌ يَخْلِي عَقْفُهُ؟

أَمْ كَثْرَ جِلْعَلِي؟ أَمْ سُقُوطُ جَسْمِي؟

حاز دستخدا به مردم؟ آن عصب حق همسرم؟ شکستن پهنویم؟ یا سقط جسمم؟

چون به پی کردن ناقه صالح عذاب الاهی نازل شد و به رویت به مقام سلطخ حضرت

هرگاه در بارگاه الاهی مآلای به نفس ایشان عذاب سخت فرو می بارید

أَمْ أَفْلَحَ إِيَّاهُ وَ مَا جِئَ بِمِثْلِهِ خَلْقٍ

أَمْ جِئْتَهُمُ خَلْقِي وَ قَدْ ضَرَقُوا

یا گرفتار از هم و بختی هدیه (ای بازم) را؟ یا این را که در مورد حق من خود را به نادانی رهنه
گرچه خود به خود می شناختند؟

فَهَيُّوا يَتِيمَكَ الْيَتِيمَ وَ جَنُودَهُ

وَ سَأَلْتَهُمْ خَلْقِي وَ قَدْ تَهَرَّجُوا

«ای پادشاه! آنان به ده یمیم سو، حسین و برادرش، ستم کردند و من حکم را از آنان مطالبه کردم
لذا مرا چشمگیر کردند (و از آن بازداشتند).

[بیعت و خلافت از دیدگاه مسعودی]

(علی بن حسین) مسعودی در کتاب «الایات الوصیة» می نویسد

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ۳۵ سالگی به فرمان الهی به
خلافت رسید. مؤمنین از او پیروی کردند و منافقین او را دید پخته برای
دنیاداری و حکومت خود، شخص دیگری را انتخاب کردند و برگزیده
خاندان و پیامبرش را وانهادند

روایت شده که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، عیسی بن
عبدالملک به حضور امیر مؤمنان علیه السلام رسید و عرض کرد: دلمه خود را
پیش آور تا با تو بیعت کنم.

آن حضرت فرمود: «مگر کسی دیگر نخواهد خلافت شده
است؟ چه کسی جز ما شایسته این مقام است؟»

آئند دیگری چون یحیی و ابومعین هم برای بیعت، به خدمت
آن حضرت رسیدند اما ایشان پذیرفتند

مهاجرین و انصار در گزینش حلیه اختلاف کردند. انصار
می گفتند: یک امیر ما و یک امیر از شما باشد. مهاجرین استدلال
می کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که «خلافت در قریش خواهد
بود» بالاخره با تکیه مال سنان سعد بن عقیله انصار در برابر مهاجرین

تسعیم ساندند. در این‌جا بود که عمر دست در دست، «بومکر گذاشت و با او بیعت کرد. پس بر او، گروهی حرب بادیه نشین تازه مسلمانان، که همدل و ورور بودند مدینه شلله بودندند. و گروهی از مردم مدینه به پیروی «آنان با ابوبکر بیعت کردند.

خبر این بیعت، رسانی به امیر مؤمنان (علیه السلام) رسید که از مراسم عمل و کفن و دفن پیکر مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اقامت یافته و معارف هم با حضور گروهی از یی هاشم و یاران، چون سلمان، ایوب، مقداد، عمار، جده، امی بن کعب و مویک به چهل نفر دیگر من جسد پیدمیر اکرم (علیه السلام) خوانده بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حامی و پس از ستایش و حمد خداوند منعال و درود بر پیامبرش، فرمود:

«إِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ فِي قُرَيْشٍ، فَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِهَا، وَإِنْ لَا تَكُنْ فِي قُرَيْشٍ فَلَا تُصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ.»

«اگر بنا به امامت قریش است که من از همه شایسته‌ترم و اگر در قریش نیست، پس حق یا انصار است.»

با بیان این سخن، آن‌حضور از مردم کناره‌گرفت و به خانه‌های رفت و در میان یاران و پیروان اندکس چمن فرمود:

«إِنْ لِي فِي خَمْسَةِ مِنَ النَّبِيِّينَ أُنْشُوءُ نُوحٌ (علیه السلام)، إِذْ قَالَ رَبِّ إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَ تَنْصُرُنِي، وَ إِبْرَاهِيمُ (علیه السلام)، إِذْ قَالَ: «وَأَعِزَّنِي لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۱ وَ لُوطٌ (علیه السلام)، إِذْ قَالَ: «لَوْ أَنِّي بِيَدِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي بِي زُكِّي شَدِيدًا»^۲ وَ مُوسَى (علیه السلام)، إِذْ قَالَ: «وَقَفَّرْتُ بِكُمْ لَمَّا جَعَلْتُمْ»^۳ وَ هَارُونَ (علیه السلام)، إِذْ قَالَ: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَكْتُلُونَنِي»^۴.

۲. مريم (۱۹): ۶۹

۳. شعراء (۲۶): ۲۷

۱. هود (۵۴): ۶۶

۲. هود (۱۱): ۶۱

۴. الأعراف (۷): ۱۵۱

و پنج پیامبر مر الگوید روح علیه السلام آن گاه که گفت پروردگاریه
 «من شکست خورده‌ام؛ نو خود مر یاری و پیروی ده» و ابراهیم
علیه السلام آن گاه که گفت: «من از شما و نیکوایی که به جای خدا
 می‌پرستید دوری می‌جویم» و لوط علیه السلام آن گاه که گفت: «ای کافران
 در مورد شما می‌رویی داشتیم و یا نه تکیه گاه مستحکمی پناه می‌جستم»
 و موسی علیه السلام آن گاه که گفت: «چون از شما تم سیدم، سرار اختیار
 کردم» و هارون علیه السلام آن گاه که گفت: «این مردم مر حور و ناتوان
 کردند و نزدیک بود که مر بکشند»

سپس نه جمع‌آوری قرآن هفت گماشت و مر پایان آن را در
 جامه‌ای پیچید و شهر و قوم کرد و با همه سنگینی که داشت به میان
 مردم آورد و فرمود:

و این کتاب خداست که به فرمان و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 آن را به همان گونه که فارل شده است جمع‌آوری کرده‌ام.
 مردمی مر یاد مر آورد که آن را بکنند و خود پرور
 آن حضرت خطاب به مردم فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما فرموده که دو یاد گران خو میان شما
 به جای می‌گذارم: کتاب خدا و خانقاهم را. و آن دو ک آن هنگام که دو
 پیامد به می‌برند، از یکدیگر جدا نخواهند شد. پس اگر قرآن را
 بدریغ بخرید، باید مر نیز در کتابش پذیر داشتید تا با احکام خدا که در آن
 است، میان شما تاملی کم»
 گفت:

«وای به آن و هم به تو می‌آری بیست آن را با خود ببر و از آن جدا
 مشو!»

بدین ترتیب «میرالمؤمنین علیه السلام از میان آن مردم بازگشت و خود و
 شیعیانش از آن پس خانه نبی را برگزیدند.

سپس گروهی را به سوی خانه حضرت علی علیه السلام فرستادند و مر
 آن یورش برده درش را سوزاندند و یار و اکره آن حضرت را از خانه
 بیرون کشیدند. یانوی بانوان را چنان در فتنه در و دیوار قرار دادند که
 فرزندش محسن را معطر کرد. آنان حضرت امیر علیه السلام را برای بهت گرفتن،

بروند و یکی حصار بنی و بیعت خودداری کرد و هر سود بیعت نمی دهم.
گفتند: تو را می کشیم.

فرمود: «اگر مرا بکشید، من بنده خدا و برادر پیدای خدا هستم.
سپس دستش را کشیدند. آن را مشت کرد. هر چه کوشیدند
نوانستند آن را باز کنند. بعد (آپو بکر) به همان بیعت و مشت بن حصار
دست کشید.

چند روزی در این محاذ گشت. میرمضان رضی الله عنه به یکدیگر از
دو گروه (آپو بکر) مشغول بود او را به خیل سوگند داد و ایمان الله را
پادآوری نمی کرد فرمودند:

«آیا می خواهید تو را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان
و بنی شما بکشند؟»

گفت: آری.

امام علیه السلام او را به مسجد قرب بردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به در حالی که در
مسجد نشسته بودند به او می پانندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او
فرمودند:

«يَا قُلَانُ عَلَىٰ هَذَا عَاهِدْ قَوِي فِي تَسْلِيمِ الْأَمْرِ إِلَيَّ عَلِيٌّ وَ هُوَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»

«علی! این گونه با من پیمان ببند نه امر (خلافت) را به علی
و نگذارید؟ در حالی که تو امیر المؤمنین هستی.»

پو بکر یا تصمیم واگذاری خلافت به حضور امیر علیه السلام بازگشت.
آن یارش صحابه خطاب، او را از انجام این اقدام باز داشت و گفت: «ی
سحری آشکار است! همان که پی هاشم به آن شهرت دارد. او به یاد
دعای آوری روزی را که با فرزند آپو بکر رضی الله عنه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و او
فرمان داد: درخت به هم نزدیک شدند و پس از قصای سخت در
بنب آن‌ها، با دسوری دیگر درخت‌ها به جای خود برگشتند؟»

«پو بکر گفت: حال که می و آنکه زیاد شری، من هم به خاطر
آوردن روزی را که با او در صحرای نجر بودیم. او دستش را به صورت من
کشید و نا نا لاله‌های کرد. فریاد می دیدم. جعفر رضی الله عنه (بنی هاشم) و پادانش
در کشتی مشت و در حرکت بودند.

بدین ترتیب از تصمیم خود برگشت. آن‌ها از این پس قصد جان علی (علیه السلام) کردند^۱ پس از مشورت و قرارها، مخالفین ولید را برای انجام آن برگزیدند.

اسماء بنت شمس (از این نوطه) آگاه شد، آن‌کس خود را به خانه علی (علیه السلام) رساناد. کنیز آن‌جا که رسید، دو لنگه در را گرفت و با صدایی رسا این آیه را تلاوت کرد:

وَإِنَّ الْمُسْلِمَ يَا قَوْمُ بَيْنَ يَدَيْكَ لَمُتُّكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكُ مِنَ النَّاصِحِينَ^۲

«مردم برای کشتن نوطه و شور را می‌کنند، پس (از شهر) خارج شو؛ به درستی که من از خیرخواهان توام.»

خالد در حالی که شمشیرش را پنهان کرده بود، (به مسجد) رفت. قرار بر این گذاشته شد که بلافاصله پس از سلام نماز، خالد برخیزد و بر حضرت علی (علیه السلام) حمله کرده او را به شهادت برساند ولی (نوطه گوی و تروریست‌ها) متوجه خشم او حضرت شدند، لذا امام جماعت (ابوبکر) پیش از سلام نماز فریاد برآورد که خالد دستور را اجرا نکند.

مردم در این زمینه گفته‌هایی را نقل می‌کنند:^۳

[غصب فلک]

مرحوم طبرسی در کتاب «الاحتجاج»^۴ و شیخ برزگوار علی بن ابراهیم قمی^۵ از حماد بن عثمان در حضور امام صادق (علیه السلام) می‌گوید که شمر و چون بیعت مردم با ابوبکر پایان پذیرفت و او بر همه مهاجرین و انصار جبهه داشت، مردمی را به سوی ملک فرستاد. او با در اختیار گرفتن آن، کاذب گزار حضرت فاطمه (علیها السلام) از آن‌جا بیرون کرد.

۲. إنبات الوصیه ۲۲ - ۲۳

۱. خصص (۲۸): ۲۱

۳. الاحتجاج ۱: ۹۰ - ۹۲

۴. تفسیر قمی ۲: ۱۵۵ - ۱۵۹، مدارالانوار (جواب قدیم) ۱: ۹۲ - ۹۳

محسوس و ہرآنکہ کہ چنین دیدند نزد ابوبکر رفته فرمودند:

يَا اَبَا بَكْرٍ، لِمَ تَسْتَفِي مِرَاقِي مِنْ اَيِّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ، وَ اَخْرَجْتَ وَ كَيْلِي مِنْ فَذِك؟ وَ كَذَّ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللهِ بِأَمْرِ اللهِ
تَعَالَى.

(ابوبکر! چرا میراث پدرم رسول خدا را از من می گیری و
کارگزارم را از فداک میزورن کوری؟ حلال آنکه رسول خدا ﷺ به هر مان
حله آن را به من واگذار کرد.)

ابوبکر گفت: بر این ادعایت گواهانی بیاب.

محسوس صلیقہ ﷺ اقامت و آوردند. اقامت گفت نه. ابوبکر
شهادت نمی دهم تا این که به فرمایش رسول خدا بر تو حنیج جاع کنم. تو
را به خانه می روند می دهم آیا می دانی که رسول خدا ﷺ فرمودند:

إِنْ أُمَّ لَعْنِ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

(به درستی که اقامت ناتوانی از بهشتیان است.)

ابوبکر گفت: آری، می دانم.

اقامت گفت اکنون شهادت می دهم که پس از نزول آیہ ذو البی
دا القربی حقه بر رسول خدا، او به فرمان خدا فداک را به فاطمه
واگذار فرمود.

پس از آنکه محسوس علی رضی اللہ عنہ و به عثمان گویہ شهادت
دادند سپس ابوبکر ما نوشه ای فداک را به حضرت فاطمه رضی اللہ عنہا بازگردانند.
در بین هنگام عمر وارد شد و پرسید: این نامه چیست؟ ابوبکر
پاسخ داد که: فاطمه مدعی مالکیت فداک شد و اقامت و علی برکن
گویی دادند و من نامه می گفتم فداک به فاطمه را نوشتم.

عمر به حضرت فاطمه رضی اللہ عنہا نزد یک شد. نامه را گرفت و باز کرد.
او گفت: فداک از اموال عمومی مسلمانان است و از من جداگان و
عایشه و حمصه هم گویایی می دهد که پیامبر (ﷺ) فرمود: ما گروه
پادشاهان نبوی به جا نمی گذاریم و آن چه باقی گذاریم صدقه است. علی و

هشمرش به سود خود سخن می‌گویند، اما ایمن هم ریی نیکوکار است. اگر شاهد دیگری همراهش می‌بود، آن را مورد پرسشی قرار می‌دادیم. بدین ترتیب حقوق رهبر علیه السلام گریای و تندو هناک از مرد ابوبکر و عمر بیرون آمد.

روزی دیگر هنگامی که ابوبکر در مسجد میان مهاجرین و انصار بود، امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به او فرمود:

ای ابوبکر، چرا می‌بوش فاطمه از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته‌ای؟ در حالی که در میان حیات پیامبر خدا تو مالک فلک بودی. ابوبکر گفت: این از اموال عمومی مسلمانان است، اگر گواهانی بیاورد که رسول خدا آن را به او داده که هیچ‌گونه حقی در آن ندارد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

ای ابوبکر! آیا نسبت به ما، برخلاف حکم خدا در مورد مسلمانان، قصاص می‌کشی؟ ابوبکر گفت: نه.

فرمود: اگر چیزی در اختیار مسلمانان بود و من آن‌های مالکیت آن را می‌کندم، از چه کسی گواه می‌طلبی؟ گفت: از هر گواه می‌خواهم.

فرمودند: پس چگونه از فاطمه که در میان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از رحلت، ایشان فلک را مالک بود، گواه جویستی؟ و از مسلمانان که ادعای مالکیت آنرا دارند، دلیلی نطلبیدی؟ (این برخلاف سخن خودت است.)

ابوبکر ساکت شد. (چون پاسخی نداشت.)

عمر رزلی رهایی ابوبکر گفت: ای علی، ما را هاکن چون نوای پاسخ‌گویی استدلال تو را ندانیم. اگر گواهانی صادر آید، می‌کشی و گرنه فلک از اموال همه مسلمانان است و برای سوره فاطمه در آن حقی نیست!

امام علیه السلام خطاب به ابوبکر فرمودند: آیا کتاب خدا را خوانده‌ای؟ گفتند: آری.

فرمودند: بگو آیه وَمَا يُمْضِي اللَّهُ إِلَيْنَا رَدًّا عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْل

اَلثَّبِيْتُ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً^۱ دوباره ما نازل شده است یا دیگران؟

ابوبکر گفت: دوباره شما.

فرمودند: اگر افرادی گواهی دهند که فاطمه مرثکب گناهی شده

سسته چگونه با او برخورد می‌کمی؟

ابوبکر گفت: مانند دیگر زنان، بر او حد اجرا می‌کیم.

فرمودند: در این صورت نود ضربه کتف زنی خواهی بود.

ابوبکر پرسید: چرا؟

فرمودند: چون گواهی خله را در مورد پاک‌ی و پاکیزگی فاطمه به

کردهای و گواهی مردم را در مورد او پذیرفته‌ای؟ هم‌چنان‌که حکم خدا و

پیامبرش را در مورد عذک رد کرده‌ای و حال آن‌که فاطمه در زمان حیات

رسول خدا ﷺ آن را تصدیق کرده بود و مردخیان داشت آن‌گاه به جای

آن، شهادت مرد عربی را که بر پاشنه پای خود برز می‌گذاشت، پذیرفته‌ای.

بدین ترتیب عذک را از فاطمه گرفت و ادعا کردی که از اموال عموم

مسلمانان هجده اضافه بر این رسول خدا ﷺ فرمودند: **اَللّٰهُمَّ عَلٰی**

اَلشَّذَعِي وَ اَلثَّبِيّ عَلٰی مَنْ اَدْبَحِي عَلَيَّهٖ (مَدْحِي) مَا يَكُونُ بَرَاءَةً كُنْدَ وَ

مَدْحِي عَلَيَّهٖ در صورت پدیدرفتن سوگند به‌جا آورد؟ ولی تو فرمایش

پیامبر خدا را هوش کردهای و می‌گویی که گویا بر مدحی علیه و سوگند

بر مدحی است.

در این هنگام مردم به خشم آمده به یخ‌دیگر نگاه می‌کردند و

سر و صداهایی بلند شد گروهی هم سخنان عمر و ابوبکر را رد کرده

فریاد برآوردند؛ به خله سوگند، علی را سمت می‌گویند.

اما حضرت علی علیه السلام دیگر مدحی مردم و به خانه‌اش بازگشت.

(روای) می‌گویند.

پس از آن، حضرت فاطمه علیها السلام و بود مسجد شده گریه‌کنان فیس

مطهر پدر را طواف کردند و اشعاری را می‌خواندند که بیت ابی‌آن چنین

است:

۱- جزاب (۳۳): ۳۴ - خبری از آنکه فرموده است که با پاک‌ی را از شما خاندان

بُرداید و شما را پاک و پاکیزه گردانید.

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبَةٌ
لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُنْ الْخَطْبُ

-(ای پدر!) پس از تو فتنه ها و آشوب ها برپا شد که اگر تو زنده بودی،
اختلاف ها از یاد نمی شد.

بعد از این ماجرا، ابوبکر و همسر هم به سوی خانه های خود
رفتند. اما ابوبکر به دنبال عمر فرستاد و او را طلبید. چون کار هم
آمدند، ابوبکر گفت: دیدی دو جلسه، مرور علی بر ما چه کرده؟ اگر باری
دیگر چنین اتفاق افتاد، کار ما به تباه می خورد کرد. چاره چیست؟
عمر گفت: به نظر من باید دستور قتلش را صادر کنیم.
ابوبکر گفت: چه کسی قتل او را بر عهده گیرد؟
عمر گفت: خالد بن ولید.

پس دنبال خالد می ماندند آمد بدو گفتند: می خواهیم
مسئولیتی بزرگ به تو واگذاریم.
خالد گفت: هر چه خواستید انجام می دهم؛ حتی اگر قتل علی بن
ابی طالب باشد.

گفتند: اتفاقاً مأموریت تو همین است.
خالد گفت: چه وقت بروی؟
ابوبکر گفت: در مسجد کنار علی به نماز بایستد. با سلام ببار
می، بر خیزد و او را گردن بزند.
خالد گفت: باشد.

سده بنی تمیم، که در آن زمان همسر ابوبکر بود، از این
نوطه آگاه شد و با کمی خود گفت: به خانه علی و فاطمه برو و سلام
مرو به آن دو برسان و به حضرت علی بگو: ﴿إِنَّ أَمْلَأَ بَأْسًا بِكَ
لَيَخْرُجَ إِلَيْكَ مِنْ لَدُنِّي﴾.
«این مردم نوطه قتل تو را کردند من تو را بصیحت می کنم که
(از شهر) بیرون روی.»

کنیز به خانه امیر مؤمنان علیه السلام رفت و پیام را رساند.

امام علی (ع) فرمودند: به اسماء دنگو خلعونک بر اجزای هلدشان مانع
بهر وجود می‌آورد.

حضرت امیر علی (ع) به مسجد رفته و حائز قرادای خود را پیش سر
ایوب‌بکر خواندند. خالد بن ولید هم ما شمشیر کنار آن حضرت جای گرفته
بود چون ایوب‌بکر برای کشته شدن نماز نشست، از حرمان خود پشیمان شد و
از به پاشیدن آشوب و غوغا در پی انجام این توطئه و با توجه به
شدت ختنی که از شجاعت و توانمندی آن حضرت (ع) داشت، سرسرس
و جودش در ترس و راهمه را گرفت. باده فکر هرور و رفت و بهار را ناتمام
نگه داشت تا جایی که مردم پنداشتند دچار قهرموشی شده و ادامه بهار را
از یاد برده است، بالاخره او به خالد کرده و گفت: حرمانی که داده بودم
مجر نکر! میسر با گفتن سلام، معاز را به پایان نبرد

حضرت ضی (ع) از خالد پرسیدند: چه دستوری به تو داده بود؟

خالد گفته: دستور این بود که تو را گردن درم.

پرسیدند: آیا چنین می‌کردی؟

گفت: به خدا سوگند آری، اگر قبیله سلام نماز، بهی نکرده بود،
تو را می‌کشتم.

امام علی (ع) او را بلند کرده محکم به زمین کوبید. مردم گرد آندان جمع

شدند. عمر فریاد برآورد: به خدای که به، هم‌کسوی او را می‌کشند!

مردم گفتند: یا ابوالحسن! ما را به خدا و به حق آزمیده در این قبر

او را رها کن. این بود که آن حضرت (ع) او را رها کردند.

در روایتی از ابوالحسن آمده است:

حضرت امیرالمؤمنین (ع) خالد را با دو انگشت نشانه و میانی

گردنه به شهادت قشیر دادند. خالد دریادی و حشمت‌انگیز برآورد که مردم را

به شهادت رسانید و هر کس نگران جان خویش شد، خالد را ترس نباس

خود را آلود و شریک کرد به دست و پا ردن و یارای سخن گفتن نداشت.

ایوب‌بکر خطاب به عمر گفت: این سیجیه وای‌بسی وازگه داشته

تو هسته گویی زن پیش آمد و همان‌روز پیش‌بسی می‌کردم و کی عملاً بر

سلامتی خود، خطا را عباس می‌گویم.

بر این میان، هو کس که برای رهایی حاله صدمی به چو
می گذاشت، نگاه تند و چشم آلود، میرالمومنین علیه السلام را به عقب می راند.
بالاخره ایوب که برای نجات حاله عسر را در پی عباس بن عبدالمطلب
فرستاد. عباس از خالد شهادت کرد و حضرت علی علیه السلام چنین سوگند
داد

تو را به حق، این قیر و کسی که در آن آرمیده (یا عبیر اکرم علیه السلام)
و به حق در مزدقی و مادرشان سوگندت می دهم که او را رها کنی
و در مقابل این سخن حضرت عباس علیه السلام خالد را رها کرد و عباس
میان دو چشمه حضرت را بوسید.^۱

در روایت دیگری آمده است که

سپس حضرت علی علیه السلام به سوی حجر رفته گریه اش را گرفتند و
فرمودند: ای راندن صهاک حبشی، اگر جرمان از پیش یسعه جدا و پیمان
یا رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، می فهمیدی کدام یک از ما پاداشی کم تر و
فائزانه داریم؟^۲

در این جا مردم حاضر به میان آمده عسر را از دست حضرت
علی علیه السلام گرفت و ابی عباس به ایوب که نزدیک شد و به او گفت:
و اما به خدا سوگند، اگر او را می کشیدید یکبار نفر از منی تیمم بر
روی زمین رنده نمی گذاشتیم.^۳

در کتاب بحار الانوار به نقل از ابی ابی الحدید آمده است که گفت

از استادم ایوب و حضرت یحیی بن زید پرسیدم: برای من معیار
شکست انگیز است که چگونه علی از همه سال بعد بر و هات رسول
خدا صلی الله علیه و آله رنده ماتد و او را در خانه اش فرور نکردند؟ با وجود دیوهای
سوخته و نیمه نور قراوان که پیرامون او بودند؟^۴

استاد گفت: اگر جر این بود که او بیسی بر خاک می سایید و گوشت
بر زمین می ریخت، قطعاً کشته می شد. اما او محکم بودن و سائلونی را

۱. بحار الانوار (چاپ قدیم)، ۹۳، ۹۴.

۲. انساب نوریان، ۹۲، ۹۳.

پیرگزید و به عیادت و نماز و زود بختیشی هر قرآن پرداخت و چاه یگانه و
آرمغان پیشین را رها و شمشیر را به فرمودی سپرد چون جنگ آوری
نومه کار که به گردشگری در زمین بپردازد و دهی که سناکن کوهها شود
مردم با پیروی از ولایت و حکومت مداران، او را رها و اثر از کفش دانسته
رها پیش کردند و آرام گرفتند. همه با هم بدون رسیدن به طری
دوست مدان به چنین اقدامی دست نمی زدند. حلقه هم انگیزه ای برای
کشش او داشتند. اما از او دست برداشتم و مستملاً اگر غیر این بود
کشته می شد. از صوری دیگر بجل خود دژی استوار و مستحکم است که
انسان را از هر گزند محفظ می دارد.

پرسیدم: آن چه درباره خاله گفته می شود، آیا حقیقت دارد؟
استاد پاسخ داد: گروهی از عفوینان در بازگو کردن روایت هم
شده که شخصی درد زهر بر شدیل شاکر کرد به جسته ابو حنیفه آمد نظر
ابو حنیفه را در این مسأله پرسید که آیا عین از ملام سمه داد، جایز
است از حالت نماز خارج شد، چه با سخن گفتن یا انجام کاری یا اینکه او
او حالتش خارج شود؟

رو پاسخ داد: جایز است؛ چون ابو بکر در تشبیه سخن گفتن.
آن مرد پرسید: ابو بکر چه گفت؟
زفر گفت: به نور مربوط نیست.

او مرد بزرگ بار دوم و سوم سؤالش را تکرار نمود ولی رفع
پاسخی نداد و بالاخره فریاد برآورد که بیرونش کنید! بیرونش کنید
گمان می بردم که او نیز پیروان ابو الخطاب^۱ باشد.

از طیب پرسیدم: ضیفه مورد شمه در بین یاره چیست؟ طیب
گفتند من آن را بعد می دانم ولی امامیه آن را روایت کرده اند.^۲

۱ از فقیهان و زاهدان قرن دوم و ترکلمسته به سال ۱۵۸ هجری است.

۲ محمد بن مفلح بن محمد بن معروف به «ابو الخطاب» از شیعیان تدر و معاصر حضرت امام

زفر و حضرت امام صادق (علیه السلام) که مورد لعن قرار گرفته و مظلوم است.

۳. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ۵: ۳۹۴.

[نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر]

در کتاب «اصحاح» مرحوم طبرسی آمده است:

هنگامی که حضرت امام علی علیه السلام اطلاع پیدا کرد که ابوبکر پس از قتل آن حضرت رهزانه ستمانی گفته است این نامه را به او نوشتند^۱

«سَمِعُوا مُتَلَاطِمَاتِ الْوُجَّهِ النَّفْسِ بِخَيْرٍ مِنْ شَفْرِ النُّجَّةِ وَ حُطُّوا
بِجَانِّ أَهْلِ الْعَوْرِ بِمَجْمَعِ أَهْلِ الْقُدْرِ وَ أَتَنَصَّيْتُ^۲ بِمَوْرِ الْأَنْوَارِ
وَ أَتَنَصَّيْتُ^۳ بِسَوَارِثِ الْفُطُوحِ الْإِبْرَارِ وَ أَتَنَصَّيْتُ^۴ بِسُقُلِ
الْأَوْدَارِ بِقُسُومِ عِلَّةِ النَّبِيِّ الْمُتَحَارِّ فَكَأَنِّي بِكُمْ تَرَدُّدُونَ فِي الْقَمَى
كَمَا تَرَدُّدُ الْبَعِيرُ فِي الطَّاحُونِ»

لما و الله لو أدنى لي بما ليس لكم به عزم لم تصدت رؤوسكم
عن أجسادكم تهمب المتصيد بقواصب من حديد و لقلقت من
جهاجم شجعانكم ما أفرغ به أفاقكم و أوجش به محالككم فإني مثد
عزقتوني مردی القساكر و منفي الجعابل و سيد حضرائكم و تهميد
خوصائكم و جزائر الدواوين. إذ أنتم في بيوتكم متخفون و إني
لصاحبكم بالأمس. لعمري أي أن تخبوا أن تكون سيد الخلافه و
النسبه و أنتم تذكرون أخلاق بذر و ثارات أخذ.

أما و الله لو أدنى ما سبق من الله فيكم لتدخلت أضلاعكم
في أجرايكم كتداعل أسن دواره الرخى. فإن نطقن تقولون. حتم
و إذ سكنت فيقال. جزع ابن أبي طالب من المنوب. هيات! هيات!

۱. الاحتجاج ۶ - ۹۵ - ۹۷ - ۲۷۲ - ۲۷۷. بخش‌هایی از این نامه در خطبه ۵ نهج البلاغه آمده

است.

۲. در بسیاری استقار و آمده است در تهجدی دی فعل امر گذشته، صاصی خود عهد شد.
سَمِعُوا... حُطُّوا که معنی در به نظر نمی‌رسد از سیات عبارت برمی‌آید که بعد از سوراخ‌انوار و پیش از
و انکسرها انکادگی رخ داده است.

أَن السَّاعَةِ يُقَالُ لِي هَذَا وَأَنَّ الْمُنْتَوَاتِ أَمِيتٌ، حَوَاصُ الْمَسَاتِ فِي
جُوفِ لَيْلٍ حَامِدٍ حَالِكٍ - خ ل حَامِلُ السَّيْفِ الثَّقِيلَيْنِ وَالْمُحِبِّ
الطَّوْبِ وَكَسْرُ الزَّيَّاتِ فِي عَطَامِطِ الْفَتَرَابِ وَتَفْرِجُ الْكُورَابِ
عَنْ وَجْهِ جَعْدَةِ لَبَرَاتِ.

أَيُّهَا الْفَوَاحِشُ لَا بَرَّ لِي بِطَلَبِ أَمْسٍ بِأَمْسٍ مِنَ الطَّغْلِ إِلَى
تَحَالِبِ أُمِّهِ هَبْلَتَكُمْ طَوَابِلُ أَوْ يُحْتَضَرُ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ صَوْنَكُمْ فِي كَسَائِهِ
لَا تُضْطَرُّكُمْ اضْطِرَابُ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوْبِ الْمَعِيَّةِ وَتَخْرُجُكُمْ مِنْ
بُيُوتِكُمْ حَرِيرِي، وَ عَلَى وَجْهِكُمْ هَانِي، وَ لَكِنِّي أَهْوُوُّ وَخُذِي حَقَّ
أَلْفِ زَيْبٍ بِيَدِ جَدَّةٍ صَغُورًا مِنْ لَذَاتِكُمْ، جَلُّوْا مِنْ طَحْنَاتِكُمْ، كَمَا مِثْلُ
دِيَارِكُمْ عُنْدِي إِلَّا كَمِثْلِي عِيمٌ غَلَا فَاشْتَقَلِّي، ثُمَّ اسْتَغْلَظَ فَاشْتَوَى ثُمَّ
تَمَرَّقَ فَاغْلَبِي

رویداً قسراً قلبی ینجلی لکم التسلُّل، فتجدون تمر جعلكم
مَرّاً، أَمْ تَحْصِلُونَ غَرْسَ أَيْدِيكُمْ دُعَاةً مُرَقّاً وَ سَقّاً قَائِلًا وَ كَوَى بِالله
حَتَاً وَ بِرَسُولِ اللهِ حَصِيصاً وَ بِإِلْقَائِهِ مَرْقِئاً وَ لَا أَبْعَدُ اللهُ فِيهِ
بِسْوَاتِكُمْ وَ لَا أَتَقَسَّ فِيهَا عَيْرَكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.»

«امواج متلاطم فتنه را با سیله کشتن های بیخات شکافتند و
تاج منکشان را در مقابل حلقه خواران بر زمین نهادند و از صدف نور
روشنایی یافتند و میراث دنان پاکه نیکوکار را مبدل خود تقسیم کردند و
بار سنگین گناهان را با مصیبت بخشش و هدیه رسم به دیگران از روی
دوش گرفتند، گویی می بینم که بسال قشور چشم پسته ای که به دور
آسیاب می چرخد، در تاریکی و کوری قدم بر می دارند»

به خدای سوگند! اگر به آن چه شعر را از آن آگاهی هست، اجاره
می دهم، سرهای شما! همچون درو گردن گندم و سبزه رسیده به
دلس های تیز و آهنین از آن جاده می گذرم و از جمع جملۀ دلآوران به آن
اندازه بر می خیزم که چشمانتان مجروح شود و در سرزمین خود
متو خشن و سرگردان گردید

از آن هنگام که مر شمشختید، من مایه کسده لشکره، از پنا
درآورده دلاوران، از میان بر مارنده خیرناتان، خاموش کشته آوارها پتان
و از هم پاشنده نشکيلات و سازمانهای شمع بودم؛ در حالی که شمع به
گوشه‌های خانه‌ها پتان خریده بودید. من تا دیروز با شمع بودم و نمی به
چنان پدرم سوگند که دوست ندارید خلالت و بیوب هر دو به خانقاه ما
ماشت و لذ، یادآور کینه‌های جنگ پسر و خور، خونعی جنگ اُحد
شستاید.

به خدا سوگند، اگر آن‌چه را که خداوند به‌ای شمع مقترز داشته
است بازگو کنم، دلمه‌ها پتا در شکم‌ها پتان غری می‌رود بدان‌گو به که
دندانهای چرخ‌های اسباب هر هم غری می‌روند. اگر سخن نگویم (و از
حق غصبیه خود دفاع کنم)، گویید. رشک می‌بود و اگر خاموشی
گیرم، گویید. پسر ابوطالب از مرگ به هراس افتاد دور باد دور مان! که
در این زمان دریاهای چین گفته شود و حال آن‌که میراثنده مرگم.
غریب‌طور در حوادث مرگ‌بار در دل شب ساکت و آرام (سپاهم)، پسر
دوگر، پنهان آن دو شب‌بیر سنگین و آن دو میره پلدم، سونگون‌کننده
پرچم‌های دشمن در لوح سحتی‌ها و گریختاری‌هایم، پسر طره‌کننده هر
لندوهی از میما و حاضر بهترین انسان‌ها رپیما: ^(عبدالرحمن) می‌دشتم
خاموش شویدا به خدا سوگند که شادمانی مرگ ابوطالب به
مرگ، بیش از خوشحالی طفل به پستان مادر است.

مادراننان به هزینان بنشینند! اگر آن‌چه را که خداوند مشتعل
دریده شمع در قران برده است فاش کنم، مانند لروش وسمان دلو در
چاهای زرق، بر خود می‌برید و دیوانه‌وار از خانه‌ها پتان بیرون رفته پا
به غرار می‌گذارید و از ترس و وحشه به صورت به زمین می‌خوردید.
ولی من آنش شوق و قدرت خویش! فرو می‌شام تا با دمی بریده
(می‌بار و یاور) و نهی از نقابت و نعت‌های غالی شمع (دو بین دنیا) به
دیدار خدایم نایل شوم، میای (پرویز و برق) شما برای من چون ابری
است که بالا رفته در هوا ارج می‌گیرد و پس از متراکم و سحت‌شدن،
پراکنده و حلال می‌گردد.

(چندی) تأمل کنید! به رودی نگر و غبارها فرو بشید، شمع

میوهٔ نافع کردار (مانند اینست) خود را می‌یابد و یا محصول کدشده‌های دست خود را، که رهبری گشوده و منازشی‌کننده است، درو می‌کند مرا خدا و آل‌الله و دشمنی رسول خدا با شما و ایستگاه ربه حبایه و کتاب رسیده (قیامت کافی و بی‌شک است) در آن روز دورترین اقرب (از رحمت آل‌الله) و بدبخش‌ترین انسان‌ها غیر از شما کسی نیست
بر پیروان هدایت درود باد:»

ابوبکر پس از شنیدن نامه، به شتاب ترمید و گفت: سبحان الله، بسبب به من چه جرأت یافته و از دیگری باز داشته است سپس ری به انصار و مهاجرین کرده و گفت: ای گروه مهاجر و انصار! می‌دانید که پس از رحلت پیامبر، دریدهٔ قذک با شما مشورت کردم و شما خود را که گفتید پیغمبر از دست نمی‌گذارند و این سوال بدید به شماست جنگی مستمندان افزوده شود و به تصرف حرید بسبب سلاح و امور جهاد و حفظ سرزمین کشور برسد. نظر شما را عمل کردیم اما طعنی قذک، این نظر را پذیرفته و صلح و عهد می‌دهد و تهدید می‌کند و به حق پیامبرش سوگند می‌خورد که شمشیرش را از خوب میراب می‌سازد

به خدا، سوگند من می‌خواهم از این خلافت کنار بگیرم کسی و می‌شما پذیرفتید من از آغاز میل به انجام کاری برخلاف میل مردم ابو طالب بودم و از رویرویی ما او گریزان بودم. من قصد مزاح و کسمکش با او را ندم. مگر کسی تا به حال توانسته بر او پیروز شود؟
صبر (که از این سخنان به شدت عصبانی شده بود خطاب به ابوبکر) گفت: چه این حرفی ندانستی برمی؟ تو قورمه کسی هستی که هیچ‌گاه در جنگ‌ها پیش قدم بود و نه هنگام تنگدستی هیچ یختندگی و سخاو جندی نشان نمی‌داد سبحان الله چه گرم و کویچک دلی. من خلافت را چون پیمانه‌ای پر از آب صاف و گویز برای نوشیدن آمده کردم و تو عصی بواقی خود را از آن میراب کنی! دلاویز در برگان عرب را در بربریت به تعظیم و دانشم و حکم‌رایی بر خود مددای و می‌صداقتارال را به استوار کردم. در غیر این صورت مسلماً سرید ابو طالب این‌حوال‌هایت را نخر می‌کرد. یک شکر و سیاس خدا را به جا می‌آورم که خدا این مذهب به دست من بر این فراهم آمده است و شما یمنه

است کسی که از مسیر رسول خدا بالا رفته شکرگزار خلدوند داشتند.
 این صبح برای طالب سنگ جاریست است که جز با شکستن از آن
 آبی بجوشد و عار سبید و سیاهی نیست که تنها با سحر و افسون جایه جا
 می شود و درخت تخی است که اگر به غسل آغشته شود، بجز میوه های
 تلخ می دهد. او برگان فریش را به خاک و خون کشید و هلاک کرد و
 آخرین نفرشان را به ننگ و رموز پی کشاند. اینک من خوش دار و نرصد
 و برق و جوش و خروش تو قوس و میم به خود راه مده چون پیش از
 آنکه تو را خانه مشین کند، در خانه اش را می بندم.

ایوبکر در پاسخ گفت: عمر! تو را به خدا سوگند که این سخن های
 پرچ و مضطه کاری ها دست بردن به خدا سوگند اگر هر روز ابو طالب
 بچوبد من و تو را تنها با دست چپش می کشد. سه عامل است که او را
 از بین کار نازمی دارد: نخست تمهائ و بی یاری، دوم پیروی از وصیت
 پیامبر دربارۀ ما و سوم دشمنی قیاس صرم یا او که به بدن حصوم
 شتران به غله های بهاری است؛ چون او است که دلاوران و بزرگان آنان را
 در جنگ های مختلف به قتل رسانده است.

بقا اگر چه این بوده خلافت بر خلافت حواسنه ما به دست تو
 می افتاد. به خدا سوگند که دنیا برای او بر سرگ در نظر ما بی اهمیت تر
 است.

خطبه حضرت فاطمه (ع)

در کتاب «الاحتجاج» به روایت عبداللّه بن حسن از پدران پورگوازش (ع)

آمده است

«هنگامی که ایوبکر تصمیم گرفت فلک را از حضرت
 فاطمه (ع) بگیرد و این خبر به حضرت رسید، مقعده و روسری به سر
 پیچید و باسی بلند پوشید و با گروهی از خدمت کاران و زنان بی هاشم
 به سوی مسجد حرکت کرد با مقاومت و وقار چون پیامبر خدا (ص)

قدم بر می داشت و چادرش هم بر زمین کشیده می شد هنگامی وارد مسجد شد که گروهی از انصار و مهاجرین گرد آویخته جمع شده بودند به سرعت پردهای کشیده شد و آن حضرت پشت آن نشست، بلافاصله چنان ناله‌ای از زوهای دل برآورد که همه حاضرین را به شگفت متاثر و گریان کرد و مجلس به خود می‌زد سپس ناگهان رو کشید و چادر و آثار مردم، لحظاتی بعد درنگ و تأمل کرد. آنگاه آهسته سخن فرمود صحبت خنده و شکر و سپاس گفت و بر پیاپی برش والتسبیح درود فرستاد در این جا مردم بار دیگر گریه سر دادند تا آرام شدن صحرا را سکوت کرد و سپس چنین فرمود

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَعْطَانَا، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَالشَّاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عَمُومٍ نَعَمٍ أَتَدَاهَا، وَشُبُوعِ آلَاءٍ أَشْدَاهَا، وَنَمَّ مَنَى أَوْلَاهَا، جَمْعٌ غَيْرٌ بِإِخْصَاءٍ عَدَدُهَا، وَنَائِي عَنِ الْحَرَمِ أَعْلَاهَا، وَتَمَاعُوتِ عَنِ الْإِثَرِ لِكِ أَتَدَاهَا

وَنَدَبَتُمْ لِأَسْرَادَتِ بِالشُّكْرِ لِأَنْصَالِهَا، وَاسْتَعْتَمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَائِهَا، وَتَقَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَتَدَاهَا

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَيْفَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَضَمَّ الْقُلُوبَ مَوْحُوظَهَا، وَأَسَازِي الْفِكَرِ ضَعُوقَهَا، ائْتَمَّتْ مِنْ الْأَبْصَارِ زُورَتَهُ، وَبَيْنَ الْأَلْسُنِ صِفَتَهُ، وَبَيْنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتَهُ، ائْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلَا أُخْتِدَاهُ أَشْئَلَهُ امْتَنَلَهَا...

أَيُّهَا النَّاسُ! اعْلَمُوا أَنِّي نَاجِلَةٌ وَأَبِي تَحْتَهُ صَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَلَا أَقُولُ مَا أَعْلُ شَطَطًا، وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ، فَبِذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

دُونِ بِسَائِلِكُمْ وَ أَخَا ابْنِي عَمِّي دُونِ رَجَائِكُمْ وَ لَيْتُمْ الْمُتَغَرِّيَ إِلَيْهِ صَنَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَلْبَغَ بِالرَّسَالَةِ صَادِعاً بِالتَّدَاوِيَةِ، مَائِلاً عَنِ مَسْزُوجَةِ
 الْمُشْرِكِينَ، ضَارِباً تَبِجَهُمْ آجِداً بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رُسُلِهِ
 بِالْحِكْمَةِ وَ لَوْعِظَةِ الْحَسَنِ يَكْبِيرُ لِأَصْحَابِهِ وَ يَنْكُثُ لِطَائِفَةٍ حَتَّى انْتَهَزَمَ
 الْجَمْعُ وَ وَلَّوْا الدُّمُورَ، حَتَّى تَقْوَى اللَّيْلُ عَنْ صُنْبِجِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ
 مَخْصِيهِ، وَ نَطَقَ رَحِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَمَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ صَاخَ
 وَ شَيْطَةُ الثُّغَايِ وَ أَلْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَ انْشَقَّاقِي وَ فَتَحَتْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ
 فِي نَفْسٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِيَاصِ وَ كُنْتُمْ حِينَ خَصَائِفَةٍ مِنَ النَّارِ، مُدْفَعَةً
 الشَّارِبِ وَ نُفُوزَةِ الطَّامِعِ وَ قَبَسَةِ الْقَجَلِ وَ مَوْطِئِ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ
 الطَّرِيقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَذِلَّةٌ حَاسِتِينَ، «تَخَفُونَ أَنْ يَتَحَفَّظَكُمْ
 النَّاسُ» مِنْ خَوَلِكُمْ.

فَاتَّقِذِكُمْ اللَّهُ بَارَكَ وَ نَعَالِي يُحَنِّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِغَدِ
 اللَّيْلِ وَ أَلْتِي وَ بَعْدَ أَنْ مَنَى بِهِمُ الرَّجُلُ وَ دَوَّيَا الْقَرْبِ وَ مَرَدَّةَ أَهْلِ
 الْكِتَابِ. «كُلُّهَا أَوْقَدُوا نَارًا يَنْحَرِبُ أَوْطَانُ اللَّهِ»^۱ أَوْ تَجِمَّ قُرُونُ
 لِلشَّيْطَانِ وَ لَقَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنْ مُشْرِكِينَ، قَدَفَ أَخَاهُ فِي لَهْوَانِهَا، فَلَا
 يَنْكُحُ حَتَّى يَطَّأَ صِبَاخَهَا بِأَخْصِيهِ وَ يُحْنِدَ لَهَا بِسَيْدِهِ مُكْشُوداً فِي
 دَابِ اللَّهِ، مُجْهَداً فِي أَهْرِ اللَّهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدُكَ فِي لُزْلِيَةِ اللَّهِ،
 مُقَسَّمراً، نَاصِحاً، مُجَدِّداً، كَادِحاً، وَ أَنْتُمْ فِي زَاهِيَةِ مِنَ الْقَوَائِمِ رَادِعُونَ
 مَا يَكُونُ آمِنُونَ، تَتَوَلَّصُونَ بِمَا الدَّوَائِرُ وَ تَتَوَكَّلُونَ الْأَنْصَارَ وَ
 تَتَكَبَّرُونَ عِنْدَ الْعَزَالِ، وَ تَقَرُّونَ جِسَدَ الْقِنَالِ.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَلْبِيَانِهِ وَ مَأْوَى أَشْجِيَانِهِ، ظَهَرَ مِنْكُمْ
 حَسِيكَةُ الثُّغَايِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَظْمُ السَّعَاوِينَ وَ سَمِعَ

حَامِلُ الْأَقْلَابِ، وَهَدَرَ شَيْقُ الْمُسْطَلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ
الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَقَرِّهِ هَانِئاً بِكُمْ، فَأَلْهَمَكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ
لِبَعْرَةِ دِيهِ مَلَا حَظِي، ثُمَّ أَشْنَهَضَكُمْ، فَوَجَدَكُمْ حَصَافاً وَ أَهْنَكُمْ
فَأَلْهَمَكُمْ عِصَاباً، فَوَسَّوْهُمْ غَيْرَ رِيحِكُمْ، وَ أَوْرَدَتْهُمْ غَيْرَ بَرِكِكُمْ.

هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ انْكِلُمْ رَحِيمَةً، وَ الْمَرْحُوحُ لَمْ يَشْمَلْ، وَ
الرَّسُولُ لَمْ يَقْعُرْ، إِنْتِدَاراً رُغْمَهُمْ حُوفَ الْفِتْنَةِ «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» وَ
إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»

فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! وَ كَيْفَ بِكُمْ؟ وَ «أَتَى تُؤْفَكُونَ؟» ١ وَ كِتَابُ
الْهُدَى أَظْهَرَ كُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ دَاهِرَةٌ، وَ أَغْلَاغُهُ بَاهِرَةٌ وَ
رَوَاجُهُ لَا يَبْعَثُ، وَ أَوَامِرُهُ وَاصِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَدَّاهَ ظُهُورَكُمْ.
أَرَعَيْنَا عَنْهُ تَرِيدُونَ؟ أَمْ يَقْرِئُهُ عَنَّا كُفْرًا؟ ٢ هَيْهَاتَ يَطْلُبِينَ بَدَلَكُمْ ٣ وَ
هَلْ يَنْتَبِغُ غَيْرُ الْإِسْلَامِ دِيماً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي لَأَحْزَنَةٍ مِنْ
الْمُنَاسِرِينَ ٤

ثُمَّ لَمْ تَلْبَسُوا إِلَّا لَبْتَ أَنْ تَشْكُرَ تَعَزُّبُهَا وَ يَسْلَسَ قِيَادُهَا ثُمَّ
أَحْدَثْتُمْ تَوَرُّدِينَ وَ قَدْ دَهَا، وَ هُتِجْتُمْ بَحْرَتَهَا، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِكِتَابِ
الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ وَ بَطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَ إِهْمَادِ سُؤْلِ النَّبِيِّ صَلَّى
تُسْرُونَ حَقَّوْا فِي الزَّعَامِ وَ تَقْشُرُونَ بِأَهْلِيهِ وَ زُؤْلِهِ فِي الْخَنَرِ وَ الضَّرَاءِ وَ
تَصْبِرُ مِنْكُمْ عَنِ مِثْلِ خَرٍّ مُدْنَى وَ خَرِّ السَّابِ فِي الْخَفَى وَ أَنْتُمْ
تَرَعُمُونَ أَنْ لَا إِثْرَ لَهَا «أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهَا هَالِكَةٌ تَبْعُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ
حُكْمًا لَقَوْمٍ يُؤْقِنُونَ» ٥ أَلَا تَبْظَلُمُونَ؟ بَلَى تَهْلِي لَكُمْ خَالِ السَّنَنِ
الضَّاحِكَةِ أَنَّى ابْتَنَتْ إِلَيْهَا الْمُتَسَلِّمُونَ! أَلَا غَضِبَ عَلَى إِرْقِيهِ؟

١. لَمَام (٦): ٩٥ و .

٢. آل حَمْرَانَ (٣): ٨٥.

٣. تَوْبَةُ (٩): ٥٩.

٤. كَهْمَا (١٨): ٥٠.

٥. مَالِكُهُ (٥): ١٥٠ يَا تَعْبِيرُ حَزَلِي.

عَجَلَانِ دَا إِهَالَةً وَلَكُمْ حَافَةٌ بِمَا أَعَادُوا وَقُوهُ عَلَى مَا أَلْتَبَسَ وَأَدَاوُلُ

(وَسَأْتِ - سَلَامُ اللَّهِ عَلَى - الْخَطِيئَةِ الشَّرِيفَةِ إِلَى قَوْلِهِ)

أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مَنِّي بِالْحَقِّ الَّتِي حَامَرْتُكُمْ
وَالْعَذْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ وَلِكَيْهَا قَيْطَةُ النَّفْسِ وَنَفَقَةُ الْفَيْطِ
وَحُزْنُ الْقَنَا وَبَيْتُهُ لَصْدَرُ تَقْدِيرَةِ الْحُجَّةِ قَدْ وَكَّوْهُمَا فَاحْتَبِئْهُمَا دَبْرًا
الظُّهْرِ تَبِيَّةَ الْخَلْفِ بَاقِيَةِ الْعَارِ مَوْسُومَةَ بَقْضِ اللَّهِ وَشَارِبَ الْإِيْثِدِ
مَوْصُولَةً بِحَارِ اللَّهِ الْمُوَلَّدَةِ لَنِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَلْبَدَةِ ١ فَبَعِي اللَّهُ
مَا تَعْقُلُونَ ٢ وَوَسَيَنْتَمُ الدِّينَ طَلُّوْهُمَا أَنِّي مُتَقَلِّبٌ يَتَقَلَّبُونَ ٣ وَ أَنَا ابْنَةُ
نَدِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عِدَابٍ شَدِيدٍ ٤ وَ عَمَلُوا (...) إِنَّا عَامِلُونَ ٥
أَنْتَظِرُونَ ٦ إِنَّا مُنْتَظَرُونَ ٧

«صاحب خداوند در هر آن چه به عیشش مرصود و شکر بر آن چه الهام
مرود و حمد و ثناء بر آن چه از پیش هفت کرد و بر تمامی نعمتهایی که
از پیش آفرید و نعمتهایی که به انسانها برزانی داشت و مکنها و
نعمتهایی که بهایی مرود هرمتاد، نعمتهایی که در شمارش خارج از
توان بسا و بر اجر و پاداش آن هریدی نفوان یافت و دانسته آن تا به از
دوک و بهم خارج است.

خدای متعال، شکر و سپاس را حامی هر رومی نعمتهای انسان
قرار داد که در حواس مکتوب و پیاپی مایه مصاحبه شدن آن می گردد.
گوئیم می دهیم که جز خدای یگانه، خدایی نیست و او را
شریکی نه. باز کتاب این شهادت، اخلاص و درک عطری وحدانیت خدای
متعال است که در تمام دلها قرار داده شده است و اندیشه با تعقل این
یگانگی روشن گشته است. یگانگی که دیدگان از دیدن، ریاها از
توجیعتش و فکر و خیال از راهیابی به چگونگی و کیهان او ساتوان و
حاجرید. او بدیده ها از میستی و بدون (هر گز به ماده پیشین و ساختار

(و) معروفه‌های به وجود آورده

(حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود)

ای مردم! بدید و آگاه باشید که من فاطمه‌ام و پدرم حضرت
مجتهد علیه السلام است و سخن امار و پادشاه یکی است. آنچه می‌گویم
نا درست نیست و آنچه انجام می‌دهم ظلم و ستم نمی‌باشد «از میدان
بهترین شما پیگیری به صورتی آمد که رنج‌هایتان بر او گران می‌آید و
سبب به شما در صورتی به مؤمنان مهربان و رؤوف است.»

اگر همیشه را بشناسید خواهید دید که او تنها پدر من است؛ نه
پدر دکان شما. هر برادر پسر عمومی من است؛ نه مردان شما و چه گران‌بایی
و نورشمنه محبت پیوندانش به او! برود خدا بر او و بر خاندانش باد
رسالتش را انجام داد به هشدار آغاز کرد و از مردم و مذهب
مشوکان روی گرداند. بر فرقشان شمشیر کوفت و گلویشان را سخت
فشود و با حکمت و موعظه می‌گو آنان را به سوری حمایتش فراخواند
بما را شکست و سربزرگان (کنار) او به زمین کوبیده آن‌سلا که
جمعه‌شان از هم گسیخت و غریبی شدند

آنگاه، از پس پرده تاریک شیعه، صبح روشن آشکار شد و حق،
چهره درخشان خویش را نمایانده. رهام‌دار دین به سخن درآمد و
گرافه گویی شیطان صفتان به لالی و بی‌ریایی کشیده شد و مردمان پست
و منافق به هلاکت رسیدند. پیوندهای کفر از هم گسست و رمان و دهان
به «ارگو» کوهی کلمه اخلاص گشوده شد؛ در حالی که در میان گروهی
اندک از سواد صبیح‌روی و شکم به پشت چسبیده،^۱ بر کثاوه پرتگاه
آتش پرورید

به سان چهره‌های آب (که) نوشیدنش برای هرکس آسان بود،
سیار ناموان و خوار هم به دیده بدان‌گونه که در پذیرش یوغ هر مسلم‌کاری
شایدان و لگدمال توانمندان می‌شدید آب گندیده آمیخته به پیش‌آب و
سرگوش شران را می‌آشامیدید و غله‌چنان پوست حیوانات و مردار بود.
در نهایت خودی و ذلت و درماندگی به سر می‌بردید «از یورش

مردمان و همسایگان آنان) در شدت ترس و هراس بودند.

سپس خداوند متعال به وسیله حضرت محبت علیه السلام، شما را
رفایی بخشید؛ پس از آن همه رنجها و ملالت‌هایی که از جنگاوران و
گرگانه‌ها عریب و سرکشان بهتان کشید هرگاه یاران جنگی
می‌افروختند، خداوند متعال آن را خاموش می‌کرد و چنانچه پیروان
شیطان سر بر می‌آوردند یا مشرکان فساد می‌پراشتند رسول
خدا صلی الله علیه و آله پادشاه را ده کلام آن می‌انداخت و او ناز می‌گشت جز اینکه
قشقه و آشوب را با شمشیر خویش خاموش کرده و سرده‌ها را به
خاک و خون کشیده باشد. بدین گونه نلافشگر راه خدا و مجری فرمان
الاهی بود و در کنار رسولش، برجسته‌ترین نویسای خدا، او بود که
همواره دامن همتا به کمر داده اندر زگو، سخت‌کوش و پرتلاش بود و
شما در آن دوزخ در کمال خروشی و آسایش و ایمنی بهسر می‌بردید و
در مقابل منتظر شکست و سرنگومی ما بودید و خود دو جنگ‌ها پشت
کرده و از صحنه دراز می‌کرده.

پس آن هنگام که خداوند متعال پیامبرش را به بدنه‌ترین جایگاه
و کنار فرساده‌گان و برگریه‌گانش منتقل کرد، دهمی و شاقی مهلت شما
آنکار و حمله اسلام دهنگی یافت. آن‌که پیش از این ساکت بوده جزایب
محتش‌گش و کد، هم‌کردن یافت و آن‌که پس و می‌پوش بود، به مقام و
مرتبه‌ای دست یافت. شر آخر گمراهان به صدا درآمد و در میان شما به
جولان افتاد شیطان لژ مخفی‌گاه خود سر برآورد و شما را به سوی خود
خواند، شما هم به سرعت حرکتش را پذیرفتید و از او فرس‌خوردید به
ناله‌ای بی‌پروا رسید و سپس به خواسته‌اش خشمگین و خصمانه شدید.
پس شتری که از آن شما بود دغ و شان دید و بر آب‌خوری وارد شد.
که سهمی در آن نداشتید؛ حال آن‌که چنگل مدنی از عهد و پیمان شما
(در خدیر خم) نگذاشته و رحم مصیبت ناز و دهان جرح‌گشوده شده
و لثام بی‌هت بود و پیکر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپرده
شده بود بی‌ناه آوردید که لژ ما من فتنه چنین کردید (تخلف‌های جدایی
خود به پا کردید) و در حالی که به راسی خود در فتنه افتادید و در رخ
هرگیر کافران دست‌به‌شما گذاشت و فتنه‌خوایانند؟! «چه روی این چنین

کردید؟! «به کدام موی می‌روید؟!» کتاب خدا که در میان شماست،
مردمان را بر آشکارا، احکامش در حقش، نشانه‌هایش فروراند، بوی اشر
ورزش و آرامش و صبح سنا و لی شمس مودید که آن را پشت سر
لنجه‌چند، آیا به راستی علاقه‌مند قرآن نیستید؟ پس به چه چیز دیگری
دوری می‌کنید؟ اگر چنین باشد، بسیار ظالمانه جایگزین برایش دست و
پا کردید. خداوند می‌فرماید: «هر کسی هیر از اسلام دینی برگزیند، از
او پدیده‌ای نمی‌شود و در آخرت از ریان‌کارین است.»

سپس بدون درنگ و تأمل در جهت آرامش هیجان و تلاطم و
درام شدن آن حیوانه، شتر خالقی که می‌دید، آتش صندل‌نگیری را
برافروختید و بر شعبه‌هایش لغزیدید و دعوت شیطان گمراه کننده را
پذیرا شده و کمر همت برای خاموش کردن پرتوهای تابان دین خدا و از
خاطر رودن سست‌های پیامبر برگزیده خدا ﷺ بستید. به بهانه خوردن
کف روی شیر، مخمیان همت شیر را آشامیدید. در پیشب دوخته‌های
خدا و برنگی به کمین جانورده و مردن رسول خدا ﷺ نشستید.
ما هم همیشه همان و به سان خمجری بزای بر گلو و پیرهای خورفته در
شکم، تحمل کرده شکایبی به خراج می‌دهیم، گمان بردایید که ما را رضی
بیست! مگر به رسم دوران جاهلیت بازگشته‌اید؟ حکم برای انسان‌های
مؤمن چه حکمی بهتر و بالاتر از حکم خله وجود دارد؟ آیا به راستی
مؤمنان را؟ مسلماً می‌دانید و برای همگی شما از آفتاب درخشان
میزبانی واضح‌تر و آشکارتر است که من دختر رسول خله‌یم.

ای مسلمانان! آیا سزاوار است که سن از ارث خودم محروم
شوم؟! ای پسر بوقحافه! آیا در کتاب خدا نوشته شده که تو از پدرت
ارث بده و من تو پدرم ارث بدم؟ عجب حکم جدید و بی‌س آوردی!
این چه بدی است که در دین می‌گذاری؟ آیا دانسته کتاب خدا را به
کرده پشت سر انداخته‌اید؟ در حالی که هر آن می‌فرماید: «سپیمان از داود
ارث برد» و آن‌جا که سخن از دستان پختی هرمد و کرم است می‌گوید
و کرم گفت: «پروندگان» و قرآنی حثایت فرما تا از سن و از خاندان
مقبول ارث ببرد. می‌فرموده است: «در کتاب خدا خورشیدان
خوبی نسبت به یکدیگر ایستاده‌اید و فرموده است: «خداوند

متعال دربارهٔ هر مردمان چنین سفارش می‌کند که بهرهٔ پسر دو برابر بهرهٔ دختر است. و فرموده است: «این حکم، حقیقی بر پوهیزگاران است که (به هنگام سوگ) نسبت به پسر و مادر و برادران خود، محبت کنند.»

اینک غمناک‌گمان می‌برید نه مر حقیقی چیست و از پدرم از شیعی می‌بدم و با او پیوندی ندارم. آیا خدایند آیه‌ای را مخصوص شما قرار داده و مرا از آن کنار گذاشته است؟ یا می‌گوئید خانواده‌ای نزد کیش و ملت‌نشد و از یکدیگر آرث می‌بینند؟ آیا من و پدرم از یک کیش و یک ملت هستیم؟ یا این‌که شما به عموم و خصوص قرآن از پدر و پسر صمیمیت‌تان می‌داند؟

اینک این کو و این شتر؛ شتری که مهار شده و رحل دهاده شده است. آن را بگریز و ببر تا این‌که رور هیاست در بارگاه الهی به هم برسیم. اینجا که خدای متعال چه بگوید و محمّد ﷺ داد خود و چه ریب و عذاب‌گاهی است! در آن رور اهل بدخل آن‌کارند و ندامت و پشیمانی هم سودی به‌بار نمی‌آورد.

از آن‌جا که هر کار و تجزیه و زمانی برای تحقق بخشیدن است به رودی خوبید، دانست عذاب خوارکننده چه کسی را هر می‌گیرد؟ و عذاب ایستی بر چه کسی هرود می‌آید؟

(آن‌گاه دیده به سوی انصاف برگرداند و آفاق و چنین مورد خطاب قرار

(داد)

ای گسروه بزرگان و جوانان سرانجام ای یاوران مسلمانان! بی‌مکلفانان اسلام! چرا در گرفتن حق من چنین سستی و کوتاهی می‌کنید؟ این چه سهل‌انگاری است که در برابر شما نسبت به دادخواهی من بهمال می‌شود؟ آیا پدرم رسول خدای ﷺ بود که می‌گفت: «باید حرم هر کس را در هر نفسش نگه داشت»؟ چه رود بدعت‌ها به وجود آورید؟ و این چنین مرا در گذارند؟ در حالی که تو این یاری مرا دارید و من قدرم انجام تلاش و خودمستدام را در شما می‌بسم.

(سپس سخن خویش را ادامه داد تا این‌که هرمود)

اکنون بداند آن‌چه را گفتم یا این اطمینان خاطر است که شما از

یاری ما دست کشیده‌اید و در دهستان رخ خیانت و پی‌ری‌هایی در حق ما
 فرا گرفته است؛ و منی چه کنم؟ دروغهایی است که در احمق دلی خرمین و
 اندوهگین برآمده است و با این کار خشم و غضب خود را که روانم را
 یاری تحتالش نیست. قری می‌دانم خروشی است که از مینه برآورده
 تا حیثیت را بر شما معایانم و بهام کنم.

بیک شتر (حلافت) را به بر گیرید و لی بدانید که پشتش رخم و
 پیش تاو برده و دهخ ننگ خورده است. سنگ و رشتی اندی آن دهن گهر
 شماست و شهر خشم خدا و سنگ جباران، از آن شماست و آفتاب
 هر روزان خدای که بر دهن چیره است به پلیدی شماست.

بدانید آن چه را که می‌کنید، در برابر دیدگان الاهی است و
 ستم‌کاران به‌روزی جایگاه نازگشت خود را می‌بینند و من دختر آن
 کس را که از غلب در دناک شد در پند خیر داد. بنگ هر چه خواهید،
 و انجام دهید و ما هم وظیفه خود را در پیش می‌گیریم و دیالی
 می‌کنیم. شما انتظار کشید ما هم منتظر خواهیم ماند.

[اشعار شیخ کاظم آذری بغدادی]

در این زمینه مرحوم شیخ کاظم آذری بغدادی چه رب سروده است.

نَقَضُوا عَهْدَ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدٍ
 وَ أَذْأَقُوا النَّسُولَ مَا أَفْجَاهُ

- پیمان و عهد رسول خلف در اوت برادرش رحمت بن علی (ع) را شکستند و آنچه که دل
 سبب آزارد چون اسبخران مرگلو، به حضرت هاشمه (ع) چشاندند

بِمُؤْمَرٍ جَاءَتْ إِلَى عَمِيٍّ وَ تَمَّ
 وَ مِنَ الرَّجُلِ مَا أَطَالَ بَكَاهُ

- دوزخی که مرد ابو نکر و عمرو نام. (نخله ناراحت بود که گریه اش نه درازا کشید

لَدُنَّكَ وَ أَشْكُوتُ إِلَى اللَّهِ شَكْوَى

و الزَّوَامِي تَهْتَرُ مِنْ شَكْوَاهَا

- پس نزدیک آمد و به درگاه الهی شکایت برده در حالی که کمرها از شکایتش به خود می‌سریدند.

لَشَيْءٍ تُذَرِي إِذَا رُوِّعَتْ وَ هِيَ خَشْيَتِي

عَانَدَ الْقَوْمُ بِغَدَا وَ أَبَادَ

- معنی دامن چگونگی او را بر زمانه‌ها در حالی که سوگوار بود. مردم با شوهر و پدرش به دشمنی برخاستند.

تَبْطِئُ الْقَوْمُ فِي أَمِّ حَطَابٍ

خَكَبَ الْمُطْطَلَى بِهِ وَ عَكَاهُ

- آن گروه را با کامل‌ترین و بهترین بیان، موعظه و اندرز دادند گویی که پیامبر سخن می‌گوید.

هَدَى لَكُنْتُ قَاتِلُوهَا سَوْءُ

بِالتَّوَارِثِ نَاطِقاً فَسَوَاهُ

- (هممود) از بین کتاب‌های آسمانی پرسید، خواهی دید که همگی آن‌ها را ارث و میراث سخن می‌گویند.

وَ بَعَى «يُوصِيكُمُ اللَّهُ» لَمَرٍّ

شَبَابٍ لِمَلَانٍ فِي قُرَاهَا

- در این سخن که «خداوند متعال شما را وصیت می‌کند» دسری فراگیر برای همه انبیا و همه است که نزدیکان ارث می‌برد.

فَأَطْنَأْتُ نَهْ الْغُلُوبِ وَ كَادَتْ

أَنْ تَرُوزَ الْأَعْقَادُ بِمَنْ طَوَاهَا

- به هنگام سحرگونی بود، در هر آرامش ماضی و نزدیک بود که کینه‌ها دوده شود.

أَيُّهَا الْقَوْمُ رَاغِبُوا (رَاغِبُوا) اللَّهُ هِيَا

تَحْنُ مِنْ رَوْضَةِ الْجَلِيلِ جَاهَا

- ای مردم! در مورد ما خود را در نظر داشته باشید. مراقب باشید، ما از میوه‌های بوستان الهی چیده شدیم.

وَأَقْلَمُوا أَنَا مَشَاعِرُ دِیِ اللَّهِ
فَیْکُمْ فَأَنْکَرُوا عَثَوَاهِ

- و بدانید که ما نشان‌های دین خود را میان شما حسنینیم پس چرا نگاه ما را گرامی ندارید

وَلَمْ یَسْئَلْ خَرَائِیَ الْغَیْبِ قَیْضُ
تَرِدُ الْمُتَلَتِّدُونَ جَمْلَهُ هُدَاهَا

از گنجینه‌های غیب الاهی ما، بهره‌ای نیست که هدایت یافتگان از آن هدایت می‌یابند.

أَتَمَّتِ السَّيْرُ! أُنْیَ یَسْتَبِی
عَنْ عَمَوَیْنِیَّةٍ أَبْوَاهَا زَوَاهَا؟

- ای مردم! کدام دختر پیامبری هست که پدر او را از رشت محروم کرده باشد؟

كَفَى یَرْوِی عَنِّي ثَرَاوِی عَتَقُ
بِأَحَادِیثٍ مِنْ لَدُنْهُ أَفْرَاهَا؟

- اینکه چگونه عقیق (= موبکر) با حدیث‌های جعلی و خود ساختیم مراد از ارم باز می‌دهد؟

كَفَى لَمْ یُوجِأ بِسَدِّكَ مَوْلا
ب وَ تَمَّیلاً مِنْ دَوَّیَا أَزْصَاهَا؟

- چگونه مولا یحیی (پیامبر اکرم علیه السلام) این وحیت را به ما نفرمود و تنها به ابوبکر فرمود؟

قَبْلَ رَأَا لَا تَشْجِیْ أَهْیَدَا
وَأَشْفَقْتُ تَمَّیُّ الْهَدَى قَهْدَاهَا؟

آیا (پیامبر) ما را شایسته هدایت ندید و تنها ابوبکر این شایستگی را داشت که هدایت شد؟

أَمْ ثَرَاءُ أَهْلُ قِیِّ الْبَرَابِ
بَخَذَ عِلْمُ یَکْبِ ثَصِیْبِ قَطَاهَا؟

یا این که او (پیامبر) به آگاهی در میان مردم ما را به گمراهی کشاند تا این که نصیب هوش را

بستوار سازد؟

أَلْصَبُوتِی مِنْ جَائِزِی أَضَاعَا
حُرْمَةَ الْمُصْطَلِیِّ وَ مَ رَعِیَا

- (ای مردم) انصاف دهید و از این ده مستم‌کار (ابوبکر و حسن) که حرمت رسول خدا را

رعایت نکردند، و قیام کردند، به دایم برسید

پاسخ ابوبکر

به سخن برگردیم پس « بدانست حضرت عاصمه رضی الله عنها ابوبکر چنین گفت:

ای دخت پیامبر خدا! پدر من سبب ده مؤمنان مهر باره کریم،
 رفرد و رحیم و نسبت به گفتار چو عجبایی نودماک و طاقت فرسا بود
 و آنجا پدر تو سبب ده کس دیگر و برتر هم من بود به دیگری. پیامبر او
 و این هر دو منشی بر بر دانست و او را نه هر کار مشکلی یاری می داد شما
 را! جز انسان هایی سعادت مند دوست قبی دارد و جز عظم کار و ثبوت یعت
 دشمن می دارد! چون خاندان پاک رسول خدا و برگزیدگان جهان
 خلقا یاف ما را به بر نیکی و خیر رهسورید و تو مسیر بهشت را ده!

شما ای برگزیده زنان و دختر برترین پیامبران در گذارید
 و اسگو و در جود س آمد، دیگری هرگز از حقت محروم نخواهی بود و
 کسی نه از حمید حق باز نخواهد داشت. به خلد سو گشت من قدمی از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فراتر بر نداشتم و جز به جاز دهن کاری انجام ندادم.
 رهبر و رئیس قبیله به افوا دهن شروع نمی گویند من خداوند را به شهادت
 می گیرم و همین کافی است. من بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
 و ما گروه پیامبران طلا و نقره و خانه و مرعای به نوت نمی گذاریم و
 به کتاب و حکمت و دانش می نهیم. آنچه از مال دنیا به ما ماند ده
 اختیار حاکم و فرمانروای بعدی مردم است که هرگونه خواست عمل
 کند ما آنچه او مطالبه می کنی (فدک) به مصرف خیریه سب و
 استحه می رسانیم تا مسلمانان با آنها به جنگ و جهاد گفتار و مرگدان
 بر نزنند. این کار به مو القب و مصوب همه مسلمانان انجام یافته است و
 من تنها با رأی خود و خواهان خودم عمل نکردم.

بیک این حال من است، ثروت من به ای تو و دو اختیار سو به از
 نو درج و نه برای دیگری آندو خنه می سودا! تو سرور بانوان اقب
 پدرو و قدر پاکت صرفت و رفاهت استی فصایل نو. داری می و داید
 و کسی از اصل و فرع و ریشه و شاخه ات نمی نود کامت. قرین تو در
 داری من هایل اجر است و می یا خود می پسندی که دو زن باره به
 مخالفت با پدر و بر خیرم؟! »

[پاسخ حضرت فاطمه (ع)]

حضرت رهبر (ع) فرموده:

«سبحان الله! رسول خدا (ص) هرگز برخلاف کتاب خدا سخن نمی‌گفت؛ بلکه همواره پیرو فرمان‌هایش بود و از آن روی برمی‌داشت. آیا علاوه بر آن همه خیانت و پیمان‌شکنی، می‌خواهید به زور دروغی را به او نسبت دهید؟ این رسم‌کاری‌ها بعد از وفاتش، در راستای ظلم و مشی‌کلاتی است که در میان حیات برایش به وجود آوردید. بئسکه کتاب خدا بین من و شما، دوری عادی و سخن‌گویی قطعی است و قصاصات می‌کنند او (از بیان حضرت زکریا) که از خداوند هر روز می‌خواست، می‌درماید: «يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلٍ يَقُوبُ»^۱ «خدا در من و آل به‌عقوبت ارث برد» و «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»^۲ «و سلیمان از داود ارث برد». هم‌چنین خداوند، چگونگی تقسیم ارث، فریضه‌ها، سهمیه‌های ارث و مهم مرغان و زنان را به روشی بیان فرموده آن‌گونه که بهانه‌ای برای بعل یا طفل به‌جا نماند پس ده، «این‌چنین بیست که می‌گوید بلکه خواهش‌ها و هویهای نفسانی است که این امر را چنین بازگون) برای شما آورده است پس من می‌گویم شکیبایی را پیشه کرده و بر آنچه شما می‌گویید از حلقه‌ها یاری می‌طلبیم»^۳.

ابوبکر گفت

خدا و رسولش راست گفتند و دخیس پیام‌برش نیز راست می‌گوید تو معطل حکمت و مرکز هدایت و رحمت و هدایت دین و سرچشمه حقیقت و بهانه‌ای سخن درصفت تو را و پس برده گفتار را انکار نمی‌کنم. مسلمانان چنین قیادهای یوگر، دم آورده‌اند هر تصمیمی گرفته‌ام یا تأیید و تصویبشان بوده، نه خود دیرگویی و نه خود درایی و نه از دیگری اثر پذیرفته‌ام و همه بین مردم بر این گفته گونه هستند.

در این صحنه، حضرت زهرا (علیها السلام) به جمعیت کوده خطاب به آنان فرمودند:

«ای مردمانی که برای شنیدن سخن پهلوه شتاب کرده‌اید و از هر
کردار رشت و زبان‌بخشی (بدواحنی) چشم‌پوشی می‌کنید! آیا در قرآن
اندیشه نمی‌کنید یا شکر + فضل نادانی بر دل‌هایتان رده شده است؟!»،
چنین بیست و یک کارهای نکوهیده و بدبختان، پودمانی بر دره‌ایتاب
کشیده و گوشت و چشمتان را بسته است. احکام اسلام و آیات قرآنی را
چه ند تفهیم و تأویل کردید و از مسیر حقیقی بیرون بردید! چه به
اظهار نظر و آمی دارید و یا خصم حقیقی بر (حضرت علی علیه السلام) چه
جای گزینی ندی کم دید! به خند سوگند، این گناه بسیار سنگین خواهید
یافت و به صدایی شداید گرفتار خواهید شد! انگاه که رو بر قباحت
پرده‌ها گناه رود و عذاب‌های را بر کارهایتان) بر شست آشکار شود و آنچه
بر حاد و ند بر بیان فراهم آورده و گمانش را هم می‌کردید، به روشی
خواهید دید «آن‌جاست که اهل باطل زبان‌کاری خویش را بیابند»^۱.

سپس روی خود به سوی قبر مطهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برگردانید و من
بیاب را خوانند.

قَدْ كَانَ بِمَقْدَكَ الْبَاءُ وَ هَيْدَةٌ
لَوْ كُنْتَ شَاهِدًا لَمْ تَكُنْ الْخَطْبُ

بای پدر! بعد از به قتل و آشوب‌ها، بر پا شد که اگر تو رمله بودی، اختلاف‌ها زیاد می‌شد.

إِنَّا نَقْذِرُكَ فَتَقْدُ الْأَرْضِ وَ بِلَهَا
وَ أَخْلَقْنَا قَوْمَكَ لَأَشْهَدَهُمْ وَ قَدْ نَكَبُوا^۲

ما دستان سر می‌ی که از نازک محروم شده، تو را از کف دادیم. بیروانست هم از هم گسیختند
آنان را ببین که چگونه به سعی و کوشش دجاء شده‌اند.

عائز (۲۰). ۶۹

۲ در کتاب «کسب‌المعته» ۲/ ۴۹ چنین آمده است.

وَرَأَيْتُ قَوْمَكَ لَأَشْهَدَهُمْ وَ قَدْ نَكَبُوا

همگامی که صایب شدی، بیروانست از هم گسیختند و (به دوران جاهلیت خود) برگشتند.

وَكُلُّ لَفْظٍ لَكَ قُرْبٌ وَخَيْرَةٌ

عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَمْسِيِّ مُقَرَّبٌ

- هر خاندان (پیامبر) در پیشگاه الهی منزلت و مقامی دارند و به همین گونه در میان مردم و مین هم گرامی بوده بی پگامی والا دارند.

أَبَدْتُ رِجَالَ لَنَا نَجْوَى مُدَوَّرِهِمْ

لَنَا مَضِيَّتْ - فِي حَالَتِ دُونِكَ الْقُرْبِ

- مردانی، پس از روشن و پنهان شست دو در خاکه، زارهای قلبی خویش را دست به سر کردند و کنار گذاشتند (یا آشکار کردند).

فَبَهَّتْنَا رِجَالَ وَ أَسْتَحَفَّ بِهَا

لَنَا قُبُذَتْ - وَ كُلُّ الْأَرْبِ مُقْتَضِبٌ

- هنگامی که تو را از دست دادیم، مردانی با چهره در هم و ناحشود به ما تگریستند و ما را سبک شمردند و همه برلمان را غصب کردند.

وَ كُنْتُ نُورًا وَ بَدْرًا يُسْتَقْصَاءُ بِهِ

عَفْلُكَ تُنْزِلُ مِنْ دِي الْوَرْدَةِ الْكُتُبُ

- (ای پدر!) نور و ماه قمرانی بودی که از نور روشنائی گرفته می شد و کتاب های آسمانی از سویی خدای متعال به تو فرود می آمد.

وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُوسِّنَا

فَقَدْ قُبُذَتْ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُخْتَجِبٌ

- جبرئیل با آوردن آیات الهی، موس ما بود تو رفتی و همه خیرها پوشیده و پنهان شد.

قَالَتْ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَاكِنًا

لَنَا مَضِيَّتْ وَ حَالَتِ دُونَكَ الْكُتُبُ

- کاش - وقتی رفتی و خاک میان ما و تو حائل شد - قبل از تو مرگ ما می رسید.

إِنَّا زُرْنَا بِمَا لَمْ يُزَرْ ذُو شَجَرٍ

مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجْمٌ وَ لَا عَرَبٌ

- به دوستی گرفتار مصیبت و بلائی شدیم که هیچ انسان عصبیه ای، چه عرب و چه غیر عرب، به آن دچار نشده است.

د کتاب «الذکر النظیم» آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام پس از پیوستن به دیوان اشعار فوق خواندند.

قَدْ كُنْتُ دَانَتْ حَبِيبَةَ مَا عَشْتُ لِي
أَمْشِي لِبَرَّاحٍ وَأَنْتَ كُنْتَ جَنَاحِي

«ای پدر! تا زنده بودی، یاور و پشتیبان داشتم؛ به طواف در میان مردم حرکت می‌کردم و تو بال و پوم بودی.

فَالْيَوْمَ أَخْضَعُ لِبَدْلِيلٍ وَأَنْتَ
مُسْتَهْزَأٌ وَأَذَقُّ ظَمَالِي بِالزَّجَاجِ

«امروز امروز در برابر آن ذلیل و هست سر خود می‌آورم و از تو بی‌مناکم و به دست دشمنم را از خود دور می‌کنم.

وَإِذَا بَكَتْ قُرَيْشٌ شَجَاَهَا
لَيْلًا فَلْيُغْضِبْ بَكَتِ ضِيَا حِي

«اگر یک نفری به شجاعت از سحر و گداز شب ناله و گمان سر دهد، من صبحگاهان از دوی تو می‌گردم.



مرحوم شیخ حمید در کتاب «امالی»^۱، به مسند خود، از حضرت و نسبت کبری شاعر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«چون تصمیم ابو بکر بر آن شد که ملک و حاکمی از فاطمه علیها السلام بگیرد، حضرتش از نازیس گرفتن آن مأیوس شد به سوی مرتفع مطهر پلار رفت و خود را دوی آن انبساط و از ظلم و ستم مردم شکوه نمود و چندان گریست که خاک که قبر از اشک هدیش قورشید در پایان اشعاری را خواند: قَدْ كَانِ يَمْدُكَ أَنْفِدُ...»

در کتاب «الاحتجاج»^۲ مرحوم طبرسی روایتی چنین رده است که

۱ امالی شیخ حمید ۲- ۱۳۱ معراج الانوار، ۲۲۲- ۲۵۱.

۲ الاحتجاج ۲۴۵، معراج الانوار (چاپ جدید)، ۱۱۰۸، امالی شیخ طوسی ۲۹۵- ۲۹۶.

حسرت فاطمه علیها السلام پس از مخبرانی مسجد، به مربوب بازگشت؛
در حالی که حسرت علی علیه السلام به شیب در انتظار مراجعت و دیدار ایشان
بود. پس از ورود به خانه و شستن، چشم دخیل پیامبر که به حسرت
علی علیه السلام افتاد، همین گفت:

«يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! اشْمَلْتَ قَبْلَةَ الْحَيِّ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ
الطَّبِيِّ، نَضَعْتَ قَدَمَهُ الْأَجْدَلِ لِحَاثِكَ رِيْشَ الْأَعْوَلِ، هَذَا ابْنُ
أَبِي قُحَاظَةَ يَبْتَزِي بِخَلَّةِ أَبِي، وَ بُلْعَةُ ابْنِي، لَقَدْ أَجْهَزَ فِي حِصَامِي، وَ
الْقَبِيْضَةُ الْكَلَامِي حَتَّى حَبَسْتَنِي قَبْلَةَ نَصْرُهَا وَ أَمْسَاهَا جِرَّةً وَ حَبْلَهَا وَ
غَضَبَ الْجَمَاعَةِ دُرِي طَرَفِي، فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ
خَرَجْتُ كَاظِمَةً وَ عُدْتُ رَاجِعَةً أَحْزَنْتُ حَذَقَ يَوْمِ أَصْغَتْ
حَذَقَكَ، أَفْتَرَسْتَ الدَّنَابَ وَ أَفْتَرَسْتَ الثَّرَابَ مَا كُنْتُ قَائِلًا وَ لَا
أَعْيَبَ طَائِلًا وَ لَا خِيَارِي، لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَيْبَتِي وَ دُونَ دَلَّتِي، عَذِيرِي
اللَّهُ بِكَ عَادِيًا وَ مِنْكَ حَامِيًا.

وَبِلَايِي فِي كُلِّ شَرْقِيٍّ وَ بِلَايِي فِي كُلِّ غَرْبِيٍّ! مَاتَ الْقَسَدُ وَ
وُجِدَ الْقَصْدُ، شَكَوَانِي إِلَى أَبِي وَ عَذْرَانِي إِلَى رَبِّي أَلَلَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً
وَ سَوْلاً وَ أَشَدُّ بَأْساً وَ تَكْيِلاً»

ای سرور، ابو طالب! چگونه چون جسی در شکم مادر، دسبها
را به زانو بسته ای و مانند شهبان، خانه پیش شده ای؟ خو شاد و پر بارها را
می شکستی و می ایستاد بر مرقع ضعیف و غافل. تو را آن پایی از لجنه
سبزه، این پسر یو قحط، دانه پدر و مایه رنگی قورنقلم را به روز گرفته
است و آشکارا، من دشمنی و ستیز می کند در صحبت به شدت
نیاجت می کند، بدان گونه که انصار از یاری و پشتیبانی و مهاجری از
محبت و دوستی من دسب به داشتند و دیگران هم از من روی بر داشتند
اکنون مرا به یاری و نه مساعدی است.

خشمگین از خنده بیرون رفتم و به یشان و حوار بازگشتم، آن روز
که مقام خود را از دست ددی خود، گشتم پس از این که گنگان، هرب واد

پای درآوردی، چنین حائنه‌نشین شده‌ای، به گوییدهای : بازدهشی و نه کاری به سدهان آوردی. ایک چهاره‌ای دریم بماتده است.

ای کاش پیش از این دلت و خواری مرا به بودم. در این سخنان، حله‌وید علیرخواه من باشد چه به من دشمنی کرده یا حمایت کرده باشی
ای ولی بر من در هر صحنه‌گاه و جای بر من در هر شامگاه: پند و پدیه استوارم از دست رب و باروانم سمیت و ناتوان گشت. شکایت مرا به پسر می‌گم و داده‌خواهی خود را به درگاه خلد می‌بوم.

بارالاهای برگزین یون و قدرت و هم‌چنین معیت‌ترین علایب و خیر از سوی توست»

«میرالمسین عليه السلام در پاسخ چنین بیاق داشتند.

«لَا وَئَلَّ ظَنُّكَ. الْوَيْلُ لِمَنْ يَكْفُرُ بِشَيْءٍ عَشْرَ عَشْرٍ وَحَدِّكَ يَا آئِنَةَ الصُّلَّةِ وَيَقِينَةَ النَّبِيِّ فَأَنْتَ عَنْ دِيٍّ وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي. فَإِنْ كُنْتُ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرَزُّكَ مَقْشُورٌ وَكَفَيْكَ مَأْمُورٌ وَ مَا أُعْذُّ لَكَ الْأَفْضَلُ بِمَا قَطِعَ عَنْكَ. فَاحْتَسِبِي اللَّهَ»

«وای بر تو. هبادا وای بر دشمنان بدخواه تو باد ای دشمن (آسمان) برگزیده خدا و ای یادگار نبوت. من هرگز در دینم شستی موریدم و از توانم نکاسم. اگر نگرانی زوری همی، بدان که از سوی خدا تصمیم شده است و کفالت‌مسدعات جایگاهی من دارد. آن‌چه برای تو قلم‌برگ دیده شده (در آخرت) بسیار پیش از آنی است که (در این دنیا) بر راز آن باز داشته‌اند پس اکنون خداوند را کافی بدان.»

حضرت رهرا عليه السلام هم فرمود: «احسبی الله» بخلدوید من که می‌است و پس از آن سکوت اختیار کرد

[سخنان ابوبکر پس از بیانات حضرت فاطمه عليها السلام]

ابن ابی‌الحدی معمر لی ضمنی روایت‌هایی پیرامون حدیث از احمد بن عبد‌العزیز جوهری چنین آورده است

همگامی که ابوبکر سخنان حضرت فاطمه را درباره حدیث شیع

گفتم: آیا تمامش مربوط به خلقِ بزمِ طالبِ اسم؟

گفتند آری، کردند با حکومتِ اسم!

گفتم: پس بخشِ انصار چه بود؟

گفتند: با فریادِ نامِ «علی» را بردند لذا ابو جحش از برگشتن اوصاف

عبدِ خود ترسید و انصار بر ازین فریاد و دَمِ بردنِ دهنِ کرب

سپس بعضی تمب‌های مشکلِ صحنانِ بونگر را پرسیدم و او

پاسخ داد

در کتاب «الدر الثقیم» نوشته جمال‌الدین یوسف بن حاتم، از فقهی نام و

شماره مرحوم محقق حلی، آمده است.

هنگامی که اُمّ سلمه مادرِ حضرتِ فاطمه علیها السلام شبید، گفت

آیا سزاوار است چنین سخنانی درباره حضرت فاطمه علیها السلام دخترِ رسول

خدا صلی الله علیه و آله گفته شود؟ به خدا سوگند، جوئی‌های در میان انسان‌ها و

جهان پیامبر خدا بود. او به دامنِ چه هیرگاران قریش شد، فرشتگان او در

دست به دست می‌کردند و در دامنِ زبانِ پاکیزه و طاهره بهرین قریش

و نشو و نما را مودع‌لست.

پد آنکه می‌کنید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، میراثِ خود را بر او حرام

داشتند و از این مطلب بر او آگاه نگذاشته است؟! حال آن‌که خداوند متعال

می‌فرماید: «و اقربا من ذلک سفاهة» را هسلر بداند.^۲

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را هسلر داد ولی او مخالفت کرد؟ او که

بهترین زنان و مادرِ سوره جوانان و هم‌ردیفِ دخترِ عمران (مریم) است

و رعایای الهی به پدرش پا جان گرفته است، به خدا سوگند، رسول

خدا صلی الله علیه و آله او را از سرها و گوما نگه‌داری می‌کرد؛ همه راستش را بر سر

او می‌گذاشت و با دست چپ او را می‌پوشانید، آرام یا شبیه و تأمل کنید

رسول خدا صلی الله علیه و آله نظاره‌گر شماست. یک روز به سوی خضای بزرگ

شرح نهج البلاغه ابن‌الحدیث ۶ ۱۴۱۵ هـ به ترجمه من سخن، از تکرار ترجمه

واژه‌ها و اصطلاحات در این جا، صرف‌نظر می‌کنیم.

به طلقه سقیمه و ستم و آزارها.../ ۲۳۱

مازمی گردید وای بر شما! در آینه‌های نزدیک حوالهید فلسفست و چه ستم
و چنانچه کردید!

در پی همین سخنان، اُمّ‌مطعمه را از دریافت حقوق بی‌المال در
آن سال محروم کردند.^۱

ابن ابی‌الحدیقه هم چنین در احمد بن عبدالمعری جوهری و او در هشام بن
محمد و او از پدرش روایت کرده است که

فاطمه به ابوبکر گفت: اُمّ‌آلیس شهادت می‌دهد که رسول
خدا ﷺ هیک را به من بخشید.

ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! به حجت سوگند، از نظر من
خداوند معلومی دو سده‌اشی تر از قدرت بیافریده است، آرزو داشتم
و بدی که قدرت در دنیا رفته، آسمان به زمین می‌افتاد! به خدا سوگند،
اگر عایشه مستمند و محتاج شود، بریم بهو از این نعمت که دو نیازمند و
فقیر شوی؟! آیا فکر می‌کنی من حق سیاه‌پوست و مسخ‌پوست را بدهم
و در حق تو ستم کنم؟! در حالی که دختر رسول خدا هستی! پس مال و
ثروت از آن پیامبر بوده، بلکه از اموال صلح‌ناان بود و پیامبر شده با
درآمد آن، مدلا را آماده جنگ و در راه خدا انفاق می‌کرد هنگامی که
رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، من موافق آن شدم؛ چنان‌که او بود
حضرت فاطمه (علیها‌السلام) فرمود: «به خدا سوگند دیگر با تو سخن
نخواهم گفته»

ابوبکر گفته به خدا سوگند، از تو دوری نکنم.

حضرت فاطمه (علیها‌السلام) فرمود: به خدا سوگند، تو را نفرین می‌کنم.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند، برایت دهایی خیر می‌کنم.

حضرت فاطمه (علیها‌السلام) که وفاتش نزدیک شد، وصیت فرمود که

ابوبکر بر او نماز بخواند اما شبانه و غن شد و عباس بن عبدالمطلب بر او
نماز بخواند فاطمه و هاشم با رحلت پدر، هفتاد و دو شب بود.^۲

۱. الف: تنظیم ۲، ۲۳۲ دلائل الإجماع ۳۹ (و انکی اختلاف).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیقه ۱۶، ۲۳۲ التمیمة و فلك ۱۰۱.

سخن جاحظ درباره ارث

مرحوم سید مرتضی عدم الهدی [رضوانه علیه] از ابو عثمان جاحظ چنین نقل می‌کند:

گروهی مکه می‌آید که، دین صحت و درسی حدیث از دو ربوبکر و عمو، در محروم کردن فاطمه از میراثش و میراث دادن آن‌ها (از دروغ و تزویر)، مخالفت و اعتراض نکردن اصحاب و سوره حدیث وَالَّذِينَ آمَنُوا بر حدیث و کار آن دو نفر است.

باید به این گروه گفته شود: اگر انکار نکردند، دلیلی بر راست‌گویی و درستی کار آن دو نفر نیست، به همین ترتیب، مخالفت و اعتراض نکردن مردم در برابر سخنان و دلایل داعیه‌ها و احتیاج‌کنندگان و حق‌خواهان، یعنی حضرت علی و حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز دلیل بر صحت و درستی ادعایشان و پذیرفته بودن آن از نظر مردم نیست؛ به خصوص که کشش‌کش‌ها، مزاحمت‌ها و بی‌گیری‌های طولانی و دشمنی‌ها و مخالفت‌ها هم آشکار و بر ملا شد و تا آن‌جا کشید که فاطمه به تنگ آمد و وصیت کرد بربکر، بربکرش نماز بخواند. آن‌گاه که آن‌ها حضور به‌هم‌راهی یارانش برای مطالبه حقش آمد و احتجاج کرد، از او پرسید: «ای بکر، اگر مدیری چه کسی از تو ارث می‌برد؟» بربکر گفت: «خانواده و هر دو، آن‌ها».

فرمود پس چگونه ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ارث می‌بریم؟ آن‌گاه که بربکر فاطمه (علیها السلام) از میراثش بازداشت، حقش را نداد و بهانه‌جویی کرد. فاطمه (علیها السلام) که، بن‌سب و بی‌دادگری را دید و از بار پس گرفتن حق خویش ناامید گشت و از طرفی شاهد اتواری خود، کسی یاور و پشتیبانانش بود، به بربکر گفت: «ای خدا! سوگند تو را بصری می‌کنم».

ایوب‌بکر گفت: «به خله برایت دهایی خیر می‌کنم».

فاطمه فرمود: «ای خدا! سوگند دیگر هرگز تو سخن نمی‌گویی».

بربکر گفت: «ای خدا! سوگند آن تو دوری نمی‌کنم».

پس اگر عدم اعتراض مردم بسبب به سخنان ایوب‌بکر دلیل بر

درمی کارش به شمار آمده است، به همین گونه باید گفت. چون مردم سبب به حق خواهمی فاطمه علیها السلام محالعه و اعتنا نص نکند، پس آذما پیش درست و صحیح بود. در هیر این صورت می بایدست مردم خدا قتل فاطمه علیها السلام را نسبت به آن چه نمی دانست و یا فراموش کرده بود، آگاه کرده از آشنایان بیرون می آوردند و به توجیه به بهام و سرانی که فاشه او از سخن نافرست ناز می داشتند و نمی گفتمند شخص عادل را متمسک کار دعوانه و یا کسی که خواهدن پیوستگی است بر تباطش و قطع کند و لی می بینیم که مردم در برابر خود دو طرف اصرار و محالفتی ابراز نکرده اند. یعنی یا کار بکه طرف و ازعتی طرف دوم، هر دوه یگان و مساوی بر حورده شده است.

پس بهتر و واجبتر آن است که ما و شما به اصل حکم الاهی دوباره برت بازگردیم

چا حفظ سبب گوید

ممکن است کسانی بگویند، چگونه گمان بریم که بویگر مسبب به حق فاطمه علیها السلام مسم و اجماع و نداشته باشد؟ در حالی که خود چه فاطمه علیها السلام مسبب به حق حشوب ابراز می کرد در مقابل او نومی بیشتر نشان می داد تا بر جا که فاطمه می گوید و به حد سوگند دیگر هرگز به تو سخن نمی گویم.

ابوبکر جواب می دهد که به خدا قسم از او دوری نمی جویم.
پس فاطمه علیها السلام می فرماید و به حد سوگند تو را برین می کنم.

ابوبکر می گوید به خدا سوگند تو را دعای خیر می کنم.
بیر با او خه به. بیکه، ابو بکر چنین سخنان شنید و درشمی را در دارالحلافه و یا حضور قریش و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله تحلل می کند. هر چند که خلافت می آمد آنکس و بزرگی است و خدیجه خود به یاد یاس دار این مقام باشد اما می بینیم که ابو بکر از در درخواستی و به مردیک شهادت و بود شده و چنان می گوید تا بر حق و مقام فاطمه علیها السلام ارج نهد و مدتش را بزرگ و آبرویش را مکه دود و نسبت به او مسخرانی

من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود

«ما گروه پیاپی در آن می گفتیم: آنچه دعا می کنیم، صدقه است.»

در پاسخ به بن مسعود که گفت: این چنین سخنانی دلیل بر برکت و پاکی از سم و ظلم نمی شود، چون ممکن است سم کار و هر چه کار از راه حده و سیرنگ، به ویژه اگر ویرک و سخور هم باشد چنان یا کلماتی شیره و ریاء استقلال های مستمیده را می پایه و اساس خلوه گر کند که ناظران (با آگاه) حقیق را به او بدهند.^۱

[محمّد بن جریر] طبری و ابواسحاق ابرهیم [نقعی در تاریخ های خود چنین آورده اند]

هائش به نزد عثمان آمد و گفت: آنچه را پدرم و سپس من می دانم، او هم بداند. عثمان گفت: به در کتاب و نه در سنت جایز برای من پذیرفت می بینم. آنچه پدرم و من می دانم، به حق است و نظر خودشان به ده و بی من چنین می کشم.

هائش گفت: ارثم! از رسول خدا ﷺ بپرس.

عثمان گفت: مگر فاطمه علیها السلام برای مطالبه ارش از رسول خدا پیادگی تو و مالک بن اوس بصری شهادت دادند که پیامبر ارث به جا نمی گذارد؟ آن روز حق فاطمه علیها السلام از بین بردی و پای مال کودی و اکنون خود به مطالبه آن آمده ای؟ من چیزی به تو نمی دهم.^۲

طبری می افزاید:

در جریان این گفتگو، عثمان نخست فکیده داده بود سپس دست شست و گفت: اکنون فاطمه علیها السلام خواهند دانست که اسرار من چه صمoadه ای برایش بوده ام؟ آیا تو و آن عریض که نا ادوارش و من می گرفت در برابر شهادت نماند؟

الشماعی ۲۳۲، بحار الانوار (چاپ قدیم) ۱: ۱۳۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶

گواهان حضرت فاطمه

مرحوم شیخ مفید در کتاب «الاحتصاص» به روایت عبداللّه بن سینان از حضرت امام صادق علیه السلام آورده است که حضرتش فرمود:

ده گامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، ابو بکر به جای آن برگزیده شد، او کارگزین حضرت فاطمه علیها السلام در ملک را احضار و متوجه کرد. حضرتش نزد ابو بکر آمده فرمود:

ابو بکر! به ادعای جانشینی، در جای پدرم ششمی کنار گزارم و احضار و از ملک بیرون کردی؛ در حالی که خوف می دانی ملک را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من واگذار کرد و در این امر گواهانی دارم. ابو بکر پاسخ داد: پیامبر لوث به جا نمی گذارد.

حضرت فاطمه علیها السلام بازگشت و ماجرا ۱۰ به حضرت علی علیه السلام عرضه داشت. مولانا رحمته الله علیه فرمود: بازگردد و به ابو بکر بگو ادعا می کنی که پیامبر لوث به جا نمی گذارد در حالی که ریم اساس آیات قرآن مجید، سلیمان بر داوود و یحیی از زکریا لوث پرده پس چگونه من از پدرم لوث می پریم؟

(پس از آنکه حضرت رهرا علیه السلام این سخن را به ابو بکر فرمود عمر رضی الله عنه که حاضر بود گفت: (ای مطالب را) به تو آموخته اند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: اگر آموخته شده باشم پس هر دو شوهر مرا آموخته است.

ابو بکر گفت: عایشه و عمر شهادت می دهند که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند. پیامبر لوث به جا نمی گذارد.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: من در اسلام نخستین شهادت دروغی هست که آن دو بر من داده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلک را به من بخشید و بر این امر گواه دارم.

ابو بکر گفت: گواهانت را بیاور.

حضرت صادق علیه السلام می افزاید:

و حضرت فاطمه علیها السلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنایم علیها السلام را آوردند. ابوبکر گفت: آنایم علیها السلام! آیا از رسول صلی الله علیه و آله خدای جل جلاله درباره فاطمه شنیده‌ای؟ حضرت علی علیه السلام و آنایم علیها السلام گفتند: از رسول صلی الله علیه و آله خدا شنیده‌ایم که می‌فرمود همانا فاطمه سرور زنان بهشت است.

پس آنایم علیها السلام افزود: آیا کسی نه سرور زنان بهشت است، لایم علیها السلام که مال تو نیست می‌کند؟ من که بی از اهل بهسم به سختی که از رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشم، گوئی نمی‌دهم.

عمر گفت: ای آنایم علیها السلام! بین داستان علیها السلام دلزنی‌ها و دکنار یگانه! اکنون به چه چیزی شهادت می‌دهی؟

آنایم علیها السلام گفت: در خانه فاطمه علیها السلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله خدای جل جلاله نشسته بودم که جبرئیل فرود آمد و عروحه داشت:

ای محمد، بر خیز! خداوند تبارک و تعالی من هر مال دانا تا به نام مرد و حاکم و ملک را بر تو شمه مشخص کنم.

رسول صلی الله علیه و آله همراه جبرئیل رفت و طولی نکشید که پیغمبر با گشت، حضرت فاطمه علیها السلام پرسید: پدر کجا رفتید؟

پیامبر فرمود: جبرئیل رفتم و او به بالی خود حدود ملک را برایم کشید.

فاطمه علیها السلام عروحه داشت: ای پدر بعد از شمه از هرینه بدگی سنگین بی‌ناکم! آن را به من صدقه عطا کنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را به تو صدقه دادم.

پس از این فاطمه علیها السلام ملک را در اختیار گرفت و مالک آن شد.

آنایم علیها السلام سپس گفت: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این جریان فرمود:

ای آنایم علیها السلام! بر این امر گواه باش و ای علی! تو هم بر آن گواه باش.

عمر گفت: تو یک روزه می‌روی و شهادت یک روزه به می‌دهی. می‌پایزم! اما علی تو قصه را به خود سوز می‌دهد!

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

«پس حضرت فاطمه علیها السلام خشمگین به پا خاصه و فرمود:

اَللّٰهُمَّ اِنِّهَا ظَلَمَ اَيُّهَا مَبْرُكٌ حَقَّهَا فَاسْأَدْ وَطَنَتَكَ خَلِيْفَ.

بارالاهایا! این دو نفر در حق دختر پیا مهربان ظلم و ستم روا داشتند. پس بر شلّت عقوبت و مرزای آنان بفرمای.
آن‌گاه از برد ابوبکر بیرون رفتند.

پس د. بن ماجرا، حضرت علی علیه السلام چهل صبح حصر بر رهبر علیه السلام را بر چارهای سوز می‌کرد که پارچه ریشه‌داری آن را پوشانیده بود و به همراه حمن و حمنین به در خانه مهاجرین و انصار می‌نمود می‌فرمود.

ای گروه مهاجرین و انصار! بخدا و دختر پیامبران را یاری کنید...

مام صادق علیه السلام در دیبانه سخن فرمود.

«روزی حضرت علی علیه السلام به حضرت فاطمه علیه السلام فرمود: آن‌گاه که ابوبکر نهاده، برد او پرو، چوب از دیگری رخصت درم تو است و به او بگو: چنان‌بسی و خلافت علوم را از او گردی و در جایش بنشین. اگر هنگام ازال تو بود و من هیه‌کرد و بچشمند آن را از تو بخواهم، هر تو واجب است که آن را به من بدهی.

وقتی حضرت فاطمه علیه السلام چنین فرمودند، ابوبکر گفت: راست می‌گویی. سپس کاغذی خواست و نوشت که فلک را به حضرت وهر! برگردانند.

آن حضرت، نامه به‌دست بیرون آمدند و می‌با عمر روسته‌رو شدند. او گفت ای دختر محمّد! چه نامه‌ای همراهی داری؟
حضرت فاطمه فرمود: نامه ابوبکر که فلک را به من برگردانده است.

عمر گفت: آن را به من بده.

آن حضرت خودنوی گرفت. چنان یا لنگد به آن حضرت و که باعث منقطع نورانش محسوس شد. سپس چنان سیمی به حضرت حضرت دین نوشت که گویی صدای شکستن گوشه‌بردهش را می‌شنوم. سپس نامه را گرفت و پاره کرد. حضرت فاطمه علیه السلام به خانه بازگشت و از

صبریت‌هایی که همر به ایشان رده بود، هفتاد و پنج روز در بستر بیماری افتاد و بالاخره از دنیا رفت.

حضرتش را نزدیک شدن هنگام مرگ، مولانا رحمه‌الله را خوارست و عرصه داشت.

اجرای وصیت مرصحات می‌کسی یا به فرزند ربیع وصیت کم؟

حضرر علی رحمه‌الله فرمود بی دخت محمد، احضرای وصیت را صماعت می‌کم، فرمود.

مَا أَنتَ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا بَدَأَ بِكَ لَا يَشْفَعُ لَكَ وَلَا يَصْلُو عَلَيْكَ.

(فرموده حق رسول خدا صلی الله علیه و آله اینست که اگر مردم آن را (جو مکر و عین جتارام را می‌پندارند بر آن صادر خواهند) حضرت علی رحمه‌الله فرمود: چنین نخواهم کرد سپس هنگامی که حضرت فاطمه رحمه‌الله از دنیا رفت، شانه او را در خانه‌اش دفن کردند.

این روایت کمیت به دیگر روایات، چندان اعتباری ندارد ولی چون مرحوم علامه محسنی آن را در بحار انوار نقل کرده، دوست داریم کتابم در حالی بیاشند لذا آن را آوردم.

در مورد سخن حضرت فاطمه رحمه‌الله که خطاب به حضرت علی رحمه‌الله داشته داشت: (در غیر این صورت) به فرزند ربیع وصیت می‌کنم، گمان می‌کنم نویسندگان کلمه (فرزند) را افزوده‌اند و برین اساس جمله چنین خواهد بود که: «ربیع وصیت خواهم کرد» و چنانچه کلمه (بن) اضافه شده باشد مستطور «عبدالله بن ربیع بن عبدالمطلب» است که او یکی از نه نفر هاشمی است که در جنگ خنجر کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله پستادگی و استقامت به خرج دادند و برین د، حالی بود که بقیه یاران پیامبر همدگی پا به فرار گذاشتند و جرین نه نفر و

ایمن بن اُمّ ایمن - که بهمین نحو بود و شهید شد کسی به جای نمائنده بود البته
فراریان بعداً خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و توبه کردند

این عبداللّه بن ربیع صهبر حصار دلاور مردان با جرأت بود که در دوران
خلافت ابوبکر دو جنگ آنجندین به شهادت رسید

قطباً منظور از هرید ربیع عبداللّه بن ربیع عوام است چون در آن
مال او کودکی خردسال بود چه رسد به این که حضرت عظمه رضی الله عنها به و
وصیت کند. تولّد او در سال اوّل هجری یا به گفته ابن اثیر در ماه شوال سال
دوم هجری است ضمن این که او شخصی مستخرف و دور از خاندان
پیامبر اکرم ﷺ بود و حضرت علی رضی الله عنهما در ده اش فرموده اند

دریر از مردان ما اهل بیت بود تا زمانی که عبداللّه، مرز و شوم
آن برگ شد

(قدیه ریشب دخت رسول خدا ﷺ)

سیره نویسان و روایان اخبار آورده اند که ابوالعاص ابن ربیع پسر حوهر
حضرت جدیجه رضی الله عنها و شوهر ریشب دخت رسول خدا ﷺ که در جنگ بدر از
سپاه قریش بود اسیر شد. او را همراه دیگر اسیران خدمت پیامبر ﷺ آوردند
مردم مکه برای آزادی اسیران خود، ویدیه فرستادند. حضرت ریشب هم برای
آزادی شوهر، اموالی تقدیم داشت که در جمله آن ها گردن بد مادرش حضرت
جدیجه رضی الله عنها بود که در شب عروسی آن را دریافت کرده بود رسول خدا ﷺ با
دیدن آن گردن بند (که یادآور همسر برگزیده اش بود) سحره متاثر شدند از
این رو، به مسلمانان حاضر فرمودند

اگر صلاح دانستید، اسیر دحترم را آزاد کنید و قدیه هايش را به

او بازگردانید

مسلمانان عرضه داشتند

چنین شو، همی کرد ای رسول خدا جان و مال ما فدای شما باد
 سپس هر چه ریسب فرستاده بود، پراگرداندند و ابوالعاص را هم بدو
 هدیه را داد کردند
 این ایی الحمد یل گوید

این روز است را بر نقیب و استاد ابو جعفر یعنی بن ابی بکر
 علوی، خواندم. او گفت

مگر ممکن است ابو بکر و عمر شاهد و ناظر این جریان بوده
 باشند؟ پس یا محبت و احسن اقتضا می‌کود که برای جسدی قلب
 قاطعه از مسلمانان بخواهند که حدک را به او ببخشند؟ مگر مقام و
 منزلت قاطعه کم‌تر از خواهرش ریسب نرد پیامبر خدا ﷺ بود؟ قاطعه
 سرور زنان هر دو جهنم بود تازه، این در صورتی است که حق ارت و
 بخششی از پیغمبر برای او نایب شود

نگفتم، بنا به روایتی که ابو بکر نقل کرد، حدک از آن مسلمانان بود و
 چه بود که آن را از ایشان بگیرد (و به آن عصمت بدهد).

نقیب گفت، هدیه ابوالعاص هم از آن مسلمانان بود ولی پیامبر
 خدا ﷺ آن را گرفت.

نگفتم رسول خدا ﷺ صاحب شریعت است و حکم حکم
 اوست و بی‌شک چنانچه اختیار داشت

نقیب گفت، نگفتم که ابو بکر به روایت مسلمانان بگیرد و به
 قاطعه دهد؛ بلکه نگفتم بر مسلمانان تعاض می‌کرد که از حق خود
 بگذرند و به عنوان هدیه آن را به قاطعه واگذارند همان‌گونه که
 پیامبر ﷺ هدیه ابوالعاص را به عنوان هدیه از مسلمانان در خواست کرد
 آیا فکر می‌کنی اگر ابو بکر خطاب به مسلمانان گفته بود که یک دختر
 پیامبران آمده و این دختران را می‌خواهد، یا رعایت کرامت آن را
 یا گله می‌کنید؟ یا مسلمانان آن را قاطعه درج می‌کردند؟

نگفتم، قاضی القضاة ابو الحسن عبدالجبار بن محمد میر همین مطلب
 را گفته است.

نقیب گفت ابو بکر و عمر از نظر او و بسم کرم و احسان کار

پسند یدهای نکردند هر چند که صبر کردند از نظر دین دوست بود^۱

تر ین رمیه سمید حدو علی آنچه دیگر سروده است

وَأَنْتَ بَاطِلٌ مُّطَالِبٌ بِسَائِرٍ

بِأَمْرِ الْمُسْطَقِلِ قَا وَرَافِهَا

حضرت طایفه علیه السلام برای گرفتن ارث خود (نزد یو بکر و هم) رفت ولی آن را به او ندادند.

لَيْتَ شِعْرِي لِمَ خَالَكَ مُنَّ

الْقُرْآنِ فِيهَا وَ اللَّهُ قَدْ أَبْدَاهَا

ای کاش می دانستم چه (آن در نفس در مورد او) یا دستورهای قرآن مخالفت و در پیمنده در حالتی که خدا بود (توانش برت و) آشکارا فرموده بود

يُصَبِّحُ آيَةُ الْمَوَلَرِثِ فِيهَا

أَنْ هُبْ بَعْدَ هِرْصِهَا بِذَلَالِهَا

مگر آیات ارث در هر آن مسوخ شده است؟ یا این که آنده و اجابت قرآن را تغییر دادند^۲

أَمْ تَرَى آيَةَ الْمَسْوُودَةِ لَمْ

تَأْتِ بِرُؤْدِ الزُّهْرَاءِ فِي لُسْرِيهَا

یا گوئید که آیه مودت^۳ که در مورد دوسنی را خویشاوند و سوز خدای علیه السلام است شامل حصوب علیه السلام نمی شود؟

لَمْ قَالَا أَبَوَيْكَ جَاءَ بِهَا

حُجَّةٌ مِنْ عَمَادِهِمْ نَعْبَاهَا

سپس آن دو نفر از روی دشمنی و عناد گفتند. پدرت چنین فرمان و حجتی را آورده است

قَالَ لِمَ تَنْبِيَاهُ حُكْمُ بَأَن لَّا

يُورِثُوا فِي الْقَدِيمِ وَأَنْتَ تَهْرَبُ

گفت. از گذشته این حکم من پدیران بود که ارث به جا نمی گذرند. این گونه او را آزرده

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی عمیر: ۱۴، ۱۹۱

۲. رکذ، ص ۱۸۴، ۱۹۷

۳. توری: ۲۳، ۴۲۶ «كُلَّ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ لُبْرًا إِلَّا لِنُورَةِ فِي الشَّرِيعَةِ»

أَمْسَيْتُ النَّبِيَّ ثُمَّ تَسْتَبِرُ إِنْ كَا
نَ سَيُّ الطُّدَى بِذَلِكَ لَهَا؟

اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین سخنی گفته بود، یا ممکن است که دخترش بداند؟

يَضَعُهُ مِنْ نُحْمَيْدٍ خَالَقَتْ مَا
قَالَتْ؟ حَاشَا قَوْلَ لَيْلَا! حَاشَا!

پاره من محمده صلی الله علیه و آله معن پدر محالفه کند؟ حاشا که یانوی مه چین کند حاشا!

نَبِيَّتُهُ يَقُولُ ذَاكَ وَ جَاءَتْ
تَطْلُبُ الْإِثْرَ حِلَّةً وَ سَمَاهَا!

«آیا ممکن است» این سخن را از پدر شنیده باشد و سپس از روی نادانی و گمراهی به مطالبه برت آید؟

هِيَ كَانَتْ يَلُو أَتَقِ وَ كَانَتْ
أَفْضَلُ أَتَقِ بَعْدَهُ وَ تَسْرَهَا

«به خدا سوگند که او پرهیزگارتر از این بود و از همه آمرزشها پاکتر و پیراسته تر

سَلْ بِإِنْطَالِ قَوْلِهِمْ سُورَةُ الْا
لِي وَ تَسَلْ مُزِيمَ الَّذِي قَبْلَ طَه

«برای رپی بردن به» بطلان و نابرابری سخن آنها، از «سوره انفال» و «مزمیم» که قبل از «سوره طه» است - سؤال کن.

فِيهِ يُنْبِئُ عَنْ إِثْرٍ يَحْيَى
وَ مُلَيَّانَ مَنْ أَرَادَ أَقْرَبَهَا

این دو «سوره» از نوحه بردن یحیی و سلیمان خبر می دهد؛ به کسی که خواهان نوحه باشد

فَسَمِعَتْ وَ أَشْنَكْتُ بَنِي اللَّهِ مِنْ دَا
لَهُ وَ فاضَتْ بِذَنْبِهَا مُسْقِنَاهُ

«پس نه درگاه خدا و از این (مسم) شکایت کرد و اشک از دیدگانش سرازیر شد

ثُمَّ قَالَتْ قَطِطَةٌ مِنْ وَ
لَعْدِي الْمُصْطَفَى وَ ثَمَّ يَخْلَاهَا

«سپس گفت: «هکذا» و هدیه و بخشش پدرم حضرت مصطفی است و می آن و بدو ندهد»

قَالَمَتْ بِهَا شُهَدَاءُ، قَالُوا:

بَعْدُهَا شَاهِدُهَا وَ أَبَاهَا

(بر ادعای خویش) گویانی آورده: اما گفتند: گویانش شوهر و دو پسرش هستند.

لَمْ يُجِزُوا شَهَادَةَ ابْنِي رَسُولٍ

إِلَّا هَادِيَ الْأَنَامِ إِذْ سَمِعَهَا

گویی دو مرد رسول خدا و هادیانکننده یمن را به پذیرفتن و با او دشمنی کردند.

لَمْ يَكُنْ صَادِقًا قَلِيلًا وَلَا هَادِيًا

طَيِّتَةً عَنْهُمْ وَلَا زَلَدًا!

نزد یگانه آنان، علی و هاطمه و دو فرزندش را مستنگو بودند!!!

أَقْبَلُ بَيْتٍ لَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ الْجَنَّةِ

وَالْجَنَّةِ عَلَيْهِمْ وَ أَشْيَاهَا!

(آیا می شود) اهل بیت با راهزنی ستم آشنا باشند و بین بر آنان پوشیده و مشتبه باشد!!

كَانَ أَكْبَرُ فَوْقَهُمْ عَتِيقًا،

تَجِبَ الْقَاتِلُ الْمُحَالِي وَ شَاهَا.

آیا پروای عتیق (موتگو) از خدای بیش از آنان بود؟ رشتن و سیاه باد روی گوینده، بین سخن!!

بَعْدَ عَاهِ جَنْ بَعْدِهَا وَالِدَهَا

الْقَيْظُ مَرَارًا قَبْلَ مَا جَرَّعَهَا

بعد از پدرش، باوه چهره های اندوه را به او نوشانیدند و چه بد چیری به او نوشانیدند!

مَوْتُ بَشَرِي مِمَّ كَانَ ضَرْفًا

جَفْظًا لِعَهْدِ الشَّيْءِ لَوْ حَبِطَ هَا!

ای کافر می دانستی اگر عهد و پیمان پیاپی را (فریاد) حضرت هاطمه (علیها السلام) پاس

می داشتند چه ضرر و زیانی نصیب آن دو می شد؟

كَانَ إِكْرَامُ حَاتِمِ الرَّسُولِ أَلَا

بِذِي الْبَشِيرِ التَّدْبِيرِ لَوْ أَكْرَمَهَا

اگر او را گرامی می داشتند حاتم پیامبران آن هدایت کننده و بشاوت دهنده و انبیا رکننده

مردم را بزرگ داشتند بودند

وَلَكِنَّ الْجَمِيلُ أَنْ يُعْطِيَهَا

فَسَيَذْكَا لَا الْجَمِيلُ أَنْ يَنْقُطَعَهَا

و احسان و نیکی ایجاب می‌کرد که عذرا را به فاطمه علیها السلام می‌دادند نه این‌که از او بگیرند.

أَتَرَى الْمُشْرِكِينَ كَانُوا يُسَلِّمُوا

بِهَا فِي الْقِسْطِ لَوْ أُعْطِيَهَا؟

اگر حدک را به فاطمه علیها السلام می‌دادند، مگر مسلمانان از این باب آن دو را سرریش و ملامت می‌کردند؟

كَأَنَّ تَحْتَ الْمَنَظَرِ بَيْتٌ نَبِيٍّ

صِدْقٍ بَاطِلٍ أَمِينٍ سِرَاهَا؟

مگر پیامبر راستگو و امین، در زیر این آسمان کجورده، عیر لڑ فاطمه دختر دیگری هم داشت؟

بَيْتٌ مَنْ؟ أَمْ مَنْ؟ خَلِيلَةٌ مَنْ؟

وَيْلٌ لِمَنْ سَرَّ ظُلْمَهَا وَأُذُنُهَا

دختر چه کسی! مادر چه کسی! همسر چه کسی! وای بر آنانی که مستم و آزار به او را پایه گنجایی کردند!

باب چهارم

زندگی اندوه‌بار حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر

[شدت بی تابی و گریه از فراق پدر]

رحمت پیامبر اکرم ﷺ مصیبتی بس گران و صاحب هر کوچک و بزرگ و مرد و زن مسلمان بود. شهر مدینه در این سوگ، یک پارچه ناله و فریاد و گریه و شبنون شد؛ آن چنان که گویی فرید انبوه حجاج در مراسم حج و احرام است بدینهمی است که بر حائنان پاکش، به ویژه پسرعمو و برادرش حضرت عباسی علیه السلام فاجعه ای طاقت فرما و سهمگین بود؛ چه اگر بر کوه ها فرود می آمد، مسلماً توانایی تحمل و بر دوش کشیدنش را بسی داشتند. بدین تربیت حائنان پیامبر ﷺ چنان مصیبت رده، دل موحه و پریشان بودند که قادر به کنترل بی تابی خود نبوده و تحمل آن خوارج از قدرتشان بود؛ به طوری که بعضی از آنان قدرت اندیشه و شکیبایی و توانایی گفتگو را دست داده بودند.

دیگر مردمان، غیر از فرزندان عبدالملک، یک دیگر را در این عم جان کاه تسلیت داده به صبر و شکیبایی دعوت می کردند یا این که با جگر سوختگان در گریه و زاری هم نوا می شدند.

در این میان، تنها حضرت فاطمه علیها السلام بود که غم و اندوهش از همگان بیش تر بود و لحظه به لحظه بر شدت آن افزوده می شد. هر روز که می گذشت، شیوب و فاقه اش بدتر و بهشت تر می شد. حضرتش هفت روز در خانه به عزاداری و سوگواری نشست. روز هشتم برای یارب فیر پدر از خانه بیرون آمد. در حالی که دامش بر زمین کشیده می شد و پاهایش در چادرش می پیچید و در شدت گریه و اشک چهری را نمی دید. نزدیک قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله که رسید، چنان بی تاب شد که خود را روی قبر انداخت و بی هوش شد. ریان همراه به صورت مبارکش آب پاشیدند تا به هوش آید. سپس پانه ای جان سو و گریه ای شدیده خطاب به پدر ارجمندش نالید

«أُرْعَتْ قَوْلِي وَحَانِي جَلْدِي وَفُتَّتِي عَذْرِي وَالْكَذَّ قَاتِلِي.
یا ابتداء! بقیث وبله وحنه، و خیرانه قریذه. فَنَقَبَ أَعْمَدَ صَوْرِي وَ
أَتَمَّحَ ظَهْرِي وَتَمَعَّصَ عِشْيِي وَتَكَدَّرَ دَهْرِي. لَمَّا أَجَدُّ... يَا أَبَتَائِي بَعْدَكَ
أَنَسًا لَوْ عَشِي، وَ لَا رَادًّا لِدَهْقِي.»

«پدرجان! تو آن و حانم تمام شده هست. دشمن شصت و سرزنش می کند، اندوه و غم مرا از پای در آورده آورد.
پدرجان! پس از تو، سینه و سرگردان، یگانه و حیرت شده ام.
صدای خاموش و بیستم خمیده، رنگی ام پریشان و روزگارم تیره شده
است.»

پدرجان! دمد از تو در تنهایم و) آنیس برای خود نمی دانم و
به کسی را که (سیلاب) اشکم را باز نهد.»

سپس با ناله و صدایی عمیق چنین فرمود

«یا ابتداء!

إِنِّي عَذْرِي هَلَاكَ حُرْنُ جَدِيدُ

و قَوَادِي... وَاللَّهِ... حَبْلٌ فَصِيدُ

«پدرجان! غم و اندوه من بر مصیبت تو هر روز تازه می شود و هیچگاه کهنگی به خود
نمی گیرد و دلم به خدا سوگند چون هاشم استوار و سرسخت است.»

كُلُّ نَوْمٍ يَرِيْدُ فَمِي شَجَوِي وَ اَكْتَبَايْ عَلَيْكَ لَيْسَ يَسِيْدُ

- هر روز بر ماتم افزوده می شود و هم و رجم بر مصیب تو یا یارید بر نیستد

«یا ایتدا؟ عن بلارامل و المساکین؟ و من یلاخذه فی نَوْمِ
الذی؟ یا ایتدا؟ اُنسب بقذله من المستضعفین یا ایتدا؟ اُصِیْبَ
النَّاسُ عَنَّا مُفْرِضِینَ قَائِلُ دَعْنِی لِفِرَاقِکَ لَا تَنْتَهِمُ؟ و ائی حُزْنٍ یَقْذَلُ
لَا یُجِیْبُ؟ و ائی حُزْنٍ یَقْذَلُ بِالنَّوْمِ یُکْتَجَلُ؟ رَمِیتُ یا ایتدا؟ یا حُطْبِ
الْجَلْدِ و نَمِ یُکِبِ الرَّزْءُ بِالْقَبْلِ، فَمَنْ یَقْذَلُ عَنَّا حُزْنٌ و یَحْزَنُ
خَالٍ مِنْ شَاغِبَاتِکَ و قَبْرُکَ فَرِحَ بِمَوَارِثِکَ. فَوَا اَسْمَاءُ عَلَیْکَ اِلَى اَنْ
اَقْبَدَ عَاجِلًا عَلَیْکَ»

«پدرجان! پس از تو هر یاد من بیوزنان و مستمندان کیست؟ چه
کسی تا دور قیامت ده داد مردم می رسد؟ پدر جان! بعد بر تو، ما را ناتوان
و غوار کردند و مردم از من روی می گردانند کدام سیلاب اشکد لب که
در برای تو بریزد؟ کدام غمی است که چمن ادامه و پیوستگی نداشته
باشد؟ کدام چشم است که خوابت پلک هایش را نبندد؟ پدرجان! از رخس
تو مصیبتی بزرگ و دشوار به من روی آورد به راستی، سوگ و عزای تو
آنقدر نیست. پس از تو صبر و وحشت انگیز و تنه و محاربت از
مناجات تو نهی شده است؛ ولی غریب تو در برگه متن ریدن نازنین است
شده مان است. پس دروغ و الحوس بی پایان من بر تو تا آنکه به روی
بود هر آینه»

انگاه حریات و دانه ای جانگاه از دین بر آورد که نو رنگ بود و جانش هم از من

بیرون رود و چمن ادامه شد

هَلْ حَبْرِي وَ بَدَّ عَنِّي عَرَانِي بَعْدَ قَفْدِي بِجَانِمِ الْاَتِيَاءِ

- ما از دست دادن خاتم پیامبران ^{علیه السلام} تشکیع و محبوم کاهش یافت و آثار مصیبت و عزایم
آشکار گردید.

عَيْنُ يَا عَيْنُ! أَسْكِنِي الدَّمْعَ سَكْنًا

وَيْتًا لَا تُخْلِي بَعْضَ الدَّمْعَاءِ

ای چشم! ای چشم! میلاد اشک فرو ریز وای بر تو! از خون دشتاندن به جای اشک درج
مکن.

يَا رَسُولَ الْإِلَهِ! يَا حَبِيزَةَ اللَّهِ

وَكَيْفَ الْإِيْتَامِ وَالضَّقَامِ!

ای رسول خدا! ای برگزیده حقایق عالمیان! ای پناهگاه یتیمان و ناتوانان!

لَوْ تَرَى الْجَنَّةَ الَّتِي كُنْتَ تَقُولُ

بِحَمَلَةِ الظُّلَمِ بِعَدِّ الْقُسِيِّ

اگر به صبری که از آن بالا می رفتی نظر کنی، (خواهی دید که) پس از آن درخشندگی و
تابناکی، اینک آن را غفلت و بیاهی فرا گرفته است.

يَا إلهِي عَجَلْ وَفِي سَرْعًا

فَدُفِعْتُ الْحَيَاةَ يَا مَوْلَانِي

خدای مرا! مرا! زود به زود چه آنکه ای مولایم، زندگی بر من ببرد و تار شده است.
راوی گوید:

سپس حضرت فاطمه علیها السلام به خانه بازگشت و سب و زور

مشتعل و گریه و زاری بود به اشکش می خشکید و به ساله اش

مرو می شست و لاله گریه از برگان مدینه خدمت حضور صلی الله علیه و آله

امده عرصه داشتند. ای بوالحسن، فاطمه علیها السلام شب و روز گریه می کند و

من به ششها خوب و آرام و خوشی دارم و به زورهای به هنگام کاه و

فتالت آسایش خاطر خدمت شما میدهم تا بگویم که از فاطمه علیها السلام

بخواید یا شب گریه کند یا روز

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و پاسخشان فرمود: بهیچان!

به او می رسانم، سپس به خانه مرد حضرت فاطمه علیها السلام که هم چنان به

صرااری و گریه و زاری بودند، شریعت آوردند، چون حضرت

فاطمه علیها السلام موخه حضور مولای صلی الله علیه و آله شد، برای آسایش و راحتی ایشان

اندکی سکوت اختیار کردند، امام علیه السلام به ایشان فرمود:

وای دخت پدایمیر خدایا! بر گان مدینه از من خواستند که از تو
تفصیلاً بگویم یا شب را بگویم کسی یا روز را؟

حضرت فاطمه علیها السلام عرض داشت:

وای ابوالحسن! زندگی و ماندن من در میان ایسان پس کوتاه
خواهد بود و به روئی از میانشان غروب خواهد کرد نه خفا، سوگند، نه
شب ساکت می‌مانم نه روز تا این که به پدرم رسول خدای صلی الله علیه و آله پیوندم
امیرالمؤمنین علیه السلام هر سوخت

وای دخت رسول خدایا! هر آن چه خواهی بگو.

پس حضرت عیسی علیه السلام دو روز از شهر مدینه، در جمیع اتفاقی
برای حضرت فاطمه علیها السلام برپا داشتند که «بیت الاحزان» نام گرفته
حضرت زهر علیها السلام هر روز صبح امام حسن و امام حسین علیهما السلام را جلوی
انداخته، گم به کنایه به جمع و محفل «بیت الاحزان» می‌رفتند و تا شب میان
قبرها به گریه و زاری می‌پرداختند. شب هنگام، امام علیه السلام شریف آورده
آنان را به صحن یازمی گردانیدند.^۱

[سوگواری و عزاداری حضرت فاطمه علیها السلام کنار قبر پدر]

وایسته شده است که حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر سوگوار و
مصیبت‌هایی که (از آن نامردمان) بر سر آن حضرت وارد آمد، به دست پریماری
افتاد و جسمش لاغر و نحیف شد، به گونه‌ای به پوست بدن به استخوان‌ها
چسبید و چون نقشی در خیال گردید.^۲

هم چنین در روز پست مده است که حضرتش بعد از رحلت پدر پیوسته
چون ماتم دگاب دمنمانی بر سو پیچیده بود؛ پیکری لاغر و نحیف، کم‌ری
شکسته، چشمانی گریان و دمی سوخته داشت. ساعتی به هوش بود و ساعتی
دیگر به خواب می‌رفت و همواره به دو فرزندش می‌فرمود:

و کجاست پدرتان که پیوسته شما را گرمی می‌داشت و موقت
 شما را به دور می‌گرفت؟ کجاست پدرتان که سبب به شما
 مهرتان می‌بود و نمی‌گذاشت شما هر روز رحمت را بروید؟ دیگر
 نمی‌بینم که این در را باز کند و چون گلشنه شما را بر دوش بگیرد.^۱
 حضور رهبر (علیه السلام) همان گونه که پدر بر گوازش پیش می‌گذاشت بوده
 همواره آمده، همگین و گریان بود گاهی قطع شد و حتی در خانه اش و گاهی
 برای و دوری از پدر و پدیده می‌آورد شبها در شنیدن صدای تلاوت قرآن پدر
 احسان تمهیدی می‌کرد سپس به حال خویش می‌نگریست که چه سبب نهد
 بی‌پایه شده است؟ در حالی که در حیات پدر بسوی غریب و گرمی بود.^۲ لذا در
 سوگ پدر چنین مویه‌خوانی می‌کرد

مَاذَا عَلَى الْمُتَقَسِّمِ ثَرِيَّةَ أَحْمَدِ

أَنْ لَا يَنْتُمْ مُدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا؟

- چه به یک بر آن که بریت پاک رحمت (علیه السلام) در پدیده است که در تمام عمر دیگر هیچ نباشد؟

صَبَّيْتُ عَلَى تَصَانِبِ لَمُؤْ أَتَبِ

صَبَّيْتُ عَلَى الْإِيَامِ صَدْرَ لِيَالِي

- بباریدم لاف و جنان بر من ناریدن گریست که اگر بر روزها می‌بارید، به شب سیاه بدی می‌گذاشت.

هم چنین می‌فرمود

إِذَا مَاتَ يَوْمًا صَبَّيْتُ قُلُوبَ دُكْرَةٍ

و دُكْرَتِي أَنِي - مُدَى مَاتَ - وَ اللَّهُ أَرْزُدُ

- گداشتم زمان یاد مردگان را گاهش می‌دهد ولی به خدا سوگند که با مرگ پدرم، یاد و
 خاطره‌اش هر روز افزون می‌شود.

۱. مناقب آل بی طالب ۳، ۳۶۲، روضة الواعظین ۹، ۱۵۰، بحار الانوار ۴۳، ۱۸۱ و فاء الفاعمة

الآهراء ۲

۲. امالی صدوق، ۱۰۰، بحار الانوار ۴۳، ۱۷۳، عالم المومنین ۱، ۲۱۷، محقق در المعتمد ۱۱۹

و شهید در القدری، ۷۳، روایت کرده‌اند که این قصه من مشایق از خاک عبرت رسالت (علیه السلام) برگرفت و بر
 چشم گذاشت و سپس هویت دوی را خواند

تَذَكَّرْتُ لِمَا فُرِقَ الْمَوْتُ بَيْنَنَا
فَمَرِيتُ نَفْسِي بِالنَّهْيِ مُحَمَّد

- منانی را به یاد آوردم که مرگ بین ما جدا می آید و من را به (جدا نگه داشتن) محمداً پیامبر سَلَّمَ دادم.

فَقُلْتُ لَهَا: إِنَّ أَسْمَاءَ سَيِّلُنَا
وَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِي بَيْتِهِ مَاءً يَغْتَبِ

- پس به خود گفتم: راه ما به سوی مرگ است و آنکه در منزل معیشت ندارد، مرگ به سراغش خواهد آمد.

هم چنین می فرمود

إِذَا أَشْتَدَّ شَوْقِي زُرْتُ قَبْرَكَ سَائِيًا
أَسْوَحُ وَأَشْكُو، لَا تُرَاكَ يُجَاوِبِي

- هرگاه شوق (دیدن تو) شد من نزد قبر می رانم و غمگین و غم می خورم، تو مرا جوابی نمی دهی.

فَمَا سَأَلْتُ لَصُغْرَاءَ^۱ عَلَّيْتُ الْبُكَاءَ
وَذَكَرْتُ^۲ أُنْسَانِي جَمِيعَ الْمَصَائِبِ

- ای گرمیده در شکم، تو نگریدم آموختی یاد تو همه مصیبت ها را به فرمودی می سپردم.

فَإِنْ كُنْتُ عَنِّي فِي التُّرَابِ مُغْتَبِيًا
فَمَا كُنْتُ عَنْ قَلْبِي الْخُشْيَ بِعَائِبِ^۳

مگر چه در دل خاک غمناکی و از من پنهان شده ای ولی هرگز از دلو غم بار من غایب مشغله ای
حضرت عیسی علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از زیر پیراهن علی داده بودند از
پس رو حضرت فاطمه علیها السلام به پشانه عرصه می داشت که آن پیروان را به هر نشان
ملک و نبی به محض دیدن و بوییدن آن، از هوش می رفتند لذا امیرالمؤمنین علیه السلام آن

۱ بحارالانوار ۲۲: ۵۲۳: منتخب کل لیس: طالب ۶: ۲۳۸

۳ بحارالانوار ۷۲: ۵۲۷: ۵۲۸

۴ الغیراء (خ ل).

را مخفی کردند.^۱

در روایتی آمده است که وری حضرت عاظمه علیها السلام مردم دید

«وَمِمَّنْ دَخَلَ صَدَايَ أَذَانُ مَوْلَانِ بَلَدٍ رَا يَشُوم»

این سخن به گوش بلال (پسر رباح حبشی) رسید، او با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اذان نفس خود داری کرده بود (ولی برای شادمانی و صاحب خواست آن حضرت) به گش اذان پرداخت. حضرت زهرا علیها السلام با شنیدن «الله أكبر» به یاد روزگار پدر افتاد و بی اختیار گریه سر داد و با شنیدن «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، ناله‌ای جان‌سور برآورد و به رو به سوی زمین خم شد و از هوش رفت. مردم به بلال گفتند، دیگر اذان مگو؛ چون دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید رفت. آن‌ها گمان کرده بودند که آن حضرت جان داده است.

بلال اذان را قطع کرد. حضرت زهرا علیها السلام که به هوش آمد باز دیگر از بلال خواست که اذان را ادامه دهد و نه پایان ببرد. بلال بدین وقت و عرض کرد: ای بانوی بانوان، بر جان شما بی‌ناکم؛ وقتی صدای من می‌شنوید

آن حضرت پذیرفتند و دیگر اصرار نداشتند.^۲

در روایتی ر عام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند:

«عاظمه علیها السلام هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدگی کرد، در این مدت کسی او را شاد و خندان ندید، هر دوشبه و پنج‌شنبه به قبرستان شهیدان می‌رفت و به جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مشرکان در آن جنگ اشاره می‌کرد»^۳

در وی دیگر فعل شده است که حضرتش در آن قبرستان نماز

بحارالانوار ۳: ۶۵۷ و اقامه الصلوة، مقدم: ۹۵، مناجات، حقا الق حق - ۴۳۶، منقح الحسين (مؤلفین احمد خطیب خوررمی: ۷۷.

۲. بحرالانوار ۴: ۱۵۷، می لایحضره القیبه (باب اذان) ۱: ۴۹۷.

۳. کافی ۳: ۲۲۸، بحارالانوار ۴: ۶۹۵، عوالم‌العلوم ۱: ۲۳۱.

می خواند و دعا می کرد و این کار را تا آخرین روز حیات ادامه داد^۱
از محمود بن لبید روایت شده که گفت

هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت کرد، حضرت فاطمه (ع) به
قبرستان شهدا رفته بر مزار حضوره حمزه (ع) می نشست و می گریست
و روی که به آنجا رفته بودم، حضورتش را دیدم که کنار قبر حضوره
حمزه نشسته است و می گرید، تا آرام گرفتن او تأمل کردم، سپس نزدیک
رفته سلام کردم و عرض داشتم ای صبیۀ زنان! نه خدا سوگند، گریه های
شما رنگ های دلم را پاره پاره کرده است

حضور فرمود: ای ابو حمزه! مرا بر گریه ام؛ چون بهترین پدر
یعنی رسول خدا ﷺ و از دست داده ام، چه تقدیر مشنق دیدار بر هستم؟
پس این شعر را خواند

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مِيتٌ قُلٌّ ذِكْرُهُ
وَذِكْرُ أَبِي-مَدٍّ مَاتَ وَاللَّهِ أَكْبَرُ^۲

هم چنین در امام محمد باقر (ع) روایت شده که فرمود

فاطمه (ع) دختر رسول خدا ﷺ شصت و دو روز پس از رحلت پدر
به بستر بیماری افتاد و سپس بیماری او شفا شد، از دهانه ای حضورتش
در هنگام بیماری این بود

يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ فَأَعِثْنِي، اَللّهُمَّ رَحِّمْنِي عِي
النَّارِ وَادْخُلْنِي الْجَنَّةَ رَأَيْتُنِي تَأْتِي عُمْدِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

(ای زنده، ای قائم به خود، به رحمت پناه می آورم؛ پناه من به خدایه
مرا از آتش دور کن و وارد بهشت فرما و به پدرم محمد (ص) سلام کن)
پس امیرالمؤمنین علی (ع) به ایشان می فرمود:
خداوند تو را شفا دهد و رنگ باغی بدارد.
حضرت فاطمه (ع) می فرمود:

۱- بحواله انوار ۳۳، ۱۹۵، ملحقات إسحاق الحنّی ۱۰، ۲۳۸، کافی ۳، ۵۶۱، حواله للمعلم ۱۰، ۲۳۱

۲- این شعر با تغییر جزئی به همراه ترجمه اش در صفحه ۲۵۲ آمده است.

یا ایها الحسن! ما أشرع الذعاق بالله!

(ای ابوالحسن! چه بر دینک آمد که به حوی خند، مپیچ شوم!)
سپس وصیت فرمود که با ائمه دختر ابوالعاص از قوچ کند و
گفت: دو دختر جو اهرم است و سبب به قریبانم دل‌سور است.

در روی دیگری آمده که به حضرت علی علیه السلام عرضه داشتند:

«ای ابوالحسن! خواهشی از تو دارم.»

«میرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«هر چه باشد انجام می‌شود! ای دختر رسول خدا!»

عرضه داشت:

«تَشَدُّتُكَ يَا مُحَمَّدُ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ
لَا يَصْنِي عَلَيَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَإِنِّي لَا كَتَمْتُكَ حَدِيثًا.»

«تو را نه حله و نه حقی محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند می‌دهم
که بگویم و عمر بر جنازه من نماند بگویند به درستی که من سخنی را
(خاکونان) از تو پنهان نداشته‌ام.»

سپس افزود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: فاطمه! تو نوزمین مهر از خانواده‌ام
هستی که به من فاشی می‌شود.»

«من دوست دارم که تو را فاش کنم!» (الب این مطلب را از سر
پنهان داشتیم.)»

در حضور امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«بیماری حضرت زهرا علیها السلام پنجاه شب پس از حیات پیامبر صلی الله علیه و آله
آغاز شد و خورد می‌فانسته که بیماری سرگ است. لذا با حضرت
همی علیها السلام سخن گفته و وصیت‌هایش را کرد و عقده‌های را که می‌خواست
گرفت. «میرمؤمن علیه السلام با لندوه فرمود: همه آنها را بپذیرفت.»

پس حضرت رهرا علیه السلام صریحه داشتند با ابوالحسن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که لژیون کسی از خاندانش عیسم که به او ملحق می‌شود و از این گزیری نیست، پس در برابر فرمان الاهی شکیبایی کن و به قصای او رضی باش.

امام باقر علیه السلام افرودند

بعد از این، به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد که او را شبانه، غسل دهند، کفن و دفن کنند و آن‌حضرت علیه السلام چنین کرد.^۱

از بن عباس روایت شده که گفت:

حضرت فاطمه علیها السلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در رویا دید. او فرمود: «از آن‌چه بعد از رحلت پدر بر سر ما آمده بود، سود حضرتش شکایت کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جهان آخرتی که برای پرهیزگاران تدبیر گردیده شده، از آنو شماست و تو بروی نزد من خواهی آمده.»^۲

[سجستان حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر و عمر در بستر بیماری]

وقتی حضرت فاطمه علیها السلام در اثر شدت بیماری، همان‌که به شهادت حضرتش پایان یافت به بستر افتاد، به حضرت علی علیه السلام معارش کردند که کسی را از این بیماران آگاه نکند و اجاره عیادت هم ندهد. امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کردند. بنا به معارش، حضرت علی علیه السلام با یاری اسماء دختر عمیس محلیفه از حضرت رهرا علیه السلام پرستاری می‌کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در پیش، ظلم‌ها و ستم‌هایی که بر حضرت وارد می‌شود و بر بیماری را حیر داده و فرموده بودند که خداوند برای پرستاری و هم‌نشینی با فاطمه، مریم دختر عمران را می‌فرستد.

و طرقی، ابوبکر و عمر از شدت یافتن بیماری حضرت رهرا علیه السلام آگاه

۱. بهارالانوار ۴۲: ۲۰۶، مصباح‌الانوار ۲۵۹

۲. بهارالانوار ۴۲: ۲۱۸، مصباح‌الانوار ۲۶۰

شدند. برای عبادت به در خانه آمدند و بی محصور اجاره شد، مدائید عمر به خدمت محصور علی علیه السلام رفت و عرصه داشت که بود کوی پیروزی دلبازگ است او در عمار همراه و هم صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. اینک چندین بار است که از فاطمه علیها السلام اجاره عبادت خواسته ایم و بی جاره بیافتم اگر صلاح می دانید، باریجاب اجاره بگیریید.

امام علی علیه السلام (پ: اطلاع و پیش بینی همه های در آینده) پذیرفتند و بود حضرت فاطمه علیها السلام فته فرمودند.

ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از آنچه این دو نفر کرده اند، خاملاً آگاهی نه به حال چندین بار برای ملاقات آمده اند و جواره شما نداده ای. اکنون از من تقاضا کرده اند که بایشان اجازه بگیرم.

حضرت فاطمه علیها السلام عرصه داشت

«وَاللّٰهُ لَا آذَنَ لَهَا وَ لَا أَكَلَتْهَا كَلِمَةٌ مِنْ رَأْسِي، عَنِّي الْقِيَامِي
فَأَشْكُوهُ إِلَيْهِ بِمَا ضَعَعْتُ زَوْجِيَاءَ بَنِي ۝»

دیه خدا سوگند نه آن دو اجاره نمی دهم و سخن هم نمی گویم نه پس که پدرم - ملاقات کم و کارها و گناهای - که در حق من مرتکب شده اند، شکایت برم.

هو لا علیها السلام فرمودند

اولی من این ملاقات و قول داده ام.

حضرت عرصه داشت

«مِنْ كُنْتُ قَدْ ضَعَعْتُ لَهَا شَيْئًا فَأَتَيْتُ بِشَيْءٍ مِنَ النِّسَاءِ تَتَّبِعُ
الرِّجَالَ لَا أُخَالِفُ عَلَيْكَ بِشَيْءٍ ۝ فَأَذِنَ لِمَنْ أُخْبِتُ ۝»

و اگر من داده ای، خانه خانه در سه تا پیرو می دانند و من دو چیزی با تو مخالف نمی کنم پس به هر که دوست داری، اجازه بده.

۱ به راستی ران و خلم از بیان و تجزیه و تحلیل این صحنه و برخورد خانوان آمد پس از

بدین ترتیب، حضرت علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و به ابوبکر و عمر حارة ورود دادند این دو به محض دیدن حضرت فاطمه علیها السلام در سمر بیداری، سلام کردند و لی آن حضرت پاسخ نداد و روی برگرداند. بدو حابه چاشمه روی آن حضرت نشستند باز هم حضرت فاطمه علیها السلام از آن روی پرسید. پس باز چندین بویست نکرار شد تا این که به حضرت علی علیه السلام عرصه داشتند دروی مر بیوشان و به بانوای که گردانگوشان بودند فرمود: «صورت مرا برگردانید» آن ه چنین کردند باز دیگر عمر و ابوبکر رویه روی حضرت قرار گرفتند و تقاضا کردند که از گاهانشان درگذرد و از آن دوری شود حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

وَقَدْ رَأَيْتَنِي بِه خَلْفَهُ سَوَ كُنْتُ مِي دَهْمُ آيَا به ياد مِي آورَد اِنْ بِيَعَهُ شَيْئِي
إِنَّكَ بِيَا مِيرِ خَدَا عَلَيْهِ السَّلَام بَرِي كَارِي كَد بَرَايِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام پِي شَرِ آمِدَه يَدَه شَمَا
دو نفر را از خانه ه بشان بيرون كنيد؟

ابوبكر و عمر گفتند: به خدا، آری

فرمود

هَأْتَيْتُكُمْ يَا اللَّهُ، هَلْ خِيَفْتُكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ
فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِثْلُهَا مِنْ آدَاهُ قُلْتُ آدَاهِي وَ عَنْ آدَاهِي قُلْتُ
آدَى اللَّهِ وَ مِنْ آدَاهَا بَعْدَ مَوْتِي، كُنْتُ آدَاهُ فِي حَيَاتِي وَ مِنْ آدَاهَا فِي

آن همه بستانید، قلتم اسم و عهد حق که نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام اعمال کردند تا بجایی که باعث سقط فرزندی شد و... به این همه با درک و انتخاب موقعیت جمیعاً دستور همسر می مضای خویش و این که او را تحقیر چه دستور بوالهوسایی اقدام به این تقاضا کرده است از همه چیز چشم پوشید و توجه کامل به این حیثیت که اگر زن همسر بزرگوار چنین صفتی را می کرد، آماج چه تیرهای سوء بهر آگهی را اتهامهای خصمانه ای قرار می گرفت تا آن جا که ممکن بود جانان به خطر افتد لذا تسلیم خواست و صلاح دید شوهر شد بدیهی است که این طاعت و بیبری کامل از شوی، آن هم در اول صبحیت سیار دستور از خیر فایز نحتل، جز از شخصیت یا عظمی و والای چه حضرت فاطمه علیها السلام انتظار نمی رود بدین گونه ناری دگر خورد راهبر بلای ورت حقا و شوه و الا مقام خود گرد

حَبِیَّتِي كَيْفَ اَدَاها بَعْدَ مَوْتِي؟

«شما را به خدا سوگند می‌دهم: به شکی نیست که پس از
خدا عز و جل هر مومنی را در بهشت و من از اویم؛ هر کس او را
اذیت کند، موه آفریده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را آفریده است؛ هر کس
بعد از مرگم او را بیازورد، چهره‌اش سیاه است که در میان حیاهم او را بیازورد
و هر که در میان حیاهم او را بیدارد، مانند کسی است که بعد از مرگم او
را آزرده باشد؟»

گفتند: آری، به خدا شکی نیست.

حضرت رهبر عز و جل فرمود: «مپاس خدای را» سپس صافه کرد.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ، فَأَشْهَدُوكَ يَا مَنْ عَصَيْتَنِي، أَتَمَّهَا قَدْ
أَذَيْتَنِي فِي حَبِیَّتِي وَ عَشَدَ عَوْنِي. وَاللَّهِ لَا أَكُلُّكُمْ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى
أَلْقِي رَأْسِي فَأَشْكُوكُمْ إِلَيْهِ بِمَا صَنَعْتُمْ بِي وَ أُرْتَكِبْتُمْ عَنِّي.»

«خدا یا! تو! شاهد می‌گیرم، شما حاضران نیز گوید: «باشید که این
دو در میان حیات و حتی دم مرگ موه آفریدند به خدا سوگند حتی یک
کلمه ناشناخته نمی‌گویم تا خدا را ملاقات کنم و از ستم‌هایی که به
من کرده و گناهانی که در حق من ارتکب شده‌اند» و در هر شکایه کنم.»

در روایتی دیگر چنین آمده است: سپس دست به سوی آسمان بلند کرده

فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّمَا قَدْ أَذَيْتَنِي: فَأَنَا أَشْكُوكُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ لَا
وَاللَّهِ لَا أَرْضَى عَنْكُمْ أَبَدًا حَتَّى أَلْقِي رَأْسِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ. وَ أَشْهَدُ بِمَا صَنَعْتُمْ، فَيَكُونُ هُوَ الْحُكْمُ بَيْنَكُمْ.»

«ایا خدا یا! من دو نفر را آزرده‌ام من از آنان به تو و به پیامبر
شکایت می‌کنم. به خدا سوگند، هرگز از شما راضی نمی‌شوم تا
این که پسر رسول خدا عز و جل ملاقات کنم و از آنچه که کردید او را
آگاه کنم تا او در ناره شما دلیلی کند.»

راوی گوید: ابوبکر با شیبیدن این سخن فریاد برآورد و ای پسر! احد مرا مرگ دهد! ای کاش مادر مرا درآید بود!

عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: در شگفتم از مردمی که تو را به مردم‌داری برگزیده‌اند! حال آنکه تو پیرمردی جردی هستی که از خشم یک زن بی‌تاب و از حشودی اثر شاد می‌شوی. مگر حشمت‌گیر کردن یک زن، چه در پی شوهر داشت؟^{۲۱}

پس او این، بویکر و عمر برخاستند و رفتند.^{۲۲}

پس از خارج شدن آنان، حضرت فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت:

وآیه خوانسته شما را، انجام دادم؟

فرمودند: آری.

حضرت فاطمه علیها السلام عرضه داشتند:

«اینکه آن‌چه را که می‌گویم، انجام می‌دهی؟»

فرمودند: آری.

عرضه داشتند:

«فَاتَنِي أَنْشُدَكَ آيَةَ أَنْ لَا يَصْلِيَا عَلَى جَنَابِي وَلَا يَقُومَا عَلَى

قَبْرِي.»

«تو را به خدا سوگند می‌دهم که نگذارند بر جنازتم نماز بخوانند و بر سر قبرم حاضر شوند.»^{۲۳}

۱. بحارالانوار ۴۳: ۲۱۹۹، منتهی‌النبی: ۲۵.

۲. این سرود روان هر دو جهان، بها دشت گزلی و یادگار آفتابین فرستاده‌ی الهی، همسر والایا و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حاضر در سرور جولان بهشت و... پکار زد، فتها پکار زن محبوبی بود؟ او این تعبیر، اندکی از عمق کینه، دشمنی و قضاوت ساقطان بعد از رسول خدا را به پس‌زمانان، می‌نواهد و می‌داند.

۳. بحارالانوار ۴۳: ۲۲۰۲، علل الشرایع ۱: ۱۸۷.

۴. بحارالانوار ۴۳: ۲۲۰۲، چاپ قدیم، ۱۳۵.

هم چنین رویت شده است که حضرت فاطمه علیها السلام به اسماء دختر حمیس

فرمودند

«من آن‌گونه که چنانچه زنان به می‌دانند نمی‌پسندم؛ چون شما
پارچه‌ای برایش می‌نهدید که اندامش در پهنی هر کسی کاملاً مشخص
می‌ماند، من لاغر شدم و گوشه‌ی پرتم پاره شده است. آیا نمی‌توانی
کاری کنی که دلم را بهتر شادماند؟»

اسماء عرض کرد

«نگاه می‌کنم که در حبشه بودم، نه آن‌جا دیدم که چیزی درست
می‌کنند می‌خودهای آن را می‌سازم تا اگر خوبتان آمد، پراشتان آماده کنم؟»

فرمودند «آری.»

اسماء حتی آورد آن را برگرداند و به پای‌های آن تعدادی شانه درخت
خود را بست و پاچه‌ای رویش انداخت و گفت: در حبشه چنین می‌کردند.
حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند

«برای من چنین (قابوتی) درست کن و مرا با آن بپوشان. خداوند
تو را از آتش جهنم محفوظ دارد.»^۱

رویت شده است که آن حضرت که در مجلس رسول صلی الله علیه و آله کسی
لیج‌شدن بدیده بود پس از دیدن ساحت اسماء لبسمی کردند و فرمودند
«چه بیکو و ریختن آن چنانچه زن و مرد تشخیص داده
نمی‌شود.»^۲

[عادت زنان مهاجر و انصار]

در کتاب «الاحیاج» مرحوم طبرسی از مؤلفین عقیده رویت شده است

۱. کشف الغمّة ۱: ۵۰۳ بحار الأنوار ۳۳: ۸۹ الاستیعاب ۲: ۷۵۶ منہاجات إحقاق الحق ۱۰: ۱۷۷
۲. بحار الأنوار ۳۳: ۴۳ الفہمب ۱: ۴۶۹ الاستیعاب ۲: ۷۵۶

۳. بحار الأنوار ۳۳: ۸۹ کشف الغمّة ۱: ۵۰۳ - ۵۰۴

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام به بیماری ای که در پی آن وفات کردند، دچار و
بستری شدند. نال مهاجر و انصار به عیادت او حضرت آمدند و همراه کردند.
ای دختر محنت و سوز خدا علیها السلام، با این بیماری و کمالات
چگونه شب را گذرانده‌اید؟

حضرت فاطمه علیها السلام پس رحمت و سپاس خدای بزرگ و مرمقان دود بر
پدر بزرگوارشان فرمودند.

«أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةً لِيَسْأَلُنِي، قَالَتِ لِرَجَائِكُنِي، لَقَدْ كُنْتُمْ
تَقْدُرُونَ عَجْزَتُهُمْ وَ سَأَلْتُمْ بَعْدَ أَنْ سِرْتُمْهُمْ، فَتُبَّحَا لِقَوْلِي الْحَدُّ وَ اللَّعِبُ
بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرِيعَ الصَّمَاوِ وَ ضُدَّعَ الْقَاقِ، وَ عَطَلِيَ الْآرَاءَ وَ رَسَبَ
الْأَهْوَاءَ، وَ حَبَسْتُ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ نَحِيطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي
الْقَدَابِ هُمْ حَالِدُونَ»^۱ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ بِقَتَبِ وَ حَلَّتْهُمْ أَلْقَبَ وَ
كُنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَابٍ فَجَدَعًا وَ شَقَقًا^۲ وَ يُعَدُّ الْقَوْمُ نَظَائِمًا
وَ تَحْتُمُهُمْ أَنِّي رَحِمْتُهَا عَنْ زَوَائِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ الصُّوَّةِ وَ
الدَّلَالَةِ وَ مَهْطِطِ الزَّوْجِ^۳ الْأَمِيِّ وَ الطَّبِيِّ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا؟ أَلَا
ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُسْتَبِينُ

وَ مَا الَّذِي تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟ تَقْمُوا بِنَّةً وَ اللَّهُ تَكْبِيرَ
سَيِّبِهِ، وَ قَلَّةَ مُبَالَجَةِ بِحَثْبِهِ، وَ شِدَّةَ وَطَائِرِهِ وَ كُنَالِ وَ تَعْبِيرِهِ، وَ تَشْرُفِهِ
دَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

وَ تَالَهُ تُوْ مَا لَوْ عَنِ الْحَبِيبَةِ اللَّائِيَةِ، وَ رَأَوْا عَنْ قَبُولِ الْحَبِيبَةِ
الرَّاضِيَةِ لَزْدَهُمْ إِلَيْهَا وَ حَلَّتْهُمْ عَلَيْهَا وَ لَسَارَ حِمِّ سَبْرًا مُسْجَعًا، لَا
يَنْكَلُمُ خَشَاشَةً وَ لَا يَكُلُّ سَائِرَةً، وَ لَا يَمِلُّ رَاكِبَةً وَ لَا وَرْدَهُمْ مِنْهَا عَمِيرًا
صَاقِيًا زَوِيًا، تَلْعَلُخُ صَفْنَاءَ وَ لَا يَتَرَفَّقُ جَانِبَاءَ...»

«و خدا سوگند، شعب را به صبح رساندم؛ در حالی که از دمیای
شما بیزار و از مردانان حشمگینم، آفاق را به زیر دندان خود آزمایم و
سپس به بیرون پر تاب گزدم. یکایک آنان را از مردم و از همگی بیزار
شدم. چه شب است گشتنشان شمشیرها و بازی و سرگرم دنیا شدن پس
از آن همه جدیت و کوشش و کوفتداری سنگ خان و شکاف برداشتن
سیر مردان و همد و بیرنگی غریبی و انحراف و لغزش بر اثر هودهای
نفسانی! آنچه بد نوشته‌های برلی خود نذرک دیده‌اند! خشم خداوند را
بر اینگیخته‌اند و در هدایت الهی جاریسان سوارند. بود که نفس ایشان
برسمان نه گردنشان افکنده است و سنگی بر مارگران را به دوش آنان
نهاده و سنگها را چون نیاسی بر اندامشان پوشانیده است پس بریده باد
بسی مردمانی ستمکار و مایوسی و دوری بر ایشان باد»

وای بر آن‌ها! چگونه آن (حالات) را از جایگاه چون کوه بسوی
یساق و پایه‌های نبوت و هدایت و هر دوگاه (وحی و) جبرئیل و از
دست افراد هوشیار و دانه به همه امور دنیا و دین، دور کردند؟! آگاه باشید
که ربانی پس بزرگ و آشکار است.

چه چیز را از ابوالحسن علی بن ابی طالب داشتند؟ به خدا سوگند، تیری
شعبی هدایت‌گستر او را در دین و خویش و بیگانه شاختن او را
در این راه و بی‌احتیایی او را به سرگ و سرکوبی و متلاشی کردن دشمنان
(خدا و دین) و پلنگ آساییش را در راه. صفای حدایی عز و جلال دشمن
داشتند.

به خدا سوگند! اگر خلافت در دست من بود، محو فلان را به
و نه دلبست می‌آورد و کسانی که از پذیرش حجت آشکار و برمی‌گردانند،
به راه حق باز می‌گردانند؛ یا آنان به من می و علایع رفتن و هدایت‌بخش
می‌کرد؛ بدان گروه که افسان، دهان چهارپا و رحمی نکند و سوار هم
مادرحت بشود و آند را به آیشخوری و لال، گوید و همیشه جوماتانی
فرود می‌آورد که از همه معیشت آب سرانیز و پیرموش تمیز و پاکیزه و
بدون رنگ و ریه باشند...

تا آن‌جا که هر مودند.

«سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَاللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْعَجْزِ بِالْكَافِرِينَ قُرْآنًا

لِطَاعِطِينَ قَوْمٌ ﴿يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُلْحًا﴾^۱ ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ
الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۲

وَنُحِمْهُمْ ﴿وَأَقْنِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَمِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي
إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾^۳ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟^۴

أَمْ لَمْ يَمُرِّي لَقَدْ لَقِيتُ لِقَاتٍ ﴿فَنظِرْتُ إِلَيْهَا مُنِيعٌ ثُمَّ حَبْلِيَبٌ﴾ جِلْدُ
الْقَتَبِ دَمًا عَظِيمًا وَدُعَاوًا مُبِيدًا ﴿فَالِئَلكَ يَحْسَرُ الْمُظْطَرُونَ وَيَعْرِفُ
الْمُتَالُونَ عِبًا مَا أُنْشِئَ لِأَتْلُونَ ثُمَّ طَبِئُوا عَنْ ذُنُوبِهِمْ أَنفُسًا وَأَطْهَانًا
بِأَفْئَتِهِ جَاشَأً وَانْبَرُوا بِسُفْهِانٍ صَارِمٍ وَسَطْوَةٍ مُقْتَدِرٍ عَاجِمٍ وَبِهِرَجٍ
شَامِلٍ وَآسْتَبَدَّ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ مِثْلَكُمْ رَهْمًا وَجَعَلَكُمْ حَصِيدًا
فَبِخَضْرَاءِ لَكُمْ وَآلِي بَكُمْ وَقَدْ عُمِّمَتْ عَلَيْكُمْ؟ أَلَمْ تُلْزِمُوهَا وَأَنْتُمْ
هَآكَارُهُنَّ؟﴾^۵

«به خطا سوگند! شاه پره‌ای پیشی و میروند را کنار گذاشتند و
پره‌ای صمیم و لاهر دم را برگزیدند، پس به خاک مالیده نادبسی آنان
که «گمان برافکنند که حویلی انجام دهند» «آنگاه باشند که آنان خود
لیه کاروان نادانند» وای بر آنان! «آیا آنکه به راه راست هدایت می‌کند،
شاه پسته اطمینان است یا آنکه خود به یاقین راه وامانده است و به دیگری
تیار منده است؟» شما را چه می‌شم؟ چگونه داری می‌کنی؟»

به جان خودم سوگند که گسهر لاهی یارو شده است و دیگری
نمی‌گردد که میوه می‌دهد آن‌گاه می‌بویید از پستان شنو خلافت به
جای شیر خون قازة میروان و ره‌گشند بدو شیک ان‌جا فروغ‌گوین و
یاد می‌یاب زبان می‌بیند و آیندگان قسام و تباهی آنچه را که پیش‌پال
پایه گفندی کرده‌اند خوب بعد دانسته سپس چندی نا اطمینان خود طر از
دنیای خویش بهره گیرید و اطمینان داشته باشید که همه در پیش
است. بشاروب باد شما را به شمشیرهای تیران برکشیده و چیرگی

۱. بقره (۲): ۱۱

۲. هود (۱): ۲۸

۳. کهف (۱۸): ۱۰۲

۴. یونس (۱۰): ۲۵

منجاوری جسم کار و هرج و مرج همگانی و خودکامگی سمگرنی که
حقوقان را اندک پردیده و بقیه را خود به حدیث می یابد و جمعیت
شبه اورو (قتل عام) می کنند پس انوس و حسرت بر شما یاد به چه
راهی برده می شوید؟ خود حالی که چشمانتان بر بسته اند و حقایق را از
شما پنهان داشته اند؟ مگر می توانی شما را به کاری واداشت که از آن
کراهت دارید؟

شویدین عفة گوید: زنان مهاجرین و انصار سحمان حضرت فاطمه را
برای شوهرات خود یا گاو کردند گروهی از بزرگان آنان به عنوان پورش حوالی
خدمت حضورش رسانیده عرض کردند:

ای سرور زنان! اگر ابوالحسن پیش از پیمان و بیعت ما با برادر
این مطالب را بیان می فرمود، ما هرگز چس او را به خلاف انتخاب
نمی کردیم.

حضرت زهرا (ع) فرمود:

اگر کنارم دور شوید، پس از این گناه مباحثه می، عرض خواهم
شما بودی نادر و بعد از این حضور و کوفای دیگر چاره و کاری
نمی توان انجام داد.

مرحوم علامه محسنی در بحار الانوار از عیاشی روایت می کند که گوی
آئینده خدمت حضرت فاطمه (ع) رسید و عرض کرد: ای
دختر رسول خدا (ص)، شب را چگونه به صبح آوریدی؟
حضرت فاطمه (ع) فرمود:

«أَصْبَحْتُ يَتِي كَتَمٍ وَكَزُوبٍ، فَقَبِدْتُ لَيْلِي وَظَلَمْتُ الْوَسْطِي هَتَكَ وَ
أَهْبَ حِجَابَهُ مِنْ أَصْبَحَتْ إِمَامَتُهُ مُقْتَضِيَةً عَلَى غَيْرِ مَا شَرَعَ اللَّهُ فِي
النَّزِيلِ وَ سَبَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي التَّأْوِيلِ، وَلَيْكُنْهَا أَخْفَادُ

۱ الاحمد ج ۱ ۱۲۶ ۴۹ بحار الانوار ۳۳ ۱۵۹ ۱۶۱ التمهيد و مدرك ۷ ۲۱
دلائل الإمامة ۲۹- ۱۶۱ كشف العتمة ۱ ۱۶۹۲ معاني الاخبار ۱۳۵۳ نقلي شيخ طوسي ۱ ۱۳۸۴ شرح
نهج البلاغه ابن ابی الحديد ۱۶ ۲۳۳

مَذْرُوءَةً وَ تَرَاتُ أَخْبِيئُهُ كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النَّفَاقِ مُكْتَمِنَةً لِامْكَاسِ
لَوْ شَاءَ. فَلَمَّا اسْتَهْدَفَ الْأَمْرُ أُرْسِلَتْ غَدِيدُ شَأْبِيَّهِ الْأَحْمَارِ مِنْ تَحْيِيلَةِ
النَّفَاقِ فَهَظَّعَ وَتَوَّ الْأَيْدِي مَنْ قَبَسِي صُدُورَهَا. وَ تَبَسَّعَ عَيْنِي مَا وَعَدَ
اللَّهُ مِنْ جَنَاطِ الرِّسَالَةِ وَ كَيْدِهِ الْمُؤْمِنِينَ أُرْهِرُوا عَائِدَتَهُمْ عَرُورًا يُلْبِيبُ
بِشَدِّ اسْتِصْصَارِي مَنِّي فَسَتَكَ بِأَبَائِهِمْ فِي مَوَاطِنِ الْكُرْبِ وَ مَسَابِلِ
الشَّهَادَاتِ.»^۱

همین دو اندوه یکی بهان و دیگری اشکناز صبح را آغاز کردم. این
مستبدین پیامبر ﷺ و دیگری ستم و ظلمی که در حق جانشین او
کردند. به خدا سوگند، پرده و حجاب امامت منی را کسی درید که
امام من برخلاف فرمان خداوند در تنزیل و سنت رسول خدا ﷺ در
تأویل است. و چون چتری بیست جرگه‌های مهمه و بر جای مانده در
دل مساققان (در غم خورده) از جمعگه‌های بدر و آشند که در کعبین
گفته‌انگیزی بودند. پس هنگامی که خلافت در نشانه گزینند گمان و
نشانه‌های نمرود را کن خویش را چون بارانی میل آسا به ما فرو ریختند تا
رو گمان، ایمان مسکندلان و پاره کند و چه مفرقاری کردند در مورد
نگه‌داری رسالت و کفالت مؤمنان بهره و رد آوردن از این کنایه مرید
دین بوده آن‌هم پس از یاری طغی کسی که پندانشان را در میدان‌های
جنگ و سرمرل‌های شهادت از هم دریغ برده.

وصیت‌های حضرت فاطمه

بر کتاب «ره صبه الواعظین» و کتاب‌های دیگر آورده‌اند

حضرت فاطمه علیها السلام به سحری بیدار شدند و پس از چهل شب
مختل در دایه بیدار شدند. هنگامی که از مرگ خویش آگاه شدند، اُمّ ایمن و
أسماء دختر حمیس و هم‌چنین امیر مؤمنان علیه السلام و حورستان و گفتند
«ای پسرعمو! خبر مرگ به من رسانده و یکی دو ساعت دیگر از
دایه خواهم رفت. لذا به آن‌چه در دایه دارم تو را وصیت می‌کنم.»

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «آنچه دوست داری وصیت کن؛ ای
دختر رسول خدا، سپس یالای سر حضرتش شسته دیگران را از اتاق
پروین کردند»

حضرت فاطمه علیها السلام مرخصه داشتند. پای پسر عمی، از آن هنگام که
به سن آشفته شدی، دروغ و حیانت از من ندیده‌ای و از آغاز رنگی مشترک
با تو مخالفتی نکرده‌ام.»

مولانا رحمته الله فرمود: «خدا نکند! به خدا، سو دانا، بیکو کار تو،
پرهیزگارت، یحشده‌تر و خدا تر از آن هستی که تو را به عیب
مخالفت با خودم سرور من کنم. چایی از تو برایم بسیار سنگین و دشوار
است؛ جز این که امری است که از آن گریزی نیست. به خدا سوگند هر
دیگر مصیبت و هم از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم ناز می‌شود و
فقدان نوریل بسیار سنگین و سخت است. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»
از مصیبتی که برایم بسیار دردناک و جان‌سور و غم‌انگیز است به خدا
سوگند. این مصیبت را تسلیت و تسخیر می‌کند»

سپس هر دو ساعتی با هم گریستند امیر مؤمنان علیه السلام سر حضرت
فاطمه علیها السلام را به میانه خود چسبانید و فرمودند:

«آنچه خواهی وصیت کن خواهی دید همان‌گونه که فرما
دهی، انجام می‌دهم و دستور به تو خواهم نمود می‌دهم»
حضرت فاطمه علیها السلام مرخصه داشتند

«خداوند بهترین پادشاهان را به تو عطا فرماید ای پسر عموی
رسول خدا»

سپس وصیت فرمود که بعد از او با خواهرزادش، آمنه دختر
زینب، اردو بجنگد و برایش نایبونی بسازد و هیچ‌یک از آنان که به او ظلم
و مسلم رو داشته حقش را محصب کردند و همچنین پیروان آنان در تشییع
جنازه‌اش حاضر نشود و معاز بخواند میر او را شبانه هنگامی که
چشمه آرام شد و دیده‌ها به خواب رفت به خاک سپارد^۱

در کتاب «مصباح الانوار» از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پدران

برگزارشان علیه السلام روایت شده است که هر مودند

و هنگامی که انتظار احتضار فاطمه علیها السلام هر رسید، به حضور

علی علیه السلام چنین وصیت کردند

اگر من شدم، خود شهیددار غسل و کفن و خواندن نماز بر من
باشد، دو سوزن بر کرده لحدم را بگذرد و خاک روی قبرم را صاف کند.
سپس بالای سر و مقابل صورتم بمسین و بسیار قرآن تلاوت کند. و دعا
بخواند چون آن مساحت محفوظاتی است که مرده نیازمند آنست به
و مدد هاست من در راه خدا می‌بارم و در راه نورانی و صیبت می‌کنم
که ما آن‌ها می‌گو وقت رفتن

سپس آن کثرت را در افروش کشیده هر مودند «هنگامی که به حق
بلوغ رسید، آن چه در خانه است برای او باشد»

حضور علی علیه السلام پس از وفات آن حضرت، به وصی‌ها نشان
عمل کردند.^۱

هم چنین روایت است که آن حضرت به میرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند
و هنگامی که از دنیا رفتیم، کسی را آگاه مکن چهره آتم مسلم و
آتم آیم و ضمه را و از مردان دو فرزند، عباس، سنان، هفتر مقادیر
بود، تجلیه من اجازه می‌دهم که بعد از مرگ یادم را بسپری. پس
یانی که مره غسل می‌دهند، همراهی کن و شجر دو شب مره دفن مکن و
کسی را از قبرم آگاه ممان.^۲

هم چنین از حضور امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از پدران
برگزارشان علیه السلام روایت شده است که هر مودند

و هنگامی که مرگ حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک شد، گم به آزار
کردند حضرت علی علیه السلام علت آن را پرسیدند عرضه داشتند:

گریه ام بر روی دانهایی است که بعد از من برایش پیش می‌آید.
حضرت علی علیه السلام فرمودند گریه نکرد به خدا سوگند تمامی

اندهد در برابر و صاحب حدادوند متعال بریم مسیاد کو چنگ و ناچیر سبب
سپهر و صفت کردند که به دیوبکر و عمر اجاره نداشت در شیع
جازه حضور یافتند و حضور علی علیه السلام چشیدند ^۱

مرحوم طوسی شیخ الطائفة روایت می کند که

بیماری حضور فاطمه علیها السلام که شدت یافت، عباس بن
عبیدالمطلب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عیادت حضورش آمد به
او گفتند به علت شدت بیماری کسی نباید به دیاروش رود. عباس
نازگش و به حضور امیر علیه السلام پیغام فرستاد که برادرزاده عمومیت سلام
می رساند و می گوید که به خف می رود و اندوه بیماری حبیبه رسول
خدا صلی الله علیه و آله و مور چشم او و من فاضله علیها السلام مو در هم شکسته است. به
گمانم لژیس کسی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله می پیوندد او سرایش
بهترین چاهگاه را برد خداوند متعال برگزیده است و به بارگاه قرب
الاهی می رسد اگر حادثه ای که از آن گزیری نیست پیش آمده بود
گروهی از مهاجرین و انصار می آورد تا ضمن حضور بر جنازه و
خواندن نماز ثواب و جری یابند. این باصت نکوه و جلال دین هم
نمود شد.

عنا به که راوی است گوید حضور علی علیه السلام حضور من
به وسیله فاضل چشید پاسخ فرستادند.

وعموم سلام برسان و نگو خداوند از مهر و محبت سبب
سبب به و نگاهد نظر بالورش شمار دانستم ولی می دانید که آنان چه
بسیار فاطمه علیها السلام را مورد ستم قوم دانند او حق و هم چنین میوای پدر
مهر و عشق کردند به و صفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره اش عرض نکردند و
حق خداوند متعال و رسولش و صفت نه بی پاس نداشتند در این باره
دائری حلزون بر بدن کاهی است او خود را ستم کاران انتقام گیرنده
است. ای حضور تقاضا دارم، اجازه می پیشهاد شما. رد کنم؟ چو نه
من و صفت کرده است که امرش را محقق دهم... ^۲

۱. بحار الانوار ۴۳ ۱۲۶۸ مصباح الانوار ۲۶۲

۲. بحار الانوار ۴۳ ۱۲۶۰ معالی شیخ طوسی ۱ ۶۵۵ - ۵۴.

شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام)

هر دو گروه شیعه و سنی را «اُمّ مسلم» همسر «ابورافع» روایت کرده اند که

گفت

در بستری بودن حضرت فاطمه (علیها السلام) به هنگام بیماری مجبر به وفات من از یسان پرستاری می کردم. یک روز حالی آن محصور به تن شده بود و محصور امیر (علیها السلام) برای انجام کار از خانه بیرون رفته بودند به من فرمود

«ای آماده کن که می خواهم شستشو و غسل کنم»

دستور را اجرا کردم. آن حضرت به پا حاسب و به میگوهرین و جبه امحمام و غسل کرد و لباسی بر پوشید و فرمود «بسر را در وسط اتاق پهن کن» آنگاه رو به قبله خود بیک طرفه فرمود و من در حالی از دنیا می روم که پاکیزه و تعظیم کسی هم رویم را باز نکند. آنگاه صورت را بر دست نهاد و دار قانی را دایم گفتند^۱

روایت شده است که آن حضرت بین معرب و عشا از دنیا رفت^۲ و در حالی احتضار پس از مگاهی حیره فرمود.

«اَلْسَلَامُ عَلٰی جِبْرِائِلَ، اَلْسَلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللهِ، اَللّٰهُمَّ مَعَ رَسُوْلِكَ، اَنْتُمْ فِيْ رَحْمَتَيْكَ وَ جَوَارِقِكَ وَ دَارُكَ دَارُ السَّلَامِ»

«سلام بر جبرئیل! سلام بر رسول خدا! بار الهایا! ب پیغمبر بادشاه در بهشت تو و در جوار تو و در خانه تو در نورالسلام»

سپس به حاضران فرمود

«آنچه را که من می بینم، شما هم می بینید؟»

گفتند

شما چه می بینید؟

۱. مناقب ابن شهر آشوب ۳۰ ۳۶۶: امالی شیخ طوسی ۲ ۱۵۵: بحارالانوار ۲۳ ۱۸۷: کشف الحقیقه ۱ ۱۵۰: مستند احمد بن حنبل ۶ ۴۶۶: فضائل المعصیة ۲ ۱۹۸، أسئلة ۱۵ ۵۹۰: الإجابة ۸

فرمود

«گروهی و دسته‌های مختلف آمده‌اند؛ این چهار تن سب و سیر
رسود خدا است که می‌گویند دخترم بیا، آنچه در پیش منی، سویت
بیکوتر و بهتر است»^۱
میدرس علی روایت می‌کند که:

در آن حال احتضار حضرتش به چهار تن از برادران سب و سیر
فرستاده شد سلام کرد و اطرافیه آوای بر و لطیف هوشنگان را شنیدند
و بوی بهرین مطهره مشامشان رسید.^۲
سواء دختر عمیش گویند:

حضرت فاطمه علیها السلام در محفل آخر عمر شریف خود به من
فرمود:

«چهار تنی به هنگام رحلت من نزد خدا جل جلاله می‌نویسند که در
بهشتی آورد آن حضرت آن را سه قسمت فرمود: قسمتی را برای خود
بخشید برای عی و قسمتی هم برای من که درش چهل درهم است ای
سواء! باقی مانده حقوق پدرم را از فلان جا و فلان جا بیاور و بالای سرم
بگذاز»

سپس با لباسش روی خود را پوشانید و فرمود:
«آنکه درنگ کند سپس مرخص برون؛ اگر جواب ندادم که هیچ و
چنانچه پاسخ ندادم، بدان که به سوی خدا رفتم»

راوی گویند:

سواء احتقانی منظور ماند سپس حضرتش را صدا زد یا منعی
نشد، فریاد برآورد ای دختر محمد مصطفی! ای دختر گرامی ترین
شخصیت انسانی! ای دختر بهترین انسانی که پای خاک زمین نهاد ای
دختر کسی که به بالاترین درجه قرب الاهی «قَاب قَوْسِیْ أَوْ أَدْنَى»
رسیده است!

۱ بحارالانوار ج ۲۴ ص ۲۷۰ مصباح الانوار ج ۲ ص ۲۶۱

۲ بحارالانوار ج ۲۴ ص ۲۷۰ مصباح الانوار ج ۲ ص ۲۶۲

بار هم حوایی ششید، یاد پیرهن را از صورت مبارک آن محصور
به کناری رد و دید که از دنیا رفته‌اند. خود را روی جسد مطهر محصورش
انداخت و در حال بوسیدن می‌گفت:

«ای عالمه، هنگامی که به حضور پدرت رسول خدا ﷺ
می‌رسی، تو سوی اسعاد بیت همین او را سلام برسان»

سپس گریبان تو هم در یک و شتاب رفته از خانه بیرون رفت. م
حسن و حسین علیهما السلام رو برو شدند. آن دو پرسیدند: مادرمان کجاست؟
بسمه ساکت ماند و پاسخ می‌داد: آن دو پیرگوار بودند حائزه شده دیدند
که مادر دراز کشیده است. حسین علیه السلام را حرکت داد و متوجه شد که از
دیر وقت است. ندا به برادرش حسن علیه السلام کرد و فرمود: «برادر! خداوند
تو را در مصیبت مادر، صبر و شکیایی عطا کند»

حسن علیه السلام خود را روی بدن بی جان مادر انداخته و او را می‌بوسید
و می‌فرمود:

«مادر جان! پیش از آنکه جان از دم بیرون رود، با من سخن
بگو»

حسن علیه السلام هم خود را روی پاهای مادر انداخته، گدازها را
می‌بوسید و می‌فرمود:

«من فرزانت حسینم. با من صحبت کن: قبل از آنکه قلبم را کار
ببند و بمیرم»

اسماء ده آفتاب هوض کرد ای فرزندان رسول خدا! خدمت
پدرتان بشابید و ایشان را از مرگ مادر آگاه کنید.
آن دو پیرگوار از خانه بیرون رفتند در حالی که فریاد می‌زدند:
«یا محمده! یا احمد! امروز با مرگ مادرمان، مصیبت و داغ مرگ تو
برای ما تجدید شد»

بنی ده به مسجد نزد پدر رفتند و او را از مرگ مادر آگاه کردند.
محسرت علی علیه السلام یا شهیدان حمید بی‌هوش افتادند. پس از آن که آب بر
صورت مبارکشان پاشیدند، ده هوش آمده چنین فرمودند:

«یٰ اَیُّهَا الْعَزَاءُ یا بَیْتُ مُحَمَّدٍ؟ کُنْتُ بِکَیْ أَتَعْرِی، فَعِمَّ الْقَزَاءُ بِسْ

بَعْدَکَ؟»

وای دختر محمد! پس از این خود را با چه کسی سلی و آرامش
دهم؟ تا به حال خود را به تو درخوش می‌داشتم. پشیم بعد از تو چگونه
شکستایی کنم؟^۱

محمودی، تاریخ نویس معروفه گوید:

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفته، حضرت علی علیه السلام به
شدت می‌زانی کرده به سستی می‌گریدند و ما ناله و زاری فراوان چنین
مراثیه سرایی می‌فرمودند:

لَيْسَ الْجَمْعُ مِنْ خَلِيلِي نَوْفَةً
وَكُلُّ الْآدِي دُونَ الْمَاهِ قَلِيلٌ

- پیوند دائمی در دوستانه، به انجام به جدایی می‌گشاید و هر مصیبتی
غیر از مرگ راهی نیست.

وَإِنْ أَفْتَقَدِي وَاجِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ^۲
ذَلِكَ عَلَى أَنْ لَا يَذُومَ خَلِيلٌ^۳

- از دست دادن یکی بعد از دیگری، دلیل آن نیست که هیچ دوستی و
رفیقی همیشه نمی‌ماند.

وصیت آن حضرت و شیوه مردم و فرزندان

روای گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، حسین علیه السلام در روز گرفته، وارد خانه
شدند اسماء نالای سر حضرت فاطمه علیها السلام تشویه بود و به شدت گریه
می‌کرد و می‌گفت:

ای وای، بیجان محمد صلی الله علیه و آله را بعد از جدتان خود را به او
تسلیت می‌دادیم، اینک به چه کسی خود آرامش دهیم؟

۱. مطرا الامار ۳۳: ۶۱۸۵ کشف المحجبه از ۵۰۰ هـ

۲. فاطمة بعد أحمد (ج ۱)

۳. دیوان القزازی (ج ۱)

۴. مروج الذهب ۴: ۲۹۷

حضورت علی علیه السلام پیش رهنه و روپوش را از چهره‌اش کنار برد
چشم آن حضور نه نوشته‌ای افتاد که در کنار سر فاطمه بود آن را
برداشت و چنین خواند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أُؤْضِتُ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُؤْضِتُ وَهِيَ شَهِدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ
النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ تَبَيَّنَتْ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي
الْقُبُورِ

یا علی! انا فاطمة بنت محمد. وَرَزَّيْنِي اللَّهُ بِكَ لِأَكُونَ لَكَ فِي
الدُّنْيَا وَآخِرَةِ أَنْتَ أَوَّلُ بِي مِنْ غَيْرِي. حَقَّطِي وَغَسَّلْنِي وَكَفَّنِي
بِالْحَبْلِ، وَصَلَّ عَلَيَّ وَأَذْنَنِي بِالْحَبْلِ. وَاسْتَودَعَكَ اللَّهُ وَ
أَقْرَأَ عَلَيَّ وَلَدَنِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این وصیت فاطمه دختر رسول
خدا صلی الله علیه و آله است او در حالی وصیت می‌کند که گواهی می‌دهد حقایق
هر حقایق یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر او است بهشت و
دوزخ حق است و قیامت حتماً فرا می‌رمد و در آن تردیدی نیست و
خداوند همه مرگگان را از گورها برمی‌انگیزاند.

لیکن علی، من فاطمه دختر محمد هستم شاید بود مرا به همسری
تو درآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو را دیگران به من نزدیک‌تر
و شایسته‌تری. مرا شبانه‌گاه حنوط کن و غسل ده و غسل کن و شبانه بر
من معاز بخوان و دهن کن و کف می‌ز آگاه مکن. تو را به خدا می‌سپارم. نه
مروندانم تا دور قیامت درود و سلام مرا برساند^۱

اوی گوید

مردم مدینه در این مصیبت، یک‌صد ناله و صدقه پراوردند زنان
می‌هاشم دم خانه حضور فاطمه علیه السلام می‌آمدند و چنان ناله و شیوه می

دید که سهر مدینه را ده لرزه انداخته. آنان هر یک می‌زدند ای بنایوی
بانوان! ای دختر رسول!

انبوه مردم چون موهای پال امیب از هر سو به سوی حصرت
امیرالمومنین علیه السلام عزرا زیر می‌شدند. آن بزرگوار پشت سر دو هرید خود
شسته بودند و گریه و یاری می‌کردند. مردم هم از گریه‌شان به گریه
افتادند.

آن کثوم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد؛ در حالی که مصعب و چادر بر
سر انداخته بود با جلال و وقار قدم بر می‌داشت. دیبالة لباسش هم بر
دشمن کشیده می‌شد. از ثبوت بازاحی و مصیبت گلویش گرفته بود و
تو آن سخن‌گفتن نداشت. می‌گفت:

وای پدر! ای سوار حلال! صورت واقعاً نور از دست نادیم و دیگر
هرگز ملاقاتی (در این دنیا) نخواهیم داشت.

مردم بر زمین نشستند و یا صفای یفتد می‌گرفتند و صحنه
پیرامون جازیه حصرت علیه السلام بودند تا به آن نماز بجاوانند.

ابوذر علیه السلام در خانه پیروز شد و گفتم: مردم مرا پراکنده
شویید. امشب پیرونده آوردن پیکر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به تأخیر افتاد.

مردم هم به پا خامسید و گروه گروه رفتند و متفرق شدند.
با فراگرفت شدت میانه‌ی شب، حصرت صلی الله علیه و آله پیکر مطهر
حصرت علیه السلام غسل داد^۳ کسی جر حسن، حمید، ربیع،
آن کثوم علیه السلام فقه حاد، تکاور و اسوده دختر عمیس حضور داشت.^۴

اسماء گوید:

حضرت علیه السلام نه من رحمت فرمود که کسی حر من و
امیرالمومنین علیه السلام او را غسل نهد و من در غسل دادن، آن حصرت علیه السلام
را یاری دادم.^۵

۱. بحار الانوار ۳۳: ۹۷، روح‌الواعظین ۱۵۱: ۵۲

۲. بحار الانوار ۳۳: ۵، عوالم الموم ۱۶: ۲۸۴

۳. بحار الانوار ۳۳: ۱۶۹ و ۸۰، ۳۱۰: دلائل الإمامة ۳۶

۴. مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۳۶۲، بحار الانوار ۳۳: ۸۶

در رویت آمده است که مولا علی علیه السلام به هنگام غسل دادن حضرت فاطمه علیها السلام چنین می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآيَتَهُ رَسُولَكَ وَخَلْقَكَ وَحَبْرَتَكَ مِنْ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ لَقِّبْ حَبَّتَيْهَا، وَأَعْظِمْ بُرْهَانَهَا وَأَعْلِ دَرَجَتَهَا، وَأَتَمِّعْ بَيْتَ وَبَيْنَ آيَةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^۱

«خدایا! او کیزب و دختر، صورت برگزیده و شایسته ترین آفریده
تو هستی دارالاهل! حقیقتش را به من تلقین فرما و برهان و دلپیش را بزرگ
قرار ده و مقامش را افزون کن و او را به پدرش محمد صلی الله علیه و آله
پیوند»

روایت شده که پسر پاک حضرت فاطمه علیها السلام را با عمامه بُرد خشک کردند
که بدن مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام پس از غسل، پیکر آن حضرت
روزی نهتی گذاشت و به امام حسن علیه السلام فرمود «او در را صبر کن» با آمدن
پدر، مولا و حسین علیه السلام و ابوذر جباره را به مُصلی بردند و حضرت امیر علیه السلام بر
آن بنابر جواب^۲.

در روایت «ورقة» آمده است.

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«به خدا سوگند که به دشمن خودش او را از روی پیراهن غسل
دادم و آن را از تنش بیرون بیاوردم. به خدا سوگند که او خجسته و بابرکت
و پاک و پاکیزه بود او را به باقی ماندند حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله حوض
کردم و سپس چند کفن بر او پیچیدم به هنگام بوسیدن بد گفتن صبر کردم
اتم کشتم، رسید بکینه، قصه، حمن، حسین! بشنابید و از مافوقان توشه
برگیرید که این جدایی است و دیدار (بعدی) در بهشت خواهد بود
حسن و حسین جلو آمدند و ناگاه ناله می گفتند انبوه و دروا

۱. بحارالأنوار ۸۱: ۳۰۹، مصباح الأنوار ۲۶

۲. بحارالأنوار ۳۳: ۲۱۵، عوالم الموم ۱۱: ۲۸۶

بر آتش می که خاموشی ندارد؛ از پی فغانان جدمان محمّد مصطفی ﷺ
و مادرمان فاطمه و هارون ﷺ

ای مادر حسن! ای مادر حسین! اگر جدمان محمّد مصطفی ز
دیدار کودی، سبّام ما را بر میان و مگو که ما بعد از تو دو دنیا بشیم
حلقه گواه اسب که در این حلقه ناله ای جان سوز برآورده دستاره ز
از گفن تیرون کرد و در حریر بندش آرام به صینه چسباند ماگاه از آسمان
هالقی بنا برداد ایاله حسن! آید دور و دوری پیکر مادر بپرداز به خیم
خوشگای اصحاب را به گریه انداخته اند حبیب مشتاق محبوب است
پس بود که حسن و حسین را از روی سینه مادر سوار برداشتم^۱
روایت شده که کثیر بن حبّاس^۲ بر اطراف کفن فاطمه ﷺ نوشت

«لَا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
رَسُولُ اللَّهِ»^۳

«فاطمه ﷺ» شهادت می دهد که خدا بی جبر الله است و
محمّد ﷺ پیامبر خداست^۴

از روایت مصباح الأنوار چنین مرعی آید به پارچه کفن های دیشان برتر بود^۵
چون روایت شده است که حضرت فاطمه ﷺ با مردی یک شد بر زمان وفات
در خواصت ام کو دویدان حسن فرمود سپس بوی خوش طیبید و خود معطر
ساخت بعد از آن پارچه های کفن خویش را خواست پارچه هایی خوش و
صمیم آوردند آنهار به دور خود پیچید تا آخر روایت^۶
هم چنین روایت شده که در خیم پارچه کفن شدند^۷
در روایت «روضة الو عظیم» آمده است که روی کفن

۱ بحار الأنوار ۴۳: ۷۹، عوالم المعلوم ۶: ۲۶۱-۲۶۲

۲ برای توضیح بیشتر در این باره ر.ک. سوبیای دیدگان، صص ۱۲۵-۱۲۶

۳ بحار الأنوار ۸: ۳۳۵، مصباح الأنوار ۲۶۱

۴ مصباح الأنوار ۲۶۱

۵ بحار الأنوار ۴۳: ۷۹ و ۸۱، ۳۳۵، مصباح الأنوار ۲۵۷

هنگامی که چشمه آرام و پامی از شب گذشت، مولا و حسن و حسین علیهم‌السلام عمار حصار عقیق، ریزه آلوده، سمان نریخته^۱ و چند تن، یاران مخصوص از بی‌هاشم، پیکر مظفر حصار فاطمه علیها‌السلام را بیرون آورده بر آن مبار خواراند و در دل شب او را به خاک سپردند و حصار علی علیه‌السلام هفت صوب قبر ساختند تا هر واقعی شناخته شود.^۲

در مصباح الانوار آمده است:

از حضرت صادق امام جعفرین علیه‌السلام پرسیدند:
حصار علی علیه‌السلام بر پیکر مظفر حصار فاطمه علیها‌السلام چند تکبیر گفتند؟

امام علیه‌السلام فرمودند: «امیر المؤمنین علیه‌السلام یک تکبیر می‌فرمود؛ به دنبالش، جبرئیل و دیگر فرشتگان مقرب درگاه الهی یک تکبیر می‌گفتند بدین ترتیب پنج تکبیر گفته شد».

از آن حصار پرسیدند: مبارز کجای خواراندند؟ فرمودند: در خانه‌شان. سپس حصار علی علیه‌السلام چهار را از خانه بیرون بردند.^۳

[دفن حصار فاطمه علیها‌السلام و شکوائت مولا علیه‌السلام]

در مصباح الانوار به روایت امام صادق علیه‌السلام و پدر او بر گورشان آمده است:

هنگامی که امیر المؤمنین علیه‌السلام پیکر پاک حصار فاطمه علیها‌السلام را در قبر گذاردند، چنین فرمودند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِأَمْرِ اللَّهِ وَرَأْيِ رَسُولِ اللَّهِ

۱. روایت شده است که حصار علی علیه‌السلام فرمودند: «برای هفت بار ارمیده شده است»
بود. معین، تعداد عمار، حدیقه، عبدالله بن مسعود و من امام ایشان، به برکت آنکه مردم دوری می‌نخوردند و یاران بر آنان فرو می‌ریزد و به سبب آنکه پیروزی می‌یابند، آن‌ها کسانی اند که بر پیکر فاطمه مبار خواراندند. ر.ک. التخصیص، ۲: ۲۴۰-۲۴۱، بحواله الانوار، ۴۳: ۲۱۰.

۲. بحواله الانوار، ۴۳: ۱۹۲، بحواله عقیق، ۱: ۱۵۲.

۳. مصباح الانوار، ۲۶۰.

اللَّهُ مُتَعِدِّينَ عَبْدَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. مَلَأْتُكَ إِلَهِتَهَا لَصَدِيقَهُ إِلَى
مَنْ هُوَ أَوْلَى بِكَ مِنِّي وَرَحِمَتْ لَكَ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ: «وَمِنْهَا
خَلَقْنَاكُمْ» فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُعَمِّرُكُمْ نَارَةً أُخْرَى»^۱.

«به نام خداوند بخشنا پسند مهربان، به نام خدای و به وسیله خدا، و
بر آیین و ائمه و سرور خدا ﷺ ای صدیق، تو را نه کسی که از من
مناویرتر است سپردم و آن چه را خداوند برای تو پسندیده است،
من پسندم. «و ما شمه را از خاک آفریدیم؛ به خاک باز می گردانیم و سپس
بار دیگر قسم! از زمین بیرون می آوریم»».

در پایان پس از آنکه خاک بر روی قبر ر صاف کردند، دستور دادند آب
روی قبر بپاشند. سپس ماسم رده و گریب در کنار قبر بنشیند عباس بن
عبدالمطلب دست آن حضرت را گریب و به خانه برد^۲
شیخ ابو جعفر طوسی ﷺ روایت کرده است:

هنگامی که بمیرم و مشاء ﷺ، حضرت عاظمه ﷺ را دفن کردند و
بر خاکملاً پوشانیدند و گورد و خاک میر را هم از دست افشانیدند، به خاکام
ضم و آندوه از حضرت به هیجان آمد. آنکه از چشمه مبارک امام ﷺ
سرازیر و بر گونه هایشان جاری شد. پس به سوی قبر پیدمب خدای ﷺ
رو کرده چنین خواند:

«الْإِسْلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي، الْإِسْلَامُ عَلَيْكَ عِيَّ إِلَهِتِكَ وَ
خَبِيرَتِكَ وَ قُرَّةَ عَيْنِكَ وَ زَاوَرَكَ وَ إِبَائَتَكَ فِي مَعْرِى بِمَنْعِكَ (بِشَقَّتِكَ).
خ ل، الْمُخْتَارَ اللَّهُ تَعَالَى سُرْعَةَ الْمَعَايِ بِكَ، قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ
صَبْرَتِكَ صَبْرِي وَ ضَعْفَ عَنْ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ مُجَلِّدِي إِلَّا أَنْ فِي النَّاسِ
لِي بِسَيِّئِكَ وَ الْحَرْبَ الَّذِي خَلَّ بِي بِنِزَافِكَ، قَوَّصِعَ التَّمْزِي وَ لَقَدْ
وَسَدْتُكَ فِي مَلْخُودٍ قَبْرِكَ، بَعْدَ أَنْ نَاضَتْ نَفْسُكَ عَلَى صَدْرِي وَ
عَقَّضْتُكَ بِبَدِي وَ تَوَلَّيْتُ لَمَرْكَ بِنَفْسِي، نَعَمْ. وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أُنْعَمُ

الْقَبُولِ. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

فَدِ انْتَرُجَعَتِ الْوَدِيعَةُ وَاجْتَذَبَتِ الزَّاهِيَةُ وَاحْتَلَسَتِ الزُّهْرَاءُ،
فَاقْتَبَحَ الْخَضِرَاءُ وَالْقَبْرَاءُ.

يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّمَا حَزَنِي فَسَرَّمْتُ وَأَتَا لَيْلِي فَسَهَّدُ. لَا يَمْنَحُ
الْحَزَنُ مِنْ قَدَمِي أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِي دَارَكَ أَلْقَى أَنْتَ مَعَهُمْ كَهْمَهُ فَتَكْبِخُ وَ
هُمْ مُهَيَّجٌ. نَزَعَانِ مَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَإِلَى اللَّهِ أَشْكُو.

وَسَيُثَبِّتُكَ ابْنُكَ بِنَظَائِرِ أُمَّتِكَ عَلَى وَعَلَى هَضْبِهِمْ حَشْبُهُا،
فَأَخْبِيَتْ نِسْوَائِي وَأَسْتَعْفِرُهَا الْحَالِ، فَكُنَّ مِنْ غَلِيلٍ مُغْتَلِبِ بَضَائِرِهَا ثُمَّ
تَهَيَّأَ إِلَى بَيْتِي سَبِيلًا وَاسْتَقُولُ وَتَحْكُمُ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. وَ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. سَلَامٌ مُسَوِّجٌ لَا مَسِيءَ وَلَا قَالِي. مَبْرُ
أَنْصَرِفَ فَلَا عَيْنَ مَلَالَةٍ وَإِنْ أَقَمْتُ فَلَا عَيْنَ سُوءٍ ظَلَمَ بِي وَعَدَ اللَّهُ
الضَّائِرِينَ. وَاهَا وَاهَا وَالصَّبْرُ أَجْمَلُ وَأَجْمَلُ

وَلَوْ لَا عَيْنُ الْمُسْتَوَلِّينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ حَيْثُ قَرَّبَكَ بِرَأْمًا
وَالْتَلَيْتُ حَيْثُ مَنَعَكَ وَلَأَعْلَوْتُ إِغْوَالَ الْفُكْرِ عَلَى جَلْبِ الزَّوْجَةِ.
فَيَخْبِي اللَّهُ تَدْفِرُ ابْنُكَ سِرًّا وَيُخْتَصِمُ حَقُّهَا قَهْرًا وَيُسْعُ إِرْتَابُ جَهْرًا وَ
لَمْ يَعْطِ الْقَهْدُ وَلَمْ يَخْلُقْ مِثْلَكَ أَلْذُنُّ، وَإِلَى اللَّهِ (يَا رَسُولَ اللَّهِ،
الْمُسْتَشْكَى وَهِيَكَ أَجْمَلُ الْعَزَاءِ وَفَصْلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ
اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

«سلام من بر تو ای رسول خدا، سلام بر سوز دخترت و
حبیبیات و نور چشم و دلداریکنندگان و خوابیده در خاک در صبح
شما (شعله شما - رخ تو) که خطاوند رودریدن تو را سرد شما برایش
گزیده است. ای رسول خدا، شکیبایی ام از (دوری) دختر برگزیدجات
کاهش یافته و طاقتم از (فراق) سرور زمان مسست و از دست رفته است؛
چرا که در پیروی از روش و سبک شما (در چنین موقعیتی) در برابر
مقام و اندوهی که از دوری و هزلای شما برگزیده گیر من شده است؛ باز هم

جای سوگواری و تعزیت وجود دارد. من خود پیکر شما را در قبر گذاردم؛ بعد بر آن که سر پر سیمام داشتید و روح مقدسات پرواز کرد ما حبیب خود پادشاهان را بستم و هر دم غسل و کس و دهن شما را در عهده گرفتیم. آری در کتاب تعداد الهی چنین نوشته شده و گریزی از پدری آن نیست: «ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم»

بیگانه، همانست پس داده و گروگان بازگرفته شد و رهبر (از دسمن، ریوده شد. رهبر و آسمان در نظرم چه قدر داشت و نازیباست)

ای رسول خدا! اکنون غمم جادوانی است و شباهیم با بی خورایی همراه پیوسته هم در خانه دلم گسسته گرفته است؛ مگر این که خداوند متعال خانه ای را که شما در آن اقامت دارید، بر سرم برگزیدند عقیده ای چون رحمتی چرکین و آندوهی به چوش و لرزش در آمده دوم. خداوند چه روزی ما جدا می افکند؟ من از این بدست نه دو شکوه می برم. به روی دختر شما، آگاهشان خواهد کرد که چگونه است شما هدیه من و پادشاه کردی حق او، هم دست شدند پس کاملاً و با دقت برسید و شرح ماچرا را از او بخواهید. چه بسیار درد درهایی آتشین که در پیله نهفته دزد و قاتلون زهی یونی افشا کردند، سپه نه است؛ او حتماً شما را پاسخ خواهد داد و خطونک هم تضاروت خواهد فرمود که او بهترین داور است.

سلام و درود بر شما ای رسول خدا! سلام کسی که وداع و خداحافظی می کند نه از روی ناتوانی و یا حشمت. اگر به خانه برمی گردم و بر کناران دور می شوم نه از خستگی و آزدگی است و چنانچه بمانم نه بر بدگمانی به وعده خداوند متعال و سپهر پیشگام است. دوباره دریا و لای شکیبی مبارک و زیاده است.

اگر به حساب پیروزی دشمنان بر ما نبوده، اقامت در کنار قبر شما را بر خود واجب می دانسم و در جوار آن محنتک می شدم و مانند مادر چونان مرده بر این مصیبت بی گناه و زیاد می کردم.

آری ای رسول خدا! دختران در محضر خطونک، محبانه به خاک سپرده و حقش را بر سر مستانده می شود و آشکارا نرولش باز می دارند در حالی که زمان طولانی (از وفات شما) نگذشته و یاد و نام

شده کهنه و هر موش شده است به حدی شکایت می‌برم (ای رسول خدا) و بهترین و زیباترین دیناری از سوی شماست پس درود و رحمت و برکات خداوندی بر فاطمه و بر شما باد!^۱

در این رباعیه چه نیکو سروده است.

و لَإِيَّ الْأُمُورِ تُذَقُّنَ بِنَا

بِضَعْفِ الْمُضْطَّعُونَ وَيُقَوُّنَ تَرَاهَا؟

- از چه رو باید پاره تن مصطفی مخمیانده دهن و قبرش با من هموار و صاف گردد تا شناخته و معلوم شود؟^۲

فَقَضَتْ وَهِيَ أَكْثَرُ النَّاسِ شُجُوًّا

فِي قَمِ الدَّخْرِ عُشَّةً مِّنْ جَوَاهِرِ

- او (فاطمه علیها السلام) از دنیا رفته در حالی که کام روزگاری از دود غم او تلخ شده بود

و قَوَّتْ لَا تَمُرُّهَا النَّاسُ مَشْوًى

أَيُّ قُدْسٍ يَضُطُّهُ مَشْوَاهَا؟

او به شاک می‌پرد شد ولی مردم مزارعی برایش نمی‌پسند کدام زمین مقدسی است که قبرش را در بر گرفته است؟

[مناقشه عمر با حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام]

طبری در «دلائل الإمامة» آورده است.

صبح شنبی که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفتند، چهل قم تازه و نو در بقیع دیده شد، هنگامی که مردم از شهادت حضرتش آگاه شدند، به بقیع می‌آوردند، آن‌ها با چهل قبر جدید رویه‌رو شدند، آنگاه گفتند: کبر

۱. آمدنی سیخ طوسی ۱ - ۱۰۶ - ۱۰۸ بحواله‌الأنوار ۴۳ - ۵۱ - ۲۱۲ آمدنی سیخ محمد ۲۸۱ - ۲۸۳ کاظم ۱ - ۲۵۸ - ۲۵۹ شرح نهج البلاغه بسند الصدوق ۶۰ - ۲۶۵ نهج البلاغه. خطبه ۹۳
محدثات اصفی‌الحی ۱۰ - ۴۸۱ - ۷۰ کل‌الإمامة ۴۶ - کشف‌العقده ۲ - ۱۳۷ - فکرة الخواص ۳۱۸
۲. المجالس الشیخه ۱۵ - ۹۵ تخمین‌الزوجه ۶

واقعی حضرت عاظمه علیها السلام را تشییع دهند آنان ناله و فریاد و صیحه برآوردند و یکدیگر را ملائمت و سرریش می‌کردند، بعضی‌ها می‌گفتند: پادشاهان چه یک دشت از خود ماقبی نگذاشتند، یک آن دختر از دنیا رفته و به خاک سپرده شده است و شصت و نه پیکرش بهار خواهند دید و نه جای قبرش را می‌شناسید!

یکی از سردمداران فریاد برآورد: صفای از میان جسمان و حاصر کنید قبرها را بشوئید که جنازه عاظمه را بیابیم و بر آن نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم!

پس حیر به امیر مؤمنان علیه السلام رسید از شدت حشم و ساداحتی چشم‌پاشیدن سرخ و گنگهای گردنشان متورم شد. قیای روی که همیشه به هنگام حوادث ناگوار می‌پوشیدند به تن کردند. با تکیه بر سمستر دولتها از خانه بیرون آمدند به بیخ وارد شدند. بدین‌ترسیده آنان که خیال بیش قبرها را داشتند به خود برآمدند مردم به یکدیگر می‌گفتند: این حق بر این طالب است که می‌آید او سوگند بد کرده است که اگر سنگی از روی این قبرها جدا شود همه را از دم میغ خواهد گذراند.

در این هنگام، عمر و تعدادی از پیروانش پیش آمدند. عمر گفت: ای ابوالحسن، شد را چه می‌شود؟ به خلع می‌کنند بش قبر می‌کنیم و بر پیکرش بهار می‌خوانیم.

شیر خدا بیامان او را گرفت و به هم پیچید. سپس ده لگانی او پند گره و به زمین گویید و هر مود

های مرا که در سیاه حشری! من از آنرو از حقم گذشتیم که بیم دادم مردم از دین برگردند، اما درباره عیسی عاظمه علیها السلام سوگند به کسی که جان علی در دست او است، اگر تو و هم‌صفاقت کوچک‌ترین حرکتی انجام دهی، زمین را از خونان میوه می‌کنم، عمر، اگر می‌خواهی اقدام کنی.

ابوبکر (که احساس خطر کرده بود) پیش رفت و عرض کرد که ای ابوالحسن، به حق رسول خدا و به حق ال که بر هر نفس هست، بر تو

دست بردن ما کاری که نه خوش باشد شما باشد، انجام نمی‌دهیم!
 مولانا عمو را وها فرمود مردم هم متفرق شدند و از این کار
 (که جنایتی دیگر بود) دست برداشتند^۱

در «عدل نسران» در حدیث حضرت امام جعفر صادق (ع) (در پاسخ
 پرسش‌هایی که کسی از آن امام هشتم کرد) پس از شرح این که حضرت
 امیر مومنان (ع) بیکر مطهر حضرت فاطمه (ع) شیان و خانه بیرون رفته و در
 روشایی شعله‌های درخت حرم بردند و پس از نماز خواندن ذهن گرداند. مدتی
 است که

صبح آن شد عمو و ابوبکر بار دیگر برای عیدت از حضرت
 فاطمه (ع) به راه افتادند. در راه به یکی از افراد فرزند برخواستند از او
 پرسیدند از کجا می‌آید؟ پاسخ داد از خانه عمو می‌آیم. برای تسلیت
 وفات حضرت فاطمه (ع) آنجا رفته بودم.

ابوبکر و عمو گفتند مگر از دنیا رفت. گفت آری و در دل من به
 حاکم سپرده شد آن دو از شیدن خیر، محبت نادرست شدند و از ترس
 سرزنش مردم هراسان شدند حضرت علی (ع) آمد گفت: به خدا
 سوگند هیچ‌یک از بدعتاری و فسادهای ما را فرمودن نکردی و من
 می‌دانم چرا از آن چه از من در سینه داری. آیا من هم مانند به تنهایی و
 بدون شوکت ما غسل دادن رسول خدا (ص) یا چون آموختن به فرزندان
 است که در برابر ابوبکر فریاد بزنند و بگویند، از منم پیرم پایشان؟

حضرت علی (ع) فرمودند اگر سوگند یاد کنم، بعد بقم
 می‌کند؟ گفتند آری امام (ع) سوگند یاد کرد سپس آن‌ها را به مسجد
 آورد و فرمود:

رسول خدا (ص) از پیش من فرموده و وصیت کرده بودند که
 چشم کسی حریر عمیقشان بر پیکر من پوشانده، حضرت بهشت از این
 و من حسن دادم و عمر شریف این پهلوی به این پهلوی می‌گرداند و
 فصل بین عیال و در حالی که چشمانش را چای چکانی بسته بود آن به دستم

می داد. هنگام عصر، خواستم پیراهن از تن پیامبر خاتم النبیین بیرون آورم که هفتی از درون خانه که سیاحتش دایم می شد، گفت: پیراهن رسول خدا را بیرون نیاور. این نامه چند بار تکرار شد. لذا از میان پیراهن دسبم را که داخل کردم و پیکر رسول خدا ﷺ را عمل دادم، سپس یا کسی که به دستم داده شد، عصرش را گفتن کردم و بعد پیراهن را بیرون آوردم.

اما قرآنم حسره شما دو نفر می دانید و هم چنین همه مردم شهر مدینه خدوب می دانند که لا حسد هائی بمار کفران می شکاف و جلو می رفت تا به پیامبر ﷺ که در حال سجده بودند می رسید. بر پشت ایشان سوار می شد و پیامبر ﷺ در حالی که یک دست بر پشت حسن و دست دیگر را بر زانو می گذاشتند. بر می خاستند و با دست تکیه نماز را به پایان می رساندند.

ایوب کبر و عصر گفتند: آری، این را می دانیم.

حضره علی رضی الله عنهما در حدیث شما دو نفر و همه مردم مدینه می دانند که حسن در حالی که پیامبر مشعور خطبه خواندن بودند به سوی ایشان می رفت و بر شانه رسول خدا ﷺ می نشست. به طوری که برق خطبات پاهایش از آنهای مسجد دیده می شد و چنین بود با خطبه به پایان می رسید. ما بر این وقتی چنین کودکی شخصی دیگری بر بالای سبب بیست و هفت سالگی و دشواری است، به خدا سوگند من چنین دشواری به بر مدام و به هرمان من چنین نکرده است.

لقد فاطمه هان بانوی است که برای ملاقات با او من اجازه گرفتم و سخنانش را در باره خودتان شنیدم. به خدا سوگند که او خرد و هیت کرد شما دو نفر در تشییع جنازه اش حاضر شدم و به سوار شوید و من کسی ندیدم که با و هیت و دشواری معالفت کنم.

عمر گفت: این معضات نامعلوم و گناه دگر از من به گورستان می روم؟ قهر را می شکافم و جنازه را بیرون آورده بر آن سوار می خوانم! حضرت علی رضی الله عنهما در مودت به خدا سوگند، اگر کو چکمه بین اهل مدینه برای این معصیت انجام بدهی، مسلماً قبل از آن، سرب را از دست می دهی و بر سره جو یا شمشیر یا سبخت می دهی. پیش از آن که اندک اندک می بردی.

گفتگو و مشاجره بین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر به درازا کشید و مدتی بود تا یکدیگر گلاویز و به جان هم افتند مهاجران و انصار گرد آمدند و گفتند:

به خدا سوگند ما واقعی هستیم که چنین سخنانی دربارهٔ پسر عمر و برادر و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شود.
مدتی بود فتنه و آشوبی برپا شود که حضرت علی علیه السلام عمر و را رها کردند و رفتند.^۱

علی بن عیسیٰ اربلی در «کشف الغمّة» آورده است که یکی از دوستان این اشعار فاضل ابو بکر بن قریحه - بر من حواله

يَا عَنْ يُسَائِلُ دَائِباً

عَنْ كُلِّ مُخْتَلَةٍ تَحْقِيقُ

- یعنی آن که همواره دربارهٔ هر مشکل می پرسد پرسش می کند!

لَا تَكْشِفُنَّ مُطْطاً

قُلُوبَنَا كَشَفَتْ حَقِيقُ

- صریحی بر ما روا شد که شریاری بر ملا شود.

وَلَرُبَّ مَنْشُورٍ بَدَا

كَالطُّبْلِ مِنْ تَحْتِ الْقَطِيعِ

- و چه بسا کسی پنهان شده ای مانند طبل از زیر حوله آشکار شود.

إِنَّ الْجَوَابَ طَاحِرٌ

لِكُنِّي أَخْمَرِهِ خَيْقُ

- پاسخ آماده است ولی از پرسش و هر چه آن را مخفی و پنهان می دانم.

لَوْ لَا أَغْتَبَدُ زَعِيقُ

أَلْقِي مِيَانَهُ الْخَلِيعُ

- اگر دشمنی مردم، تو را بگسترش اجزای سیاست حلیه نبود.

و شمشیرها را از دست او ببرد

هبت مائت ابتدا بقیمة

- و شمشیرهای دشمنان را بر سرها بباران ریختند

سُئِرَتْ مِنْ أَسْرَارِ آلِ

عُثْمَانَ بِمَلَأِ طَرِيقَةِ

- حمله ها و مطالب جانی بر اسرار آل محمد و صدقات آن عظیم عظیم می کردند

يُعْمِرُكُمْ صَبَا زَوَاةَ

مَالِكٍ وَ أَيْسُو حَرْفَةِ

- به گویای که شمع را از روایت های مالک و ابو حنیفه بی یار می کرد

وَأَرْثُكُمْ أَنْ وَحْشِي

أَصِيبُ فِي يَوْمِ الشَّقِيقَةِ

- و به شما نشان می دادم که حضرت حسن علیا در روز سقیفه آماج شمشیرها قرار گرفته

وَلَا يَأْتِي حَالِي خَفِذَتِ

بِالْيَدِ مَاطَةُ الْقُرَيْشِ

- و به شما می گفتم که چهره فاطمه (آن بانوی) شرافتمند شبانه به خاک سپرده شد

وَلَا حَتَّ شَيْعِيكُمْ

عَنْ زَطِي حُجْرَتِ الْمَيْمَنَةِ

- و هم چنین می گفتم که چهره آن دو پسر (عمر و ابوبکر) شمع را از وارد شدن به خانه او رخت خود باز داشت.

أَوْفَى بِبَيْتِ مُحَمَّدٍ

مَائِتُ بِفَتْحِهَا أَسْمَةِ^۱

آمدن وی بر دحتر محمد ص با ۱۰۰ هم و اندوه و حالتی تألم آور از دنیا برد

مرحوم شیخ کنیس بر بویصیر روایت می کند که گفت:

امام باقر علیہ السلام فرمود: «ایہ میری خواہی وصیت فاطمہ علیہا السلام پر ہے»

یچوانم؟

(ایہ یعنی گویند) عرض کر دم، آری.

امام باقر علیہ السلام جیسے کوچکی مدد کی بیرون آوردہ چنین خواندند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَلْ هَا أَزْهَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَوْضَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّيِّئَةِ، الْقَوَافِ وَ
الذَّلَالِ وَانْبِرَاقِهِ وَاهْبِيتْ^۱ قُلُوبَ الْحَسَنِ وَالصَّالِحَةِ وَاعْلَامُ إِبْرَاهِيمَ، إِلَى
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّ مَعْنَى عَلِيٍّ، هُوَ الْحَسَنِ، فَإِنَّ مَعْنَى الْحَسَنِ
هُوَ عَلِيٌّ، فَإِنَّ مَعْنَى الْحَسَنِ قَالِي الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي. شَهِدَ اللَّهُ عَلَى
ذَلِكَ وَالمُعْتَدَةُ بِرَأْسِ الْأَنْبِيَاءِ وَرَأْسِ الْعَوَامِ، وَكَسَبَ
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۲

وہ نام خداوند بخشایندہ مہربانہ! ایس وصیت فاطمہ دختر
محمّد رسول خدا علیہ السلام مدد مای ہمت گانہ ام، عرافت و دلائل و برکت
و معیت و حسنی و صاتیہ و (مشربہ) متعلق بہ اُمّ ابراہیم (ا) بہ
علی بن ابی طالب و اکابر می کشم، اگر علی علیہ السلام از دنیا رفت، بہ حسن و پس
از حسن نہ حسین می رسد چنانچہ حسین از دنیا رفت، بہ برگزین
فرزدم برسد.

خداوند بر این وصیت گواہ است و ہم چنین عقیدہ بناسود و
بیرین عوام، علی بن ابی طالب علیہ السلام آن را نوشتہ

مرحوم سید بن طاووس شرح کشف المحجّہ: «در توضیح میں کہ پیغمبر خدا
و امیر مؤمنان علیہ السلام فرمود: «ایں کہ سگ دستنی لازمہ رحمت میسہ» (بہ
فرمودن) چنین گوید:

جانب حقوق محمد و آلہ و عوامی را بہ صاف

۱ ظاہراً و تنبیہ دوست تو است، رک مجموع البحرین، مفتح و ط

۲ بحار الانوار ج ۲۳: ۱۳۳۵ کتاب ۶۷: ۴۸: کشف العتہ ۱: ۱۶۹۹ مصباح الأنوار ۱۶۶۳

حضرت فاطمه علیها السلام بعثید و این قسمتی از بخشش‌های آن‌حضرت بود
درآمد این یاع ۸۸ به روایت شیخ عبدالکبیر حماد انصاری، سالبانه
۲۴۰۰ هزار دینار و در دیگر روایات ۵۰۰ ۶۰۰ دینار بوده است.^۱

۱ روزگار حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر

درباره عمر حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت و سوز خنده علیها السلام عیان
مورخان و روایان اختلاف نظر وجود دارند. حد اکثر زمانی که گفته شده شش ماه و
حد اقل آن چهل روز است و بی من ۹۵ روز را انتخاب می‌کنم. به هر بین، آن
بزرگوار و در سوم جمادی الآخر از دنیا رفته‌اند.

محمد بن جریر طبری امامی با بسندهای معتبر از ابو بصیر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

وفاطمه علیها السلام در سه شبه سوم جمادی الآخر سال ۱۱ هجری از
دنيا رفتند. علت وفات آن‌حضرت دستور هم و صریحه غارت قنبر
قنبره غلام او بود که باعث سببشان کردند. ایشان مجتنب شد آن‌حضرت
از این صریحه به سختی بیمار و مسیری گردیدند و به هیچ‌یک از کسانی
که اذیت و آزارشان کرده بودند اجازه ندادند به عیادتشان بیایند. «^۲

پایان کتاب

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
و الصلاة والسلام علی سید و
آله الطیبین الطاهرین المعصومین

فهرست راهنما

أنس النواظر، ١٣

الأمور البهيمية هي تاريخ الصحيح الإلهية، ١٩
الأيام البيئات هي ١٩

ب

البيانات الصالحة، ١٩

بحار الأنوار، ٣٩، ٣٦، ٣٢، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨

٣٩، ٤٠، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧

٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩

٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩

٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠

١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠

١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩

١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨

١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦

١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥

١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤

١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣

١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢

١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠

١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨

١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦

١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤

٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢

٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠

٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨

٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦

٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤

٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢

٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠

٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨

٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦

٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤

٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢

٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠

٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨

٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦

٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤

٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢

٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠

٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨

٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦

٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤

٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢

٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠

٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨

٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦

٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤

٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢

٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠

٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨

٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦

٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤

٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢

٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠

٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨

٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦

٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤

٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢

٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠

٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨

٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦

٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤

٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢

٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠

٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨

٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦

٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤

٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢

٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠

٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨

٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦

٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤

٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢

٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠

٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨

٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦

٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤

٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢

٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠

٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨

٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦

٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤

٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢

٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٠٠

٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨

٧٠٩، ٧١٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦

٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٤

٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢

٧٣٣، ٧٣٤، ٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠

٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٤٤، ٧٤٥، ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٤٨

٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦

٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤

٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠، ٧٧١، ٧٧٢

٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٦، ٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٠

٧٨١، ٧٨٢، ٧٨٣، ٧٨٤، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨

٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦

٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١، ٨٠٢، ٨٠٣، ٨٠٤

٨٠٥، ٨٠٦، ٨٠٧، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢

٨١٣، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٦، ٨١٧، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٠

٨٢١، ٨٢٢، ٨٢٣، ٨٢٤، ٨٢٥، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٢٨

٨٢٩، ٨٣٠، ٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٣٦

٨٣٧، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٣، ٨٤٤

٨٤٥، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٢

٨٥٣، ٨٥٤، ٨٥٥، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٥٩، ٨٦٠

٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨

٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦

٨٧٧، ٨٧٨، ٨٧٩، ٨٨٠، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٣، ٨٨٤

٨٨٥، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢

٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦، ٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠٠

٩٠١، ٩٠٢، ٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٥، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٠٨

٩٠٩، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩١٣، ٩١٤، ٩١٥، ٩١٦

٩١٧، ٩١٨، ٩١٩، ٩٢٠، ٩٢١، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٤

٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٧، ٩٢٨، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٣١، ٩٣٢

٩٣٣، ٩٣٤، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٣٧، ٩٣٨، ٩٣٩، ٩٤٠

٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٥، ٩٤٦، ٩٤٧، ٩٤٨

٩٤٩، ٩٥٠، ٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٤، ٩٥٥، ٩٥٦

٩٥٧، ٩٥٨، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٢، ٩٦٣، ٩٦٤

٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، ٩٦٨، ٩٦٩، ٩٧٠، ٩٧١، ٩٧٢

٩٧٣، ٩٧٤، ٩٧٥، ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٠

٩٨١، ٩٨٢، ٩٨٣، ٩٨٤، ٩٨٥، ٩٨٦، ٩٨٧، ٩٨٨

٩٨٩، ٩٩٠، ٩٩١، ٩٩٢، ٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٦

٩٩٧، ٩٩٨، ٩٩٩، ١٠٠٠، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٠٣

١٠٠٤، ١٠٠٥، ١٠٠٦، ١٠٠٧، ١٠٠٨، ١٠٠٩، ١٠١٠

١٠١١، ١٠١٢، ١٠١٣، ١٠١٤، ١٠١٥، ١٠١٦، ١٠١٧، ١٠١٨

١٠١٩، ١٠٢٠، ١٠٢١، ١٠٢٢، ١٠٢٣، ١٠٢٤، ١٠٢٥، ١٠٢٦

١٠٢٧، ١٠٢٨، ١٠٢٩، ١٠٣٠، ١٠٣١، ١٠٣٢، ١٠٣٣

١٠٣٤، ١٠٣٥، ١٠٣٦، ١٠٣٧، ١٠٣٨، ١٠٣٩، ١٠٤٠

١٠٤١، ١٠٤٢، ١٠٤٣، ١٠٤٤، ١٠٤٥، ١٠٤٦، ١٠٤٧، ١٠٤٨

١٠٤٩، ١٠٥٠، ١٠٥١، ١٠٥٢، ١٠٥٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٥٦

١٠٥٧، ١٠٥٨، ١٠٥٩، ١٠٦٠، ١٠٦١، ١٠٦٢، ١٠٦٣، ١٠٦٤

١٠٦٥، ١٠٦٦، ١٠٦٧، ١٠٦٨، ١٠٦٩، ١٠٧٠، ١٠٧١، ١٠٧٢

١٠٧٣، ١٠٧٤، ١٠٧٥، ١٠٧٦، ١٠٧٧، ١٠٧٨، ١٠٧٩، ١٠٨٠

١٠٨١، ١٠٨٢، ١٠٨٣، ١٠٨٤، ١٠٨٥،

خلاصة مستدركه، ١١
خروج، ٩٥
الحاصل، ١٣٠، ١٥٧، ١٦٣، ٢٧٩
لجميع الوسائل إلى الحصول مطالبات ومسائل، ٢٠
٥ - ٥
ص - ح
القرن العظيم في أحداث القرآن العظيم = القرآن العظيم، ٢٠، ٢٢٦، ٢٣٠، ٢٣١
القرن العظيم في تنقذات القرآن العظيم، ٢٠
دلائل الإمامة = دلائل، ٣٩، ٢٥، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٥
٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦،

ع - ح

الجعفرية = الفوائد الرسولية، ١٣، ٣، ١٥.

٢٢، ٢٢

الفوائد الطوسية، ٢٢

فهرست مطالب الرسائل، ٤٠

فيض التعلل في عمر الشهور وواهب الأيام =

فيض التعلل، ١٧، ٢٢، ٢٢

فصل القديس يوحنا يمتلئ بمحدث المديرة، ٢٢

قرب الإسفاد، ٦٤

قوة الباصرة في تاريخ الصحيح الطاهر، ٢٢

علاقات الأنوار، ٢٢، ١٨٢

العدد القرينة، ٣٩، ٣٠، ٢٢

أشهر الوثائق، ٢١

الوفد الجديد، ١٣١، ١٢٣

عقل الشرايع، ٢٦، ٢٧، ٢٩، ٥١، ٢٨، ٢٩، ٧٠

١٣٧، ٢٦٥، ٢٦١، ٢٨٥، ٢٨٧

عشاء معاصرين، ١١، ٦

عصم اليقين، ٢٦، ١٥٧، ٥٩، ١٢٢

عصمة الطالب، ٥٠، ٥٣

عوامل العنوم، ٤٠، ٢٢، ٢٥، ٢٨، ٢٩، ٥١، ٢٨، ٢٩

٢٧٩، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٧٥، ٢٧٦

٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٨

عبرت البلاغة في أسس المعاصر و تولد للمسام

= عيون البلاغة، ١٠٢، ١١٩

عبري، اخبار الرضا عليه السلام، ٢

العارضة، ١٢٠

الحاية القصوى، ٢١

حاجه المرام في تكميل مدار السلام، ٢٢

حاجه النفس في ذكر المعروفين بالآلغاب والكنى

= حاية النفس، ٢٢، ٢٣

العمير، ١٥٣

ح - ق

الفضل والوصل، ٢٢

العصول المغنية في المناقب للمصطفى، ٢٢

مضائل الخمسة، ٤٠، ٢٩، ٢٩٧، ٢٧١

الفوائد الزخرفية في تكميل الشهور العشرية، ٢٢

الفوائد الرسولية في أحوال عماء الصالحين

ك -

كافى، ٢٩، ٢٦، ٥٩، ١٠، ٢٧، ٢٣، ١٢٩، ٦٨،

١٦٩، ١٨٥، ١٨٩، ١٩٠، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٨٢

٢٨٩

كامل ابن القيم، ١٥٧

كامل الزيارات، ١٨، ١٩٠

كحل اليسر في سيرة سيد البشر عليه السلام = كحل

شجرة، ٢٣، ٢٢

كشف العتمة، ٣٦، ٢٩، ٥٧، ٥٨، ٢٣، ١٠، ١٨٩

٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨

٢٨٩، ٢٨٨

كتب المسححة، ٢، ٢٢١، ١٢٣، ١٢٤

٢٨٩، ٢٩٠

كشف اليقين، ١٢١

كشكوك، ٢٢

كفاية الطالب، ٨٩

كلمات بطيئة، ٢٢

الكثير من الآلغاب، ٢٢

كثر الأعمال، ٧٥

۲۔ اشخاص، گروہا

ابن حجر حنفی، ۹۹	الذہبی، ۴۴
ابن ذریعہ، قادی، ۱۰۴	آسیہ دختر مزاحیم، ۴۴
ابن عبد البر، ۹۹	آل ابی سعید، ۵۲
ابن شہر آشوب، ۳۹، ۲۵، ۴۹، ۷، ۵۸، ۵۲	ابراہیم ^(رحمہ اللہ) ، ۹۴، ۱۹۵
۳۲، ۷، ۸، ۵، ۷۰، ۷۱، ۹۰، ۱۳۷، ۲۶۷، ۲۷۱	ابراہیم بن سعید قصبی، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۳۴
۲۷۶	ابراہیم بن سنان بصری، ۱۸۲
اسی عباسی، ۸۱، ۱۳۶، ۱۲۰، ۴۱، ۱۴۲	ابن ابی الحدید، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۱، ۱۲۲
۱۴۳، ۴۴، ۱۶۱، ۲۵۷	۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴، ۵۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۹
ابن عید وکھ انقسی، ۱۴۰، ۳۱	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
ابن عثیم، ۵۰، ۵۲، ۵۳	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
ابن عساکر، ۳۰	ابن کثیر، ۲۳۹
ابن عساکر، ۳۲	ابن ماجہ، ۲۹
ابن قتیبہ دینوری، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰	

ابو عمرو بن علقمہ ۱۰۴	اسعد بنی بنو فکریہ حاج شیخ حسن بنی ۲
ابو قتادہ انصاری ۵۷	اصمعی ۱ ۲
ابو قتادہ بن ابی قحافہ ۱۱۹، ۲۲، ۱۲۸، ۳۶	ام ابی نعیم = ۱ مارے ۴ ۲۸۹
۱۳۷، ۲، ۶، ۲۲۷	امام جعفر صادق <small>علیہ السلام</small> = امام جعفر بن
ابو محمد عبداللہ بن حمد (ابن الضحیف) ۱۴۰	محمد <small>علیہ السلام</small> ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۵۱، ۵۹
ابو محمد عبداللہ بن مسلم = ابن قتیبہ دینوری	۵۰، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۸۳، ۱۳۲، ۱۶۷، ۱۶۸
ابو یونس ۸۸	۱۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۳
ابو ہاشم جعفری ۲۷	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۹
بہزاد بن کعبہ ۱۲۵، ۹۲	۲۸۵، ۲۹
احمد بن حنبل ۵۷، ۸۱، ۲۷۱	امام جواد <small>علیہ السلام</small> ۵۹
احمد بن حنبل بن حویری ۹۳، ۲۳	امام حسن مجتبیٰ <small>علیہ السلام</small> ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۸
۲۳۸	۱۵۳، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷
احمد بن حنبل ۱۳۴	۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۸۹
اربابیہ میرزا محمد ۱۰، ۱۱	امام حسین <small>علیہ السلام</small> ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۵۳، ۱۸۷
اردوبادی، شیخ محمد علی ۲۵	۱۹۳، ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸
ارزوی بہلادی، شیخ کاظم ۲۱۹	۲۷۹، ۲۸۸، ۲۸۹
اسلمیہ بن رود ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۳	امام رضا <small>علیہ السلام</small> ۳۸، ۸۲
اسنادی رضا ۲۰	امام زین العابدین <small>علیہ السلام</small> ۱۲
اسد آبادی، عید اللہ بن عبداللہ ۳، ۱، ۱۰۴	حضرت حیدر بن الحسن المہدی <small>علیہ السلام</small> = امام
۱۹، ۱۰۶	ماہ <small>علیہ السلام</small> ۲، ۳۱
اسدی، محمد بن قلاصہ ۲ ۲	امام عسکری <small>علیہ السلام</small> ۴۷
اسماء بنت عمیس = اسماء ۸۷، ۸۸، ۱۹۷	امام ماف <small>علیہ السلام</small> ۳۹، ۴۴، ۴۳، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۶۹
۱، ۲، ۴، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳	۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۹
۲۷۶، ۲۷۷	امام ہادی <small>علیہ السلام</small> ۴۷، ۱۹۰
اسید بن حصیرہ ۹۷، ۱۲۳، ۶۵	امامہ ۲۵۶، ۲۶۸
اصمعی، آقا میرزا مہدی ۱۲	امام یونس ۸۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۳۶
اصمعی، سید ابوالحسن ۷۵	۲۶۷، ۲۶۹

حاج بن ثابت ۱۵، ۱۰۶	تخریج ۹۷، ۹۸، ۱۲۰
حسن بصری ۶۷	شمس بن نایب ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۵
حضرت عذیبه <small>رضی الله عنه</small> ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳	عن نیکه ۱۸۲
۲۳۹، ۱۸۲، ۲۵، ۲۴	
حضرت دیود <small>رضی الله عنه</small> ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۵	
حضرت زکریا <small>رضی الله عنه</small> ۲۱۷، ۲۲۵	
حضرت سلیمان <small>رضی الله عنه</small> ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۵	
۲۲۲	
حضر صالح <small>رضی الله عنه</small> ۱۶۷، ۹۲	دوره بن موسی حسنی ۵۱
حضرت حبیب <small>رضی الله عنه</small> ۲۹	دواتی، عیسیٰ ۱۲
حضرت معصوم <small>رضی الله عنه</small> ۱۰	در الجیش = در الجوشن ۱۸۷، ۸۸
حضرت موسی <small>رضی الله عنه</small> ۱۷۳، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۹۲	رفوای ۶۵
۱۹۵	زین بن عقیق = زین ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۹
حضرت نوح <small>رضی الله عنه</small> ۱۹۵، ۱۶۶	۱۶۳، ۸۹، ۱۹۳، ۲۸۹
حضرت یحیی <small>رضی الله عنه</small> ۷۳، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۲	دندی، سید محمود ۹
حضرت یعقوب <small>رضی الله عنه</small> ۵۹، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۳	زکریا بن حارث بن حذیفه انصاری ۱۲
حضرت یوسف <small>رضی الله عنه</small> ۵۹	زین بن عقیق ۲۰۴
حوضه ۱۹۸	زکریا بن آدم ۸۲
حماد ۵	زین بن عیسی = زین ۱۲۱، ۲۷۲
حنان بن سنان ۱۳۱	زین بن عیسی <small>رضی الله عنه</small> ۱۸۳، ۲۳۹، ۲۴۰
حنان بن عقیق ۱۹۷	۲۶۸
حمزة بن عبدالمطرب ۴۰، ۸۹، ۲۵۵	زین بن کبری <small>رضی الله عنه</small> ۲۲۶، ۲۷۶، ۲۷۷
حمید بن مسلم ۸۸	
	ص ۱
	ص ۴۴
خ	سالم ۹۷، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۶۵
	سید ۸۹
عالم بن سعید بن حاتم بصری ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	سید بن عیاد ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
عالم بن ولید = عالم ۹۹، ۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵	۱۰۴، ۱۲۰، ۱۵۸، ۱۷۳، ۹۳
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۷۱	سعد بن ابی رزاق ۳۹
۱۶۹، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	سعد بن ذکوان ۱۰۶
عالم بن حارث بن موسی... بن حارث حسنی ۵۴	شکینه ۲۷۷

٢٨٨ ٩٠ ١٨٩	سیدان فارسی = سیدان ١٦٥، ١٧٥، ١٧٧
شیخ محمد حسین ناصر الشریعة قس، +	١٧٦، ١٧٩، ١٨٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٥٢، ٥٩، ١١٩٢
شیخ مقبله ٥٨، ١٥٨، ١٠١، ٢٢٤، ٢٣٢، ٢٣٥	٢٧٩، ٢٨٩
٢٩٢	سیدان سلامه ١٢٣
ص	سیدان شارب ٢٢
	سیدان لیلی ٣٢
	سیدان ابی راشد ١٨٨
شحنی، سید محمد ١٩	شلم بن قس ١٢١، ٢٢، ٥٢، ٥٩، ١٦٢
صعربین حرب بن أمیه ١٢	١٦٢، ٧١، ١٧٣، ٨٦، ٢٣٣، ٢٦١
صدره سید حسن ١	سماوی، شیخ محمد ٢٤
صمدی، صلاح الدین ١٨٧	سویذ عقده ٢٦٢، ٢٦٦
شهاک حبیبی = شهاک ٩٧، ١٢٧، ٣٨	سیدان طورس ١، ١٧٧، ٢٠، ١٢١، ١٣٢
٥٢ ١٦٥، ١٧٢، ٢٠٣	٢٨٩
ط	سید جدوخی ١٨٢، ٢٤
	سید مرلوسی عمالهدی، ١٠٣، ١٠٣٢، ٢٣٢
	س
طباطبایی قمی، حاج آقا محمد ١٨	شیمش ری ٨٨
طباطبایی قمی، حاج آقا حسین ١٦	سرف الدین علامه سید عبدالحسین ٢
طباطبایی قمی، حاج آقا مصطفی ١٨	سمرانی، میرزا ابو الحسن ٢٤
طباطبایی قمی، سید احمد ١٨	شمیرین دی الجرس = شعر، ١٠١، ٥، ٢١
طباطبایی قمی، سید امیر ١٨	١٨٧، ٨٨
طباطبایی قمی، سید محمد ١٨	بهای محمود، ١٦٣، ٤
طبرسی، ١٩٢، ١٢٢، ٢٢، ١٣٢، ١٥٩، ١٦٧	شیخ جعفر آل منیر ١٩
١٩٧، ٢٢٦، ٢٢٦	شیخ حر عاملی ٢٢
طبری، محمد بن جریر بن علق ٢٣٢	شیخ صالح جلی ١٩٠
طبری، اسمعیل، ابو جعفر محمد بن حریر ٥٩	شیخ صدوق = صدوق، ٢٣، ٢٥، ٢٦، ٢٨
٨، ٨٢، ١٠٨٣، ٢٩٠	٥٩، ٢٨، ١٨٣، ٢٦، ٨٢
طبری، محمد بن جریر بن علق ٢٣٢	شیخ طوسی = طوسی، شیخ ابو جعفر
٧٥، ٧٢٤	شیخ کتبی = کتبی، ١٥٩، ٢٣، ٢٩، ١٦٨
طبعه ٢٩	

ق - ق

کبر مجکی، ۲۲

کسری، ۴۷۸، ۴

کعب الاحبار، ۷۲

کعبی، ۱۳۹، ۹۱

کلیف، خواہر موسیٰ علیہ السلام، ۲۲

کمرہ ای، میرزا محمدلیاقر، ۲۲

ق - ح

نور محمدی، ۱۹۲، ۱۹۵

لوئی، بن غالب، ۴

مالکی، ۲۸۸

مالک بن نوعم، بصری، ۲۳۲

مالک بن نوعم، ۵۲، ۱۵۵، ۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷

ماہوتچی، حاج میرزا حسین، ۸

محدثی، علامہ محمدلیاقر، ۲۰، ۲، ۴

۱۲۱، ۵۸، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۳۸، ۲۶۶

محبوب القلوب، محدث لقاقر، ۲۱

محدث قمی، حاج شیخ عیسیٰ

محدث مری، مری علیوسی، میرزا حسین

محدث زادہ، امیر حسین، ۸

محدث زادہ، حاج میرزا عیسیٰ، ۸

محدث زادہ، حاج میرزا حسین، ۸

محدث زادہ، حسین، ۸

محدث زادہ، دکتر حسین، ۸

محدث زادہ، دکتر محمد رضا، ۸

محدث زادہ، شیخ مهدی، ۱۸

محدث زادہ، محمد حسن عیسیٰ، ۸

محسن بن عیسیٰ علیہ السلام، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳

۱۹۵، ۲۳۷، ۲۹۰

قاصد یرید، ۲۰

خاطمہ بیت اسد، ۱۱۱، ۸۲

قرطبی، حدیث، ۲۸

فضل بن شاذان، ۲۰

فضل بن عیسیٰ، ۲۸۵

عبد، ۵۵، ۷۱، ۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۶۹، ۲۷۶

۲۷۷

عیسیٰ کاشانی، محسن، ۵۲، ۱۷۲

قنادین اندوسی، ۱۸۳

قرشی، ۳۲، ۹۶، ۹۶، ۱۳، ۶، ۶، ۸، ۱۰

۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

قشیری، ابوالقاسم، ۷۱

قمی، ابوالقاسم، ۱۰

قمی، احمد بن اسحاق، ۲

قمی، شیخ عیسیٰ، ۱۰

قمی، حاج شیخ عیسیٰ، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵

قمی، حاج آقا حسین، ۸

قمی، کریمانی، محدث زادہ، ۳۵

قنبر، ۴۱

قنبر، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

قمی، بن جبرئیل، ۱۰۶

قنبر، ۱۷۸، ۱۰۴

ک -

کبری، عباس، ۲۷۸

- محقق حسنی، ۲۳۰
 محمّد بن ابی بکر، ۱۷۳
 محمد بن حنفیہ، ۲۱
 محمد بن یساک، ۵۹
 محمد بن عیسیٰ برمکی، ۲۳
 محمد بن محمد بن الشّیخہ حنفی، ۳۲
 محمد بن نصر بن ہمام، ۱۱۷
 محمد بن اشیہادی، محمد، ۱۹
 محمود بن لیث، ۲۵۵
 مختار، ۱۲۱
 مدیر شافعی، عباسی، محمد کاظم، ۱۹
 مروان بن حکم، ۱۲
 مریم دختر ہمران = مریم بنت، ۲۲، ۲۷، ۲۸
 ۲۵۷، ۲۳۰
 مسعودی، ۱۳۱، ۱۹۳، ۲۷۴
 مستب بن بختیہ، ۱۹۰
 مہادی بن حیل، ۱۴۷، ۶۵
 مہادی بن قیس مہادی = مہادی، ۱۰۰، ۱۳۹
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۷۲، ۷۹
 مجسمی، آشوت ملّا علی، ۱
 مشرف بن شعبہ، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۵۴، ۶۵، ۱۷۳
 مقبل بن عمر، ۲۳، ۱۸۱
 مقدس بن اسود = مقدس، ۷۹، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۳
 ۱۶۹، ۱۳، ۱۹۲، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۹
 ملکہ ناصر، یزید و پادشاہ بنی، ۵۱
 منیر بن ضحاصح، ۴
 مہاجر بن، ۹۴، ۱۹۵، ۱۲۰، ۲۶، ۱۳۵، ۱۲۴
 ۱۳۶، ۱۹۳، ۹۷، ۹۹، ۸۰، ۲۱۰، ۲۲۷
 ۲۳۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۷
 موثق بن احمد، ۲۵۴
 مہدی دامنانی، دکتر محمود، ۲
- مؤمن بن قیس بن حنفی، ۱۳۸
 ۵۰
 نابقہ جعدی، ۱۰۶، ۱۰۷
 نراقی، ملا حمید، ۲۳
 نراقی، ملا مہدی، ۱۰
 نظام، ۸۲
 نعمانی بن بشیر، ۹۶
 نعمان بن رید، ۱۸
 نعمانی بن عجلان، ۱۲
 نوری خیر علی، حاج میرزا حسین، ۱۰، ۱۵
 ۱۶، ۱۹، ۲۴، ۲۵
 بوخانی، میرزا علی اکبر، ۲۳
 بوغلی، ۱۳۱
 بوسیدوی ہندی، میرحامد حسین، ۲۲، ۱۸۲
- و۔ ہ۔ ی
- راحت خدایانی خیر بری، ملا علی، ۱۱، ۱۵، ۱۶
 ورقہ [بن عبداللہ]، ۲۷۷
 ربیع بن عقیقہ، ۱۴۱
 ربارون، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۹۲
 ۹۲، ۹۵
 ہاشم [قبیلہ بنی ہاشم]، ۱۱۲
 ہبّار بن اشود، ۸۳
 ہشام بن علی، ۷۳
 یردی، سید محمد کاظم، ۱۰
 یزید بن عمارہ، ۱۰۰
 یونس بن علیہاک، ۲۶

٣- لسان

الف	ب
آستان قدس رضوی، ۱۸، ۲۲	مجله، ۲
أشجار الزیت، ۵۷	بغداد، ۲
گسند، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۶۷، ۷۷، ۵، ۲، ۷، ۲	بقیع، ۲۵۱، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴
۲۱۳، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۵	بیت الأحرار، ۲۵۱
ایران، ۱، ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴	بیت الله الحوام، ۱، ۱۰
انقطاع، ۴۰	پروین، ۱۹، ۲۲
أجنادین، ۳۳۹	پژدهای، ۲۱
	تبریز، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۱
	تهران، ۱۷، ۱۸، ۲۲
پا - پ - ت	ج - ح - خ
بصری، ۸۴	حبشه، ۲۶۲
بر، ۱، ۱۵۰، ۱۷۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۹	حرم رضوی، ۲۱
۲۶۷	خمس، ۲۳۸

۲۔ قریشیوں

اسرائیل، ۲۱

جبرائیل، ۴۰، ۱۴۱، ۲۳، ۲۴، ۵۷، ۷۶، ۷۸، ۸۵

۱۱۲، ۱۵۷، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۵۴، ۳۷۱، ۳۷۲

۲۷۹

میکائیل، ۴۱، ۷۶

فهرست مبدوعات

موضوع	صفحه
یادی از مؤلف رضوان الله علیه (سبحن ناش).	۷
رهبری تفویض و تواضع و بی‌نیایی	۱۲
دوری از منتهیات.	۱۴
نهی خود و شبیه‌پردازی.	۱۵
پاس‌داری حریم حرمت استاد و به‌جا آوردن حق او	۱۵
مؤدب به اهل بیت <small>علیهم السلام</small> و خضوع در برابر کلمات و معارف آنان.	۱۶
منابر و سخنان مؤثر او	۱۶
سخت‌کوشی و هشی به تحقیق و تألیف	۱۷
فرزندان محدث قمی	۱۸
آثار و تألیفات محدث قمی	۱۸
وفات.	۲۲

۲۷	مقدمه مترجم
۳۳	مقدمه مؤلف

باب اول

ولادت، نامها، کنیه‌ها

۳۷ - ۵۴

۳۹	ولادت
۴۲	چگونگی ولادت
۴۶	نام‌ها و کنیه‌ها
۵۰	معای و حایه
۵۰	مهروروی حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> نسبت به حمزه
۵۱	مهروروی حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> نسبت به عزت‌الدین

باب دوم

گوشه‌های از فضایل حضرت فاطمه علیها السلام

و مهرورزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان

۵۵ - ۹۰

۵۷	فضایل
۶۰	مختص حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۶۲	در فضایل حضرت‌نش
۶۵	جایگاه آن حضرت نزد خدا
۶۷	بسیاری هیات حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۶۹	تسبیحات حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> ، آموزه پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به آن حضرت
۷۰	فضیلت فقه، حادمه حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۷۲	معام و منزلت حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> در درگاه الهی
۷۷	پارمیس حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۸۰	حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> بعد از رحلت پیامبر و گولر

باب سوم

توطئة سقیفه و ستم و آزارهایی که در پی رحلت

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد آمد

۲۳۳ - ۹۹

- ۹۳ گوشه‌ای از آن‌چه در سقیفه گذشت
- ۱۰۰ سخن بنو جعفر عنوی به ابن ابی الحدید
- ۱۰۱ گو شمای دیگر از توطئة سقیفه
- ۱۰۲ پیشنهاد امیر سقیان
- ۱۰۳ سخن عیبدالله بن حسن الله اسدآبادی دربارهٔ حوادث سقیفه
- ۱۰۴ وایست ای دقرب هذنی
- ۱۰۶ مستخفی از سرورده‌ها دربارهٔ سقیفه
- ۱۱۵ شعر حصان بن ثابت در مدح مولای منقیان علیه السلام
- ۱۱۸ نامه ابوبکر به فاطمه بن وید و پاسخ آن
- ۱۲۰ شرکت دانشش نوخته مردم در مراسم دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۲۱ خاصان به روز بیعت می‌گیرند
- ۱۲۵ خودداری امیر المؤمنین علیه السلام از بیعت با ابوبکر
- ۱۳۰ چگونگی بیعت امیر المؤمنین علیه السلام با ابوبکر از زبان چند دانشمند دیگر
- ۱۳۶ شکایت امیر المؤمنین علیه السلام از خاصان (خلافت).
- ۱۴۴ اعتراض دوازده تن از مهاجران و انصار به ابوبکر
- ۱۴۹ مستخوانی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، خطبة عالم تبه
- ۱۵۳ روایتی از ابن ابی الحدید
- ۱۵۴ اعتراض و سرموش مالک بن نویره
- ۱۵۹ جمع آوری و تنظیم قرآن کریم
- ۱۶۵ احتجاج حضرت فاطمه علیها السلام با ابوبکر
- ۱۶۹ چگونگی بیعت گرفتن از امیر مؤمنان علیه السلام به نقل ابن ابی الحدید

- ۱۷۱ هم ائت در جو خانه حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۷۲ نقل دیگری از چگونگی بیعت گرفتن
- ۱۷۹ نامه عمر به معاویه بن ابی سفیان
- ۱۸۰ آتش زدن دره به ۵ بیت حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۸۱ آگاه شدن پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج از مطهریت حضرت فاطمه علیها السلام
- ۸۱ مجازات آزارندگان حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۸۳ حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله به بن ابی العدیبه
- ۱۸۴ بازتاب مصیبت های حضرت هرا علیها السلام بر قلب فرودانش علیها السلام
- ۹۳ بیعت و خلافت از دیدگاه مسعودی.
- ۱۹۷ غصب فدک
- ۲۰۵ نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابو بکر
- ۲۰۹ خطبه حضرت فاطمه علیها السلام
- ۲۰۹ قشعار سیح کاظم آری بعدادی
- ۲۲۲ پاسخ ابوبکر
- ۲۲۳ پاسخ حضرت فاطمه علیها السلام
- ۲۲۸ سخنان ابوبکر پس از میثاق حضرت فاطمه علیها السلام
- ۲۳۲ سخن جاحظ درباره ارث
- ۲۳۵ گواهان حضرت فاطمه علیها السلام
- ۲۳۹ مدینه ریسب دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله

باب چهارم

زندگی انوشیروان حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر

۲۴۵ ۲۹۰

- ۲۴۷ شذب بن نابی و گریه از فراق پدر
- ۲۵ عزاداری و عزاداری حضرت فاطمه علیها السلام کنار قبر پدر
- ۲۵۷ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر و عمر در یستمی پیماری
- ۲۶۲ عیادت زنان مهاجر و انصار

۲۶۷	وصیت‌های حضرت فاطمه (ع)
۲۷۱	شهادت حضرت فاطمه (ع)
۲۷۴	وصیت آن حضرت و شیون مردم و فرزندان
۲۷۹	دفن حضرت فاطمه (ع) و شکوایه مولانا
۲۸۳	مناقشه عمرو یا حضرت علی بن ابی طالب (ع)
۲۹۰	روزگار حضرت فاطمه (ع) پس از رحلت پدر

چنین دیدم که سروده کوتاه دخترم را که بر خاسته از احساس پاکش و در قالبی
جدید گفته است. پایان بخش ترجمه کتاب قرار دهم. باشد که دعای خیر خواننده آن گاه که
قطره اشکی به چهره می ریزد. هدیه و بدرقه باشد.

مترجم

تقدم به دانشگاه توله علوم

علی محمد و همسر منظره اش

حدیث حُرُن

حدیث فرد و آشف

حدیث دیوار و دیو

یکی به نام زهره، یکی به نام «بدر»

یکی بر حق و حق	یکی دخت لبی
یکی حبیب طاهرا	یکی عزیز بابا
یکی عالی اعلا	یکی آفتابها
یکی افضل اقص	یکی چشمه رحمت
یکی قسیم جنت	یکی مادر عنوت
یکی فاتح خیبر	یکی زلال کوثر
یکی مساک کوثر	یکی شافع محشر
یکی هادی و سرور	یکی حامی حیدر
یکی زمزم و کعبه	یکی صفا و مروه
یکی امیر غدیر	یکی خیر کثیر
یکی فخر حنین	یکی امام حسین
یکی رمز بهشت	یکی حوری سرشت
یکی صراط و میزان	یکی شفا و درمان
یکی قرآن نامی	یکی رمز حقایق

«یکی حورای انسی که بُد بانوی هستی، زکّی و راضی و مرضی»

«یکی حیل متین، ولایت شرم دین، ولی و هادی و مهدی»

حدیث درد و آتشف

حدیث دیوار و در

«یکی به نام زهرا، یکی به نام حیدر»

یکی ز ارث محروم

یکی مقهور کین

یکی انیس شکیب

یکی غمین و مضروب

یکی رویش کبود

یکی به سینه مسمار

یکی در شعله نار

یکی پهلوشکسته

یکی نیلورخ است

یکی خوتین بدن

یکی نقش زمین

یکی قذش کمان

یکی گشته خزان

یکی مزارش پنهان

«یکی پیاس و صی، که بُد یار و لی، شده نیلوفر»

«یکی گل پرپرری، به وقت نیمه شبی، دهد به دست قبی»

حدیث درد و آتشف

حدیث دیوار و در

«یکی به نام زهرا، یکی به نام حیدر»

(سرود: نه محبوب الغلوب)

Persian translation from the Arabic:

Bayt-ol-Ahzan, Fee Masa'eb-e- Sayyedat-e-Nneswan
(*Alayha -Ssalam*)

KOLBE-YE-AHZAN

(House of sorrow)

Biogrephy of the noble lady of Universe,
Hazrat Fatima Zahra (Peace Be Upon Her)

Author

A trustworthy religious narrator,
Hajji Sheikh Abbas Qomy
(May Allah Be Well Pleased With Him)

Translator

Mohammad Baqer Mahboob-Of-Quloob

Editor

Sayyed Ali Razaie

Afagh Publishing Company

Tehran, 2000
All rights reserved